

موضوعات حقوق بشری  
و ایران در حقوق بین الملل

دکتر محمود مسائلی

Human rights issues  
and Iran in international law

Dr. Mahmoud Masaeli

موضوعات حقوق بشری و ایران در حقوق بین الملل دکتر محمود مسائلی



**مجموعه اندیشه‌های حقوق بشری:**  
**امیدها، تأملات، و چالش‌ها**

جلد ششم

**موضوعات حقوق بشری و ایران در حقوق بین‌الملل**

دکتر محمود مسائلی



[info@aftab.pub](mailto:info@aftab.pub)

[aftab.publication@gmail.com](mailto:aftab.publication@gmail.com)

[www.aftab.pub](http://www.aftab.pub)

**نشر آفتاب**

ناشر سانسور شده‌ها، نشر بی سانسور



## شناسنامه کتاب

نام کتاب: موضوعات حقوق بشری و ایران در حقوق بین الملل (جلد ششم)

نویسنده: دکتر محمود مسائلی

نوع ادبی: حقوق بشر

نوبت چاپ: چاپ اول / ۱۴۰۲

صفحه آرایبی: مهتاب محمدی

طرح روی جلد: نادیا ویشنوسکا

ناشر: نشر آفتاب

شابک: ۹۷۸-۱-۴۴۶۷-۴۹۴۹-۴



همه‌ی حقوق برای نویسنده محفوظ است



تقدیم به نوگلان وطن که ناشکفته پرپر شدند، به همه کودکانی که دستان پلید جزم‌اندیشان مجال یک زندگی عادی را از آنان ربود، همه آنهایی که جاودانه شدند.

امواج جدید حقوق بشر نیاز به عشق و مهربانی، شفقت و مهرورزی، و ضرورت حفظ حیات اندام‌وار، و با هم بودن در پیکره واحد خانواده بشری را به عنوان مهمترین مایه ادامه زندگی صلح‌آمیز و عادلانه می‌داند. در حقیقت این دیدگاه‌های نوین می‌آموزند که حقوق بشر یعنی عشق ناب به بشریت، یعنی با هم بودن، و با همدیگر زیبایی‌های جهان را تجربه کردن. مهرورزی و زیبا پرستی تنها راه نجات بشریت از معضلات جهانی و از جدایی‌ها و کینه توزی‌هاست. هویت ایرانی همواره رهایی از خودپرستی را پیام داده، و مهرورزی و شفقت به خانواده بشری را به عنوان تنها سرود زیبای هستی فراخوانده است. آیا حقوق بشر چیزی بجز همین زیباپرستی و مهرورزی است؟

استادان، دانشجویان، و خوانندگان  
گرامی:

این مجموعه کتاب‌های (درسی) با  
اهداف انسان‌دوستانه و غیرانتفاعی  
تهیه شده‌اند.

به‌عنوان حق مالکیت معنوی، تنها  
انتظار نویسنده این است که  
خوانندگان به اندازه توانایی خویش،  
و به هر طریقی که مصلحت می‌دانند،  
به کودکان نیازمند یاری رسانند.

استفاده از این کتاب نیز با ذکر  
منبع آزاد است.

## فهرست گفتاوردها:

مقدمه / ۹

### بخش اول: تعامل میان حقوق بشر و حقوق بین‌الملل

- فصل اول: مفهوم تعهدات جهانی در حقوق بین‌المللی / ۱۸  
فصل دوم: اصل «اهتمام لازم» در تعهدات بین‌المللی / ۴۱  
فصل سوم: صل صلاحیت جهان‌شمول / ۶۲  
فصل چهارم: مسئولیت حمایت در حقوق و روابط بین‌الملل / ۱۰۲  
فصل پنجم: جنایت جنگ تجاوزکارانه در حقوق بین‌الملل / ۱۲۱  
فصل ششم: حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت / ۱۴۸  
فصل هفتم: اعتبار قراردادهای و معاهدات بین‌المللی / ۱۶۹  
فصل هشتم: طرح‌های اصلاحی برای ساختار شورای امنیت / ۲۰۱

### بخش دوم: موضوع‌های جاری در ایران امروز

- فصل نهم: حق مهرورزی به عنوان حقوق بشر / ۲۱۹  
فصل دهم: حق شاد بودن به عنوان حقوق فرهنگی / ۲۲۲  
فصل یازدهم: حقوق بشر و زندگی خوب / ۲۳۶  
فصل دوازدهم: تناقضات ذاتی در ساختار جامعه بین‌المللی / ۲۴۳  
فصل سیزدهم: در نکوهش بازداشت‌های خودسرانه / ۲۴۹  
فصل چهاردهم: قتل‌های ناموسی در حقوق بشر / ۲۵۵  
فصل پانزدهم: رهیافت حقوق بشری به آلاینده‌های خطرناک کشاورزی / ۲۶۴  
فصل شانزدهم: پیامدهای حقوقی ساقط ساختن هواییمای اوکراینی / ۲۷۷  
فصل هفدهم: قاعده حسن نیت و مسئولیت بین‌المللی / ۲۸۴  
فصل هجدهم: ممنوعیت واکسن کرونا به عنوان جنایت علیه بشریت / ۲۸۸  
کتابشناسی





## مقدمه

حقوق بشر بین‌المللی به عنوان یک زیرشاخه حقوق بین‌الملل عمومی عهده‌دار تنظیم رابطه‌ای عادلانه و انسانی میان مردم و حکومت‌های خود و همچنین نظارت بر رفتار دولت‌های حاکم بر کشورها در قبال مردم می‌باشد. آغاز رابطه میان دو حوزه علمی به شکل‌گیری سازمان ملل متحد باز می‌گردد. منشور ملل متحد به عنوان قانون اساسی جهانی که در آن روابط میان کشورها می‌بایست بر مبنای انسانی شکل گیرد، احترام به حقوق ذاتی مردم و آزادی‌های اساسی آنان را لازمه همزیستی مسالمت‌آمیز بین‌المللی عادلانه همراه با آزادی‌ها بیشتر برای همه تعریف می‌کند. فرضیه بنیادین واضعان منشور ملل این بوده است که طریق تعاملات متقابلاً پیش‌برنده میان ضرورت احترام به حقوق ذاتی آحاد افراد جامعه انسانی و حقوق ملل است که نه تنها می‌توان نوید جهانی را داد که در آن هنجارهای انسانی حاکم می‌باشند، بلکه در این جهان هر نوع نگرش به مفهوم رفاه و سعادت انسان‌ها نیز با احترام به حقوق آنان و تلاش برای پیشبرد آن پیوند پیدا می‌کند. در این اولین مرحله از شکل‌گیری رابطه میان حقوق بشر و حقوق بین‌الملل، جنبش بین‌المللی حقوق بشر پا به عرصه ظهور گذاشته و در بستر معیارها و ارزش‌های حقوقی بین‌الملل به تدریج توسعه و تکامل پیدا کرده است. با صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۰ دسامبر سال ۱۹۴۸، که بازتاب دهنده آرزوهای دیرپای همه انسان‌ها برای رها شدن از اشکال گوناگون استبداد سیاسی و تصلب فکری، و در نتیجه آن سرکوب آنان بوده است، رابطه میان حقوق بشر به‌عنوان معیار برخورداری مردم از آزادی‌های اساسی خویش، و حقوق بین‌الملل که تنظیم‌کننده روابط میان کشورهاست، وارد مرحله جدیدتری شد. شایان ذکر است که هرچند منشور ملل متحد حقوق ذاتی مردم را جوهره اصلی دستیابی به جهانی با هنجارهای انسانی معرفی کرده است، اما رابطه میان حقوق مردم، به‌عنوان فرد انسانی، و دولت‌های حاکم بر سرنوشت مردم در کشورها همچنان ابهام آلود و تعریف نشده باقی مانده بود. صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر گامی در جهت تعریف رابطه میان این دو حوزه حقوقی بود، هرچند که این رابطه هنوز نتوانسته بود ابعاد نهادین الزام‌آور بخود گیرد.

اعلامیه جهانی معیار مشترکی را برای موفقیت در پیشبرد رابطه عادلانه و انسانی میان مردم و حکومت‌های آنان در نظر گرفته و به عنوان نظریه حقوقی جهان‌شمولی اعلام نموده است. در این سند حقوقی تاریخ ساز، نه تنها حقوق اساسی مدنی و سیاسی فردگرایانه همه اعضای خانواده بشری، بلکه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنان نیز به عنوان گروه‌های انسانی تعریف و تحت ضابطه‌های خاصی مشخص شده است. افزون بر این، اعلامیه جهانی حق مردم برای مشارکت در سرنوشت سیاسی خویش، یعنی شیوه مدیریت مطلوب و یا دمکراسی را نیز مورد تصدیق و تاکید قرار داده است. این تصدیق در طول زمان به طور گسترده‌ای به عنوان هنجار اساسی حقوق بشر پذیرفته شده است که همه باید به آن احترام بگذارند و از آن محافظت کنند. اینگونه تعهدات حقوق بشری بیشتر به عهده دولت‌های حاکم بر کشورهاست که می‌بایست در قبال مردم خود رعایت کنند. آنان می‌بایست نه تنها به حقوق مردم خود احترام بگذارند، باید در حفظ و حراست آن حقوق بکوشند، و در ترویج و توسعه آن همه تلاش‌های خود را بکار گیرند. این سه وظیفه احترام، حفاظت، و ترویج بر عهده کشورها گذاشته شده است. الزام به احترام به این معناست که کشورها باید از مداخله یا محدود کردن برخورداری مردم از حقوق بشر ذاتی خود پرهیز کنند. الزام به حفاظت و حمایت به این معنی است که کشورها از افراد و گروه‌های مختلف در برابر نقض حقوق بشر حمایت کنند. تعهد به ترویج و توسعه حقوق بشر به این معنی است که کشورها باید اقدامات مثبتی را در قانونگذاری ملی و داخلی برای تسهیل در برخورداری مردم از حقوق اولیه بشر انجام دهند.

به دنبال صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر، از آنجاییکه اعلامیه مذکور سند حقوقی غیرقراردادی بود، و طبیعتاً از الزام حقوقی الزام‌آوری برای کشورها نمی‌توانست برخوردار باشد، دیپلماسی ملل متحد با گذشت نزدیک به دو دهه همان مفاد اعلامیه جهانی را در دو سند قراردادی بین‌المللی الزام‌آور انتشار داده و از کشورهای جهان خواست آن اسناد را در قانونگذاری داخلی خود همگرا سازند. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی سال ۱۹۶۶ و دو پروتکل اختیاری آن، و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همان سال، و پروتکل الحاقی به آن، به همراه اعلامیه جهانی، زیربنای منشور بین‌المللی حقوق بشر را بنیاد نهادند. براساس این منشور، حقوق بشر بین‌المللی تعهداتی را به عنوان قواعد و استانداردهای رفتاری تعیین می‌کند که کشورها موظف به رعایت آنها هستند. این تعهدات بین‌المللی سپس با ظهور چند سند معاهداتی بین‌المللی دیگر تکمیل شدند. با عضویت در این معاهدات بین‌المللی حقوق بشری، کشورها تعهدات و وظایفی را براساس قوانین حقوق بین‌الملل برای احترام، حمایت و اجرای حقوق بشر بر عهده می‌گیرند. به این ترتیب کشورها

متعهد می‌شوند تا در سیستم داخلی قوانین خود اقداماتی را بکار گیرند تا اینگونه قوانین داخلی را با تعهدات و وظایف معاهداتی بین‌المللی آنها همراه و سازگار سازد. نکته بدیل و بسیار مهمی که در این ارتباط قابل توجه می‌باشد این است که هرگاه ساز و کارهای داخلی نتوانند، یا مایل نباشند، در جهت استیفای حقوق مردم موثر و کارآمد باشند، مردم می‌توانند از طریق مجاری بین‌المللی شکایاتی را علیه کشورهای خود تسلیم و آنها را پاسخگو و مسئول نگه دارند.

هرچند که تعامل میان حقوق بشر بین‌المللی و حقوق بین‌الملل عمومی افق‌های نوین امیدوارکننده‌ای را برای حمایت از حقوق مردمی که در تحت حکومت‌های خودکامه زندگی می‌کنند، فراهم آورده است، این تعامل با چالش‌هایی نیز همراه می‌باشد. اصلی‌ترین چالش پیش رو را باید در سنجش و مقایسه تفاوت‌های ماهیت الزام‌آور بودن این دو حوزه حقوقی جستجو کرد. حقوق بشر بین‌المللی از زاویه دید نظری شاید پیشرفته‌ترین و مترقی‌ترین همه حوزه‌های حقوقی بین‌المللی باشد به گونه‌ای که امروزه حقوق بشر بین‌المللی را می‌بایست به عنوان نگرشی جهان‌شمول در نظر گرفت که به عنوان تنها بدیل ممکن برای حمایت از حقوق انسان‌ها در هر کجای جهان که باشند، مورد تصدیق و پذیرش قرار گرفته است. به جرات می‌توان گفت که گفتمان حقوق بشر را تنها نظام باورمندی و اعتقادی مردم در سراسر جهان به حساب آورد. اما چنین توسعه‌یافتگی نظری حقوق بشر در مقام اجرا به دلیل مواجه شدن با سد سدید حاکمیت کشورها، کمتر توانسته است بشارت‌های رهایی‌بخش خود را به نمایش بگذارد. به همین دلیل می‌بایست اذعان داشت که حقوق بشر از نوع حقوق غیر الزام‌آور است. یعنی اینکه احترام، اجرا، و ترویج حقوق بشر به اراده سیاسی کشورها قرار دارد. در حالی که حقوق بین‌الملل به دلیل تکیه بر اصل برابری حاکمیتی کشورها، الزام‌آورترین قواعد ممکن را برای تنظیم و نظارت بر رفتارهای بازیگران بین‌المللی را به وجود آورده است. مشاهده می‌شود که یک فاصله عمیق مفهومی و هنجاری میان این دو حوزه حقوقی وجود دارد. حقوق بشر به شکل ضعیفی ماهیت الزام‌آور حقوقی دارد، در حالی که حقوق بین‌الملل عمومی بگونه‌ای اقتدارآمیز برای همه اعضای جامعه بین‌المللی الزام‌آور است. در نتیجه، حقوق بشر با همه توسعه‌یافتگی نظری و هنجاری خود، و علی‌رغم پذیرش جهانی آن به‌عنوان تنها گزینه ممکن برای مردم علیه حکومت‌های خودکامه، تنها از حیث اخلاقی می‌تواند اهداف و پیامدهای خود را تحقق بخشد. حال اگر قرار باشد حقوق بشر در جایگاه واقعی اجتماعی خود به وظیفه دفاع از حقوق مردم عمل کند، به اراده سیاسی دولت‌های حاکم بر سرنوشت مردم برای پذیرش آن حقوق، آن هم بدون هر نوع سوء استفاده سیاسی برای پیشبرد اهداف خود، منوط و نیازمند می‌باشد. در این شرایط است که تعامل میان دو حوزه حقوقی از حالت توازن

و سازگاری متقابل خارج شده و در فضایی نابرابر و غیرعادلانه، سرنوشت مردم برای برخورداری از حقوق ذاتی و آزادی‌های اساسی برخاسته از آنرا به اراده دولت (قدرت حاکمه) وابسته می‌سازد. به همین دلیل، حقوق بشر بین‌المللی هنگامی می‌تواند بگونه‌ای موفقیت‌آمیز نقش رهایی‌بخش خود را ایفا کند که رضایت کشور را برای پذیرش آن با خود همراه داشته باشد.

موضوع رضایت کشورها بر اجرای سازوکارهای موفقیت‌آمیز تأثیری غیرقابل انکار دارد. منظور این است که علی‌رغم پیش‌بینی ترتیبات بین‌المللی برای نظارت بر رفتار کشورها در قبال احترام به حقوق بشر و تلاش برای اجرا و پیشبرد آن، و با در نظر داشتن تعهدات حقوقی که نسبت به آن به عهده گرفته‌اند، هیچ ترتیبات بین‌المللی موثری که همانند دادگاهی ناقضان حقوق بشر را مورد پیگرد قانونی قرار داده و آنها را مجازات کند، وجود ندارد. سازوکارهای پیش‌بینی شده توسط سازمان ملل متحد، اعم از ارگان‌های نظارت‌کننده منشور-محور و یا نهادهایی که براساس معاهدات بین‌المللی حقوق بشری ایجاد شدند، هیچ کدام نمی‌توانند نقش بسزایی برای نظارت بر رفتارهای نقض حقوق بشر کشورها داشته باشند. درحقیقت، همه این سازوکارها برآمده از اصل رضایت کشورها بوده، و در نتیجه نهادهایی هستند که اعضای آن را نمایندگان کشورهای حاکم تشکیل می‌دهند. حال چگونه می‌توان انتظار داشت که هر کدام از این سازوکارها مانند شورای حقوق بشر، کمیته حقوق بشر، و یا کمیته ممنوعیت شکنجه و امثالهم بتوانند کشورها به دلیل نقض حقوق بشری که خود را به آن متعهد ساخته‌اند، مسئول نگه داشته و یا مجازات کنند. در حقیقت اصلی‌ترین وجوه ضمانت اجرایی حقوق بشر در سطح بین‌المللی در رژیم‌های تحریم (مواد ۳۹ تا ۴۲ منشور ملل متحد) قرار دارند که آنها هم بدون همراه داشتن رضایت کشورها، به ویژه آنهایی که دارای حق وتو در شورای امنیت می‌باشند، عملاً امکان پذیر نیست. در منشور ملل متحد هم هیچ ارجاع مستقیمی به تحریم به عنوان مجازات علیه ناقضان حقوق بشر دیده نمی‌شود. اما می‌توان به تأثیرات ضمنی تحریم‌ها در صورتیکه توافقی اجماعی برای آن در شورای امنیت بوجود آید، اشاره کرد. البته منظور این نیست که فضای یاس و ناامیدی ایجاد شود. در حال حاضر، حقوق بشر تنها ابزار و گزینه‌ای است که مردم ستمدیده در قبال حکومت‌های استبدادی و خودکامه در دست دارند و باید بر اجرای آن بکوشند. افزون بر این، از طریق ارگان‌های نظارت‌کننده سازمان ملل متحد می‌توان فشارهای بین‌المللی بر کشورهای ناقض حقوق بشر وارد آورد تا ناگزیر به تسلیم در برابر خواسته‌های مردم خود باشند. اما آنچه در اینجا بر آن تأکید می‌شود این است که یک گفتمان حقوق بشری بین‌المللی در مقایسه با ماهیت الزام‌آور حقوق

بین الملل عمومی که بر مبنای منافع کشورها شکل گرفته است، بسیار ضعیف و ناکارآمد می باشد.

چالش دیگری که می تواند بر ادراک رابطه میان حقوق بشر بین المللی و حقوق بین الملل تاثیر گذار باشد، چگونگی و شدت زیان و آسیبی است که در نتیجه نقض حقوق بشر به مردم وارد می شود. پرسش اصلی نهفته در این ابهام این است که منظور از مسئولیت و تعهدات کشورها در قبال احترام به حقوق بشر چیست؟ آیا فقط دولت های حاکم بر کشورها مسئول هستند، یا اینکه مردم، شرکت ها و نهادهای جامعه مدنی نیز به عنوان سهامداران گفتمان حقوق بشر می بایست نقشی را ایفا کنند؟ اگر پاسخ به این پرسش اخیر مثبت باشد، موضوع دیگری نیز بر پیچیدگی ها افزوده می شود. منظور این است که بازیگران اجتماعی غیردولتی، شامل مردم، نهادهای اجتماعی، و شرکت ها، نه تنها صاحب حق می باشند، بلکه این استحقاق برای برخورداری از حقوق بشر با مسئولیت آنها در قبال حقوق بشر عجین و آمیخته می شود. آنچه که برای روشننگری موضوع مسئولیت در اینجا باید توضیح داده شود، به سادگی این است که مفهوم تعهد و مسئولیت به حوزه نظریه سیاسی کشیده می شود. همانگونه که اغلب دانشجویان علوم سیاسی و یا حقوق بین الملل بخوبی می دانند، و در جلد های پیشین این مجموعه نیز به تفصیل در باره آن توضیح داده شد، مسئولیت گاهی به معنی اجتناب از رفتارهایی است که مانع برخورداری مردم از حقوق ذاتی و آزادی های سیاسی خود می شود. به عنوان مثال، نه تنها دولت بلکه بازیگران غیر دولتی نیز نباید به واسطه اقدامات خود راه برخورداری مردم از حقوق خود را مسدود سازند. مفاد ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر از روشنترین نمونه هایی است که در کشورهایی مانند ایران امروز می توان به آن اشاره کرد. براساس این ماده همه انسان ها صرف نظر از هر نوع تمایزی براساس مذهب، نژاد، رنگ، جنسیت، عقاید سیاسی، و یا هر عقیده دیگری، خاستگاه اجتماعی و ملی، میزان دارایی ها، یا محل تولد، و یا در هر جایگاه اجتماعی که باشند، می بایستی از تمام حقوق و آزادی های تصریح شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر برخوردار باشند. مسئولیت احترام به این برابری حقوق بر عهده نه تنها دولت بلکه خود مردم نیز می باشد. دولت مسئولیت دارد تا از تحمیل مذهبی رسمی و یا ایدئولوژی سیاسی خاصی با هر عنوانی که باشد، به مردم خودداری کند. در واقع هر فردی حق دارد تا بدون هر نوع محدودیتی، به عنوان مثال، مذهب مورد علاقه و یا آئین مورد نظر خود را داشته و براساس آن رفتار کند، مشروط بر این که این آزادی موجبات اذیت و آزار برای دیگران را فراهم نیاورد. در این موضوع پای مردم نیز در احترام به برابری دیگران در انتخاب مذهب و یا آئین و یا عقاید مورد نظر خود باز می شود. در واقع، نه تنها دولت، بلکه مردم نیز حق ندارند بر پایه باورهای خاصی که برای خود حفظ کرده و یا محترم

می‌شمارند، دیگران را از برخورداری از عقاید و باورهای خود محروم ساخته و یا موجبات طرد اجتماعی آنها را باعث شوند. این مسئولیت، هم برای دولت و هم برای مردم، ماهیتی سلبی دارد. یعنی اینکه نمی‌بایست در امور دیگران مداخله کنند. درحقیقت، براساس ماده ۲ مذکور، مسئولیت عدم مداخله در باورها و عقاید دیگران را بر عهده همگان می‌گذارد خواه شامل دولت باشد، و خواه به مردم و نهادهای اجتماعی مربوط شود. در اندیشه سیاسی این مسئولیت به وظیفه و یا "تعهد منفی" اشتهار دارد. یعنی اینکه همگان مسئولیت دارند در راستای احترام به حقوق بشر هر نوع مداخله‌ای در امور دیگران را نفی نمایند. به عبارت روشنتر، همه باید بتوانند از آزادی‌های اساسی و حقوق بشر برخوردار باشند، دولت و حاکمیت نیز باید آنرا در سیستم قانونگذاری داخلی تضمین کند، مشروط براینکه این برخورداری موجبات تضییع حقوق دیگران را فراهم نیاورد.

تا اینجا موضوع همراهی حق و مسئولیت به وظیفه احترام به حقوق بشر مربوط بوده است. حال، در مورد اجرا و پیشبرد آن چه باید کرد؟ همچنان که توضیح داده شد، مسئولیت در قبال حقوق بشر شامل سه نوع تعهد احترام، اجرا، و پیشبرد می‌باشد. "تعهد سلبی" ضمانت احترام به حقوق بشر را برعهده می‌گیرد. برای عملیاتی ساختن دو مسئولیت دیگر، یعنی اجرا و پیشبرد، مفهوم مسئولیت و تعهد ماهیتی ایجابی و یا اثباتی به خود می‌گیرد. "تعهد ایجابی" به سادگی به این معنی است که نه تنها باید از مداخله در امور داخلی و شخصی دیگران خودداری کرد، بلکه باید از طریق برنامه‌ریزی و اقدامات عملی موثر و کارآمد، دیگران را برای دستیابی به حقوق و آزادی‌های خود یاری بخشید. بنابراین، در حالی که "تعهد سلبی" ویژگی عدم مداخله و انکار هر نوع مانع تراشی بر سر راه مردم برای برخورداری از حقوق بشر ذاتی خود را بخود می‌گیرد، "تعهد ایجابی" در برگزیده اقدامات مثبتی است که چه بسا دامنه آزادی‌های تضمین شده در پرتو "تعهد سلبی" را محدود می‌سازد. فرضاً دولت باید از طریق قانونگذاری و ایجاد سازوکارهای لازم در حفاظت از حقوق مردم کوشیده و با برنامه ریزی‌های آموزشی و آگاهی دهنده عمومی در ترویج و پیشبرد اهمیت حقوق بشر و ضرورت احترام به آن بکوشد. مردم نیز نمی‌توانند این مسئولیت را نادیده انگارند. در همه امور و زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، مردم نیز به عنوان سهامداران واقعی حقوق بشر، باید در ابعاد اجرایی و نیز توسعه و ترویج حقوق بشر مسئولیت را برعهده گیرند. اما دامنه و ماهیت یک چنین "تعهد ایجابی" توسط دولت متصدی امور کشور و مردم به لحاظ حقوقی تفاوت‌های عمده‌ای دارند. دولت موضوع حقوق بین‌الملل است. در نتیجه کوتاهی در وظایف در قبال حقوق بشر برای دولت مسئولیت بین‌المللی به دنبال دارد. در حالیکه مردم و یا شرکت‌ها و نهادهای اجتماعی موضوع حقوق بین‌الملل نیستند، و از اینرو در قبال قصور نسبت به "تعهد ایجابی"

به لحاظ حقوقی مسئول به حساب نمی‌آیند، هرچند که به لحاظ اخلاقی نمی‌توانند کوتاهی خود نسبت به "تعهد ایجابی" را نادیده انگارند. اما در جهان واقعی، موضوع مسئولیت با تضمین‌های حقوقی، و نه اخلاقی، همراه است. این دولت است که می‌بایست عهده دار "تعهد ایجابی" باشد.

چالش سوم در ارتباطی تنگاتنگ با چالش‌های پیشین مطرح می‌شود، از این‌روی را باید در رابطه با نقش دولت و حاکمیت متصدی امور کشورها در احترام به حقوق بشر و یا نادیده گرفتن آن، اما از زاویه دید دیگری توضیح داد. همانگونه که پیشتر توضیح داده شد، حقوق بشر بین‌المللی کشورها را در قبال احترام، حفاظت، پیشبرد حقوق بشر متعهد و مسئول نگه می‌دارد. اما دامنه و میزان این تعهد همواره با ابهاماتی فراتر از ابعاد حقوقی همراه است، که بویژه در اثر ناآگاهی‌های عمومی، اغلب به روشنی نمایان نمی‌شود. موضوع این است که هرگاه نقض حقوق بشر آنچنان مهیب و شنیع باشد که وجدان جامعه بشری را به درد آورد، این نقض به جنایاتی منجر می‌شود که در ذات و ماهیت خود به حیات جامعه انسانی ارتباط داشته، و مسئولیتی بین‌المللی با خود به همراه می‌آورد. در شرایطی مانند شکنجه و آپارتاید، به‌عنوان مثال، هرچند که انجام اینگونه تخلفات حقوق بشری اغلب توسط افراد دولتی صورت می‌گیرد، اما این فرد انسانی است که مسئول انجام آن جنایات شنیع می‌باشد. بنابراین، مسئولیت انجام جنایت از مفهوم دولت که امری انتزاعی است، به فرد انتقال یافته، و ماهیت آن جنایات نیز از اینکه موضوع حقوق بشر باشد، به حقوق کیفری بین‌المللی کشیده می‌شود. حقوق کیفری بین‌المللی بی‌تردید بر موضوعات حقوق بشری متمرکز است، اما مسئولیت حاصل از این نوع موارد نقض فاحش حقوق بشر آنچنان عمیق است که ماهیتی جنایی بخود گرفته و جامعه جهانی را بر می‌انگیزد تا نسبت به وقوع آن جنایات اقداماتی عاجل انجام دهد. حقوق کیفری بین‌المللی با ضرورت تحت پیگرد قانونی قراردادن اینگونه جنایت‌کاران ناقض حقوق بشر، این توان بالقوه را پیدا می‌کند تا از مرزهای غیرقابل گسست حاکمیت کشورها عبور کرده و حتی سران کشورها را که بطور سنتی از مصونیت‌هایی برخوردار بودند، را مجازات کند. در اینگونه شرایط، حقوق بشر بین‌المللی دیگر به عنوان تابعی از اصل حاکمیت کشورها نبوده، بلکه به عنوان حوزه حقوقی مستقلی صلاحیت رسیدگی به موارد نقض حقوق بشر را برعهده می‌گیرد.

حقوق کیفری بین‌المللی توضیح کوتاهی نیاز دارد. این حوزه بخشی از حقوق بین‌الملل عمومی است که انجام برخی اقدامات و رفتارها را به عنوان جنایاتی جدی بطور مطلق ممنوع می‌سازد، در عین حال که مسئولان وقوع اینگونه جنایات را به لحاظ کیفری در قبال ارتکاب خود پاسخگو می‌سازد. جنایات اصلی طبق قوانین بین‌المللی عبارتند از نسل‌کشی، جنایات



جنگی، جنایات علیه بشریت و جنایت تجاوز، و هر کدام از اینها زیرشاخه‌ها و عناصر تشکیل دهنده خود و مسئولیت‌های حاصل از آنها تعریف می‌کنند. دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو برای محاکمه و مجازات سران کشورهای متحد که مسئولیت کشتارهای مهیب جنگی و همچنین جنگ تجاوزکارانه، آغازی بر شکل‌گیری این رشته تخصصی در حوزه حقوق بین‌الملل عمومی بودند. اما در سال‌های بعد از جنگ سرد و با وقوع نسل‌کشی‌های تکان دهنده در رواندا و یوگسلاوی سابق، حقوق کیفری بین‌المللی وارد مرحله تازه‌تری شد. این رشته حقوقی بین‌الملل نه تنها جنایات جنگی و یا جنایت جنگ تجاوزکارانه را در بر می‌گیرد، بلکه جنایاتی مانند تجاوز سازمان یافته به زنان، جنایت شکنجه، جنایت آپارتاید، و جنایت کشتار جمعی را نیز در بر می‌گیرد. اینگونه جنایت‌های اخیر با عنوان جنایت علیه بشریت از آنها یاد می‌شوند. کسانی که مرتکب این نوع جنایت‌ها شده‌اند، خواه آمران و عاملان مستقیم آن باشند، خواه کسانی که در وقوع این نوع جنایت‌ها مشارکت داشته و یا به آن باری رسانده باشند، و یا آنها را توجیه کرده باشند، همگی در برابر جامعه بین‌المللی مسئول بوده و از هیچ نوع مسئولیتی نمی‌توانند برخوردار باشند. شکل‌گیری دادگاه‌های موقت کیفری بین‌المللی برای جنایت‌کاران مسئول در رواندا و یوگسلاوی سابق، دادگاه‌های ویژه برای رسیدگی به جنایات ارتكابی در جریان درگیری‌های داخلی سیرالئون، جنایات خمرهای سرخ در کامبوج، و دادگاه ویژه برای رسیدگی به قتل رفیق حریری در لبنان همه از نهادهای حقوقی هستند که به موضوعات کیفری حاصل از نقض فاحش حقوق بشر رسیدگی کردند.

با توضیح چالش‌های یاد شده مشخص می‌شود که امروزه حقوق بشر طیف گسترده‌ای از موضوعات را در بر می‌گیرد که نه تنها شامل ارگان‌ها و رژیم‌های حقوقی ناظر بر آنها می‌باشد، بلکه در برگیرنده مباحث کیفری شامل لغو مصونیت‌های مسئولان کشورها نیز می‌باشد. بنابراین، علاوه بر گوناگونی پیچیده موضوعات حقوق بشری و نحوه نظارت بر آنها، حقوق بشر از مرزها و محدودیت‌های رشته‌ای عبور کرده و با مباحث مربوط به شیوه مدیریت جوامع سیاسی، تعامل با جهانیان، و حقوق کیفری بین‌المللی هم کشیده شده است. این کتاب بخش‌های کوچکی از این موضوعات نوین حقوق بشری را با توجه به شرایط ایران امروز توضیح میدهد. مباحث به دو دسته تقسیم شده‌اند. بخش اول به بررسی لایه‌های همپوش میان حقوق بشر بین‌الملل و حقوق کیفری بین‌الملل اختصاص داده شده است. بخش دوم مجموعه‌ای از گفتارهایی است که در پاسخ به پرسش‌های هموطنان تهیه و تحریر شده و سپس انتشار یافته‌اند.

**امید که سودمند باشند**

**محمود مسائلی**

## **بخش اول**

**تعامل میان حقوق بشر و حقوق بین الملل عمومی**

## فصل اول

### مفهوم تعهدات جهانی در حقوق بین الملل

باید بین تعهدات یک کشور در قبال جامعه بین المللی به عنوان یک کل، و تعهداتی که در قبال دیگر کشورها در زمینه دیپلماتیک دارد، تمایزی اساسی قائل شد. طبق ماهیت خود، موارد اول (تعهدات ارگا امنس) مورد توجه همه کشورهاست. با توجه به اهمیت حقوق مربوطه، می توان همه کشورها را دارای منافع قانونی در حمایت از آنها دانست. آنها تعهدات جهانی هستند.

دادگاه بین المللی دادگستری، قضیه شرکت برق بارسلونا

## چکیده

در حقوق بین‌الملل، و بویژه در حقوق بشر بین‌المللی، مفهوم "تعهدات جهانی"،<sup>۱</sup> و یا به زبان بهتر و روشنتر "تعهداتی نسبت به همه جهانیان"، به منزله یک وظیفه اجتناب‌ناپذیری برای همه کشورها نسبت به حفاظت از منافع جامعه بین‌المللی می‌باشد. این تعهدات دارای آنچنان اهمیتی برای جامعه بین‌المللی هستند که نمی‌توان از آنها عدول کرد. مفهوم "تعهدات جهانی" که از ریشه لاتینی سرچشمه می‌گیرد و به معنای وظایف "در قبال همه جهانیان است، ایجاب می‌کند که کشورهای جهان از هنجارها و اصولی پیروی کنند که برای جامعه بین‌المللی ارزشمند و گرامی می‌باشند. افزون بر این نوع تعهدات، کشورها موظف هستند به تعهدات ناشی از عهدنامه‌ها و موافقت‌نامه‌هایی که در سطح بین‌المللی منعقد کرده‌اند، نیز احترام گذاشته و همه سعی و تلاش خود را برای اجرای آنها بکار گیرند. این دسته از وظایف کشورها به عنوان تعهداتی که "هر کشور عضو معاهده نسبت به اعضای دیگر معاهده دارد"، شناخته می‌شود.<sup>۲</sup> از جمله اینگونه تعهدات قراردادی می‌توان، به عنوان مثال، منشور ملل متحد را نام برد. براساس منشور، اعضای سازمان ملل متحد موظف می‌باشند "ایمان خود را به حقوق اساسی بشر، به حیثیت و ارزش انسان، به حقوق برابر زن و مرد مورد باز تأیید قرار دهند". همچنین اعضای سازمان ملل متحد همچنین به "ترویج پیشرفت اجتماعی و استانداردهای بهتر زندگی در آزادی بیشتر" متعهد می‌باشند. اینها تعهداتی هستند که هیچ‌گونه انحرافی از آنها جایز نیست.<sup>۳</sup> اهمیت اینگونه تعهدات جهان و تعهداتی که "هر کشور عضو معاهده نسبت به اعضای دیگر معاهده دارد"، در نیاز جامعه بین‌المللی به همزیستی مسالمت‌آمیز و توسعه روابط دوستانه بین کشورها براساس احترام به هنجارها و اصول ذاتی حقوق بشر، قرار دارد.

علیرغم روشنی و وضوح اهمیت تعهدات جهانی کشورها در قبال منافع جامعه بین‌المللی، جمهوری اسلامی ایران همواره چنین تعهداتی را نادیده گرفته است. در زمینه حقوق بشر، این قصور (عالمانه و یا نادانسته) در انجام تعهدات جهانی بیش از هر نوع دیگر بی‌اعتنایی به قوانین بین‌المللی مشهود است.

<sup>1</sup> *Erga omnes obligations.*

<sup>2</sup> *Erga omnes partes.*

<sup>3</sup> *Non-derogable obligations.*

این فصل سه پرسش را به بحث می‌گذارد: تعهدات جهانی چیست؟ چرا جمهوری اسلامی ایران آنها را نادیده می‌گیرد؟ و پیامدهای این قصور در قبال حقوق بشر چیست؟ با طرح پرسش‌ها، کوشش می‌شود با ارائه تحلیل کاملی از مفهوم تعهدات جهانی، اهمیت آنرا با توجه به آرای توافقی و نظریه‌های مشورتی دادگاه بین‌المللی دادگستری و همچنین اسناد حقوقی بین‌المللی، توضیح داده شود. درعین حال، این موضوع نیز به بحث گذاشته می‌شود که به دلیل عدم ایمان به حقوق بشر و دموکراسی، جمهوری اسلامی نمی‌تواند به پیروی از تعهدات جهانی و هنجارها و اصول حقوق بشر ملتزم و وفادار باشد.

**واژه‌های کلیدی:** تعهدات جهانی، منافع جامعه بین‌المللی، تعهدات قراردادی، حقوق

بشر، مسئولیت بین‌المللی کشورها

### طرح موضوع

"ارگا" واژه‌ای کلاسیک از زبان لاتینی به معنای "به سوی"، "برای"، "با توجه به"، "احترام به"، و "امس" به معنای "همه" است. این دو واژه عناصر تشکیل دهنده مفهوم "تعهدات جهانی"، یعنی "تعهداتی نسبت به همه جهانیان"، را تشکیل می‌دهند. در حقوق بین‌الملل مفهوم تعهدات جهانی دربرگیرنده وظایفی است که کشورها نسبت به ارزش‌ها و منافع اساسی جامعه بین‌المللی می‌بایست به عهده گرفته و در انجام آن تعهدات همه‌مساعدی لازم را بکار گیرند. از آنجاییکه "تعهدات جهانی" در ماهیت خود بر وظیفه استوار و انکارناپذیری قرار دارد که از نوعی ضرورت "بایستن" سرچشمه می‌گیرد، مسئولیت حاصل از قصور و کوتاهی در انجام آن تعهدات، نه تنها بر عهده کشور خاطی است، بلکه جامعه بین‌المللی نیز، به دلیل خساراتی که اینگونه قصور برای همه اعضای خانواده بشری به وجود می‌آورد، باید نسبت به آن واکنش نشان دهد. این بدان معناست که همه کشورها باید در حفظ ارزش‌های مورد احترام جامعه بین‌المللی مسئول بوده و می‌بایست وظایفی را در جهت اجرای آنها بکار گیرند. در مواردی شامل ممنوعیت جنایت علیه بشریت و یا شکنجه کشتار جمعی، هر کشوری ممکن است علیه کشور متخلف، بدون اینکه خودش از آن قصور و کوتاهی آسیب دیده باشد، اقدامات قانونی را انجام دهد. اینگونه است که تعهدات جهانی به یک هنجار اساسی رفتار در حقوق بین‌الملل معاصر و به ویژه حقوق بین‌الملل حقوق بشر تبدیل شده است. با الهام از این هنجار حقوقی اساساً جهان‌شمول، قواعد مرسوم عمومی حاکم بر رفتار کشورها از اصل رضایت مبتنی بر حاکمیت کشورها فراتر رفته و راه خود را به سوی افق نوینی برای برقراری نظمی عادلانه‌تر در جامعه بین‌المللی باز می‌کند. به عبارت

دیگر، حقوق بین الملل معاصر، چه در تحقیقات دانشگاهی و چه در رویه های دادگاه بین المللی دادگستری، مشتاق است مفهوم تعهدات جهانی را در بالاترین درجه اعتبار سلسله مراتب وظایف کشورها در عرصه بین المللی قرار دهد. اینها تعهداتی هستند که بر "بایستنی" هنجاری دلالت دارند، یعنی وظایفی که باید مستقل از اراده قانون گذاران بین المللی و رضایت کشورها توسط آنان به عهده گرفته شود.

این موضوع به توضیح بیشتری نیاز دارد. تعهدات جهانی برای همه اعضای جامعه بین المللی الزام آور می باشند. این درحالی است که در حالی که تعهدات قراردادی فقط برای کشورهایی که با رضایت خود قراردادی دوجانبه یا چند جانبه را منعقد کرده اند الزام آور است. این ادعا توسط ماده ۱۱ مقاله نامه حقوق معاهدات سال ۱۹۶۹، موسوم به مقاله نامه وین، تأیید شده است: "رضایت یک کشور برای التزام به یک معاهده ممکن است با امضا، مبادله اسناد تشکیل دهنده یک معاهده، تصویب، پذیرش، تصویب یا الحاق یا هر وسیله دیگری در صورت توافق بیان شود". با این حال، نوعی همپوشی میان تعهدات ارگا امنس و وظایف حقوقی حاصل از قراردادها وجود دارد. منظور این است که اگر قواعد حقوق بین الملل به ارزشها و منافع بنیادین جامعه بین المللی مربوط باشد، تعهدات قراردادی به وظایف کاملاً الزام آوری که "ارگا امنس" تبدیل شده و از این رو در مورد کشورهایی هم که عضو معاهداتی نیستند، اعمال می شوند.

برای ارائه شاهی بر این مدعا می توانیم به قضیه ای که توسط دادگاه بین المللی دادگستری در سال ۱۹۷۱ مورد بررسی قرار گرفت، ارجاعی داشته باشیم. موضوع از این قرار است که به دنبال ادامه اشغال غیرقانونی آفریقای جنوب غربی (نامیبیا امروز) توسط آفریقای جنوبی، در ۲۹ ژوئیه ۱۹۷۰، شورای امنیت قطعنامه ۲۷۶ را صادر کرد و از دادگاه خواست تا نظر مشورتی در مورد وضعیت حقوقی اشغال آن سرزمین توسط آفریقای جنوبی ارائه دهد.<sup>۴</sup> شورای امنیت در این قطعنامه خاطر نشان ساخته بود که با پایان یافتن سیستم قیمومت، حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا غیرقانونی است. دادگاه در نظر مشورتی خود در ۲۱ ژوئن ۱۹۷۱ اعلام کرد که ادامه حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا غیرقانونی است و می بایست به سرعت از آن خارج شود. نظر مشورتی بیان می کند که آفریقای جنوبی "موظف است که قیمومیت ادعایی خود بر سرزمین آفریقای جنوب غربی را پایان دهد. آفریقای جنوبی با اشغال غیرقانونی آن سرزمین، مسئولیت بین المللی خود که ناشی از نقض مداوم تعهدات بین المللی صورت گرفته است را نقض کرده است."<sup>۴۲</sup> دادگاه همچنین دریافت که کشورهای عضو

<sup>4</sup> The Situation in Namibia, Security Council Res. 270 (1970).

سازمان ملل متحد موظفند غیرقانونی بودن حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا و بی‌اعتباری اقدامات آن را از طرف یا در رابطه با نامیبیا به رسمیت بشناسند و از هر گونه اقدامی که متضمن به رسمیت شناختن قانونی بودن آن باشد خودداری کرده و یا هر نوع حمایت یا کمک به چنین اشغال سرزمینی را متوقف سازند. دادگاه نظر مشورتی برجسته‌ای صادر کرد که تعهدات کشورها را فراتر از اصل رضایت در حقوق قراردادی تأیید می‌کرد:

- ادامه حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا غیرقانونی است. آفریقای جنوبی موظف است فوراً حکومت خود را از نامیبیا خارج کند و به اشغال این سرزمین پایان دهد.

- اعضای سازمان ملل متحد موظفند غیرقانونی بودن حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا و بی‌اعتباری آن را به رسمیت بشناسند و از هر گونه اقدام و به ویژه هر گونه معامله با کشور آفریقای جنوبی خودداری کنند.

- کشورهایی که عضو سازمان ملل نیستند موظف می‌باشند در چارچوب بند ۲ فوق در اقداماتی که توسط سازمان ملل در رابطه با نامیبیا انجام شده است همیاری نمایند. (۴۶)

این حکم در حقیقت به منزله انقلابی در سابقه عملکرد دادگاه بود زیرا اینگونه تعهدات جهانی (ارگا امنس) را حتی مضمول کشورهای می دانست که عضو سازمان ملل متحد نیستند. به نظر دادگاه برخی تعهدات بین‌المللی برای همه کشورها الزام‌آور است، زیرا این تعهدات با ارزش‌ها و منافع جامعه بین‌المللی هم‌پیوند می‌باشد.

### ریشه‌های تاریخی تعهدات جهانی

در حالی که به عنوان یک هنجار نوظهور در حقوق بین‌الملل معاصر، تعهدات جهانی مورد استقبال قرار گرفته است، ریشه‌های آن واژه را باید در حقوق همگانی<sup>۵</sup> حقوق رومی، یعنی مفهوم حقوق ملت‌ها و یا حقوق مردم جستجو کرد. در این دیدگاه، اساساً قانون از رضایت قراردادهای کشورها نشأت نمی‌گیرد، بلکه ریشه و وجود قانون در آگاهی انسان قرار داشته و توسعه و تکامل پیدا می‌کند. براین اساس، اینگونه تصور از مفهوم قانون برای هر انسان خردمندی به بهترین وجه ممکن قابل ادراک است. اینگونه قوانین ویژگی جهان‌شمولی به خود می‌گیرند، با قرار گرفتن در مرکز جامعه، کشورها، نهادهای اجتماعی، و مردم را به

<sup>5</sup> Jus gentium.

رعایت آنها ملزم می‌سازد. به این ترتیب، مفهوم قانون ملتها مفهومی عادلانه و قانونی مشترک برای همه انسان‌هاست. این قانون با خصلت عقلانی مردم آنها درک می‌شود، و به همین دلیل در کانون مرکزی بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی جهان معاصر قرار دارد.

قوانین همگانی بحث فلسفی آن چیزهایی است که باید با عقل و تجربه آموخته شود. بنابراین، قوانینی صرفاً منحصر به سیاست‌گذاری واحدهای سیاسی نیست. این قانون اصل اول عقل عملی را به عنوان پیش فرض انتخاب می‌کند که همه مردم مشترک هستند، و براین اساس می‌توانند به درستی در موضوع مبانی مشترک اخلاق و حقوق با یکدیگر مشارکت داشته باشند. این قوانین به موضوعات حیاتی زندگی عمومی و نظم اجتماعی شفافیت می‌پردازند، درعین حال توضیح می‌دهند که هیچ سیاستگذاری خاص و یا فردی از این قلمرو مشترک خارج نیست. (شال، ۱۹۹۲: ۱۰۰۴)

متفکران یونان باستان و حقوق‌دانان رومی، قوانین همگانی و یا همان حقوق ملل، را به عنوان مفهومی از قانون که بر همه اعضای جامعه بشری حاکم است، توسعه دادند. در میان حقوق‌دانان رومی، گایوس<sup>۶</sup> مفهومی فراگیر از قوانین ناظر بر جوامع را تعریف کرد که از حقوق طبیعی سرچشمه می‌گرفت. به نظر او قانون با عقلانیت طبیعی برای همه شکل می‌گیرد و همه بطور یکسان آنرا درک می‌کنند. (پوست، ۱۹۰۴) این همان قانون همگانی و یا حقوق ملتهاست می‌نامند و به از نظر مفهومی که ادا می‌کند، به همه جهان مربوط می‌باشد. در حقیقت، مفهوم قانون از گروه مردمان، یعنی جهان سرچشمه می‌گیرد. یک چنین قانونی در زمان روم برای زندگی اجتماعی سازنده بود زیرا نه تنها بر روابط بین شهروندان حاکم بود، بلکه شهروندان و بیگانگان را نیز قادر می‌ساخت تا از موهبت زندگی اجتماعی برخوردار باشند. درحقیقت، برای شهروندان یک تعهد عادلانه قابل اجرا بود که بر بیگانگان نیز نظارت داشت. دامنه تعهدات ناشی از قانون همگانی چنان فراگیر است که تعامل با بیگانگان را نیز بدون محدودیتی تعریف و تعیین می‌نماید. به دلیل روابط مشترک اجتماعی، این تعهداتی را نیز برای همه توضیح می‌دهد:

<sup>6</sup> Roman jurists, Gaius (130-180 AD).



حقوق ملتها شامل قوانین و آداب و رسومی است که تا قوانین خاص خود را ایجاد کرده و تا حدودی قوانین مشترک برای همه نوع بشر را به وجود می‌آورد. قانونی که یک گروه برای خود وضع می‌کند تا ناظر بر روابط درون گروهی باشد، قانون مدنی نام دارد، اما که قانونی که عقل طبیعی برای تمام بشریت وضع می‌کند و می‌بایست توسط همه مردم به طور یکسان رعایت شود، قانون ملتها نامیده می‌شود. این قانونی است که همه بشریت باید آنرا رعایت کند. (۱۳۹)

این تفاوت‌ها میان قانون فراگیر، یعنی حقوق ملتها یا حقوق همگانی، و قانون توافقی وضع شده، یعنی حقوق مدنی، نشان می‌دهد که قواعد و قوانینی باید وجود داشته باشد تا در همه زمان‌ها و شرایط جاودانه بر رفتارهای مردم و اعضای خانواده بشری نظارت داشته باشد. این روایت از قانون، که برای حفظ ارزش‌های مورد توجه جامعه بشری حیاتی است، همه را ملزم می‌سازد تا تعهدات جهانی را به رسمیت شناخته و براساس آن عمل کنند.

این مفهوم حقوق الزام‌آور بودن تعهدات جهان‌شمول را می‌توان در نظریات سبسون نیز جستجو کرد. به نظر سبسون این مفهوم حقوق همگانی بدون نیاز به اجازه یا تصویب مردم بوده و به عنوان قانون عادلانه نانوخته‌ای بر جامعه نظارت دارد. این حقوقی است که "بدون اینکه نوشته شود، چه توسط ملتها به وجود آید، و چه براساس عرف و رویه‌های آنان شکل گرفته باشد، همواره در نزد جوامع حفظ شده است". (شرمن، ۱۹۱۸: ۵۸) با توجه به ماهیت نانوخته این حقوق، و اجرای آن توسط ملتها، این اعتقاد به وجود آمده است که قدرت الزام‌آور حقوق ملتها فراتر از اراده آزاد کشورها دارد. بنابراین، تعهدات ناشی از این حقوق که غیرقابل مذاکره است، در جایگاه بالاتری از حقوق قراردادی می‌باشد.

در ریشه شناسی حقوق ملتها، نمونه‌های روشنتری از مفهوم حقوق ملتها که پیشتر گایوس معانی آنرا توضیح داده بود، آورده شده است. (بارنی، ۲۰۱۰) اینکه، به عنوان مثال، گفته می‌شود که تعهدات قراردادی را باید گرامی داشت، به این دلیل است که اصولاً معاهداتی که براساس قانون و عرف به وجود می‌آیند آنهایی هستند که با نیت صلح‌آمیز<sup>۷</sup> طرفین را به نوعی توافقات متقابل می‌رسانند. به دلیل همان نیت صلح‌آمیز، طرفین توافق می‌کنند تا نسبت به عهد خود در قراردادی که منعقد می‌کنند، وفادار بوده و براساس آن عمل

<sup>7</sup> Ex pace factum.

کنند. حال اگر این تعهد قراردادی در متن آنچه حقوق ملت‌ها نامیده می‌شود قرار گیرد، دامنه تعهد قراردادی از محدودیت‌های عبور کرده و به دلیل ماهیت عادلانه‌ای که دارد بر ورای زمان و مکان برای همه جوامع می‌تواند جاری باشد. این قانونی است که شفافیت و ابهام دور بوده و از هر نوع فریب‌کاری مبرا است. این حقوق "نه برای تامین خواست‌های فردگرایانه، بلکه برای منافع مشترک همه شهروندان نوشته می‌شود".<sup>۸</sup> (۱۱۹) یک مثال دیگر از حقوق ملت‌ها شایسته توضیح است. آزادی را در نظر بگیرید که از آغاز تولد با انسان همراه است. برخورداری از این آزادی یک موقعیت قانونی نیست که به مردم اعطا شود یا از آنها گرفته شود. اگر آزادی انکار شود، شرارت و تبه‌کاری جای آنرا می‌گیرد، و زنجیرهای برده داری بر جوامع مستولی می‌شوند. به همین ترتیب سلب توانایی مردم برای زندگی در وطن خود، یعنی تبعید ساختن آنان، نیز مانند برده داری است زیرا بهره‌مندی از آزادی را به سرقت می‌برد. "این به تنهایی شدیدترین شرارتهاست. برای آزادگان این شرایط از هر نوع مجازاتی بدتر می‌باشد، زیرا در هر کجا آزادی از دست رود، همه چیز با آن از بین می‌رود".<sup>۹</sup> (۱۲۵) از همین روی، حقوق ملت‌ها همه اعضای جامعه بشری را موظف می‌سازد تا به تعهدات جهانی خود برای احترام و ترویج آزادی هموعان خویش عمل کنند. به همین دلیل است که حقوق بین‌الملل تبعیض، نابرابری، شکنجه و رفتار غیرانسانی، نسل‌کشی و جنایات علیه بشریت را محکوم می‌کند. این شرارتهای ذاتی مردم را غارت می‌کنند، و بنابراین نقض فاحش تعهدات جهانی هستند.

ادبیات حقوقی اواخر قرون وسطی، حقوق ملت‌ها را مطابق با الهیات مسیحی تنظیم کرد. توماس آکویناس<sup>۸</sup>، متکلم متأخر قرون وسطی، تصویری مبتنی بر ایمان مسیحی از حقوق ملت‌ها را با منشاء تعهدات جهانی بشارت داد.<sup>۹</sup> در این منظر، هر نوع قانونی باید با قوانین ابدی و مطلق طبیعی که از جانب خداوند تعیین شده‌اند، تناسب داشته باشد. آکویناس با استعانت از مفهوم ارسطویی خیر عمومی استدلال می‌کند که جهان آفرینش از اهداف خوب پیروی می‌کند و قوانین ناشی از عقل الهی<sup>۱۰</sup> بر آن حاکم است. این عقل الهی را می‌توان در حقوق جاودانه طبیعت جستجو کرد. وی برای تبیین حقوق طبیعی، جهان آفرینش را واقعیتی موجود و عینی می‌دانست که اجزا و عناصر اساسی آن براساس قوانین علی با یکدیگر تعامل دارند. انسان با ظرفیت عقلانی خود می‌تواند آن قوانین علی را بازشناخته و به اهمیت اهداف

<sup>8</sup> Thomas Aquinas (1225-1274).

<sup>۹</sup> این نویسنده فرصتی داشت تا مجموعه دو جلدی الهیات کاتولیک سنت توماس آکویناس را در کلاس‌های درس کثیث برجسته شادروان لورنس دووان در فاصله سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳ در کالج دانشگاهی الهیات و فلسفه مطالعه کند.

<sup>10</sup> *Lex aeterna*.

خیر عمومی دست یابد. (آکوئیناس، ۲۰۱۵: ۱۴۳) به عقیده آکوئیناس، انسان‌ها می‌توانند از طریق مشاهده جهان پدیداری محسوس به حقایق ناملموس نهفته در آن وقوف پیدا کنند. (۲۴۴) به همین ترتیب خداوند نیز از طریق عالم خلقت و نشانه‌های خود در عالم طبیعی بر انسان تجلی می‌کند. این دیدگاه از آیه ۱:۲۰ کتاب رومیان در انجیل گرفته شده است که می‌گوید: "انسان از ابتدا، آسمان و زمین و چیزهایی را که خدا آفریده، دیده است و با دیدن آنها می‌تواند به وجود خدا و قدرت ابدی او که نادیدنی هستند پی ببرد." عقل انسان از طریق حقوق طبیعی می‌تواند حقیقت عقل الهی را درک کند. این ظرفیت عقل انسان دلیل روشنی بر وجود خداوند است. خداوند به عنوان منبع حیات، جهان را با برنامه‌ای هماهنگ آفریده است. پس در این آفرینش زیبا اهداف والایی نهفته است که با ظرفیت فکری انسان قابل درک است. مهمترین پیام طراحی هماهنگ خلقت، خیر و صلاح عمومی است. اما از آنجایی که خیر امری انتزاعی است، انسان باید با رفتارهای اجتماعی خوب خود آنها را به مرحله اجرا درآورد. مشارکت انسان در زندگی خوب مستلزم قانون ابدی حقوق ملت‌هاست.

طبق تعریف، قانون اساساً شامل ارزیابی عملی انسان است، و عمل انسان حاصل عقل است که اولین فعل انسان است. از آنجایی که قانون قواعد رفتاری را تعریف کرده، و سپس معیارهای عمل صحیح را تعیین می‌کند، قانون فقط در عقلانیت انسانی متبلور می‌شود. از آنجایی که عقل بیانگر قدرت انسان در اجرای اراده است، عقلانیت خود ظرفیتی هدفمند در انسان است. و چون عالم خلقت شکل گرفته و تکامل یافته است، عقلانیت، یعنی همان قانون، باید معطوف به هدف متعالی شود که خیر عمومی است. در واقع قانون چیزی جز دستوری برای تامین منافع عمومی نیست. این امر به این معناست که قانون باید مورد احترام کسانی باشد که مسئولیت مراقبت از جامعه را بر عهده می‌گیرند. (۲۶۷)

با همه این صفاتی که به حقوق طبیعی منسوب می‌شود، دسته بندی‌هایی از قوانین وجود دارد. مهمترین قانون آنی است که فناپذیر است. یعنی توسط خداوند به عنوان قانونگذار اصلی وضع شده است. عقلانیت الهی که منبع الهام و پشتوانه عقلانیت انسان است، بر کل عالم خلقت حاکم است. به عبارت دیگر، اعتقاد بر این است که حاکمیت خلقت در دست خداست و خداوند حاکم واقعی همه هستی است و قانون الهی بر قلمرو او که ابدی و جاودانه است ناظر می‌باشد. از آنجایی که مخلوقات نمی‌توانند حقیقت قانون الهی را بدانند، برای تبیین قانون ابدی به قانون دیگری به نام قانون طبیعت نیاز می‌باشد. مخلوق خداوند قوانین طبیعی را با عقل خویش می‌شناسد و در خیر و صلاح جهان خلقت شرکت می‌کند. در واقع

این مشارکت با خدا در اداره جهان را قانون طبیعی تعیین می‌کند. این یعنی مشارکت انسان با خداوند در مراقبت از خود و جهان هستی از طریق فیض الهی.

این استدلال کلامی برای حقوق ملت‌ها، و استنتاج تعهدات جهانی از آن توسط آکوئیناس با روشنی بیشتری توضیح داده شده است. از آنجایی که خداوند خالق و حاکم بر کل هستی است، آنچه را که طبق قانون ابدی بیان کرده است باید برای تعریف و تعیین خیر عمومی مورد استفاده قرار گیرد. در واقع، این خیری و موهبتی از جانب خداست که جهان را آفریده است. آن خوبی که مخلوق می‌تواند درک می‌کند باید معیار رفتار انسانی او باشد، و در این راه کل عالم هستی باید منبع الهام برای خیر عمومی باشد. بنابراین، فردی که اراده خود را با عقلانیت الهی منطبق می‌کند، آنچه را که خداوند از او خواسته است، انجام می‌دهد و این چیزی بجز توجه به هدف نهایی عالم خلقت که همانا خیر و نیکی است، نمی‌باشد. (۲۶۹)

توجه به این خیر به عنوان زیربنای خیر عمومی، فضیلتی است که در روح انسان وجود دارد و امر خیر و پاکی را از بدی و شرارت به او نشان می‌دهد. (۵۳۳) به عبارت دیگر، خیر عمومی فضیلتی است که همواره هدف جهان خلقت را براساس زندگی اجتماعی هماهنگ می‌کند، و در نتیجه از اهداف فردی انسان پیشی می‌گیرد. خیر عمومی به معنای حفاظت از جهان طبیعی است که شامل همه گیاهان، جانوران، و گونه‌های انسانی و جامدات می‌شود. (۲۷۸) با توجه به این مشاهدات، اگر رفتاری مطابق با نظم عمومی نباشد، نمی‌توان آن رفتار را انسانی تلقی کرد. این حکمی است که توسط قانون ازلی و جاودانه خداوند برای تأمین مصالح عمومی وضع شده است. قوانین بشری تا زمانی که با قوانین ابدی مطابقت داشته باشند می‌توانند راه را برای خیر عمومی هموار کنند. (۳۱۹)

کشیش، فیلسوف و الهیات‌تیشیری اسپانیایی، و یکی از چهره‌های برجسته مکتب الهیاتی سالامانکا،<sup>۱۱</sup> فرانسیسکو سوارز،<sup>۱۲</sup> حقوق‌ملت‌ها را از دیدگاه الهیات محدود کننده‌ای که آکوئیناس برای آن تعریف کرده بود، بیرون آورده و آن را در لایه همپوشی میان حقوق طبیعی و حقوق برآمده از اراده آزاد انسانی قرار داد. این تلاشی برای پاسخگویی به نیازهای انسان‌گرایی نوظهور قرن شانزدهم بود. در عصر انسان‌گرایی نوظهور، و همچنین در زمانه کشف دنیای جدید، سوارز سعی می‌کرد از روایت‌های باستانی در حقوق ملت‌ها برای توضیح ضرورت تعهدات جهانی استفاده کند. اما این حقوق را مطابق با نیازهای جامعه بین‌المللی تازه در حال ظهور هماهنگ کرده و از طریق روابط تجاری، حوزه دیپلماتیک، و وقوع جنگ‌ها

<sup>11</sup> Salamanca School.

<sup>12</sup> Francisco Suárez (1548-1617).

آنها توضیح داده و تنظیم کرد. تصور او از قانون این بود که می‌تواند در دوران دگرگونی‌های بنیادین در روابط بین‌المللی آستانه عصر مدرن، و فقدان هرگونه قانون مورد توافق ملت‌ها، فراتر آنچه بر مبانی الهیاتی فرض می‌شد، به نیازها پاسخ گوید. حقوق ملت‌ها ویژگی حقوق موضوعه را دارد و از رضایت مشترک ملت‌ها ناشی می‌شود. این توصیف قانون شامل استنتاج ضروری از قانون طبیعی نیست، اما توسط آن توضیح داده شده و تایید می‌شود. این قانونی است که توسط ملت‌ها به اجرا در می‌آید، از این روی همانند صنعتی دست ساز است که نیازهای جامعه انسانی را در شرایط تحولات اساسی تامین می‌کند. (اوکانل، ۱۹۵۶: ۲۶۱) در این دیدگاه، قانون طبیعی استوار بودن استدلال خود را از منابع الهیاتی خارج ساخته و بر ملاحظات اخلاقی تکیه می‌کند. به نظر سوارز، در شرایط زمانی او، به مفهومی از قانون نیاز بود که بتواند عملاً به تحولات جاری در سیاست، تجارت، دیپلماسی و جنگ پاسخ دهد. این دیدگاه عادلانه، که برخاسته از نیازهای ملتهاست، به بهترین وجه با آن نیازهای آنان نیز مطابقت پیدا می‌کند. بنابراین، "حقوق ملت‌ها تغییر پذیر نیست. و لزوماً مانند قانون طبیعی برای همه مشترک نیست. بلکه "بطور منظم همه را در بر می‌گیرد". (۲۶۲) این بدان معناست که در شرایط عدم توافق و پراکندگی آراء در میان ملت‌ها و مردم، معقول بودن حقوق ملت‌ها آن را مورد قبول همگان قرار می‌دهد.

امر ضروری در تعریف سوارز از حقوق ملت‌ها، تمایزی است که او میان جامعه انسان‌ها و جامعه ملل براساس مفهوم انسان برقرار می‌سازد. در این تفاوت، کشور شکل کامل جامعه است، زیرا در آن حاکمیت کشور جاری است، و به وسیله آن "تا جایی که در زندگی جامعه انسانی بزرگتر می‌تواند مشارکت داشته باشد، فعالیت‌های حاصل از اراده حاکمیتی خود را تعیین می‌کند". (۲۵۴) این دیدگاه از زندگی مشترک بین‌المللی نشانه درکی واقع‌گرایانه از منابع و ماهیت قوانین حاکم بر همکاری میان کشورهاست. در واقع، این کلیسا و شرح الهیاتی آن از قوانین نیست که باید در موضوعات میان جامعه کشورها لحاظ شود. کشورها برآیند اراده افرادی هستند که کشور را تشکیل می‌دهند، و برای وجود آن ویژگی مشخصی، یعنی حاکمیت را تعیین می‌کنند. بنابراین، در عصر ظهور و گسترش امپراتوری‌ها، هیچ منطق آرمان‌گرایانه و یا الهیاتی برای رفتار و اقدامات کشورهای مستقل نمی‌تواند اعمال شود. نتیجه چنین استدلالی این است که جامعه بین‌المللی به عنوان مجموعه‌ای از کشورهای مستقل از نظر مفهومی به مراتب فراتر و گسترده‌تر از مفهوم جهان مسیحیت است. (۲۲۵)

## "تعهدات جهانی" در رویه‌های قضایی

حقوق بین‌الملل همواره اصل رضایت کشورها را در حکم زیربنای حقوق حاکم بر روابط بین‌الملل دانسته است. این هنجار سخت مبتنی بر اراده آزاد کشورها در حقوق بین‌الملل از زمان صلح وستفاليا (۱۶۴۸) تا اواسط دوران جنگ سرد بر روابط بین‌الملل بگونه‌ای انحصاری حاکم بود. یک مثال می‌تواند این گزاره را توضیح دهد. در قضیه کارلیای شرقی<sup>۱۳</sup> در سال ۱۹۲۳ توسط دادگاه دائمی بین‌المللی دادگستری، مفهوم رضایت کشور را به عنوان مبنای حقوق بین‌الملل مورد تایید قرار گرفت. در این رابطه شورای جامعه ملل از دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی درخواست کرده بود تا در خصوص مواد ۱۰ و ۱۱ معاهده صلح بین فنلاند و روسیه که در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۰ امضا شده است،<sup>۱۴</sup> و مایه‌های اختلافاتی میان این دو کشور را به وجود آورده است، نظر مشورتی ارائه دهد. شورا پرسیده بود که آیا مواد مذکور "می‌تواند شامل تعهدات بین‌المللی باشد که روسیه را در قبال فنلاند نسبت به اجرای مقررات مندرج در آن متعهد سازد؟" نظر مشورتی دادگاه منفی بود زیرا اصل رضایت کشورها را به عنوان مبنای رفتارها و تعهدات آنان در نظر گرفت.

اختلاف بین دو کشور برای حل و فصل موضوع طبق روش‌های پیش بینی شده در میثاق، تنها با رضایت آنها امکان پذیر است. با این حال، روسیه هرگز رضایت نداده است. برعکس، روسیه در چندین نوبت به صراحت اعلام کرده است که هیچ مداخله‌ای از سوی جامعه ملل در مناقشه با فنلاند را نمی‌پذیرد. (لوتوس، ۲۰)

به طور مشابه، دادگاه در قضیه سانحه کشتی لوتوس در سال ۱۹۲۷، حاکمیت و رضایت کشورها را به عنوان مبنای حقوق بین‌الملل تعیین کرد. این پرونده در مورد اختلاف ناشی از برخورد ۲ آگوست ۱۹۲۶ میان یک کشتی بخار فرانسوی و یک کشتی ترکیه‌ای بود. ماموریت دادگاه این بود که برای "تعیین اینکه آیا یک قاعده حقوق بین‌الملل وجود دارد که آزادی کشورها را برای گسترش صلاحیت کیفری دادگاه‌های خود به وضعیتی که در قضیه دیده

<sup>13</sup> The Status of the Eastern Karelia, Advisory Opinion, 1923, P.C.I.J. (ser. B) No. 5 (July 23).

<sup>14</sup> Treaty of Peace between Finland and Russia, signed at Dorpat on October 14th, 1920.

می‌شود، را تعریف کند یا خیر". دادگاه صلاحیت هر کشوری را بر قلمرو خود و براساس همان اصل اراده کشورها به عنوان منبع تعهدات بین‌المللی تایید کرد.

حقوق بین‌الملل بر روابط بین کشورهای مستقل حاکم است. بنابراین قواعد حقوقی الزام‌آور برای کشورها از اراده آزاد آنها سرچشمه می‌گیرد، همانطور که در مقاوله‌نامه‌ها یا با استفاده‌هایی که عموماً به عنوان بیان‌کننده اصول حقوقی پذیرفته شده می‌باشند، و به منظور تنظیم روابط میان این جوامع مستقل با هدف دستیابی به موفقیت وضع شده است. از اهداف مشترک بنابراین نمی‌توان محدودیت‌هایی را بر استقلال کشورها فرض کرد. (۲۱)

موارد فوق منعکس‌کننده ماهیت واقع‌گرایانه حقوق بین‌الملل در حمایت از اصل رضایت کشورها به عنوان مبنای تعهدات بین‌المللی آنان است. به همین طریق، شوارتزنگر، مدافع بزرگ سیاست قدرت در حقوق بین‌الملل، همواره تاکید کرده است که حقوق بین‌الملل از اراده کشورها حاصل می‌شود، بنابراین همیشه موضوع تابعی از سیاست قدرت است. "کشورها در روابط خود با یکدیگر، نوع افراطی از جامعه را به وجود می‌آورند که در آن پیوندی که آنها را در کنار یکدیگر نگه می‌دارد، هدف منافع مشترک یا ارزش‌های معنوی نیست، بلکه همانا قدرت می‌باشد". (تالین، ۱۹۶۵: ۱۱۲) داشتن قدرت هدف اصلی هر کشوری برای حفظ خود است. حقوق بین‌الملل تضمین‌کننده این واقعیت حفاظت از خود برای کشورها می‌باشد. با این حال، از آنجایی که همه کشورها خواهان یک هدف هستند، حقوق بین‌الملل مرزهای خود را در راستای قوانین مبتنی بر عمل متقابل گسترش می‌دهد. پس آیا می‌توان کشورها را به هر قانونی بدون رضایت آنها متعهد ساخت؟ پاسخ این پرسش بدیهی منفی است. اراده و رضایت کشورها تنها منبع الزام‌آور بودن تعهدات آنهاست.

برخلاف موارد بالا و علی‌رغم پذیرش اصل رضایت کشورها به عنوان منابع تعهداتی آنها، دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی در پرونده رودخانه دانوب نظر مشورتی مهمی را طی کرد و طی آن اصل رضایت کشورها را به عنوان مبنای تعهدات بین‌المللی به چالش کشید. در پاسخ به درخواست کشورهای فرانسه، بریتانیا، ایتالیا و رومانی، شورای جامعه ملل در ۹ دسامبر ۱۹۲۶ از دادگاه درخواست کرد تا نظر مشورتی خود را در مورد اختلاف ایجاد شده در باره کمیسیون رودخانه دانوب اعلام کند. دادگاه در نظر مشورتی خود، صلاحیت تنظیم مقررات بندری را به مقامات سرزمینی واگذار کرد. اما اعلام کرد که "حق نظارت بر تضمین

آزادی دربانوردی و رفتار برابر با همه کشورهای صاحب پرچم را نمی‌توان در اختیار آن مقامات ملی قرار داد. این صلاحیت در اختیار کمیسیون می‌باشد." (قضیه دانوب، ۱۴) این تغییر نشان دهنده تمایل جامعه بین‌المللی برای تعدیل اصل آزادی اراده و حاکمیت کشورها بود.

درحقیقت، حقوق بین‌الملل همواره در مورد دستیابی به اصول همزیستی مسالمت‌آمیزی که در جهت منافع همه اعضای جامعه بین‌المللی باشد، تلاش کرده است. به همین دلیل است که با وجود تمایل به در نظر گرفتن اصل رضایت کشورها به عنوان مبانی تعهدات بین‌المللی، حقوق بین‌الملل به تدریج به سمت موضعی فراتر از رضایت کشورها حرکت کرده است.

این دیدگاه جایگزین به وضوح توسط دادگاه بین‌المللی دادگستری در قضیه شرکت برق بارسلونا در سال ۱۹۷۰ بیان شده است. در این قضیه دادگاه توضیح می‌دهد که

به ویژه، باید بین تعهدات یک کشور در قبال جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل، و تعهداتی که در قبال کشور دیگر در زمینه حمایت دیپلماتیک دارد، تمایز اساسی در نظر شود. به دلیل ماهیت خود، اولی دغدغه خاطر همه کشورهاست. با توجه به اهمیت حقوقی آن تعهدات، همه کشورها می‌توانند در حمایت از آنها منافع قانونی داشته باشند. آنها تعهدات جهانی هستند. (قضیه بارسلونا، ۳۳)

دادگاه در نظریه خود به نمونه‌هایی از تعهدات جهانی شامل وظیفه کشورها برای خودداری از جنگ تهاجمی علیه کشور مستقل دیگر تاکید کرده است. علاوه بر این، دادگاه بر تعهد کشورها برای خودداری از نقض اصول عدم تبعیض و الزام به محکوم کردن اقدامات نسل‌کشی اشاره می‌کند. برخی از حقوق مربوط به حمایت در مجموعه حقوق بین‌الملل عمومی وارد شده است، (قضیه حق شرط، ۲۳) درحالی که برخی دیگر توسط اسناد بین‌المللی با ویژگی جهان‌شمول یا شبه جهان‌شمول بوجود آمده‌اند.

به همین ترتیب، در قضیه تیمور شرقی، دادگاه تعهدات جهانی را اصل اساسی در حقوق بین‌الملل معاصر دانست که با قاعده رضایت کشورها متفاوت می‌باشد. موضوع در این قضیه مناقشه بین استرالیا و پرتغال در مورد تعیین سرنوشت مردم تیمور شرقی بود. از نظر پرتغال،



حقوق تعیین سرنوشت دارای خصلت تعهدات جهانی بود زیرا نیروی الزام آور آنها توسط منشور سازمان ملل و رویه قضایی دادگاه بین‌المللی دادگستری درباره پیامدهای قانونی مربوط به وضعیت حضور مستمر آفریقای جنوبی در نامیبیا به رسمیت شناخته شده بود. دادگاه تفاوت‌های اساسی میان ویژگی تعهدات جهانی یک هنجار و قاعده رضایت کشورها به عنوان مبنای تعهدات آنها قائل شد. به نظر دادگاه اینها دو مقوله متفاوت تعهدات بین‌المللی برای کشورها هستند. "ماهیت تعهدات مورد استناد هر چه باشد، دادگاه نمی‌تواند درباره قانونی بودن رفتار یک کشور تصمیم بگیرد، در صورتی که حکم آن متضمن ارزیابی قانونی بودن رفتار کشور دیگری باشد که طرف پرونده نیست." دادگاه تاکید کرد "در جایی که چنین شرایطی برقرار است، دادگاه نمی‌تواند هیچ اقدام به عمل آورد، حتی اگر حق مورد بحث مربوط به تعهدات جهانی باشد." (قضیه تیمور شرقی، ۲۲۹) اهمیت این قضیه در این است که دادگاه یکبار دیگر در نظریه خود به ماهیت اساسی "تعهدات جهانی" را در حقوق بین‌الملل معاصر تأیید کرده است.

همان تمایلات در جهت شناسایی تعهدات جهانی توسط دادگاه در نظر مشورتی خود در مورد پیامدهای حقوقی ساخت دیوار در سرزمین اشغالی فلسطین تکرار شد. مجمع عمومی در قطعنامه (۲۶۲۵(۲۵) خود خواستار نظر مشورتی دادگاه در مورد شهرک سازی‌های ایجاد شده توسط اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین شد. بحث این بود که ساخت دیوار مانع اعمال حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین می‌شود. این اقدام اسرائیل حقوق بشر فلسطینی‌ها را نقض می‌کند، و بنابراین همه کشورها موظفند وضعیت غیرقانونی ناشی از ساخت دیوار را به رسمیت بشناسند. دادگاه تشخیص داد که تعهداتی که توسط اسرائیل نقض شده است همان ماهیت تعهدات جهانی را دارد. (۲۲۹) دادگاه ادامه می‌دهد که همانطور که در قضیه برق بارسلونا اشاره شده است، "چنین تعهداتی به دلیل ماهیت خود مورد توجه و علاقه همه کشورهاست و" با توجه به اهمیت حقوقی آن، همه کشورها می‌توانند در حمایت از آنها منافع قانونی داشته باشند". براین اساس، به نظر دادگاه، "تعهدات جهانی که توسط اسرائیل نقض می‌شود، تعهد به احترام به حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین و برخی تعهدات آن براساس حقوق بین‌الملل بشردوستانه است." دادگاه همچنین قطعنامه (۲۶۲۵(۲۵) مجمع عمومی را یادآور می‌شود که:

هر کشوری موظف است از طریق اقدام مشترک و جداگانه، تحقق اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردمان را مطابق با

مفاد منشور ارتقا دهد و به سازمان ملل در انجام مسئولیت‌ها کمک کند.

بدیهی است که با پایان جنگ جهانی دوم و گشودن افق هنجاری جدید برای ترغیب کشورها در پذیرش نظم هنجاری جدید بین‌المللی، موضوع تعیین تعهدات جهانی برای نظارت بر رفتار کشورها می‌توانست گامی موثر در جهت منافع جامعه بین‌المللی باشد. به عنوان مثال، پذیرش این قاعده عرفی بین‌المللی که هیچ کشوری نباید به هیچ وجه سیاست‌ها و اقداماتی در نسل‌کشی را انجام دهد، از اقدامات مهمی بین‌المللی در جهت تثبیت قاعده مهم تعهدات جهانی نسبت به تمام جامعه بشری است. این دسته از تعهدات در قضیه جمهوری دموکراتیک کنگو علیه رواندا بود بار دیگر در تصمیم دادگاه بین‌المللی دادگستری نمودار شد. دادگاه چنین تعهدی را به عنوان عالی‌ترین هنجار حقوق بین‌الملل که در اسناد حقوقی بین‌المللی منعکس شده است، به رسمیت شناخت. مقاله‌نامه نسل‌کشی نیز در ماده ۱ چنین وظیفه‌ای را برای کشورها به رسمیت می‌شناسد. به موجب این مقاله‌نامه، طرفین متعهدین تأیید می‌کنند که نسل‌کشی، چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ، جنایتی براساس قوانین بین‌المللی می‌باشد، و آنها به پیشگیری و مجازات آن متعهد می‌باشند. (مقاله‌نامه علیه ژنوساید) از نظر دادگاه، مقاله‌نامه شامل تعهداتی جهانی است که هیچ‌گونه انحرافی از آنها مجاز نیست. دادگاه بار دیگر تأیید کرد که "اصول زیربنایی مقاله‌نامه [نسل‌کشی] اصولی هستند که توسط کشورهای متمدن به عنوان تعهدی الزام‌آور برای کشورها، حتی بدون هیچ‌گونه وظیفه قراردادی و معاهداتی، به رسمیت شناخته شده‌اند". (قضیه کنگو، ۱۲) این تأیید مجدد بر اهمیت و اعتبار تعهدات جهانی را می‌توان در امتداد نظریه مشورتی دادگاه در قضیه نامیبیا نیز یکبار دیگر مورد توجه قرار داد. اما تفاوت نظر دادگاه در مورد قضیه جمهوری دموکراتیک کنگو علیه رواندا در مقایسه با قضیه نامیبیا این است که در مورد اخیر، دیوان آن اصول الزام‌آور را به حقوق ملت‌ها در ادبیات کلاسیک حقوقی پیوند می‌زند تا خصلت جهان‌شمولی تعهدات جهانی را اثبات کند. در این نظریه دادگاه، تعهدات جهانی هم به عنوان قاعده عالی حقوق بین‌الملل و هم به عنوان اصلی جهانی که هیچ‌گونه انحرافی از آن مجاز نیست، مورد تأیید قرار گرفته است.

در راستای همین تحولات مربوط به شناسایی و تثبیت صلاحیت جهان‌شمول، دادگاه رای مهمی را در ۲۰ ژوئیه ۲۰۱۲ در قضیه بلژیک علیه سنگال صادر کرد. این قضیه بر این سؤال متمرکز بود که آیا کشورها موظفند عاملان جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی و شکنجه را تحت تعقیب قرار داده یا آنها را برای پیگرد قانونی به کشور دیگری تحویل دهند.

نقطه مرجع پیگرد قانونی مورد نظر مربوط به هیسن هابره بود که بین سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۹۰ رئیس جمهور کشور چاد بود. در این دوره، نقض گسترده حقوق بشر از جمله شکنجه و ناپدید شدن اجباری صورت گرفت. پس از سرنگونی در سال ۱۹۹۰، هابره توسط کشور سنگال پناهندگی سیاسی دریافت کرد و پس از آن زندگی عادی خود را در داکار را آغاز کرد. پس از برکناری وی از ریاست جمهوری، چندین شکایت در دادگاه‌های بلژیک و سنگال علیه هابره به اتهام نقض قوانین بین‌المللی بشردوستانه مطرح شد. در نتیجه، در سال ۲۰۰۶، بلژیک حکم بازداشت وی را صادر و درخواست استرداد هابره از سنگال را نمود. دادگاه سنگال این درخواست را رد کرد. متعاقباً، قضیه مورد اختلاف به دادگاه بین‌المللی دادگستری ارجاع شد. دادگاه در رأی خود به این نتیجه رسید که کشورها به رعایت تعهدات جهانی ملزم می‌باشند. دادگاه اعلام کرد که سنگال موظف است که آقای هابره را تحت تعقیب قرار دهد یا وی را به کشوری که قادر و مایل به محاکمه او باشد، تحویل دهد. دادگاه همچنین در ادامه تأکید کرد که همه کشورها موظف به انجام تعهدات جهانی هستند. (قضیه بلژیک علیه سنگال)

نکته جالب در این حکم این است که دادگاه بر تعهداتی که "هر کشور عضو معاهده نسبت به اعضای دیگر معاهده دارد"، تأکید کرده و یادآوری می‌کند که الزام‌آور بودن این تعهدات غیرقابل تردید است. این به معنی است که در مورد مذکور، کشورهای عضو مقابله‌نامه منع شکنجه، موظف به اعدام یا استرداد مجرمانی هستند که مفاد آن مقابله‌نامه را نادیده گرفته‌اند. درعین حال، تعهدات جهانی کشورهای عضو مقابله‌نامه شکنجه یک تعهدی در قبال "جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل" می‌باشد که می‌بایست بدون هر تردیدی انجام شود. الزام به استرداد یا پیگرد قانونی جنایتکار یک اصل کلی پذیرفته شده حقوق بین‌الملل بوده می‌باشد. تعهداتی که "هر کشور عضو معاهده نسبت به اعضای دیگر معاهده دارد"، آنگونه است که هر کشور عضو مقابله‌نامه نسل کشی را بدان ملزم می‌سازد. در اینجا الزام‌آور بودن تعهدات جهانی مطابق با ملاحظات قراردادی نیز تثبیت شده است. این حکمی بدیع از سوی دادگاه بود، زیرا الزام‌آور بودن تعهد به استرداد و یا محاکمه جنایتکار را در پیوند میان تعهدات قراردادی و تعهدات جهانی نسبت به کلیت جامعه بین‌المللی قرار داد. با این حال، تعهدات جهانی خواه از مفروضات قراردادی حاصل شود، و خواه به منافع جامعه بین‌المللی مربوط باشد، هم اکنون یکی از افق‌های نوین انسان‌گرایانه در حقوق بین‌الملل معاصر است که اصل رضایت و حاکمیت کشورها را به نفع منافع مشترک همه افراد خانواده بشری محدود می‌سازد.

در یکی از جدیدترین تصمیمات خود، در ۲۳ ژانویه ۲۰۲۰، دادگاه بار دیگر ماهیت الزام‌آور تعهدات جهانی برای کشورها را مورد تأیید قرار داد. این تصمیم دادگاه در رابطه با قضیه‌ای است که توسط کشور گامبیا در رابطه با اقداماتی که توسط کشور میانمار علیه اعضای گروه روهینگا، اتخاذ کرده بود، به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع داده شد. (قضیه گامبیا علیه میانمار)

اقدامات میانمار در نقض آشکار مقاله‌نامه سال ۱۹۴۸ در مورد جلوگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی می‌باشد. در تعیین صلاحیت خود، دادگاه به این نتیجه رسید که در ابتدا براساس ماده ۹ مقاله‌نامه علیه نسل‌کشی صلاحیت رسیدگی به موضوع را دارد. در رسیدگی به قضیه در این مرحله، دادگاه اعلام می‌کند که "در پرتو آرمان‌های عالی که الهام‌بخش مقاله‌نامه بوده‌اند، و با توجه به ارزش‌های مشترک آنها، همه کشورهای عضو مقاله‌نامه نسل‌کشی دارای منافع مشترک هستند. برای اطمینان از اینکه از نسل‌کشی جلوگیری شود، و در صورتی اتفاق افتد، عاملان آنها از مجازات مصون نخواهند بود". هر کشور عضو مقاله‌نامه نسل‌کشی، و نه فقط کشوری که تحت تأثیر اینگونه جنایت قرار گرفته است، می‌تواند مسئولیت کشور دیگر عضو مقاله‌نامه را به منظور اطمینان از عدم پایبندی به تعهدات خود مورد استناد قرار دهد. براساس این فرضیات حقوقی، دادگاه صلاحیت خود برای رسیدگی به قضیه را اعلام نمود.

این آخرین نظریه دادگاه در مورد تعهدات جهانی، موضع جامعه بین‌المللی برای پایان دادن به قاعده رضایت کشورها به عنوان مبنای تعهدات آنها را تأیید می‌کند. هیچ کشوری نمی‌تواند "بایستن‌ها" یا تعهدات در قبال جامعه بین‌المللی را تحت لوای حاکمیت ملی خود نادیده بگیرد، حتی اگر رضایتی برای این تعهد وجود نداشته باشد. هرگاه کشورها اقدامات نادرستی علیه منافع جامعه بین‌المللی آغاز کنند، در قبال اقدامات خلاف خود مسئول می‌باشند. در قضیه نسل‌کشی توسط میانمار، دادگاه تأیید کرد که علی‌رغم عدم وجود روابطه‌ای میان دو کشور گامبیا و میانمار، با توجه به ارزش‌های مشترک بشریت، همه کشورهای عضو مقاله‌نامه نسل‌کشی باید اطمینان حاصل کنند که از اینگونه اقدامات جنایت‌کارانه جلوگیری می‌شود.

در پرتو این رویه‌های قضایی می‌توان به درستی یادآوری کرد که هرچند "تعهدات جهانی" هنوز به عنوان هنجاری قاطع در حقوق بین‌الملل تثبیت نشده‌اند، با این حال اینگونه

تعهدات هنجارهای نوظهوری هستند که کشورها را ملزم می‌کنند تا در قبال منافع و ارزش‌های جامعه بین‌المللی مسئول اقدامات خود باشند.

هر کشوری موظف است از طریق اقدامات مشترک و یا جداگانه، تحقق اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردمان خود را مطابق با مفاد منشور ارتقا بخشیده و به سازمان ملل متحد در انجام مسئولیت‌هایی که منشور به آن سپرده شده است، یاری رساند. (قضیه گامبیا علیه میانمار، ۱۵۶)

امروزه تعهدات جهانی در حال تبدیل شدن به هنجاری نوین و در حال ظهور در حقوق بین‌الملل هستند. در واقع اینگونه تعهدات برآمده از عقلانیتی مشترک است که همه کشورها را در قبال اقدامات خود مسئول نگه می‌دارد. به عبارت دیگر، گسترش روابط و همکاری‌های بین‌المللی میان کشورها، همراه با قراردادن بازیگران غیردولتی و جامعه مدنی را در خط صحنه بین‌المللی، این ضرورت را ایجاد می‌کند تا هنجارهای الزام‌آوری بر رفتار کشورها نظارت داشته باشند. ویژگی‌های جامعه بین‌المللی امروزین ایجاد می‌کند که سلسله مراتب حقوقی با درجات متفاوتی از تعهدات برای کشورها در نظر گرفته شود که در بالاترین جایگاه آن "تعهدات جهانی" قرار گرفته و کشورها را در قبال اقدامات خود مسئول نگه دارد.

ظهور هنجار نوین تعهدات جهانی، نه تنها در رویه دادگاه بین‌المللی دادگستری، بلکه توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد نیز پذیرفته شده است. کمیسیون در طرح مسئولیت بین‌المللی کشورها در قبال اقدامات خلاف خود، بیان می‌کند که چنین اقدامات خلافی مسئولیت بین‌المللی به دنبال دارد. کمیسیون مذکور مسئولیت‌های ناشی از تعهدات قراردادی را از تعهداتی که کشورها باید در قبال جامعه بین‌المللی به عهده گیرند، متمایز می‌سازد. "هر کشوری به واسطه عضویت خود در جامعه بین‌المللی، در حمایت از برخی حقوق اساسی و اجرای برخی تعهدات اساسی، منافع قانونی دارد". (مسئولیت بین‌المللی کشورها، ۲۰۰۱: ۳۳)

اینها شامل حقوق اساسی مردم برای زندگی مسالمت‌آمیز و عدم تبعیض نژادی، شکنجه، بردگی یا تحت سیاست‌های نسل‌کشی قرار نگرفتن، و یا رنج بردن از پیامدهای مرگبار و ویرانگر جنگ‌های تهاجمی می‌باشند.

با توجه به این تحولات نوین در حقوق بین‌الملل، دیدگاه‌ها و همچنین رویه‌های قضایی، و نیز تفسیرهای کمیسیون حقوق بین‌الملل، امروزه تعهدات جهانی به یک هنجار اساسی رفتاری تبدیل شده‌اند که هیچ‌گونه انحرافی از آنها مجاز شمرده نمی‌شود. در حکم دادگاه در باره تیمور شرقی، این قاعده نوظهور تعهد جهانی به صراحت مورد تأیید قرار گرفته راست: غیرقانونی کردن اعمال تجاوزکارانه، و نسل‌کشی، و همچنین ... اصول و قواعد مربوط به حقوق ذاتی افراد بشر، شامل حمایت آنها در مقابل بردگی و تبعیض نژادی، همه باید به عنوان نمونه‌هایی از "تعهدات جهانی" در نظر گرفته شوند. تعهدات جهانی در قبال همه، نشان دهنده تمایل جامعه بین‌المللی برای تحمل نکردن اقدامات نادرستی است که باعث آسیب به ارزش‌ها و منافع جامعه بین‌المللی می‌شود.

### طرحی فریب کارانه

علیرغم به رسمیت شناختن شدن بین‌المللی تعهدات جهانی برای کشورها، چنین تعهداتی اغلب با اشکال قابل توجهی از توسط کشورها نادیده گرفته می‌شود. نظام سیاسی حاکم بر ایران امروز مصداق آشکار نادیده گرفتن این تعهد مهم برای جامعه جهانی است، هرچند که نظام چهره خود را در زیر نقاب پذیرش تعهدات جهانی پنهان ساخته است. در سال ۱۹۷۹، نظام پادشاهی پهلوی با یک حکومت دینی به اصطلاح جمهوری اسلامی جایگزین شد. آیت الله خمینی نظریه ولایت فقیه را که به عنوان نظام حکومتی مستضعفین نیز معرفی می‌شد، پایه گذاری کرد. حکومت مستضعفان در ابتدا برای عموم مردم هیجان‌انگیز و امیدوارکننده بود، درحالی که عناصر اساسی آن یادآور دیدگاه مارکسیستی بود. وعده حکومت مستضعفان که در واقع یک توطئه فریب کارانه بود، بازتاب‌های مهمی را هم در عرصه داخلی و هم در عرصه بین‌المللی به همراه داشت. نگاهی دقیق به شعارهای قبل، در جریان شکل‌گیری آنچه انقلاب اسلامی نامیده شد، و بعد از انقلاب در سخنرانی‌های آیت‌الله خمینی، عناصر این طرح را آشکار می‌سازد:

- آزادی، استقلال، و جمهوری اسلامی به عنوان اصول بنیادین حکومت اسلامی
- اعلام وفاداری به اصل عدم تعهد در سیاست خارجی: نه شرقی و نه غربی
- عدالت اجتماعی و رفاه عمومی: داعیه پایان بخشیدن به فساد و ایجاد یک نظام برابری طلب

- نوسازی و توسعه کشور و رهایی از وابستگی به غرب
- پیشرفت اخلاقی (مذهبی) تحت رهنمودهای شناخته شده تعلیم اسلامی

این پنج رکن جمهوری اسلامی، به عنوان حکومتی به ظاهر پیشرو که مردم رویای آنرا در سر داشتند، مشخصه حکومت مستضعفانی است که نوید آن داده شده بود. آیت‌الله خمینی این نظام حکمرانی آرمانی را به عنوان الگوی مطلوب الهام گرفته از ایدئولوژی اسلامی معرفی کرد. در مرکز این الگوی حکومتی آرمان‌گرایانه توده‌ای، مدل حکومتی پیش‌بینی می‌شد که راه را برای ظهور منجی موعود آماده می‌کرد. در عین حال، شعارهای انقلابی که در جدول بالا به آن اشاره شدند، شیوه‌های مدیریت مطلوب جوامع را که براساس منافع ملی و با همکاری بین‌المللی توضیح داده می‌شد، را به یکباره کنار گذاشت. در دیدگاه اسلام، حیطه ملی و بین‌المللی دو روی یک سکه هستند، و هیچ تفاوتی بین این دو وجود ندارد، زیرا هر دو فقط با الهام از ایدئولوژی اسلامی برای برپایی حکومتی براساس مفهوم امت شکل می‌گیرند. در واقع، در الگوی آرمانی حکومت اسلامی، هر دو حوزه داخلی و خارجی کاملاً در یک هویت واحد مذهبی که همان امت اسلامی است، جذب می‌شوند. بنابراین، حکومت آرمانی جهان‌شمول اسلامی در راستای اصول پنج‌گانه انقلاب اسلامی تعریف شدند.

- آزادی و استقلال تا زمانی قابل دستیابی است که مدل کنونی حکمرانی جهانی کنار گذاشته شود. روابط بین‌الملل کنونی بازتاب استعمار، امپریالیسم، و توسعه سرزمینی و همچنین سلطه کشورهای قدرتمند است. برای دستیابی به آزادی و استقلال، باید سیستم حاکمیت بین‌المللی کنونی را نفی کرد. این رسالت مقدسی است که بر عهده امت اسلامی قرار دارد.

- عدم تعهد که واژه دیگری برای شناسایی استقلال است، از طریق بیداری مستضعفان جهان و حمایت از همه مسلمانان برای تشکیل امت اسلامی صورت می‌گیرد. می‌توان فرضیات موازی بسط داده شده در این الگو حکمرانی را با ایدئولوژی مارکسیستی حاکمیت کارگران علیه امپریالیسم سرمایه داری تصور کرد.

- عدم تعهد که واژه دیگری برای شناسایی استقلال است، از طریق بیداری مستضعفان جهان و حمایت از همه مسلمانان برای تشکیل امت اسلامی صورت می‌گیرد. می‌توان فرضیات موازی بسط داده شده در این مدل را با ایدئولوژی مارکسیستی حاکمیت کارگران علیه امپریالیسم سرمایه داری تصور کرد.

- نظام‌های حاکم فعلی، چه ملی و چه بین‌المللی، همگی فاسد هستند زیرا براساس قوانین آرمانی بنا نشده‌اند. با پایان بخشیدن به فساد، عدالت اجتماعی تحقق می‌یابد، نیازهای دنیوی و معنوی مردم تامین می‌شود، و یک الگوی رفاهی برابری خواهانه همه جنبه‌های زندگی را پوشش می‌دهد.

- اگر مؤمنان به خدا توکل کنند، می‌توانند از حکم الهی که به آنها قدرت می‌بخشد تا زنجیر وابستگی را بشکنند، الهام گیرند. برای رسیدن به این جهان آرمانی، همه کسانی که از کرامت مخلوق خدا در سراسر جهان سوء استفاده می‌کنند، می‌بایست مجازات شوند. وقتی شیطان با انقلاب اسلامی نابود شد و فرشتگان بر جامعه مسلط شدند، نه تنها نیازهای مادی مردم برآورده می‌شود، بلکه مهمتر از آن، پیشرفت اخلاقی مردم راه خود را پیدا می‌کند. خداوند این را وعده داده است.

به باور هواداران انقلاب اسلامی این حکومت آرمانی دینی پیشتر از سوی خداوند وعده داده شده است، و در مراحل تکوینی خود قرار دارد. قرآن کریم در سوره ۲۸، آیه ۵، این حکومت آرمانی را نوید می‌دهد: "ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! آیت‌الله خمینی صراحتاً این موضع توده‌گرایانه را اتخاذ کرده و به مردم وعده بهشتی زمینی را می‌داد که با تاسی از تعالیم اسلامی، راه را برای نجات اخروی هم هموار می‌کرد.

در سیاست خارجی خود بارها اعلام کرده‌ایم که درصدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطهٔ جهانخواران بوده و هستیم، حال اگر نوکران امریکا نام این سیاست را توسعه طلبی و تفکر تشکیل امپراتوری بزرگ می‌گذارند از آن باک نداریم و استقبال می‌کنیم. ما درصدد خشکاندن ریشه‌های فاسد صهیونیسم، سرمایه داری و کمونیسم در جهان هستیم و نظام‌های مبتنی بر این سه پایه را نابود کنیم. (مصلح زاده، ۱۳۹۷: ۷۵-۷۴)

اندک دقتی در این اقرار این واقعیت را آشکار می‌سازد که بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران هرگز اعتنایی به تعهدات جهانی نداشته است. به نظر او "قیام برای خدا تنها راه اصلاح در جهان است، همانگونه که ابراهیم و موسی و خاتم النبیین انجام دادند". اگر اینچنین است، که حکومت اسلامی می‌تواند ابرقدرت‌ها را به خاک مذلت نشاند و موانع بزرگ داخل و خارج محدوده خود را یکی پس از دیگری برطرف و سنگ‌های کلیدی جهان را فتح خواهد کرد،



(همان منبع) چگونه این حکومت به اصطلاح اسلامی می‌تواند به ارزش‌های جهانی مورد اعتماد جامعه بین‌المللی وفادار باشد؟ در حالیکه جمهوری اسلامی همهٔ چارچوب‌هایی که در سیستم بین‌المللی وجود دارد را ظالمانه می‌داند که بایستی زیر پا گذاشته شوند، آیا حکومت اسلامی می‌تواند نسبت به اصل تعهدات جهانی وفادار باشد؟

### یک نتیجه‌گیری کوتاه

گرچه این حکومت آرمانی اسلامی ماهیت خود را با عباراتی جذاب مانند آزادی، استقلال، پیشرفت، عدالت اجتماعی و نبرد علیه استعمار و امپریالیسم پوشانده بود، اما از همان ابتدا نتوانست دشمنی خود را با شیوه‌های زندگی مدرن و برقراری ارتباطات بین‌المللی مسالمت‌آمیز با جهان، بیوشاند. افزون براین، تجربه ۴۴ سال حکومت دینی نشان می‌دهد هرگز نمی‌تواند به گفتمان حقوق بشر و دموکراسی خود را ملزم سازد. هم اکنون برای ناظران انتقادی ماهیت ضد مدرن و انسان ستیز نظام سیاسی اسلامی حاکم بر کشور، آشکار شده است. نظام اسلامی حاکم در ماهیت و ذات خود مایل نیست به موازین حقوق بین‌الملل از جمله تعهدات جهانی احترام گذاشته و براساس آن رفتار کند. در حقیقت، هرچند رژیم اسلامی خود را به طرز فریبنده‌ای در تعامل و همکاری با جهان معرفی می‌کند، این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که ایدئولوژی مذهبی اساساً نمی‌تواند به تعهدات جهانی پایبند باشد.

## فصل دوم

### اصل "اهتمام لازم" در تعهدات بین‌المللی

تعهدات مثبت کشورهای عضو برای اطمینان از حقوق میثاق (بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی) تنها در صورتی به طور کامل انجام خواهد شد که مردم نه فقط در برابر موارد نقض حقوق میثاق توسط عوامل آن، بلکه همچنین در برابر اعمالی که توسط افراد یا نهادهای خصوصی که ممکن است به این حقوق آسیب برسانند، محافظت شوند... ممکن است شرایطی ایجاد شود که منجر به نقض این حقوق توسط کشورهای عضو باشد. این امر کوتاهی کشورهای عضو در اتخاذ تدابیر مناسب یا اعمال اهتمام لازم برای جلوگیری، مجازات و تحقیق، جبران خسارت ناشی از چنین اقداماتی توسط اشخاص یا نهادهای خصوصی، باشد.

کمیته حقوق بشر: نظریه عمومی شماره ۳۱/۱. ماهیت تعهدات عمومی که به کشورهای عضو میثاق اعمال می‌شود. (کمیته حقوق بشر، ۲۰۰۴: پاراگراف ۸)

## چکیده

اصل "مساعی یا اهتمام لازم"<sup>۱۵</sup> در انجام تعهدات بین‌المللی کشورها برای جامعه دانشگاهی و بویژه جامعه مدنی ایران موضوعی ناشناخته بوده، و در نتیجه اهمیت آن برای احترام و پیشبرد موثر حقوق بشر به وضوح توضیح داده نشده است. اصل بحث این است که دقت و اهتمام لازم یک کشور برای انجام تعهدات بین‌المللی می‌بایست معیار قضاوت پیرامون رفتار آن کشور در جامعه بین‌المللی قرار گیرد. بنابراین کوتاهی در انجام "مساعی لازم" و دقت کافی برای انجام تعهدات بین‌المللی موجبات مسئولیت بین‌المللی را برای آن کشور فراهم می‌آورد. این اصل در مرکز تعهدات کشورهای عضو به موجب منشور ملل متحد قرار دارد. بخش اول مقدمه منشور اعضای ملل متحد را به اعلام ایمان خویش به احترام و پیشبرد حقوق ذاتی همه انسان‌ها و نیز برابری آنها فراخوانده، و از کشورهای عضو ملل متحد می‌خواهد تا برای توسعه اجتماعی و نیز ارتقای شرایط زندگی مردمان خود همراه با آزادی‌های بیشتر، پیوند یافته است. منظور از تاکید بر این تعهد کشورهای عضو این است که بدون داشتن حিসان نیت<sup>۱۶</sup> در انجام تعهدات بین‌المللی، اساساً اصل "مساعی لازم" امکان تحقق ندارد. در این ارتباط، بند دوم از ماده ۲ منشور بیان می‌دارد که همه کشورهای عضو باید تعهداتی را که طبق این منشور بر عهده گرفته‌اند با حیسان نیت انجام دهند. طبق ماده یک منشور ملل متحد، در مرکز آن تعهدات تلاش برای ترویج و تشویق احترام به حقوق بشر و اساسی برای همه بدون تمایز از نظر نژاد، جنس، زبان یا مذهب قرار گرفته است. این تعهدات که می‌بایست با "اهتمام لازم" کشورها برای حفاظت و پیشبرد حقوق بشر همراه باشد تا امکان تحقق پیدا کنند، ابعاد اخلاقی و هنجاری شایان اهمیتی نیز به منشور ملل متحد اعطا می‌کند که به موجب آن نظم بین‌المللی از ویژگی‌های حقوقی فراتر رفته و با اخلاق انسانی و ارزش‌های مورد احترام جامعه بین‌المللی نیز ارتباط پیدا می‌کند. ماده ۴ منشور ملل متحد این وظیفه مهم کشورها در انجام "اهتمام لازم" برای تعهدات بین‌المللی خویش را با دقت بیشتری توضیح داده است. به موجب این ماده کشورهایی می‌توانند به عضویت سازمان ملل متحد درآیند که نه تنها مایل به انجام آن تعهدات باشند، بلکه توانایی لازم را نیز برای انجام تعهدات مذکور دارا باشند. در اینجا، اصل "مساعی لازم" و همچنین "حسن نیت" با تمایل به انجام تعهدات بین‌المللی و توانایی یک کشور پیوند یافته، و در واقع چهار ستون و پایه نگهدارنده بنای حقوق بین‌الملل، و بویژه حقوق بشر بین‌المللی را بنیان می‌گذارند.

---

<sup>15</sup> Due Diligence

<sup>16</sup> Bona fide - Good faith

منشور حقوق بشر بین‌المللی، بویژه میثاق حقوق مدنی و سیاسی<sup>۱۷</sup> در ماده ۲ اصل "مساعی لازم" را از معنای این اصل در منشور حقوق بشر بین‌المللی، بویژه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی اخلاقی محدود مندرج در منشور ملل متحد فراتر برده و کشورها را به تعهداتی حقوقی و قراردادی برای انجام تمهیدات ضروری برای احترام، اجرا، و پیشبرد، حقوق بشر متعهد می‌سازد. در عین حال، طبق ماده ۲۸ همان میثاق که ناظر بر تشکیل کمیته حقوق بشر می‌باشد، کشورهای طرف میثاق می‌پذیرند که به نظرات و توصیه‌های کمیته مذکور احترام گذاشته و همه کوشش‌های لازم را برای پیشبرد حقوق بشر مردمان خود انجام دهند. در نتیجه این الزامات حقوقی هرگاه کشوری در انجام مساعی لازم برای تعهدات بین‌المللی کوتاهی کند، آن کشور متخلف قواعد پذیرفته شده بین‌المللی حقوق بشر محسوب شده و باید مسئولیت حاصل از کوتاهی خود را به عهده گیرد.

این نوشتار با قرار دادن اصل "مساعی لازم" در کانون مرکزی حقوق بشر بین‌المللی، این پرسش توضیح داده نشده را به بحث می‌گذارد که چرا جمهوری اسلامی ایران از انجام "مساعی لازم" برای تعهدات بین‌المللی خویش همواره طفره می‌رود؟ برای این منظور، هدف نوشتار توضیح این فرضیه است که از آغاز شکل‌گیری خود، جمهوری اسلامی ایران هرگز تمایلی به انجام این اصل مهم نداشته است. بنابراین، نمی‌تواند تعهدات خود را به موجب منشور ملل متحد و نیز اسناد حقوق بشری با حسن نیت انجام دهد. این تصور ذاتی نظام سیاسی حاکم بر ایران امروز نه تنها می‌بایست برای جامعه دانشگاهی و مدنی روشن شود، همچنین می‌بایست در مرکز توجهات بین‌المللی نیز قرار گیرد.

**واژه‌های کلیدی:** اصل اهتمام لازم، حسن نیت، تعهدات بین‌المللی، نقض حقوق بشر، ارزش‌های جامعه بین‌المللی، تعهدات جهان شمول

## مقدمه

"اهتمام لازم" اصلی حقوقی همراه با فرآیندی اجرایی تعریف حقوقی اهتمام لازم در نگاه اول، با خود مشکلاتی را در پیش روی قرار می‌دهد. اگر اهتمام لازم به معنی سعی و

<sup>17</sup> The International Covenant on Civil and Political Rights. General Assembly Resolution 2200A (XXI), 16 December 1966.

مراقبت ضروری برای اجرای تعهدات، خواه ملی و خواه بین‌المللی، و در همه حوزه‌های حقوقی باشد، این واژه را می‌توان به عنوان یک قاعده حقوقی، یک اصل حقوقی بین‌الملل، فرآیندی اجرایی برای یک قاعده و یا یک اصل، و یا شرط، تضمین‌کننده تعهدات بکار برده و برای آن تعاریفی متناسب با کاربرد واژه فراهم آورد. یک مثال می‌تواند این نکته مقدماتی را بهتر روشن سازد. ماده ۳ میثاق حقوق مدنی و سیاسی مصوب سال ۱۹۶۹ تصریح می‌دارد که "کشورهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که تساوی حقوق زنان و مردان را در استفاده از حقوق مدنی و سیاسی پیشینی شده در این میثاق تأمین کنند". این تعهد کشورهای عضو بی‌تردید بر پایه یک قاعده حقوق بین‌الملل قرار گرفته است که به قاعده جهان‌شمول "وفای به عهد"<sup>۱۸</sup> مشهور است. به دلیل این ویژگی جهان‌شمول قاعده مذکور، طرفین متعاهدین میثاق مذکور براساس تعهدی که وفای به عهد به موجب ماده ۳ مذکور پذیرفته و خود را به اجرای آن موظف ساخته‌اند، باید صرف نظر از هر نوع نظام سیاسی که بر کشور آنان حاکم است، برابری زن و مرد را محترم بشمارند. قصور در اطاعت از این قاعده نقض تعهدات بین‌المللی به موجب ماده ۲۶ مقاوله‌نامه حقوق معاهدات مصوب سال ۱۹۶۹ می‌باشد. "هر معاهده لازم الاجرا برای طرفین متعاهدین تعهدآور بوده و باید توسط آنها با حسن نیت اجرا گردد." بنابراین، همه کشورهای متعاهدین میثاق مذکور، باید به موجب مقاوله‌نامه حقوق معاهدات همه سعی و مساعی لازم را برای آن تعهدی که پذیرفته‌اند، بکار گیرند. آنها باید با هشجاری و حسن نیت مراقبت لازم و ضروری را به عمل آورند تا مفاد ماده ۳ میثاق، به عنوان یک قاعده حقوقی جهان‌شمول، به بهترین شکل ممکن اجرا شود.

"اهتمام لازم" ممکن است به عنوان یک اصل حقوقی بین‌الملل تعریف و توضیح داده شود. برای روشن شدن این موضوع نیز یک مثال از حقوق بشر بین‌المللی ضروری به نظر می‌رسد. احترام به اصل عدم تبعیض و تعهد به پیشبرد آن در حقوق بشر بین‌المللی جایگاه بالایی دارد. این اصل در منشور ملل متحد در بند ۳ از بخش دوم از بند ۱ از ماده ۱۳، بخش سوم از ماده ۵۵، و ماده ۷۶ مورد تأکید قرار گرفته است. بنابراین کشورهای عضو سازمان ملل متحد موظف هستند اصل عدم تبعیض و تعهد به پیشبرد آن را با حسن نیت به عهده گیرند. همین اصل در اعلامیه جهانی حقوق بشر ماده ۲ و ماده ۷ مورد تأکید قرار گرفته است. به همین سان، میثاق حقوق مدنی و سیاسی مصوب سال ۱۹۶۶ در بند اول از ماده ۲ و همچنین ماده ۲۶، و یا در ماده ۲، تعهد به عدم تبعیض را به عنوان یک اصل حقوقی بین‌الملل

<sup>18</sup> Pacta Sunt Servanda: "Every treaty in force is binding upon the parties to it and must be performed by them in good faith." Article 26, Vienna Convention of the Law of Treaties, 1969.

در مقاله‌نامه حقوق کودک<sup>۱۹</sup> مصوب سال ۱۹۸۹ مورد تاکید قرار داده است. افزون بر این، اسناد حقوقی الزام‌آور دیگر حقوق بشر بین‌المللی مانند مقاله‌نامه بین‌المللی رفع تمامی اشکال تبعیض نژادی،<sup>۲۰</sup> و مقاله‌نامه بین‌المللی رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان،<sup>۲۱</sup> و یا مقاله‌نامه یونسکو در مورد عدم تبعیض در آموزش،<sup>۲۲</sup> آن اصل حقوقی غیرقابل تردید و نقض را تایید کرده‌اند. این اسناد الزام‌آور بین‌المللی کشورهای متعهد را ملزم می‌سازند تا عدم تبعیض را به عنوان یک اصل حقوقی بین‌الملل مورد توجه قرار داده و همه "اهتمام لازم" و مراقبت کافی و ضروری را برای اجرای آن را بکار گیرند. عدم تبعیض به عنوان یک اصل شامل خودداری از هرگونه تمایز، محرومیت، و یا برقراری ترجیح و امتیازات ویژه در قانون یا در اقدامات اداری، یا میان افراد و گروه‌های نژادی، مذهبی، عقیدتی، سیاسی و غیره می‌باشد.

همچنین دادگاه اروپایی حقوق بشر اصل بودن عدم تبعیض را اینگونه توضیح می‌دهد: "طبق رویه قضایی تثبیت شده دادگاه، اقدامات در برگیرنده تمایز در صورتی تبعیض آمیز تلقی می‌شود که توجیه عینی و معقول نداشته باشد، یعنی اینکه براساس هدف مشروع انجام نشود، و یا رابطه معقول متناسبی میان ابزار به کار گرفته شده و هدف مورد نظر وجود نداشته باشد." حال در نظر بگیریم که کشوری نتواند تعریف مذکور را برای اقدامات خود ارائه و تثبیت نماید، و همچنین قادر نبوده، و یا مایل نباشد که دقت و مراقبت کافی "اهتمام لازم" را برای رعایت این اصل حقوقی بین‌الملل به عمل آورد، آن کشور در قبال قصور خود در این تعهد بین‌المللی مسئول می‌باشد.

"اهتمام لازم" ممکن است به عنوان فرآیندی اجرایی برای اجرای یک قاعده و یا یک اصل، و یا شرط تضمین کننده تعهدات، نیز تعریف شود. در اینجا، "اهتمام لازم" بیشتر در حقوق اقتصاد بین‌الملل و یا تعهدات تجاری بین‌المللی کاربرد و مصداق دارد. اما می‌توان آنرا برای حقوق بین‌الملل و بویژه حقوق بشر بین‌المللی نیز توصیف کرده و به اجرا گذاشت. این

<sup>19</sup> Convention on the Rights of the Child, adopted by General Assembly Resolution 44/25, 20 November 1989.

<sup>20</sup> International Convention on the Elimination of all Forms of Racial Discrimination, adopted by general Assembly Resolution 2106 (XX), 21 December 1965.

<sup>21</sup> Convention on the Elimination of all Forms of Discrimination against Women, adopted by General Assembly on December 18, 1979.

<sup>22</sup> UNESCO Convention against Discrimination in Education, 14 December 1960.

تعریف و کارکرد فرآیندی و حتی اداری "اهتمام لازم" نیاز به توصیف بیشتری دارد. در حوزه حقوق به طور اعم، و در حیطه حقوق بشر بین‌المللی به طور اخص، این شکل فرآیندی اهتمام لازم در برگیرنده بررسی‌های دقیق و سنجیده، تحقیق و مطالعه، و ارزیابی برای تشخیص نقاط قوت و ضعف اجرایی قواعد و اصول و یا تعهدات می‌باشد. در اینجا، اهتمام لازم ابزاری کمکی و تکمیلی، و یا احتیاطی و همچنین انجام بررسی‌های محتاطانه برای انجام صحیح تعهدات می‌باشد. باز نگاهی داشته باشیم به همان میثاق حقوق مدنی و سیاسی که در جمله پنجم و پایانی مقدمه این فراخوان را به نمایش می‌گذارد: "هر فرد نسبت به افراد دیگر و نیز نسبت به اجتماعی که بدان تعلق دارد عهده دار وظایفی است و مکلف است به این که در ترویج و رعایت حقوق شناخته شده به موجب این میثاق اهتمام نماید." در این بیانیه، انجام اهتمام لازم ماهیتی تکمیلی برای تقویت فرآیندهایی دارد که به موجب آن تعهدات کشورها نسبت به احترام و پیشبرد حقوق مدنی و سیاسی به خوبی انجام گیرد. اما روشترین تعریف این معنای اهتمام لازم در بند ۲ از ماده ۲ همان میثاق ارائه شده است: "هر کشور طرف این میثاق متعهد میشود که بر طبق اصول قانون اساسی خود و مقررات این میثاق اقداماتی در زمینه اتخاذ تدابیر قانونگذاری و به موجب قوانین موجود یا تدابیر دیگر هنوز اجرایی نشده غیر آن به منظور تنفیذ حقوق شناخته شده در این میثاق که بیشتر به موجب قوانین موجود یا تدابیر دیگر هنوز اجرایی نشده‌اند، به عمل آورد." در حقیقت، کشورها نه تنها موظف هستند اهتمام لازم برای انجام تعهدات خود به عنوان یک قاعده حقوقی (مانند وفای به عهد)، و یا به عنوان یک اصل مانند عدم تبعیض بکار برند، آنها همچنین متعهد هستند تا از نقطه نظر فرآیندی و اجرای اداری نیز اقداماتی را انجام دهند که آن قواعد و اصول به بهترین شکل ممکن به اجرا درآیند.

این موارد نشان می‌دهد که "اهتمام و یا مساعی لازم" به منزله دقت و مراقبتی است که همه اعضای جامعه بین‌المللی باید برای اجرای تعهدات خویش بکار گیرند، و از این بابت چنین دقت نظری بخش جدایی ناپذیری از حقوق بین‌الملل به حساب می‌آید. اهمیت مساعی و کوشش لازم در اجرای تعهدات می‌تواند معیار سنجش خوبی برای قضاوت پیرامون رفتار کشورها (یا کشورهای) برای احترام به ارزش‌های مورد توافق خانواده بین‌المللی می‌باشد. بنابراین، باید یکبار دیگر خاطر نشان ساخت که قصور کشور در انجام مراقبت و مساعی لازم برای انجام تعهدات، بویژه تعهدات قراردادی، نشان از بی‌اعتنایی آن کشور به جامعه بین‌المللی برای همزیستی صلح‌آمیز در خانواده بشری، و به نوعی قانون شکنی، دارد.

## اصل "اهتمام لازم" و مسئولیت بین‌المللی کشورها

قرون ۱۷ و ۱۸ به دلیل تحولات بی‌سابقه‌ای که در نظام بین‌المللی و نوظهور آن زمان پدیدار شدند، ضرورت ترغیب کشورها برای توجه به همکاری‌های لازم برای حیات مسالمت‌آمیز را ضروری ساخت. پیشگامان اندیشه‌های حقوقی بین‌الملل، مانند هوگو گروسیوس، اولین گام را در نه تنها در ارائه تعاریف دقیقی از موضوعات و اصول حقوق بین‌الملل برداشتند، بلکه برای ترغیب کشورها برای اجرای موثر تعهدات خویش نیز راه کارهایی را توضیح دادند. این اقدامات بطور عمده در برگزیده مسئولیت بین‌المللی کشورها در قبال قصور آنها برای اجرای تعهدات بین‌المللی بود. در جنگ و صلح، به عنوان مثال، گروسیوس این بحث را به مرکز اندیشه‌های حقوق بین‌الملل می‌کشاند که کشورها نه تنها برای قصور در تعهدات خود مسئول می‌باشند، نسبت به عدم تمایل و یا ناتوانی در پیگرد قانونی افراد خلافکار نیز باید حساب پس دهند. (گروسیوس، ۲۰۰۱: پاراگراف ۳۰) هر دو بعد این مسئولیت و حساب پس دهی،<sup>۲۳</sup> در تعهد کشور به عنوان یک عضو دارای حق حاکمیت در نظام بین‌المللی ریشه دارد. البته این مسئولیت به اقدامات غیر قانونی فرد خلافکار مربوط نیست، بلکه به دلیل قصور کشور در انجام مراقبت لازم در انجام تعهدات خود معنی پیدا می‌کند. این وظیفه کشور برای اتخاذ مراقبت و اهتمام لازم در تعهدات بین‌المللی، بنابراین هم در برگزیده تعهدی حقوقی است و هم نوعی محدودیت به اقدامات حاکمیتی کشورها برای احترام گذاشتن به قواعد و هنجارهای مورد قبول رفتار بین‌المللی، بویژه آن قواعدی که در حقوق بین‌الملل قراردادی مانند منشور ملل متحد بر عهده کشورها گذاشته شده است، می‌باشد. بنابراین، هرچند که کشورها از حق حاکمیت برابر به موجب حقوق بین‌الملل برخوردار هستند، به همان میزان متعهد به برقراری سعی و مراقبت لازم هم نسبت به تعهدات خود و هم احترام به قواعد بین‌المللی می‌باشند. این دو بعد تعهد حقوقی و محدودیت به حاکمیت دو رکن اصلی مفهوم اهتمام لازم را شکل می‌بخشند.

بطور طبیعی پیچیده‌تر شدن روابط بین‌الملل و تعامل میان کشورها ابعاد دقیق‌تری بر مفهوم اهتمام لازم افزود. در این رابطه هرچه که مفهوم حاکمیت کشور در جامعه بین‌المللی جای پای محکمتری پیدا کرد، الزام به انجام سازوکارهای ضروری و دقت نظر به انجام تعهدات بین‌المللی به عنوان ضابطه رفتار هم بیشتر جایگاه خود را در حقوق بین‌الملل هرچه بیشتر باز کرد. این جایگاه تا به آنجا ارتقاء یافته است که به عنوان بخش غیرقابل تفکیک

<sup>23</sup> Responsibility and accountability.



حقوق بین‌المللی عمومی، سعی و اهتمام لازم برای تعهدات بر همه قواعد و قوانین ملی پیشی می‌گیرد. یک مثال می‌تواند این موضوع را بهتر توضیح دهد. به فرض یک کشور با داعیه اسلامی بودن قوانین و سیستم حقوقی و سیاسی خود نمی‌تواند کوتاهی در انجام سعی و مراقبت لازم برای تعهدات بین‌المللی خود را توجیه نماید. شایان ذکر است که توسعه یافتگی مفهوم اهتمام لازم نه تنها با بسط قواعد حقوق بین‌المللی ملازمه داشته است، ریشه‌های فلسفی عمیق و قابل توجهی نیز می‌توان برای آن توضیح داد. به موجب اندیشه فلسفی لیبرال، حیطه‌های برخورداری از آزادی در به رسمیت شناختن و احترام به دیگران و خودداری از ایجاد اذیت و آسیب برای یکدیگر تعریف می‌شود. این جنبه اهتمام لازم در مواردی توسط دادگاه‌های بین‌المللی تصدیق شده است. مثال در قضیه شرکت محصولات کشاورزی آسیا علیه سری لانکا، مرکز بین‌المللی حل اختلافات ناشی از سرمایه گذاری اعلام داشت که تعهدات مربوط به حمایت از سرمایه گذاری‌های داخلی به این دلیل مهم است که مانع از ایجاد آسیب برای دیگران می‌شود. مزایای این مفاهیم لیبرال به ساده‌ترین شکل ممکن در این تفکر خلاصه شود که با انجام دقت و مراقبت ضروری و لازم برای تعهدات فی مابین، می‌توان میزان بهره گرفتن از همکاری با یکدیگر را افزایش داد، از هزینه‌های تعاملات کاسته، و تصویری از زندگی صلح‌آمیز را ترسیم نمود که با پایداری هماهنگ می‌باشد. بنابراین، اهتمام لازم، همانگونه که پیشتر توضیح داده شد، هم نوعی تعهد است و هم محدودیت به رفتارها برای حفاظت از خیر عمومی، و همچنین لازمه حیات صلح‌آمیز و عاری از مرافعه و درگیری‌ها می‌باشد. در نظریه دیوان حل اختلاف در قضیه مذکور، اهمیت مفهوم مساعی لازم از مرزهای حقوق قراردادی فراتر رفته و آنرا در مرکز حقوق بین‌المللی عرفی قرار داده است: "تعهد کشور در چنین شرایطی براساس قوانین بین‌الملل عرفی این است که برای محافظت از افراد یا شرکت‌های بیگانه از ضررهای سرمایه گذاری تلاش لازم را انجام دهد."<sup>۲۴</sup> بنابراین، باید دقت کافی را در فهم دقیق مفهوم اهتمام لازم با منافع جامعه بین‌المللی در همه موضوعات رفتاری در نظر داشته باشیم.

اما می‌توان مهمترین کاربرد مفهوم اهتمام لازم را در حقوق بشر توضیح داد. براساس سه عنصر احترام، اجراء و پیشبرد<sup>۲۵</sup> حقوق بشر، کشورها باید به حقوق ذاتی مردمان خود احترام گذاشته، در مسیر اجرای حقوق بشر نیز همه کوشش‌ها و مساعی خویش را برای جلوگیری از پیمانال شدن حقوق شهروندان توسط دیگران را به عمل آورند، و پیشبرد حقوق

<sup>24</sup> Asian Agricultural Products Ltd. (AAPL) v. Republic of Sri Lanka, ICSID Case No. ARB/87/3.

<sup>25</sup> Respect, implement, and promote.

بشر را در همه زمینه‌ها به عهده گیرند. در این ارتباط می‌توان به قطعنامه مجمع عمومی در سال ۱۹۹۸ با عنوان "اعلامیه حقوق و مسئولیت افراد، گروه‌ها و ارگان‌های جامعه برای ترویج و حمایت از حقوق بشر و اساسی به رسمیت شناخته شده جهانی" اشاره کرد که در بند دو از ماده ۲ این وظایف را هم برای مردم و هم کشورها بر می‌شمارد:

هر کشوری مسئولیت و وظیفه اصلی برای حفاظت، ترویج و اجرای کلیه حقوق بشر و اساسی را به عهده دارد، از جمله با اتخاذ اقداماتی که ممکن است برای ایجاد همه شرایط لازم در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و سایر زمینه‌ها ضروری باشد. به عنوان ضمانت‌های قانونی مورد نیاز برای اطمینان از اینکه همه افراد تحت صلاحیت آن، به صورت فردی و همراه با دیگران، می‌توانند از تمام آن حقوق و آزادی‌ها در عمل برخوردار شوند (بند یک)، هر کشور اقدامات قانونی، اداری و سایر اقدامات لازم را اتخاذ خواهد کرد تا اطمینان حاصل شود که حقوق و آزادی‌های ذکر شده در این اعلامیه به طور مؤثر تضمین شده است.<sup>۲۶</sup>

براساس این الزامات روشن و صریح، مفهوم اهتمام لازم می‌بایستی در همه ابعاد حقوق بشر بین‌المللی جریان یابد و از آنجایی که کشورها امکانات و توان اجرای آنرا دارند، باید مهمترین وظیفه دقت داشتن و مساعی ضروری را به عهده گیرند. کمیسیون حقوق بین‌المللی در گزارش سال ۲۰۱۴ اهمیت مفهوم اهتمام لازم را به روشنی توضیح داده است. نظر به جایگاه معتبر جهانی این کمیسیون، بخش‌هایی از این گزارش را به بدون دخل و تصرف در اینجا نقل می‌شود.

مفهوم اهتمام لازم با همه معاهدات حقوق بشری سازمان ملل متحد به میزان‌های متفاوتی مرتبط است. با حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مرتبط است، و کشورهای عضو باید "همه اقدامات مناسب" را برای "دستیابی تدریجی" به این حقوق انجام

---

<sup>26</sup> Declaration on the Right and Responsibility of Individuals, Groups and Organs of Society to Promote and Protect Universally Recognized Human Rights and Fundamental Freedoms. General Assembly, Res. 53/144, 9 December 1998.

دهند.<sup>۲۷</sup> با این حال، کشورها همچنین در رابطه با حقوق مدنی و سیاسی تعهداتی دارند که دقت لازم را انجام دهند.<sup>۲۸</sup> به عنوان مثال، در انجام وظیفه جلوگیری از اقدامات ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز، وظیفه بررسی ناپدید شدن توسط بازیگران غیردولتی و وظیفه احترام گذاشتن و اطمینان از برخورداری افراد از حقوق مدنی و سیاسی به طور کلی و در صورت نقض، دسترسی به یک راه حل مؤثر به عهده کشورهاست.<sup>۲۹</sup> وظیفه اهتمام لازم نسبت به تعهدات معاهداتی حقوق دسترسی به یک راه حل مؤثر به عهده کشورهاست. وظیفه اهتمام لازم نسبت به تعهدات معاهداتی حقوق بشر، به طور صریح و ضمنی توسط نهادهای نظارتی حقوق بشری مربوطه مورد توجه قرار گرفته است.<sup>۳۰</sup> نهادهای منطقه‌ای همچنین به تعهدات مربوط به بررسی دقیق کشورها پرداخته‌اند.<sup>۳۱</sup> وظایف کشورها برای اعمال حاکمیت بر رفتار شرکت‌ها موضوع اصول راهنمای سازمان ملل در زمینه تجارت و حقوق بشر ۲۰۱۱ است.<sup>۳۲</sup>

<sup>27</sup> International Law Commission has quoted this source. For copy rights considerations, this quote is copied here: See, e.g., International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights 1966, 993 UNTS.

<sup>28</sup> The same as above quote: Convention against Torture and Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment 1984, 1465 UNTS 85 (CAT), article 16.

<sup>29</sup> The same as above: International Convention for the Protection of All Persons from Enforced Disappearance 2006, 2715 UNTS (CED), article 3.

<sup>30</sup> The same: International Covenant on Civil and Political Rights 1966, 999 UNTS 171 (ICCPR), articles 2(1) and (3).

<sup>31</sup> Again, the same as above reference: E.g., Inter-American Court on Human Rights, Vélasquez Rodriguez v Honduras, 29 July 1998, InterAm.Ct.H.R. (Ser. C) No. 4 (1988); European Court of Human Rights, Osman v UK [1988] EHRR 101; African Commission on Human Rights; African Commission on Human Rights, Case 245/02: Zimbabwe Human Rights NGO Forum v Zimbabwe; European Committee on Social Rights, European Roma Rights Center v Greece, Communication no. 15/2003, 8 December 2004.

<sup>32</sup> The same, quote by ILC: Report of the Special Representative of the Secretary-General on the issue of human rights and transnational corporations and other business enterprises, John

کمیته حقوق بشر در گزارش شماره ۳۱/۸۰ مفهوم اهتمام لازم را نقطه محوری و متمرکز حقوق بشر معرفی کرده است. در این گزارش با عنوان ماهیت تعهدات حقوقی عمومی تحمیل شده بر کشورهای طرف میثاق حقوق مدنی و سیاسی، بطور مفصل اهمیت اهتمام لازم را توضیح داده و تاکید می‌کند که هیچ کشوری نمی‌تواند به بهانه قوانین داخلی خود مفهوم اهتمام لازم را نادیده انگارد. علت برتری مفهوم اهتمام لازم بر قوانین داخلی نیز، براساس همان گزارش، مبتنی بر متن ماده ۲۷ مقاله‌نامه حقوق معاهدات سال ۱۹۶۹ می‌باشد که به موجب آن یک کشور عضو معاهده نمی‌تواند به مفاد قوانین داخلی خود به عنوان توجیهی برای عدم اجرای یک معاهده استناد کند. کمیته مذکور در تفسیر ماده ۲ ناظر بر تعهد کشورها برای تضمین حقوق برابر برای همه، توضیح می‌دهد که "کشورهای عضو برای انجام تعهدات قانونی خود اقدامات مقتضی قانونی، قضایی، اداری، آموزشی و سایر موارد را اتخاذ می‌کنند".<sup>۳۳</sup> این اقدامات مصادیق همان مفهوم ضروری مصادیق اهتمام لازم در اجرای تعهدات بین‌المللی کشورها می‌باشد. کمیته بیشتر توضیح می‌دهد که تکالیف قانونی مندرج بند یک از ماده ۲ میثاق دارای ابعادی منفی و مثبت می‌باشد. کشورهای عضو باید از نقض حقوق شناخته شده توسط میثاق خودداری کنند. هرگونه محدودیت در هر یک از این حقوق فقط باید طبق مقررات مربوطه میثاق مجاز باشد. در صورت ایجاد چنین محدودیت‌هایی، کشورها باید این ضرورت را نشان دهند که اقداماتی را که انجام می‌دهند متناسب با اهداف مشروع باشد تا از حمایت مستمر و مؤثر حقوق میثاق اطمینان حاصل شود. این تصریحات روشن توسط کمیته حقوق بشر نشان می‌دهد که کشورها به موجب تعهدات خود نسبت به اجرا و پیشبرد مفاد میثاق می‌بایست دقت کافی و اهتمام لازم را به عمل آورند.

رویه‌های قضایی نیز اهمیت اصل اهتمام لازم توسط کشورها در تعهدات بین‌المللی خویش را تایید کرده‌اند. به عنوان مثال، پیشتر دادگاه دائمی بین‌المللی دادگستری در قضیه لوتوس در سال ۱۹۲۷ بیان داشته بود که اهتمام لازم به عهده کشورهاست و در صورت کوتاهی در انجام آن، کشورها مسئول می‌باشند. قضیه از این قرار بود که یک کشتی فرانسوی به نام لوتوس و یک کشتی ترکیه ای به نام بوز کورت در دریای آزاد با یکدیگر تصادف

---

Ruggie: Guiding Principles on Business and Human Rights: Implementing the United Nations 'Protect, Respect and Remedy' Framework, UN Doc A/HRC/17/31 (March 21, 2011) (UNGP 2011).

<sup>33</sup> General Comment No. 31 [80]. The Nature of the General Legal Obligation Imposed on States Parties to the Covenant Adopted on 29 March 2004. Human Rights Committee, 2187th meeting.

کردند. کشتی بوزکورت غرق شد و هشت شهروند ترکیه کشته شدند. در ترکیه، افسر نگهبان لوتوس و ناخدای کشتی ترکیه به قتل عمد متهم شدند. کشور فرانسه اعتراض کرد و خواستار آزادی ناخدای کشتی و یا انتقال پرونده وی به دادگاه فرانسه شد. در نهایت دو کشور موافقت کردند که این اختلاف را به دادگاه بین‌المللی دائمی دادگستری ارجاع دهند. یکی از قضات دادگاه در نظریه خود مفهوم اهتمام لازم را برجسته ساخته و توضیح داد که "به خوبی ثابت شده است که یک کشور موظف است از احتیاط لازم برای جلوگیری از ارتکاب اعمال جنایت‌کارانه علیه ملت دیگر یا مردمش در قلمرو خود را برقرار سازد". (قضیه لوتوس، ۱۹۲۷)

دادگاه بین‌المللی دادگستری نیز که بعد از جنگ جهانی دوم جانشین دادگاه بین‌المللی دائمی دادگستری گردید، در قضیه "شرایط پذیرش یک کشور برای عضویت در سازمان ملل متحد (به موجب ماده ۴ منشور)" به این تعهد با نگاهی دقیق‌تر پرداخته است. قاضی ژوزه آلوآرز در نظریه مشورتی خود اهمیت اصل اهتمام لازم با به روشنی بیان داشت: "چنین مفهومی در چندین معاهده و همچنین توسط گروه‌های بین‌المللی مختلف، مانند گروه مالکیت صنعتی، بیان شده است که هر کشوری آزاد است به آن پایبند باشد، و این تبعیت برای شروع به بهره‌مندی کشور از حقوق خود و انجام تعهدات کافی است". (قضیه شرایط عضویت، ۱۹۴۸: ۵۷) در حقیقت قاضی آلوآرز اصل اهتمام لازم را شرط ضروری مشارکت در جامعه بین‌المللی دانسته و آنرا در مرکز تعهدات کشورها قرار داده است. پیشتر نیز در قضیه کانال کورفو که در سال ۱۹۴۹ به دادگاه بین‌المللی دادگستری ارجاع شد، بر اهمیت مفهوم اهتمام لازم تأکید شده بود. این اولین پرونده حقوق بین‌المللی عمومی بود که در دادگاه بین‌المللی دادگستری در مورد مسئولیت کشور در قبال خسارات وارده در دریای آزاد و همچنین دکتین عبور و مرور بی ضرر<sup>۳۴</sup> مورد رسیدگی قرار گرفت. اختلاف نظر حقوقی میان بریتانیا و آلبانی، براساس قطعنامه صادره از سوی شورای امنیت ملل متحد به دادگاه ارجاع شد. دادگاه تعهد کشورها و اصل اهتمام لازم برای پیشبرد آنرا توضیح داد: "تعهد هر کشور مبنی بر عدم استفاده آگاهانه از قلمرو خود برای اعمال خلاف حقوق سایر کشورها". و سپس این رای را صادر کرد که "کشور آلبانی در قبال کشور بریتانیا موظف است به دلیل نقض تعهدات بین‌المللی خود غرامت بپردازد". (قضیه کورفو، ۱۹۴۹)

یکی از واضح‌ترین مثال‌های مربوط به اهتمام لازم به اقدامات مجمع عمومی سازمان ملل متحد باز می‌گردد که در سال ۲۰۰۰ طی قطعنامه شماره ۶۳/۵۵ در ارتباط با سوء

<sup>34</sup> Innocent passage.

استفاده از تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی صادر شد. این قطعنامه با یادآوری فضایی که تکنولوژی اطلاعاتی برای فعالیت‌های مجرمانه فراهم آورده‌است، کشورها را فرا می‌خواند تا اقدامات ضروری برای جلوگیری از اینگونه سوء استفاده‌ها را انجام دهند.

با ابراز نگرانی از اینکه پیشرفت‌های تکنولوژیکی امکانات جدیدی را برای فعالیت‌های مجرمانه، به ویژه سوء استفاده مجرمانه از فناوری اطلاعات ایجاد کرده است. با تاکید بر ضرورت پیش‌گیری از سوء استفاده مجرمانه از فناوری اطلاعاتی... کشورها باید اطمینان حاصل کنند که قوانین و رویه‌های آنها پناهگاه‌های امن را برای کسانی که به طور مجرمانه از فناوری‌های اطلاعاتی سوء استفاده می‌کنند، از بین می‌برد... همکاری‌هایی میان مجریان قانون در تحقیق و تعقیب پرونده‌های بین‌المللی سوء استفاده جنایی از فناوری اطلاعات باید بین همه کشورهای زیربیط هماهنگ شود...<sup>۳۵</sup>

هرچند که اینگونه قطعنامه‌ها ضرورتاً قابلیت اجرایی موثر حقوقی و پشتوانه‌های ضروری و الزام‌آور اجرایی ندارند، اما باز هم تأکیدی می‌باشند بر سعی و کوشش برای انجام اقداماتی که با حیات و مقتضیات جامعه بین‌المللی همراه می‌باشد. در این حوزه مشخص تکنولوژی ارتباطی، به دلیل اهمیت و حساسیت بالایی که این تکنولوژی‌ها برای جامعه بین‌المللی و مردم دارد، باید قواعدی وضع شود که منافع عمومی را با مخاطراتی مواجه نسازد. و در این ارتباط، کشورها که بازیگران اصلی جامعه بین‌المللی می‌باشند، می‌بایست اهتمام لازم را برای حفاظت از اینگونه تکنولوژی‌ها در برابر سوء استفاده بکار گیرند. همراه با این اهمیت از حفاظت از منافع عمومی، کشورها نباید آگاهانه اجازه چنین سوء استفاده‌هایی را داده، و یا با اهمال زمینه‌های آنرا فراهم آورند. منطقی نهفته در این باید و نبایدها نشان از این واقعیت دارد که کشورها در انجام اهتمام لازم تعهداتی دارند که اگر از آنها قصور ورزند، هم در قبال کوتاهی خود مسئول می‌باشند، و هم به دلیل زیان‌هایی که آن قصور برای جامعه ایجاد می‌کند، باید پاسخگو بوده و حساب پس دهند. در این شرایط است که حوزه مسئولیت بین‌المللی کشورها به موجب حقوق بین‌المللی بی‌واسطه با اصل مساعی لازم ارتباط پیدا می‌کند. حال، از آنجایی که سوء استفاده از تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی آسیب‌های

<sup>35</sup> Combating the Criminal Misuse of Information Technologies, Resolution 55/63 adopted by the General Assembly.

جدی به جامعه وارد می‌سازند، در عمل، و در حقیقت، حقوق بنیادین مردم را در مخاطره قرار می‌دهد. در نتیجه، کشورها به موجب تعهدات بین‌المللی برای حفاظت از حقوق شهروندان خود، و اساساً اعضای خانواده بشری، می‌بایست اهتمام لازم برای جلوگیری از سوء استفاده‌ها را انجام دهند. کوتاهی در این وظیفه موجب مسئولیت می‌باشد.

دستورالعمل اجرایی استرالیا برای مدیریت استراتژیک فضای مجازی، این ابعاد حقوق بشری مربوط به سوء استفاده از ابزارهای اطلاعاتی را برجسته ساخته و در بخش ششم آن دستورالعمل به خطرات سوء استفاده اشاره می‌کند: "افزایش دسترسی به اینترنت می‌تواند مزایای بسیاری را به همراه داشته باشد. با این حال، افزایش دسترسی همچنین امکان سوء استفاده از اینترنت را برای محدود کردن حقوق بشر و فرصت‌های مشارکت دموکراتیک افزایش می‌دهد". از این روی کشور و نهادهای غیر دولتی می‌بایست وظیفه مراقبت از حقوق مردم را فراهم آورند. استرالیا "کشورها و سازمان‌های غیر کشوری را تشویق خواهد کرد تا اطمینان حاصل کنند که از فناوری و فضای سایبری مطابق با تعهدات حقوق بشر استفاده می‌شود".<sup>۳۶</sup> استراتژی امنیت فضای مجازی کانادا که توسط کشور این کشور تهیه شده است نیز تعهدات مشابه آنچه کشور استرالیا انجام داده است، اما محکم‌تر و قانونی‌تر به عهده کشور می‌گذارد. "استراتژی امنیت سایبری کانادا سنگ بنای تعهد کشور ما برای ایمن، امن و مرفه نگه داشتن کانادا - از جمله فضای سایبری ماست".<sup>۳۷</sup>

### اصل "اهتمام لازم" و حقوق بشر

مفهوم اهتمام لازم سنگ بنای فعالیت‌های مربوط به قانون‌گذاری و اجرای آنها در مجموعه ملل متحد در حیطه حقوق بشر را بنیاد گذاشته است. این اهتمام نه تنها در ابعاد سیاسی و وظیفه‌ای که کشورها در قبال حفاظت از حقوق بشر دارند، بلکه دارای ابعادی است که به ضرورت حفاظت از حقوق مردم در دیگر ابعاد زندگی مانند تضمین‌هایی برای آنان در

<sup>36</sup> Australia's International Cyber Management Strategy, p. 69.

See:

[https://www.dfat.gov.au/sites/default/files/DFAT%20AICES\\_AccP DF.pdf](https://www.dfat.gov.au/sites/default/files/DFAT%20AICES_AccP DF.pdf)

<sup>37</sup> Canada's Cyber Security Strategy for a Stronger and more Prosperous Canada. Government of Canada, p. 14. See: [https://publications.gc.ca/collections/collection\\_2010/sp-ps/PS4-102-2010-eng.pdf](https://publications.gc.ca/collections/collection_2010/sp-ps/PS4-102-2010-eng.pdf).

برابر فعالیت‌های شرکت‌های تجار و خدماتی نیز می‌باشد. عمده این مساعی لازم برای حقوق بشر مردم شامل اقداماتی است که باید توسط یک شرکت انجام می‌شود تا نه تنها از بروز خسارتها و خطرات احتمالی نسبت به کارکنان، بلکه مشتریان و کسانی که از خدمات این شرکتها استفاده می‌کنند، نیز باشد.

اصلی‌ترین ابعاد حقوقی اصل اهتمام لازم در زبان سیاسی مندرج در منشور ملل متحد بکار رفته است که در واقع ترجمان اصلی نقش حقوق بین‌المللی در تنظیم و کنترل رفتار کشورها دارد. منشور ملل متحد در مقدمه خود این وظیفه غیرقابل اجتناب را بر عهده کشورهای عضو می‌گذارد تا برای پیشبرد اهداف ملل متحد، آنگونه که توافق کرده‌اند، اقدام کنند. این اهداف بسیار گسترده را می‌توان در یک جمله از بند دوم منشور خلاصه کرد:

رفق و مدارا کردن و زیستن در حال صلح با یکدیگر با روحیه حسن هم‌جواری و متحد ساختن قوای خود برای نگاهداری صلح و امنیت بین‌المللی، و قبول اصول و ایجاد روش‌هایی که عدم استفاده از نیروهای مسلح را جز در راه منافع مشترک تضمین نماید، و توسل به وسایل و مجاری بین‌المللی برای پیشبرد ترقی اقتصادی و اجتماعی تمام ملل.

هرچند که این اهداف گسترده بوده و توضیح آنها موضوع مقالات و کتاب‌هایی می‌باشد، اما از نقطه نظر اهداف این نوشتار می‌توان بخش کوچکی از آنها را در بند سوم از ماده ۱ منشور خواند. مهمترین هدف سازمان ملل متحد "حصول همکاری بین‌المللی در حل موضوعات بین‌المللی که دارای جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی یا بشر دوستی است، و در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد - جنس - زبان یا مذهب" می‌باشد. در این بند با تکیه بر موضوعاتی که در امتداد حقوق بنیادین و ذاتی انسان‌ها گسترش یافته‌اند، کشورها را به موجب توافقی که برای پذیرش اهداف ملل متحد پذیرفته‌اند، فرا می‌خواند تا اقدامات لازم را برای حصول به این اهداف به عمل آورند. در ماده ۵۵ منشور نیز یک چنین اهدافی که ضرورت اقدامات کشورها را اقتضا می‌کند، مورد باز تاکید قرار گرفته است. "ارتقای سطح زندگی، فراهم ساختن کار برای حصول شرایط ترقی و توسعه در نظام اقتصادی و اجتماعی... حل مسائل بین‌المللی اقتصادی - اجتماعی - بهداشتی و مسائل مربوط به آنها و همکاری‌های بین‌المللی فرهنگی و آموزش... احترام جهانی و موثر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تبعیض از



حیث نژاد - جنس و زبان یا مذهب". ماده ۵۶ منشور نیز کلیه اعضای ملل متحد را متعهد می‌سازد تا برای نیل به این اهداف بطور فردی و یا دسته جمعی با سازمان ملل متحد همکاری نمایند. این تعهدات کشورها برای دست یابی به اهداف ملل متحد همه فعالیت‌های ملل متحد از جمله موضوعات حقوق بشر را در بر می‌گیرد. یک نکته هم دیگر در این ارتباط این است که به موجب ماده ۱۰۳ منشور "در صورت تعارض بین تعهدات اعضای ملل متحد به موجب این منشور و تعهدات آنها بر طبق هر موافقتنامه بین‌المللی دیگر، تعهدات مندرج در منشور مقدم خواهد بود". بنابراین هیچ کشوری نمی‌تواند این داعیه را در قصور خود نسبت به انجام تعهدات بین‌المللی مطرح سازد که فرضاً آن کشور عضو سازمان ملل متحد نیست و یا اینکه به موجب معاهدات دیگری، نمی‌تواند خود را به تعهدات مندرج در منشور متعهد نگه دارد.

اینگونه تعهدات مندرج در منشور، همچنین کشورها را موظف می‌سازد به این دلیل که با رضایت خود به سازمان ملل متحد پیوسته‌اند، همه سعی و تلاش خود را با حسن نیت برای انجام آن تعهدات بکار گیرند. به موجب بند دوم از ۲ منشور کلیه اعضای به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت تعهداتی را که به موجب این منشور بر عهده گرفته‌اند با حسن نیت انجام دهند". حال از آنجاییکه حفاظت از حقوق بشر ذاتی همه مردم در جهان در مرکز اهداف ملل متحد (بند اول مقدمه، مواد ۱، ۱۳، ۵۵، ۶۱، ۶۸) قرار گرفته است، همه کشورهای عضو می‌بایست با حسن نیت کافی هر نوع اقدام شایسته و ضروری، یعنی اهتمام و سعی لازم، را برای اجرا و پیشبرد اهداف ملل متحد بکار گیرند. به موجب منشور ملل متحد، اهتمام لازم نسبت به احترام، اجرا، و پیشبرد حقوق بشر، نه تنها ماهیت یک اصل حقوق بین‌المللی را به خود می‌گیرد، در عین حال از نقطه نظر فرآیند اجرایی، به منزله تضمینی برای اجرای آن اصل حقوق بین‌المللی می‌باشد. این تضمین‌ها در معاهدات اصلی ۹ گانه حقوق بشر بین‌المللی، نهادهای نظارتی، و سازوکارهای پیگیری قصور کشورها در انجام تعهدات خود، مورد تایید قرار گرفته و شیوه‌های اجرایی آنها نیز توصیف شده است.

با در نظر داشتن اهمیت موضوع اهتمام لازم به عنوان تعهدی برای کشورها به موجب حقوق بین‌الملل، حتی در صورتی هم که هنوز شک و شبه‌هایی در باره اهمیت این اصل وجود داشته باشد، می‌توان به موجب ماده ۳۸ اساسنامه دادگاه دادگستری بین‌المللی، آنرا در زمره یک اصل حقوقی در حال ظهور توصیف کرده، و آنرا در ردیف منابع حقوق بین‌الملل قرار داد. به موجب ماده مذکور، بند سوم، اهتمام لازم به عنوان "اصول کلی حقوقی که توسط کشورهای متمدن به رسمیت شناخته شده است" می‌تواند برای ترغیب کشورها به متعهد

ساختن خود به آن، بکار رود. رویه‌های قضایی از یک سو و رفتار دمکراسی‌ها از دیگر سو، نشان می‌دهد که آنها اغلب خود را به این اصل متعهد نگه‌داشته‌اند. یک چنین تعهدی به موجب بند سوم از ماده مذکور منبع حقوق بین‌المللی عمومی به حساب آمده، و در نتیجه این ضرورت را اقتضا می‌سازد که دیگر کشورها هم به آن پایبند باشند. یعنی اینکه دیگر کشورها نیز می‌بایست خود را اصل اهتمام لازم برای اجرا و پیشبرد حقوق بشر متعهد سازند.

این فرضیه در دفاع از ضرورت انجام تعهد کشورها به اصل اهتمام لازم برای اجرا و پیشبرد حقوق بشر، شواهدی از پشتیبانی توسط دادگاه بین‌المللی دادگستری را هم با خود دارد. در دعوی میان سازمان بهداشت جهانی و مصر که برای رفع و رجوع به دادگاه ارجاع داده شد تا با رای مشورتی خود قضیه را بطور مسالمت‌آمیز حل نماید، دادگاه تعهدات کشورها را نه فقط از ناحیه رضایت کشورها و ماهیت قراردادی معاهدات دانست، از همه مهمتر اعلام کرد که یک چنین تعهداتی در همان اصول عمومی حقوق بین‌المللی ریشه دارند. علاوه بر این، کشورها می‌بایست براساس حسن نیت، و با حداقل ممکن تعصب و جانبداری، تعهدات خود را به عهده گیرند. اختلاف از این بابت بود که سازمان بهداشت جهانی دفتر منطقه‌ای خود را بدون اطلاع مصر از این کشور به محلی دیگر خارج از مصر منتقل کرد. دادگاه در نظریه مشورتی خود ضمن تاکید بر ضرورت مذاکرات متقابل میان طرفین براساس حسن نیت، اعلام نمود که یک چنین حسن نیتی برای مذاکرات متقابل، برخاسته از اصول حقوق بین‌المللی است. "تعهدات متقابل آنها براساس اصول و قواعد حقوقی بین‌المللی، هم بر عهده سازمان و هم بر مصر براین وظیفه است که با حسن نیت با هم در مورد این موضوع که تحت چه شرایطی و با چه روش‌هایی انتقال دفتر منطقه‌ای به مصر می‌تواند انجام شود، را به مشورت بگذارند"<sup>38</sup>. دادگاه در نظریه مشورتی خود اصل تعهد به مذاکره متقابل را به عنوان اهتمام لازم در جهت اصول حقوقی بین‌المللی تاکید کرده است. منظور این است که علاوه بر اسناد معاهداتی بین‌المللی، و یا رویه‌های رفتاری ثابت شده کشورها، رویه‌های قضایی هم بر ضرورت انجام اهتمام لازم برای تحقق تعهدات کشورها تاکید داشته است.

اینگونه استدلال‌های حقوقی، علاوه بر معاهدات و رویه‌های قضایی بین‌المللی، و بویژه در موارد متعدد و روشنی در حوزه حقوق بشر بین‌المللی، در ارکان و ارگان‌های ملل متحد،

<sup>38</sup> International Interpretation of the Agreement of 25 March 1951 Between the WHO and Egypt. Advisory Opinion of 28 December 1980. See: <https://www.icj-cij.org/public/files/case-related/65/6305.pdf>.

در خصوص نظارت بر رفتار شرکت‌ها و امور تجاری و اقتصادی نیز مورد توجه شایانی قرار گرفته است.

اصول راهنمای تجارت و حقوق بشر توسط دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر، در صدر همه این اصول به "تعهدات موجود کشورها برای احترام، حمایت و اجرای حقوق بشر و اساسی" در عرصه تجارت و خدمات پرداخته است. در ادامه این تاکید، اصول راهنمای مذکور اعلام می‌دارد که "بنگاه‌های تجاری به عنوان ارگان‌های تخصصی جامعه که وظایف تخصصی را انجام می‌دهند، ملزم به رعایت کلیه قوانین قابل اجرا و رعایت حقوق بشر هستند"<sup>۳۹</sup>. این ملزم بودن به رعایت قوانین با به اجرا گذاشتن اصل اهتمام لازم همراه و عجین می‌باشد. "تعهدات حقوق بشر بین‌المللی کشورها ایجاب میکند که حقوق بشر افراد در قلمرو و یا حوزه قضایی خود را محترم بشمارند، از آنها حمایت نموده و اجرا نمایند. این تعهدات شامل وظیفه محافظت در برابر نقض حقوق بشر توسط اشخاص ثالث، از جمله شرکت‌های تجاری است". البته در کانون مرکزی این تعهدات کشورها اصل عدم زیان و آسیب قرار دارد. به موجب این اصل هیچ فرد حقیقی و یا حقوقی نباید شرایطی را باعث شود که به موجب آن به دیگران خسارت‌هایی وارد شود؛ یعنی اینکه حقوق بشر ذاتی آنها و بویژه اصل برابری خدشه‌دار شود. دقت و مراقبت کافی در انجام تجارت و کسب و کار و یا انجام خدمات وظیفه‌ای است که به موجب حقوق بشر بر عهده شرکت‌ها و بنگاه‌های تجاری و خدماتی گذاشته شده است. این الزام به حمایت از حقوق بشر مستلزم اتخاذ تدابیر ضروری برای جلوگیری از نقض تمامیت، آزادی عمل، یا حقوق بشر افراد یا گروه‌ها می‌باشد. بطور طبیعی این تعهدات را نمی‌توان بدون مراقبت و دقت و اهتمام لازم به عمل آورد. در این رابطه اهتمام لازم از ابعاد اصولی خود به عنوان قواعد بنیادین حقوق بین‌المللی عبور نموده و ابعاد فرآیندی اجرایی خود را به اجرا می‌گذارد. اما برای اینکه اهتمام لازم توسط شرکت‌ها و بنگاه‌های تجاری به اجرا گذاشته شود، در اصل کشورها باید اهتمام لازم را برای وضع قوانین ناظر بر فعالیت‌های آن بنگاه‌ها به عمل آورند. در اینجاست که اهتمام لازم ابعاد کارکردی خود را در امتداد روابط سازمان یافته‌ای میان کشورها و شرکت‌ها از یک سو، و کشورها و سازمان‌های بین‌المللی ناظر بر تعاملات بین‌المللی از دیگر سو، توسعه می‌بخشد. همین توسعه یافتگی روابط، پلی ارتباطی میان اهتمام لازم به عنوان یک اصل و یا قاعده حقوقی، و اهتمام لازم به عنوان فرآیندی اجرایی و کارکردی، بوجود می‌آورد. به همین سان

---

<sup>39</sup> Guiding Principles on Business and Human Rights. See: [https://www.ohchr.org/sites/default/files/Documents/Publications/GuidingPrinciplesBusinessHR\\_EN.pdf](https://www.ohchr.org/sites/default/files/Documents/Publications/GuidingPrinciplesBusinessHR_EN.pdf)

کشورها باید اهتمام لازم را به عنوان یک اصل حقوقی بین‌المللی به اجرا گذاشته، و در عین حال آنرا به عنوان فرآیندی کارکردی برای اجرای قانون برای نظارت بر شرکتها جاری سازند. راهنمای مذکور این وظیفه کشورها را وضوح توضیح داده است.

وظیفه کشور برای حفاظت، یک معیار رفتاری است. بنابراین، کشورها فی نفسه مسئول نقض حقوق بشر توسط بازیگران خصوصی نیستند. با این حال، کشورها ممکن است در موردی که چنین سوء استفاده‌هایی به آنها نسبت داده شود، یا در موردی که اقدامات مناسب برای جلوگیری، تحقیق، مجازات و جبران سوء استفاده بازیگران خصوصی انجام ندهند، ممکن است تعهدات حقوق بشر بین‌المللی خود را نقض کنند. در حالی که کشورها عموماً در تصمیم‌گیری درباره این مراحل اختیار دارند، باید طیف کاملی از اقدامات پیشگیرانه و اصلاحی مجاز، از جمله سیاست‌ها، قوانین، مقررات و قضاوت را در نظر بگیرند. کشورها همچنین وظیفه دارند از حاکمیت قانون حمایت نموده و آنرا ترویج کنند، از جمله این اقدامات شامل اتخاذ تدابیری برای تضمین برابری در برابر قانون، انصاف در اجرای آن، از طریق ایجاد پاسخگویی کافی، اطمینان قانونی، و شفافیت رویه‌ای و قانونی می‌باشد.<sup>۴۰</sup>

دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر اجرای اهتمام لازم برای رعایت حقوق بشر را شامل اقداماتی توسط شرکتها می‌داند که به موجب آن به طور فعالانه تأثیرات نامطلوب حقوق بشری بالقوه و بالفعل را که با آن درگیر هستند را مدیریت کنند. این اقدامات چهار پایه اصلی دارد:

- شناسایی و ارزیابی اثرات نامطلوب واقعی یا بالقوه حقوق بشری که شرکت ممکن است از طریق توسط روابط تجاری با عملیات، فعالیت‌های خود ایجاد کند یا در آن نقش داشته باشد، یا ممکن است مستقیماً محصولات یا خدمات آن مرتبط باشد.

---

<sup>40</sup> Guiding Principles on Business and Human Rights. See: [https://www.ohchr.org/sites/default/files/Documents/Publications/GuidingPrinciplesBusinessHR\\_EN.pdf](https://www.ohchr.org/sites/default/files/Documents/Publications/GuidingPrinciplesBusinessHR_EN.pdf).

- ادغام یافته‌های حاصل از ارزیابی‌ها و تأثیرات آن در فرآیندهای شرکت مربوطه و انجام اقدامات مناسب با توجه به تأثیرات آنها.
- ردیابی اثربخشی اقدامات و فرآیندها برای رسیدگی به تأثیرات نامطلوب حقوق بشر به منظور اطلاع از کارآمد بودن آنها.
- ارتباط در مورد چگونگی پرداختن به تأثیرات و نشان دادن آنهايي که ذینفع می‌باشند - به ویژه ذینفعان متاثر - که سیاست‌ها و فرآیندهای کافی وجود دارد.<sup>۴۱</sup>

بطور خلاصه، اهتمام لازم خواه به عنوان یک اصل و قاعده حقوق بین‌المللی، و خواه به عنوان یک فرآیند اجرائی و اداری برای انجام تعهدات کشورها، امروزه در موضوعات حقوق بشری باید جایگاه بالایی داشته باشد. هرچند که در ادبیات حقوقی بین‌المللی، این اصل مورد توجه قرار گرفته است، در کشورهایی که باید گذار از استبداد به آزادی و دموکراسی را تجربه کنند، اصل مذکور همچنان ناشناخته باقی مانده است. لذا باید تلاش کرد تا اهمیت این اصل را برای فعالان حقوق بشر توضیح داد تا بتوانند مواضع خود را با تحولات جهانی برای پیشبرد حقوق بشر به گونه‌ای موثر هماهنگ سازند.

### یک نتیجه گیری کوتاه

فرضیه‌ای که در آغاز این فصل به بحث گذاشته شد این بود که جمهوری اسلامی ایران نه تنها به عنوان یک الگوی حکومتی دینی، بلکه اساساً هر نوع حکومت مذهبی دیگری، به دلیل محدودیت‌های ذاتی که تفکر مذهبی وجود دارد، نمی‌تواند خود را با اندیشه‌های حقوق بشری و یا دموکراتیک همگام سازند. در گفتمان سیاسی مذهب، رابطه میان مردم و حکومت از نوع رابطه میان خالق و مخلوق است که توسط حکومت دینی نمایندگی می‌شود. در این گفتمان مفاهیم مدرن مربوط به حکومت مانند نهادهای اداری و سیاسی، مفهوم کشور و ملت، حقوق و وظایف، و امثالهم به دلیل داعیه الهی بودن اساس و جوهره مذهب، نمی‌تواند جایگاهی در حوزه اندیشه سیاسی و اداری کشور داشته باشد، زیرا کشور و حاکمیت فقط کارگزار خداوند تلقی شده و پیش او مسئول می‌باشند. بنابراین، حکومت از مفهوم نمایندگی

---

<sup>41</sup> Corporate Human Rights Due Diligence Identifying and Leveraging Emerging Practice. Working Group on Business and Human Rights. <https://www.ohchr.org/en/special-procedures/wg-business/corporate-human-rights-duediligence-identifying-and-leveraging-emerging-practices>.

به معنی متعارف کلمه فاصله ذاتی و جوهری گرفته و خود را فقط نماینده خداوندی می‌داند که دستورات او فقط توسط گروهی که خود را نخبگان مذهب فرض می‌کنند، قابل درک می‌باشد. علاوه براین، چنین رابطه‌ای از نوع دستوری بوده و بر مبنای یک میثاق اولیه میان خداوند و مخلوقات او تعریف می‌شود. یک چنین میثاق از قبل تهیه شده و دستوری از بالا به پایین، در ذات خود نمی‌تواند با مفهوم قراردادی سیستم نمایندگی در دنیای مدرن در جوامع آزادی‌سازگاری داشته باشد.

جمهوری اسلامی از این ناتوانی ذاتی حکومت مذهبی منفک و جدا نبوده و نمی‌باشد. بنابراین، هرگز نمی‌تواند به احترام به قواعد و اصول حقوق بشر بین‌المللی پایبند باشد. بطور طبیعی به دلیل همین تضاد ذاتی میان گفتمان مذهب و گفتمان جامعه مدرن، بویژه حقوق بشر، جمهوری اسلامی و به اصطلاح کشور مردان آن نمی‌توانسته‌اند، و نمی‌توانند تمایلی به انجام این اصل مهم "اهتمام لازم" در انجام تعهدات بین‌المللی با حسن نیت داشته باشند. به همین دلیل، جمهوری اسلامی نمی‌تواند تعهدات خود را به موجب منشور ملل متحد و نیز اسناد حقوق بشری با حسن نیت انجام دهد. این قصور ذاتی نظام سیاسی حاکم بر ایران امروز نه تنها می‌بایست برای جامعه دانشگاهی و مدنی روشن شود، همچنین می‌بایست در مرکز توجهات بین‌المللی قرار گیرد. از طریق توجه به این موانع ساختار و ماهوی همراه با مذهب، جامعه بین‌المللی، بویژه نهادهای جامعه مدنی، خود را از فریب‌های حکومت و داعیه احترام به قوانین بین‌المللی رها ساخته، و از این طریق می‌توانند نگرش متفاوتی را نسبت به رفتار حکومت مذهبی اتخاذ نمایند.<sup>۴۲</sup>

---

<sup>۴۲</sup> نگاه کنید به نوشتاری از این نویسنده با عنوان "تضاد ماهوی حکومت دینی با گفتمان حقوق بشر" که در تارنمای اندیشکده بین‌المللی نظریه‌های بدیل و همچنین تارنمای آگورا - ایران آکادمیا انتشار یافته است.

## فصل سوم

### اصل صلاحیت جهان شمول

هوگو گروسیوس در کتاب جنگ و صلح توضیح می‌دهد که کشورها برای رسیدگی به جنایات‌های عادی که توسط کسانی انجام شده باشد، صلاحیت کامل دارند. اما جنایات‌هایی که قوانین طبیعت را نقض کرده و وجدان انسانی را به درد می‌آورد، در حیطه صلاحیت جهان شمول قرار می‌گیرد. بنابراین، این نوع صلاحیت می‌تواند در مورد کشورهایی اعمال شود که حقوق ذاتی انسان‌ها را بگونه‌ای فاحش و دردآور نقض می‌کنند.

## چکیده

پاییز سال ۲۰۲۱ برای ایرانیان با دو رخداد شگرف و بی‌سابقه همراه بود. در ابتدا دادگاهی در استکهلم سوئد برای پیگرد کیفری اعدام‌های سال‌های دهه ۶۰ تشکیل شد تا به عاملیت و مشارکت حمید عباسی (نوری) در این اعدام‌ها رسیدگی کند. هرچند که این دادگاه در سوئد تشکیل شده و در اصل می‌بایست براساس قوانین این کشور برای جرم و جنایاتی که توسط اتباع این کشور صورت گرفته است، و یا جرائمی که در این کشور اتفاق افتاده است، رسیدگی کند، این بار متهمی را محاکمه کرد که نه تابعیت سوئد را داشت و نه جنایت در این کشور اتفاق افتاده بود، و نه قربانیان جنایات انجام شده سوئدی بودند. بنابراین، این پرسش حقوقی مطرح می‌شود که مبنای صلاحیت این دادگاه چیست؟ کدامین استدلال حقوقی یک چنین صلاحیتی را به این دادگاه واگذار کرده است؟ و اساساً آیا این دادگاه بر مبنای قوانین ملی سوئد ایفای صلاحیت خود را اعمال می‌کند، یا اینکه چنین صلاحیتی توسط حقوق بین‌الملل به آن تفویض شده است؟ اگر دومی مبنای کار دادگاه باشد، کدامین حقوق بین‌الملل اجازه می‌دهد یک دادگاه داخلی صلاحیت خود را برای محاکمه فردی که تبعه آن کشور نیست، و جنایت هم در آن کشور اتفاق نیفتاده است، اعمال کند؟ آیا این صلاحیت در حوزه حقوق بشر اتفاق می‌افتد، یا با حقوق بشر دوستانه ارتباط دارد، و یا اینکه صلاحیت دادگاه در رابطه با حقوق بین‌الملل بطور عام تعریف می‌شود؟ این پرسش‌ها باید مورد مطالعه قرار گیرد تا ماهیت دادگاه و اهداف نهفته در آن و نیز پیام‌هایی که به جهان ارائه می‌دهد، روشن شود.

در مقایسه با دادگاه سوئدی مذکور، دیوان مردمی یک حرکت نمادین بود که نمی‌توانست ابعاد قضایی و حقوق رسمی همراه باشد، بلکه می‌کوشید فضایی روش‌تر را برای جنایت‌هایی که اتفاق افتاده است باز کند. تا اذهان جهانیان به ماهیت و ابعاد آن جنایت‌ها معطوف نماید. به همین دلیل، دیوان عنوان مردمی بخود گرفت. این گونه دیوان‌های مردمی دارای سابقه‌ای هستند که ریشه‌های آن به جریان‌های روشنفکری دهه شصت میلادی باز می‌گردد. هدف اینگونه دیوان‌ها این بود که جنایت‌هایی که توسط کشورها انجام گرفته ولی به دلیل ماهیت کشور/دولت-مدار حقوق بین‌الملل نمی‌توانستند مورد بررسی قضایی - کیفری قرار گیرند، برای مردم توضیح داده شده و فشارهایی را با خود در برابر آن کشورها ایجاد کنند. پیشتر نیز در مورد موضوعات ایران، در سال ۲۰۰۷ دیوانی با عنوان دیوان ایران در لاهه بوجود آمد که بعد از بررسی اعدام‌ها و سرکوب‌های بعد از انقلاب در ایران، سرانجام اعلام کرد که حکومت اسلامی ایران مرتکب جنایت علیه بشریت شده است.



هرگاه این دو نوع نهاد کیفری رسمی و نمادین با یکدیگر مقایسه شوند، تفاوت‌های بارزی میان آنان آشکار می‌گردد که نه تنها از جهت حقوقی برای روشنگری در افکار عمومی سودمند است، بلکه از نقطه نظر سیاست‌گذاری‌های جامعه مدنی نیز می‌تواند سازنده باشد. از طرف دیگر، هر دو نوع دادگاه و دیوان از نقطه نظر حقوق بشر کارکردهای متفاوتی دارند که می‌بایست برای علاقه‌مندان تشریح شوند. این فصل به توضیح این تفاوت‌ها می‌پردازد.

**واژه‌های کلیدی:** صلاحیت جهان‌شمول، دادگاه کیفری، حقوق کیفری، دیوان‌های مردمی نمادین، جنایت علیه بشریت،

### اصل صلاحیت جهان‌شمول

تنبیه جنایت‌کارانی که آشکارا حقوق بنیادین مردم خود را به شکلی نظام‌مند نقض کرده و مرتکب جنایت جنگ تجاوزکارانه، نسل‌کشی، و یا جنایت علیه بشریت شده‌اند، از آرزوهای دیرین قربانیان این جنایات در جوامع انسانی بوده‌است. ظهور دادگاه کیفری بین‌المللی در اول ژوئیه سال ۲۰۰۲ این امید را فراهم ساخت تا از یکسو اینگونه جنایت‌کاران مورد محاکمه کیفری قرار گرفته و به سزای اعمال خود برسند، و از دیگر سو جنایت‌کاران مشابه از این محاکمات درس عبرتی بگیرد. اما دادگاه کیفری بین‌المللی به دلیل عدم حمایت سیاسی کافی، انتظارات غیر معقول در نظام بین‌المللی کشور/دولت-محور، و همچنین فقدان منابع لازم برای انجام ماموریت خود، نتوانسته است نقش خود را آن گونه که از یک نهاد جهان‌شمول انتظار می‌رود، ایفا کند. به همین دلیل تنها بدیل ممکن برای مقابله با جنایت‌کاران جنگ‌های تجاوزکارانه، جنایت علیه بشریت، و جنایت نسل‌کشی این است که دادگاه‌های ملی کشورها مبنایی محکم و استوار پیدا کنند تا بتوانند آن جنایت‌کاران را صرف نظر از اینکه تابعیت چه کشوری را دارند و یا جنایت در کدامین جامعه اتفاق افتاده است، مورد پیگرد کیفری قرار دهند. این حق برای دادگاه‌های ملی "صلاحیت جهان‌شمول"<sup>۴۳</sup> نام دارد. یعنی اینکه آنها می‌توانند حیطة اختیارات قضایی و کیفری خود را به موارد نقض حقوق بنیادین انسان‌ها زیر عنوان جنایت‌هایی که علیه انسان‌های بیگناه مرتکب شده‌اند، توسعه بخشند. درحقیقت، براساس اصل صلاحیت جهان‌شمول کشورها می‌توانند بدون توجه به محل ارتکاب جنایت ادعایی، و صرفنظر از ملیت متهم، کشور محل اقامت وی، یا هر رابطه دیگری با نهاد قانونی تعقیب‌کننده، ادعای صلاحیت کیفری بر یک متهم را داشته و اعمال

<sup>43</sup> Universal Jurisdiction

نمایند. علت فرامرزی بودن صلاحیت دادگاه‌های ملی برای پیگرد کیفری کسانی که آنانی که مرتکب این جنایت‌های وحشتناک شده‌اند، این است که این‌گونه جنایات علیه یک فرد و یا گروهی از افراد نیست، بلکه جنایت علیه همه انسان‌ها و منافع جهانی تلقی می‌شود. اصل "قواعد آمر"<sup>۴۴</sup> و نیز "تعهد نسبت به همه جهان" بنیادهای اصل صلاحیت جهان‌شمول را شکل می‌بخشند.

هر یک از این موضوعات به تنهایی بحث برانگیز هستند، و هرگاه هر سه در کنار یکدیگر و در ارتباط متقابل قرار گیرند، موضوع به مراتب بیشتر محل منازعه خواهد شد. اما بطور روش‌تر مفهوم صلاحیت جهان‌شمول عبارت از اصلی قانونی که به هر کشوری این اجازه را می‌دهد، و یا آن کشور را بر می‌انگیزد تا در مورد جنایت‌های خاصی بدون در نظر گرفتن محل وقوع و تابعیت مرتکب و همچنین قربانی، دادرسی کیفری را آغاز کند. منطق پشت این صلاحیت فرامرزی نیز این است که بعضی از جنایات آنچنان سهمگین و غیر انسانی هستند که منافع جامعه را مورد صدمات جبران‌ناپذیری ساخته و وجدان جهانیان را آزرده خاطر می‌سازد. بنابراین، اعضای جامعه جهانی شامل کشورها موظف هستند بدون توجه به محل وقوع جنایت و تابعیت مرتکب یا قربانی، کسانی که مرتکب جنایت شده‌اند را مورد پیگرد قانونی قرار دهند.

اگرچه این اصل در حقوق بین‌الملل به طور گسترده مورد بحث قرار گرفته‌اند، اما در عمل هنوز اشکال مختلف جنایات صورت می‌گیرد که با وجود تعهد برای تعقیب کسانی که مرتکب آنها شده‌اند، این‌گونه جنایت‌ها بدون تنبیه برای عاملان آنها باقی می‌ماند. در نتیجه اصل "یا آنها را استرداد کنید و یا محاکمه نمایید"<sup>۴۵</sup>، بدون وجود پشتوانه اجرایی و یا عدم وجود اراده سیاسی برای انجام آن، جامه عمل نمی‌پوشد. اصل مذکور که به موجب حقوق بین‌الملل تعهداتی را بر عهده کشورها می‌گذارد، بنا بر دلایلی که در بالا ذکر شد، همچنان

<sup>44</sup> *Jus cogens*.

<sup>45</sup> The *aut dedere aut judicare*, or "extradite or prosecute" clause is shorthand for a range of clauses that are almost compulsory in international treaties criminalizing conduct, obliging a State to either extradite or prosecute one accused of the crime the subject of the treaty. The obligation has become increasingly central in the emerging legal regime against impunity and has a role in States' armoury of international criminal enforcement mechanisms. See: Clair Mitchell *Aut dedere aut judicare: The Extradite or Prosecute Clause in International Law*, Graduate Institute Publications, 2009.

کمتر با قوت اجرایی همراه بوده است. با این وصف تعدادی از کشورها با اراده‌ای انسان‌دوستانه سعی کرده‌اند که اصل صلاحیت جهان‌شمول را با شیوه‌ای ملموس و منظم از طریق قوانین خود اجرا نمایند که دادگاه اخیر سوئد یکی از نمونه‌های آن است. شایان ذکر است که موفقیت این موارد را باید در این واقعیت جستجو کرد که انجام تعهد جهان‌شمول برای محاکمه جنایت‌کاران بر دیپلماسی پیشی گرفته است. این موفقیت هنگامی اتفاق می‌افتد که کشوری تمایل داشته باشد با تکیه بر اصل حسن نیت که از دیگر اصول قاطع حقوق بین‌الملل می‌باشد، تعهدات خود را انجام دهد.

با این توضیحات مقدماتی هنوز به تعریفی دقیق از اصل صلاحیت نیاز می‌باشد. یعنی باید دید اصول و فرضیات حقوقی تشکیل دهنده این اصل چگونه تعریف می‌شوند که مسئولیتی سترگ را بر عهده کشورها قرار می‌دهند. برای این منظور، و نیز سهولت در ارائه تعریفی دقیق، بخشی از یک پروژه که توسط دانشگاه پرینستون در سال ۲۰۰۱ انجام گرفته و مری رابینسون، کمیساریای عالی سابق حقوق بشر نیز مقدمه‌ای بر آن نوشته است، با شرح و تصرفاتی چند، و نیز اضافه کردن مواردی بر آن، به اختصار توضیح داده می‌شود.<sup>۴۶</sup>

- براساس قوانین حقوق بین‌الملل، جنایاتی که اعمال صلاحیت جهان‌شمول را ایجاد می‌کند عبارتند از دزدی دریایی،<sup>۴۷</sup> برده داری،<sup>۴۸</sup> جنایات جنگی،<sup>۴۹</sup> جنایات علیه صلح و امنیت بین‌الملل،<sup>۵۰</sup> جنایات علیه بشریت،<sup>۵۱</sup> جنایت نسل‌کشی،<sup>۵۲</sup> و جنایت شکنجه می‌باشد.<sup>۵۳</sup> جنایت آپارتی‌ها، جنایت

<sup>46</sup> The Princeton Principles on Universal Jurisdiction: [https://lpa.princeton.edu/hosteddocs/unive\\_jur.pdf](https://lpa.princeton.edu/hosteddocs/unive_jur.pdf).

<sup>۴۷</sup> دزدی دریایی جنایتی است که توسط هر ملتی براساس اصول جهانی بودن قابل پیگرد است. به موجب حقوق بین‌الملل عرفی، دزدی دریایی عمل خلاف حقوق بین‌الملل است و جزو اولین‌هایی است که در حیطه صلاحیت دادگاه قرار می‌گیرد.  
<sup>۴۸</sup> برده داری تا حدی به این دلیل گنجانده شد که پیوندهای تاریخی آن با دزدی دریایی به اعلامیه کنگره وین در سال ۱۸۱۵ برمی‌گردد. با این حال، فقط تعدادی محدود مقررات متعارف وجود دارد که اعمال صلاحیت جهانی را برای برده داری و اعمال مربوط به برده مجاز می‌داند.

<sup>۴۹</sup> جنایات جنگی در برگزیده نقض شدید مقاله‌نامه‌های سال ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل شماره یک الحاقی به آن.

<sup>۵۰</sup> جنایت علیه صلح یادآوری عبارت بند الف ماده ۶ منشور نورنبرگ.

<sup>۵۱</sup> ماده ۷ اساسنامه دادگاه کیفری.

<sup>۵۲</sup> ماده ۶ مقاله‌نامه علیه نسل‌کشی.

<sup>۵۳</sup> منظور از شکنجه شامل سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیر انسانی یا تحقیرآمیز است که در مقاله‌نامه منع شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیر انسانی یا تحقیرآمیز تعریف شده است.

تروریسم، و جنایات مواد مخدر نیز در فهرست جرایم سنگین قرار دارند که در آینده ممکن است مشمول اعمال صلاحیت شوند.

- صلاحیت جهان‌شمول، صلاحیت کیفری است که صرفاً براساس ماهیت جنایت، بدون توجه به محل ارتکاب آن، تابعیت مرتکب ادعا یا متهم، تابعیت قربانی، یا هر ارتباط دیگری که جنایت انجام شده است. جنایات آلهایی هستند که منافع کل جامعه و ارزش‌های مشترک بین همه اعضای آن جامعه را نقض کرده‌اند.

- این صلاحیت براساس حقوق بین‌الملل عرفی اعمال می‌شود. اما در معاهدات، قوانین ملی و رویه قضایی در مورد جرایم براساس حقوق بین‌الملل، جنایات تحت قوانین ملی مربوط به نگرانی و جنایات عادی تحت قوانین ملی، نیز تبلور یافته‌اند.<sup>۵۴</sup>

- صلاحیت جهان‌شمول می‌تواند توسط یک نهاد قضایی صالح و عادی هر کشوری به منظور محاکمه شخصی که به طور مقتضی متهم به ارتکاب جنایات جدی طبق قوانین شده است، اعمال شود، مشروط بر اینکه این شخص در برابر آن نهاد قضایی حضور داشته باشد.

- در اعمال صلاحیت مذکور، کشورها و ارگان‌های قضایی آن باید هنجارهای دادرسی شامل، حقوق متهم و قربانیان می‌شود، عادلانه بودن روند دادرسی و استقلال و بی‌طرفی قوه قضائیه، را رعایت کنند. علاوه بر این، کشورها باید صلاحیت یاد شده را با حسن نیت و مطابق با حقوق و تعهدات خود تحت قوانین اعمال کنند.

- صلاحیت جهان‌شمول برای قربانیان جنایات دسترسی به عدالت را فراهم می‌سازد. در حقیقت، از آنجایی که دادگاه‌های ملی در جایگاه جنایت‌کاران مردم را قربانی می‌کنند، تابع نظام سرکوبگر هستند، عاملان

<sup>۵۴</sup> دامنه تعریفی جنایت‌هایی که به موجب قوانین داخلی می‌توانند مشمول صلاحیت واقع شوند بسیار گسترده شده است. برخی از مثال‌ها شامل دزدی دریایی؛ جعل؛ قاچاق مواد مخدر؛ خشونت علیه مسافران یا خدمه هواپیمای خارجی در خارج از کشور؛ ربودن هواپیمای خارجی در خارج از کشور؛ فروش مواد روانگردان؛ حملات خاص به هوانوردی؛ حملات تروریستی علیه افراد مهم؛ حملات به افراد تحت حمایت، از جمله دیپلمات‌ها؛ پناه دادن، حمایت یا عضویت در گروه‌های مزدور؛ گروگان‌گیری؛ سرقت مواد هسته‌ای؛ حملات به کشتی‌ها و ناوبری در دریا؛ استفاده، تامین مالی و آموزش مزدوران؛ قاچاق خردسالان؛ حملات به سازمان ملل و کارکنان مرتبط؛ بمب‌گذاری تروریستی؛ تروریسم؛ تامین مالی تروریسم؛ جرایم فراملی مانند قاچاق انسان و ساخت و قاچاق غیرقانونی سلاح گرم، فساد اداری و تروریسم هسته‌ای.

جنایت از مصونیت‌های داخلی یا عفو خودخواسته، و در نتیجه مصونیت از مجازات برخوردار می‌شوند. بنابراین صلاحیت جهان‌شمول سازو کاری بدیل برای دادخواهی قربانیان جنایت و خانواده‌های آنان می‌باشد.

- ارگان‌هایی مانند دادگاه کیفری و یا دیوان‌های کیفری موقت برای جنایات یوگسلاوی سابق و نیز رواندا، معمولاً جنایت‌هایی که در مکان‌های مشخصی، دوره زمانی معلوم، و یا در نزاع‌های خاصی اتفاق افتاده‌اند، را رسیدگی می‌کنند. در نتیجه نوعی شرایط امن برای جنایت‌کاران ایجاد می‌شود تا بتوانند از بار مسئولیت جنایی خود فرار کنند. صلاحیت جهان‌شمول این فرصت را از جنایت‌کاران می‌گیرد. به همین دلیل، دادگاه‌هایی که اصل صلاحیت را به دفاع از قربانیان و منافع جامعه اعمال می‌کنند، به عنوان "آخرین راه حل قضایی"<sup>۵۵</sup> نامیده می‌شوند.

- حتی اگر قوانین ملی کشورها به طور خاص پیش بینی نکرده باشد، ارگان‌های قضایی آن کشور می‌توانند صلاحیت جهان‌شمول را اعمال کنند.

- با توجه به خطیر بودن این‌گونه جنایات، مقام فرد متهم به ارتکاب جنایت نمی‌تواند باعث رفع مسئولیت کیفری و یا تخفیف مجازات شود.

- با توجه به تعهد کشورها به پاسخگویی در قبال جنایات جدی براساس قوانین، این اصل با عفو و بخشش ناسازگار است.

- در مواردی که بیش از یک کشور بر فردی صلاحیت قضایی داشته باشند، کشوری که حضانت شخص را برعهده دارد، مبنایی برای صلاحیت قضایی دیگری به جز اصل جهانی بودن ندارد.

- در اعمال صلاحیت، یک کشور یا ارگان‌های قضایی آن باید اطمینان حاصل کنند که فردی که تحت تعقیب کیفری قرار می‌گیرد، به خاطر همان رفتار مجرمانه در معرض تعقیب یا مجازات‌های متعدد قرار نگیرد. در عین حال، تعقیب کیفری باید با حسن نیت و مطابق با هنجارها و استانداردهای انجام گیرد.

- محاکم ملی که اصل صلاحیت را اعمال می‌کنند، درحقیقت وظیفه خود را به عنوان ارگان‌های صلاحیت‌دار جامعه جهانی به عهده می‌گیرند زیرا که آنها به جنایاتی رسیدگی می‌کنند که کل خانواده بشری را دچار آسیب‌های

<sup>55</sup> Courts of the last resort.

جدی ساخته است. به همین دلیل صلاحیت اعمال شده دارای ابعاد ماهیتی حمایت کننده برای جامعه بشری را دارد.

- هر شخصی که به موجب اصل صلاحیت محاکمه یا محکوم می‌شود، حق دارد که در برابر هر یک از نهادهای قضایی ملی یا ادعای "هیچ کس را نمی‌توان مجدداً در جریان دادرسی کیفری به دلیل جرمی که قبلاً به موجب آن در اتحادیه به موجب قانون تبرئه یا محکوم شده است مجدداً محاکمه یا مجازات کرد"<sup>۵۶</sup> را داشته باشد.

- یک کشور یا ارگان‌های قضایی آن از درخواست استرداد براساس صلاحیت جهانی، در صورتی که شخص مورد نظر احتمالاً با مجازات اعدام یا شکنجه یا هر نوع مجازات یا رفتار ظالمانه، تحقیرآمیز یا غیرانسانی دیگر مواجه شود، یا اگر این احتمال وجود داشته باشد که شخص مورد نظر تحت یک دادرسی ساختگی قرار گیرد که در آن هنجارهای دادرسی نقض می‌شود، و هیچ تضمین رضایت بخشی برای خلاف آن ارائه نمی‌شود، خودداری می‌کنند.

- در صورت لزوم، یک کشور باید قوانین ملی را وضع کند تا اعمال صلاحیت و اجرای آنرا فراهم آورد. نهادهای قضایی ملی باید قوانین ملی را به گونه‌ای تفسیر کنند که با اصل صلاحیت سازگار باشد.

- در معاهدات آینده و در پروتکل‌های معاهدات موجود، کشورها باید مقرراتی را برای صلاحیت جهانی لحاظ کنند.

- کشورها باید اختلافات خود را که ناشی از اعمال صلاحیت آنهاست، مطابق با حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد، بگونه‌ای مسالمت آمیز، و بویژه از طریق ارسال اختلاف به دادگاه دادگستری حل و فصل کنند.

این اصول صرفاً توضیح دهنده ماهیت اصل صلاحیت جهان‌شمول براساس قوانین موجود و قوانینی که باید وضع شود تعریف شده‌اند. در حقیقت، تعاریف موجود از اصل صلاحیت مذکور بیشتر دارای ابعاد توصیفی هستند چرا که به حق کشورها، و یا وظیفه آنان، برای رسیدگی به جنایات می‌پردازند. این ابعاد ممکن است مجاری فرار از محاکمه و تنبیه را برای جنایت‌کاران باز بگذارند. بنابراین، نیاز است تا ابعاد هنجاری و دستوری نیز به تعاریف اضافه شود تا حتی در صورت لزوم مداخله بشر دوستانه را نیز توجیه کند. به همین دلیل،

---

<sup>56</sup> *Ne Bis in Idem: The Rome Statute of the International Criminal Court (ICC), and the Statutes of the three ad hoc tribunals, for the former Yugoslavia, for Rwanda and for Sierra Leone, all contain similar ne bis in idem provisions.*

توسط دانشگاه پرینستون در توصیف ویژگی‌های اصل صلاحیت جهان‌شمول چند هدف مشخص را تعریف کرده است:

اول، کمک به راهنمایی نهادهای قانونگذاری ملی که به دنبال تصویب قوانین اجرایی هستند.

دوم، کمک به قضاتی که ممکن است ملزم به تفسیر صلاحیت جهان‌شمول در اجرای قوانین داخلی یا اتخاذ تصمیمات استرداد شوند.

سوم، فراهم آوردن راهنمایی برای کشورهای که باید تصمیم بگیرند که آیا محاکمه یا استرداد کنند، و یا اینکه به ارتقای مسئولیت کیفری کمک کنند.

چهارم، همه کسانی که در جامعه مدنی خواهان محاکمه کردن عاملان جنایات جدی هستند.<sup>۵۷</sup>

برای تحقیق در باره منابع پیدایی اصل صلاحیت را باید در آثار پیشگامان کلاسیک حقوق بین‌الملل جستجو کرد. هوگو گروسیوس از مهمترین متفکران حقوق بین‌الملل است که با طرح "یا تنبیه کنید و یا مسترد نمایید"<sup>۵۸</sup> راه را برای طرح اصل صلاحیت باز کرد. در کتاب جنگ و صلح (۱۵۹۸/۲۰۱۸) گروسیوس ریشه‌های این اصل را در عدالت موجود و مستتر در قانون طبیعی جستجو می‌کند که با فهم صحیح قابل درک می‌باشد. هرگاه قانون عدالت نادیده انگاشته شود، و بویژه با بی‌عدالتی کیفری همراه باشد، یعنی هنگامی که جان انسان بی‌گناهی به خطر افتد، تنبیه جنایتکار غیر قابل اجتناب است. " (گروسیوس، ۲۰۰۱: ۲۰) ضرورت تنبیه متجاوز از این بابت مهم است که هدف آن به نظم طبیعی باز می‌گردد. در حقیقت، کسی که مرتکب عمل خلاف می‌شود، باید در قبال آنچه انجام داده است پاسخگو باشد. عقل سلیم این حقیقت را بخوبی درک می‌کند، یعنی اینکه حتی بدون مراجعه به مضامین مذهبی و الهی براساس اصول عدالت نهفته در قانون طبیعت می‌توان آنرا بخوبی درک کرد. (۴۳)

به همین دلیل، عدالت بالاترین ارزش در نظم حقوقی است و تنها از طریق پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری افاده معنی می‌کند. این قاعده هرگز محدودیت و حد و مرز نمی‌شناسد زیرا که عدالت بخشی از طبیعت اجتماعی انسان است و بدون آن هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد. در ذکر گفتاری از سوی سپرون، گروسیوس اذعان می‌دارد که "این برخلاف عدالت طبیعی است که یک نفر منافع خود را به ضرر دیگری به دست آورد. قانون

<sup>57</sup> The Princeton Principles on Universal Jurisdiction:

[https://lapa.princeton.edu/hosteddocs/unive\\_jur.pdf](https://lapa.princeton.edu/hosteddocs/unive_jur.pdf)

<sup>58</sup> Extradite or punish.

طبیعت اجازه نمی‌دهد که منابع، ثروت و قدرت از طریق زیان به دیگران حاصل شود". (۱۱۷) قوانین اجتماعی دقیقاً از این نظریه قانون طبیعی سرچشمه می‌گیرند. انطباق قوانین اجتماعی با قانون طبیعی هیچ فرصت و مجالی برای بی‌عدالتی فراهم نمی‌آورد. به همین دلیل است که ارسطو معتقد بود که اصلاً بی‌عدالتی وجود ندارد. بی‌عدالتی ناشی از بی‌نظمی و عدم انطباق با قوانین طبیعی است. هرگاه قانون با الزامات قانون طبیعت از در انطباق درآید، نه فقط برای کشورها مفید است، بلکه منافع آن عاید کل جامعه بشری خواهد بود.

این‌گونه استدلال بی‌نظیر چشم اندازی نوین بر روی جوامع انسانی می‌گشاید تا بتوانند تعهد کشورها را برای حفاظت از عدالت براساس نظم طبیعی بر عهده گیرند. نظم اجتماعی به گفته گروسوس، کشورها مایل به دفاع از ارزش‌های اجتماعی و اجتماعی هستند. توسل به مجازات نه تنها علیه کشورهایی که به کشورهای دیگر صدمه وارد می‌کنند، بلکه به دلیل صدماتی که مستقیماً بر آنها تأثیر نمی‌گذارد اما قوانین طبیعت یا ملت‌ها را در مورد هر شخصی بگونه‌ای فاحش نقض می‌کند، در دسترس است". این کشورها هستند که باید در جهت حفاظت از عدالت، هرگاه قوانین طبیعت مورد نقض فاحش قرار گیرند، اقدام نمایند. دزدی دریایی بارزترین این تخلفات است که نه فقط منافع فرد و یا جوامعی خاص را تهدید می‌کند، به دلیل بی‌عدالتی نهفته در ماهیت خود، به زیان کل جامعه بشری است. از اینرو، "شاهزادگان و کشورهای مقتدر اگر از تمام ابزارهای مناسب در توان خود برای سرکوب دزدی دریایی و دزدی استفاده نکنند، می‌بایست پاسخگوی بی‌توجهی خود باشند". (۱۶۲)

این وظیفه برای حراست از منافع کل جامعه بشری به کشورها صلاحیتی را اعطا می‌کند تا بر ورای مرزهای خود با دزدی دریایی مقابله کنند. این تعهد کشورها برای مقابله با جنایت دزدی دریایی همانند وظیفه‌ای عام است که بر عهده هر کشوری گذاشته می‌شود، مانند اینکه قانون عامی است که در همه حل و در همه شرایط باید بدون اغماض اجرا شود. یعنی تعهدی نسبت به کل جامعه جهانی است.

گروسوس با مراجعه به متون کهن مسیحی تنبیه متجاوز را به بحث‌های حقوق می‌کشاند: "هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که این امر خوبی است که مجرم مجازات شود" زیرا که این مجازات در قبال بی‌عدالتی است. این موضوع باید مقداری بیشتر توضیح داده شود. گروسوس معتقد است که هرگاه فردی مرتکب خطایی شود به طور طبیعی باید مسئولیت این خطا را بپذیرد. حال اگر آن فرد تبعه کشور دیگری باشد، مسئولیت مهمتری بر عهده کشور استوار می‌شود که به موجب آن مانع از بروز زبانی توسط آن فرد برای جامعه نباشد. بنابراین، کشوری که فرد مجرم در آن حضور دارد یا برای فرار از مجازات در آن پناه



گرفته است، می‌بایست در صورت تقاضای استرداد، آن فرد را مسترد نماید. کوتاهی در این امر به منزله تأیید بی‌عدالتی نسبت به منافع خانواده بشری است. دوم اینکه خود آن کشور باید آن فرد را مورد پیگرد قضایی قرار دهد. بر این اساس است که گروسویوس "تنبیه تجاوزکار و یا محاکمه" او را به عنوان فرضیه‌ای برای اجرای عدالت در صدر توجهات حقوقی قرار داد. "هنگامی که از کشور درخواست تجدید نظر می‌شود، یا باید فرد مجرم را آن گونه که شایسته است مجازات کند، یا باید او را به صلاحدید طرف درخواست کننده محول کند". (۱۱۹)

گزارش نهایی کمیسیون حقوق بین‌الملل در سال ۲۰۱۴ توضیح می‌دهد که موضوع مجازات یا تنبیه شدن، در ادبیات معاصر حقوق کیفری با واژه "محاکمه" جایگزین شده است تا در ابتدا ثابت شود که متهم گناهکار است یا خیر.<sup>۵۹</sup> به هر حال این گروسویوس بود که موضوع التزام کشورها به محاکمه و یا استرداد را به عنوان موضوع صلاحیت قضایی در مورد جرایم ارتكابی خارج از کشور مورد توجه قرار داده و راه را برای ظهور اصل صلاحیت جهان‌شمول باز کرد. گزارش یادشده توضیح می‌دهد که التزام کشورها به محاکمه و یا استرداد یکی از چهارده موضوعی است که در اولین جلسه کمیسیون در سال ۱۹۴۹ در دستور کار قرار گرفت. این موضوع همچنین در ماده ۸ (تأسیس صلاحیت قضایی) و ماده ۹ (التزام به استرداد یا تعقیب قضایی) در پیشنویس قانون جنایت علیه صلح و امنیت بشری در سال ۱۹۹۶ ملحوظ شده است. بخصوص ماده ۹ پیشنویس قانون مذکور، تعهد به استرداد یا پیگرد قانونی برای نسل کشی، جنایت علیه بشریت، جنایات علیه سازمان ملل متحد و کارکنان وابسته، و جنایات جنگی را تصریح کرده است.<sup>۶۰</sup>

در حوزه حقوق بین‌الملل این نظریه همچنان مطرح است که ژان بدن در حقیقت اولین کسی بود که نظریه مجازات کردن و یا مسترد نمودن آنهایی که مرتکب جنایات سهمگین شده بودند، را مطرح ساخته است. در کتاب *وظیفه تحت پیگرد قرار دادن*،<sup>۶۱</sup> بدن این فرضیه را مطرح می‌سازد که دو وسیله برای حفظ ثروت و عظمت کشورها وجود دارد: پاداش و مجازات. اولی برای کارهای خوب و نیکو، و دومی برای امور بد و شریرانه. هرگاه رابطه و توزیع میان این دو نامتوازن باشد، نتیجه دیگری بجز ویرانی اجتناب ناپذیر برای کشور،

59

[https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/reports/7\\_6\\_2014.pdf](https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/reports/7_6_2014.pdf)

<sup>۶۰</sup> همان منبع.

<sup>۶۱</sup> Jean Bodin, *The Duty of Persecution*, 1580.

نمی‌تواند انتظار داشت. البته بدن نظریه خود را بر معیارهای مذهبی زمان خود بیان داشت و معتقد بود که اگر عمل جنایت مستقیماً علیه عظمت خداوند باشد، حاکمان نمی‌توانند آنها را نادیده انگارند. در میان این جنایات آنهایی است که از سوی جادوگران انجام می‌شود. کسانی که به جادوگران اجازه فرار می‌دهند، یا آنها را با نهایت سخت‌گیری مجازات نمی‌کنند، مطمئن باشند که خداوند آنها را به زحمت انداخته، و کشور را نیز با بلاها، قحطی، و جنگ‌ها مواجه خواهد ساخت. اما کسانی که از جادوگران انتقام بگیرند، مورد برکت خداوند قرار گرفته و خشم او را از بین خواهند برد. بنابراین، مهم این است که متهم به جادوگری هرگز نباید تبرئه و آزاد شود. بهره‌ای که گروسیوس از این نظریه بدن گرفت این بود که بعدی دیگر بر این فرضیه افزود. به نظر گروسیوس، کشور می‌بایست اینان را تحت پیگرد قرار داده و محاکمه کند، یا اینکه آنان را به کشور متقاضی مسترد دارد. موضوع این است که کشوری که در اثر جنایت آسیب دیده است، دارای حق تعیین مجازات می‌باشد و کشور بازداشت‌کننده نباید در این حق دخالتی داشته باشد. این امر مستلزم آن بود که کشور بازداشت‌کننده یا مجرم را به کشور درخواست‌کننده تحویل دهد یا در صورت عدم تصمیم‌گیری، خود مجرم را مجازات کند.

بعدها واتل، حقوقدان اهل سوئیس، از این نظریات گروسیوس بهره بیشتری گرفته و اصل "مجازات و یا استرداد" را مورد بازبینی قرار داد. در کتاب *قانون ملل: یا اصول قانون طبیعت که بر رفتار و امور ملل و حاکمان اعمال می‌شود*، واتل توضیح می‌دهد که "کشورها نباید اجازه دهند که اتباع آنها به اتباع کشور دیگر آسیب وارد سازند." (واتل، ۱۷۵۸: ۱۶۲)

این وظیفه‌ای است که از جانب عدالت بر می‌خیزد و لازمه امنیت کشور و جامعه انسانی است. باید در نظر داشت که اگر آسیبی از جانب یکی از اتباع یک کشور به مردم وارد شود، نباید آنرا به حساب همه آن کشور گذاشت. اما اگر آن کشور عمل خلاف تبعه خود را مورد حمایت قرار دهد، موضوع مایه نگرانی عمومی واقع می‌شود زیرا که در این حالت فرد خاطی فقط ابزاری برای اهداف آن کشور متخلف می‌باشد. کشور پذیرنده فرد خارجی باید او را مورد محاکمه قرار داده و تنبیه کند، و یا اینکه او را به کشور خود مسترد نماید تا عدالت در باره او جاری شود. البته "این به طور کلی در مورد جنایات بزرگ است که با قوانین و ایمنی همه کشورها مغایرت دارند." (۱۶۳)

واتل در اینجا عمل خلاف را با جنایاتی پیوند می‌دهد که مخالف قوانین همه کشورهاست. منظور اینکه قوانین عمده‌ای وجود دارند که می‌بایستی تحت هر شرایطی محترم

شمرده شوند. هرگاه این قوانین، شامل ممنوعیت قتل عمد، آتش زدن به اموال عمومی، و یا سرقت، نقض شوند، عمل جنایت کارانه شکل می‌گیرد. جرم‌های ساده به آسانی در محاکم قضایی مورد بررسی قرار می‌گیرند. اما جرائم سنگین که با ابعاد جنایی همراه هستند، متفاوت می‌باشند. به نظر او کشور متعهد است که مجرم را مسترد نماید تا به مجازات برسد. در حقیقت، یک کشور نباید اجازه دهد اتباع کشور او به اتباع کشوری دیگر آسیب برسانند، و از این‌روی باید مجرمان را یا محاکمه کرده و یا برای محاکمه به کشور آسیب‌دیده، و یا به کشور دیگری که می‌تواند آنان را محاکمه کند، تحویل دهد.

### موارد و مثال‌ها

در دوران معاصر، اجرای اصل صلاحیت جهان‌شمول بطور ضمنی در دادگاه‌های محاکمه کننده سران رژیم نازی دنبال شد. رابرت جکسون، دادستان ارشد دادگاه نورنبرگ، توضیح می‌دهد که تایید و پیگرد جنایت تجاوز، مهم‌ترین نتیجه محاکمه نورنبرگ است. اهمیت دادگاه در این است که طی هزاران سال در تاریخ بشریت، کسانی که مرتکب جنایات تجاوز، جنایات جنگی، یا جنایت علیه بشریت می‌شدند، همیشه در پناهگاه امنی باقی مانده و از مجازات می‌گریختند. دادگاه‌های نورنبرگ این پیام را با خود به همراه آورد که تمدن بشری نیاز دارد تا جنایت‌کاران محاکمه شده و در قبال آنچه انجام دادند مسئول شمرده شوند. همانطور که جکسون در سخنرانی افتتاحیه همیشه به یاد ماندنی خود یاد آوری ساخت، "طرف شکایت واقعی در این محاکمه تمدن انسانی است". (کینگ، ۱۹۶۲: ۳۳۵) در حقیقت، دادگاه‌های نورنبرگ نشانگر محاکمه‌ای عادلانه و بی‌نظیر در تاریخ بشریت بود. و همانطور که جکسون به درستی بیان کرد، محاکمه سران رژیم نازی نشان دهنده مهم‌ترین ادای احترامی بود که به قربانیان فاجعه فاشیسم ادا شد. آنچه که در این دادگاه‌ها دنبال شد، محاکمه افراد به عنوان آمر و همدست در جنایات و تفهیم مسئولیت آنان بود. تأثیر مثبت رویکرد جکسون نسبت به جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت در نورنبرگ و قضاوت دادگاه، تأیید ضمنی اصل صلاحیت جهان‌شمول بود. جکسون در بیانیه آغازین خود به عنوان طرف واقعی شاکی بیان داشت و تاکید کرد که جام زهر آلودی که به لب این متهمان رسیده به لب ما نیز خواهد رسید. وی ادامه داد: هرگز نباید فراموش کنیم که سوابقی که براساس آن می‌توان این متهمان قضاوت می‌کنیم، در فردای تاریخ نیز در مورد ما قضاوت خواهد شد.

دادگاه‌های نورنبرگ بطور ضمنی اصل صلاحیت جهان‌شمول را تایید کردند. علت این امر این است که این دادگاه‌ها برای محاکمه جنایت‌کاران جنگ تجاوزکارانه تشکیل شد. اما ارجاعاتی به جنایات علیه بشریت در دادگاه، می‌تواند شاهدهی بر تایید اصل صلاحیت جهان‌شمول باشد. در حقیقت، شواهد ثابت کرد که جنایت‌های ارتكابی توسط سران رژیم نازی آنقدر فجیع و وحشتناک بودند که نه تنها علیه قربانیان خاص جنگ جهانی دوم، بلکه تمام بشریت را نیز در بر گرفت. به عبارت بهتر، جنایت جنگ تجاوزکارانه با خود جنایت علیه بشریت را نیز به همراه آورد. به همین دلیل می‌توان تشکیل دادگاه‌های نورنبرگ را سر آغازی برای تایید اصل صلاحیت جهان‌شمول دانست. در تایید این نظریه، کینگ به موضوع گروگان‌گیری پرداخته و توضیح می‌دهد که این نوع جنایت موجب مسئولیت جهان‌شمول است زیرا "جنایت، عملی است که به‌عنوان مجرمانه شناخته شده و موضوع جدی نگرانی می‌باشد. بنابراین، به دلایلی معتبر نمی‌توان آن را در صلاحیت انحصاری کشوری که تحت شرایط عادی بر آن کنترل دارد، واگذار کرد". (۳۴۴)

همراه با این جنایات، موضوع شکنجه کردن زندانیان و متهمان و نیز رفتارهای غیرانسانی را نیز باید به ماهیت جنایات اضافه کرد. بنابراین، این‌گونه جنایات ماهیتی عام دارند و به منافع جامعه ارتباط پیدا می‌کنند. از این‌روی، رسیدگی به آنها ضرورت تایید اصل صلاحیت را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. با توجه به تایید صلاحیت جهان‌شمول که در مورد جنایات علیه بشریت اعمال می‌شود، ریچارد گلدستون، اولین دادستان ارشد در محاکمات موقت یوگسلاوی سابق و رواندا، در سخنرانی خود در مجمع جنایات جنگی کالج بارد در اکتبر ۱۹۹۸ اظهار داشت: "که برخی از جنایات آنقدر بزرگ هستند، آنقدر فاحش هستند، آنقدر وحشتناک هستند، آنقدر فجیع هستند که نه تنها علیه قربانی مستقیم آن جنایات می‌باشند، بلکه واقعاً جنایتی علیه تمام بشریت به حساب می‌آید. بنابراین (تعقیب) جنایتکار تحت صلاحیت دادگاه‌های هر کشوری در جهان قرار می‌گیرد، زیرا بشریت در سراسر جهان حق دارد از خود و اعضای نژاد خود محافظت نماید". (گلدستون، ۱۹۹۸)

تایید اصل صلاحیت جهان‌شمول راه را برای محاکمه جنایت‌کاران بر ورای مرزهای ملی و تابعیتی جنایت‌کاران باز کرد. سپس موارد متعددی از اعمال این‌گونه صلاحیت اتفاق افتاده است. امروزه عملاً در قوانین ملی برخی از کشورها اصل صلاحیت جهان‌شمول تایید شده است. چنین قوانین داخلی به دادگاه‌های ملی این اختیار را می‌دهد تا افراد مظنون به جنایاتی را که بالقوه نقض قوانین است، بدون توجه به محل ارتكاب جرم، تابعیت مظنون یا تابعیت قربانی، مورد تحقیق و تعقیب قرار دهند. عفو بین‌الملل در گزارش سال ۲۰۱۲ توضیح می‌دهد که در مجموع، ۱۶۳ کشور از ۱۹۳ کشور عضو سازمان ملل "می‌توانند صلاحیت یک یا چند جنایت تحت قوانین بین‌الملل را اعمال کنند، خواه براساس قوانین ملی شامل جنایات بسیار

جدی و خواه جنایات عادی باشد.<sup>۶۲</sup> برخی از این کشورها عبارتند از: آرژانتین، اتریش، بلژیک، کانادا، فنلاند، فرانسه، غنا، مجارستان، ایتالیا، لیتوانی، سنگال، اسپانیا، سوئد، سوئیس، هلند، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا. در حقیقت، "در مجموع ۹۱ کشور صلاحیت جهان شمول را برای جرایم عادی فراهم کرده‌اند". بنابراین، در مجموع ۱۶۳ کشور (تقریباً ۸۴٫۴۶٪) می‌توانند صلاحیت جهان شمول را در مورد یک یا چند جنایت تحت قوانین اعمال کنند، خواه به موجب قوانین ملی عنوان جنایت یا عنوان جرائم عادی را داشته باشند.

چند نمونه از اعمال اصل جهان شمول، می‌تواند توسعه رو به رشد اعمال این نوع صلاحیت را توضیح دهد:

- در اتریش پرونده دادستان عمومی علیه میلان اولین نمونه درخواست اعمال صلاحیت جهان شمول بود. متهم برای فرار از تعقیب قضایی به دلیل کلاهبرداری از یوگسلاوی کمونیستی گریخته و به اتریش رسیده بود. زمانی که در اتریش بود، مرتکب تخلفات دیگری هم شد. این یکی از نمونه‌های روشن اعمال اصل صلاحیت جهان شمول است.<sup>۶۳</sup>
- در قضیه پولیوخوویچ علیه کشورهای مشترک المنافع در سال ۱۹۹۱ قضات استرالیایی تعهد به استرداد یا تعقیب قضایی را بر اساس حقوق عرفی بین الملل مورد توجه قرار دادند.<sup>۶۴</sup>
- بررسی درخواست اسپانیا برای استرداد دیکتاتور سابق شیلی آگوستو پینوشه.<sup>۶۵</sup>

---

<sup>۶۲</sup> به عنوان مثال، کانادا اعمال داخلی صلاحیت قضایی جهان شمول را در قانون جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی خود در سال ۲۰۰۰ به رسمیت شناخته است. دادرسی ممکن است در هر بخش سرزمینی در کانادا برای آن دسته از جنایاتی که ادعا می‌شود در خارج از کانادا ارتکاب یافته‌اند و به دلیل آنها ممکن است تحت این قانون تحت پیگرد قانونی قرار گیرد، خواه آن شخص در کانادا باشد یا نباشد، آغاز شود.

<sup>۶۳</sup> Public Prosecutor v. Milan T. See: *Universal Jurisdiction: International and Municipal Legal Perspectives*, Oxford, Oxford University Press, 2003.

<sup>۶۴</sup> 1991 case of *Polyukhovitch v. The Commonwealth*. See: <https://www.internationalcrimesdatabase.org/Case/1172>

<sup>۶۵</sup> The case against Pinochet: <https://nsarchive2.gwu.edu/NSAEBB/NSAEBB125/index2.htm>

- پیگرد قانونی پسر رئیس جمهور سابق لیبریا، چاکی تیلور در ایالات متحده.<sup>۶۶</sup>
- پیگرد قانونی مقامات گواتمالایی توسط اسپانیا در پرونده نسل کشی گواتمالا.<sup>۶۷</sup>
- پیگرد قانونی اسپانیایی مقامات السالوادور به دلیل قتل شش کشیش تبشیری.<sup>۶۸</sup>
- پیگرد قانونی یک افسر نیروی دریایی آرژانتینی به دلیل جنایت علیه بشریت در طول جنگ کثیف.<sup>۶۹</sup>
- پس از جنایات ژنوساید در رواندا، یکی از رهبران جنایت که به همراه خانواده خود به سوئیس گریخته بود، به دلیل جنایت محکوم شد.<sup>۷۰</sup>
- محاکمه رئیس جمهور سابق کشور چاد که در دسامبر ۱۹۹۰ از قدرت برکنار شد، و در تبعید در سنگال زندگی می‌کرد به تقاضای تعدادی از اتباع چاد علیه، به دلیل انجام شکنجه محاکمه شد.<sup>۷۱</sup>
- محاکمه آدولف آیشمن در سال ۱۹۶۱ به اتهام کشتار یهودیان، جنایت علیه بشریت، و جنایت جنگی که در نهایت به مرگ محکوم شد.<sup>۷۲</sup>

---

<sup>66</sup> The US prosecution against Chuckie Taylor. See: <https://www.hrw.org/news/2008/10/30/us-first-verdict-overseas-torture>.

<sup>67</sup> Spanish prosecution of Guatemalan officials. <https://cja.org/what-we-do/litigation/the-guatemala-genocide-case/>.

<sup>68</sup> Spanish prosecution of El Salvador officials for murdering of the six Jesuit priests. <https://cja.org/what-we-do/litigation/the-jesuits-massacre-case/>.

<sup>69</sup> Argentine naval Officer case. <https://www.asil.org/insights/volume/12/issue/1/spanish-supreme-court-affirms-conviction-argentine-former-naval-officer>.

<sup>70</sup> Fulgence Niyonteze case in Switzerland, <https://www.legal-tools.org/doc/bb9da0/pdf/>

<sup>71</sup> *Trial of Hissène Habré*. See: <https://trialinternational.org/latest-post/hissene-habre/>

<sup>72</sup> Adolf Eichmann case. <https://encyclopedia.ushmm.org/content/en/article/eichmann-trial>

- در سال ۲۰۱۲، دادگاه کیفری فدرال سوئیس اعلام کرد که وزیر دفاع سابق الجزایر، خالد نزار، از مصونیت سیاسی برای فرار مسئولیت شکنجه و جنایت علیه بشریت برخوردار نیست.<sup>۷۳</sup>
- مواردی که باید ذکر شوند زیاد است، اما آخرین مورد دادگاه استکهلم است که صلاحیت جهان‌شمول را در مورد حمید عباسی (نوری) اعمال نمود.

## نقش کمیسیون حقوق بین‌الملل در توسعه و تدوین اصل صلاحیت جهان‌شمول

کمیسیون حقوق بین‌الملل توسط مجمع عمومی در سال ۱۹۴۷ تأسیس شد تا براساس ماده ۱۳ (الف) منشور سازمان ملل متحد به منظور شروع مطالعات و ارائه توصیه‌هایی برای توسعه مترقی حقوق بین‌الملل و تدوین آن، مطالعاتی را انجام دهد. مهمترین موضوعی که به عملکرد کمیسیون مربوط می‌شود، نقشی است که در توسعه و تدوین حقوق عرفی بین‌الملل، توسعه تدریجی یک حوزه حقوقی از طریق بررسی دقیق یک موضوع، و بویژه در تثبیت اصل صلاحیت جهان‌شمول ایفا کرده است. از آغاز شروع به کار خود در سال ۱۹۴۸، کمیسیون حقوق بین‌الملل موضوع تعقیب جنایی و یا استرداد مرتکبین جنایت را به شکل برنامه‌ریزی شده‌ای در دستور کار خود قرار داده است. این برنامه‌ریزی مربوط به جنایات علیه صلح و امنیت بشری بوده و کمیسیون کوشیده است رویکردی را معرفی کند که به موجب آن ترکیبی از صلاحیت دادگاه‌های ملی همراه با صلاحیت احتمالی یک دادگاه کیفری، تعریف و به اجرا گذاشته شود. در پیشنهادی طرحی که تهیه شد، اینچنین پیش بینی می‌شد که کشورها موظف به استرداد یا محاکمه افرادی که متهم به ارتکاب جرم در چارچوب این قانون هستند، می‌باشند. طرح مذکور پیش بینی می‌کرد که دادگاه‌های ملی باید صلاحیت رسیدگی به این اقدامات را داشته باشند. اما مشکل این بود که اگر درخواست استرداد ارائه نمی‌شد، مجرم مورد ادعا می‌توانست از تعقیب بگریزد و در نهایت اصل محاکمه و یا استرداد را با شکست مواجه سازد. درحقیقت، از آنجایی که تعریف جنایت بطور مشخص به گونه‌ای واحد تعریف نشده بود که توافقی عام را بوجود آورد، برای سهولت در دستیابی به تعریفی دقیق، و از همه مهم‌تر نقشی که کمیسیون می‌تواند در توسعه و تدوین این اصل صلاحیت، از آغاز کمیسیون حقوق بین‌الملل این موضوع را در دستور کار خود قرار داد. در عین حال وجدان آسیب دیده جهانیان از بابت جنایت‌های غیر انسانی که توسط کشورهای محور در

<sup>73</sup> <https://trialinternational.org/latest-post/khaled-nezzar/>

جریان جنگ جهانی دوم صورت گرفت، نیز این ضرورت را ایجاب می‌کرد تا راه‌های گریز جنایت‌کاران از محاکمه مسدود شود.

تذکر این نکته ضروری است که دادگاه‌های نورنبرگ و همچنین توکیو راه را برای تعقیب کیفری جنایت‌کاران هموار کردند. بنابراین، فضای مناسبی فراهم شده بود که اصل صلاحیت جهان‌شمول در خصوص محاکمه و یا استرداد جنایت‌کاران جنبه عملی به خود گیرد. البته این جنایت‌ها بطور عمده شامل جنایات جنگی، جنایات علیه بشریت، و جنایت نسل‌کشی هستند و درحقیقت از جدی‌ترین جنایات نگران‌کننده جامعه بین‌المللی می‌باشند. اما هنوز روش اجرایی اصل صلاحیت جهان‌شمول و نیز گستردگی دامنه تعریف انواع جنایت‌ها، مانع از پیشرفت‌های عمده‌ای برای استناد به اصل مذکور می‌شد. البته نمونه‌هایی امیدوارکننده مانند محاکمه آدولف آیشمن در سال ۱۹۶۱ که توسط اسرائیل انجام گرفت، وجود داشت. با این حال، اصلی‌ترین مانع بر سر راه تحقق آرزوی دیرپای محاکمه جنایت‌کاران این بود که بدون وجود قوانین دقیق در مورد تعریف محدوده مجاز صلاحیت کیفری در سیستم‌های قضایی ملی، و نیز دستیابی به نوعی هم‌اندیشی در باره آن، این خطر وجود داشت که یک کشور یا حاکمیت یک کشور دیگر را نقض کرده و یا از اعمال صلاحیت جهان‌شمول خود امتناع ورزد. در اینصورت نظم جهانی هنجاری بعد از جنگ جهانی دوم می‌توانست با شکست همراه شود. بطور طبیعی نزاع‌های ایدئولوژیکی و نیز استراتژیک دوران جنگ سرد نیز می‌توانست این شرایط را پیچیده‌تر سازد.

هرچند که فضای بعد از جنگ جهانی دوم ترکیبی از امیدها و موانع را به نمایش می‌گذاشت، اما هنوز استدلال‌ها برای پیشبرد اصل صلاحیت جهان‌شمول بر نگرانی‌ها غلبه داشت. چندین دلیل برای این نگرش امیدوارانه به آینده وجود داشت. اول اینکه صلاحیت جهان‌شمول بازتاب تمایل جامعه جهانی برای مجازات جنایت‌کارانی است که خارج از صلاحیت هر کشوری جنایاتی مانند دزدی دریایی، که در حقیقت دزدیدن حقوق مردم می‌باشد، را مرتکب می‌شوند. مجازات برای اینگونه جنایات که علیه حقوق همه مردم می‌باشد، همانگونه که توسط پیشگامان کلاسیک حقوق مانند گروسیوس و یا واتل توضیح داده شده‌اند، در حقوق بین‌الملل عرفی ریشه‌های عمیقی دارد. هرگاه این جنایات بدون مجازات باقی بمانند، نظام با خسارات عمده‌ای مواجه خواهد شد، و در حقیقت، راه را برای ایجاد همبستگی جهانی برای یک زندگی صلح‌آمیز و همراه با عدالت مسدود می‌سازد. به همین دلیل هم بود که شورای امنیت سازمان ملل متحد طی قطعنامه شماره ۱۳۸ در سال ۱۹۶۱ با هدف حمایت از محاکمه آیشمن اعلام داشت که اینگونه جنایت‌ها نباید بی‌پاسخ



بمانند و ربودن آیشمن از آرژانتین و آوردن او به اسرائیل برای محاکمه، به منزله نقش حاکمیت ملی آرژانتین نیست. شورا اعلام کرد که "تکرار چنین اقداماتی می‌تواند صلح و امنیت را به خطر بیندازد".<sup>۷۴</sup> شورا از اسرائیل درخواست کرد که مطابق منشور سازمان ملل متحد و قواعد حقوق بین‌الملل غرامت مناسب را انجام دهد. اسرائیل معتقد بود که این موضوع خارج از صلاحیت شورا است و در عوض باید از طریق مذاکرات مستقیم دوجانبه حل و فصل شود. اسرائیل و آرژانتین مذاکرات بیشتری را انجام دادند و در سوم ماه اوت بیانیه مشترکی صادر کردند که در آن اذعان کردند که حاکمیت آرژانتین نقض شده است، اما اختلاف طبق توافق طرفین بر طرف گردید.

دومین دلیل از درون همان بحث اولی سرچشمه می‌گیرد. اینگونه جنایات در ماهیت و ذات خود ناقض همه ارزش‌های بشر دوستانه‌ای هستند که براساس آنها یک زندگی آرام و عاری از خشونت برای خانواده بشری فراهم می‌شود. حال هرگاه به سنت‌های تاریخی و پیش زمینه‌های فرهنگی مردم مختلف جهان مراجعه شود این حقیقت آشکار می‌گردد که اینگونه ارزش‌های بنیادین ریشه‌های سیستم‌های کیفری همه کشورها را شکل بخشیده‌اند. به گفته چارلز جالو، عضو کمیسیون حقوق بین‌الملل، کمیسیون علاقمند به اعمال مجازات برای جنایاتی می‌باشد که توسط همه کشورها محکوم می‌شوند. اهمیت موضوع به ویژه زمانی که در مقیاس بسیار وسیع انجام شده، و لزوماً باید فراتر از مرزهای یک کشور واحد باشد، بیشتر نمایان می‌شود.<sup>۷۵</sup> از آنجایی که برخورد منفعلانه با این جنایات می‌تواند بنیادهای جامعه را به عنوان یک کل تضعیف کند، می‌بایستی رسیدگی به آنها در حیطه صلاحیت قرار گیرد. به همین دلیل، اصل صلاحیت جهان‌شمول بر ملاحظات ملی پیشی می‌گیرد و باید به عنوان یک هنجار رفتاری نوین توسط همه کشورهای جهان مورد قبول و اقدام قرار گیرد. در حقیقت، ماهیت شنیع و ضد انسانی جنایات و آثار مخرب آنها برای حیات جهانی این اختیار را به کشورهای صلح دوست و دمکراتیک می‌دهد تا به افرادی که اینگونه جنایات را مرتکب می‌شوند، پاسخی شایسته بدهند.

اینگونه جنایت‌کاران نباید هیچ جایگاه امنی در جهان داشته باشند. به همین دلیل، و علی‌رغم اختلاف نظرهای حقوقی، عمده کشورهای جهان اتفاق نظر دارند که باید ساز و کارهای حقوقی برای برخورد با اینگونه جنایات و آمران آنها بوجود آید. مقاله‌نامه‌های مربوط

<sup>74</sup> Security Council Res. 138, 23 June 1960 [S/4349]

<sup>75</sup> Charles Chernor Jalloh, *Universal Criminal Jurisdiction*, annex A/37/10. Final Report of the International Law Commission 2014.

به جنایات جنگی موسوم با مقاله‌نامه‌های ژنو در سال ۱۹۴۹، مقاله‌نامه منع جنایت نسل کشی در سال ۱۹۴۸، و مقاله‌نامه علیه شکنجه، همگی از نمونه‌های بارز و روشن توافق میان کشورها برای خاتمه بخشیدن به مصونیت‌انگیزی است که اینگونه جنایت را مرتکب شده‌اند. تشکیل دادگاه کیفری نقطه اوج این‌گونه تقاضاها و تلاش‌ها برای مقابله با جنایات می‌باشد.

در سال ۱۹۴۶ مجمع عمومی ملل متحد طی قطعنامه شماره ۹۵ اعلام کرد که اصول اتخاذ شده در دادگاه‌های رسیدگی به جنایت‌کاران دول محور مطابق با اصول عمومی حقوق بین‌الملل می‌باشد.<sup>۷۶</sup> در همان قطعنامه، مجمع از کمیته تدوین قوانین خواست تا در چارچوب تدوین کلی جرایم علیه صلح و امنیت بشری اقداماتی را دنبال کند. در ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۷، موضوع به یک کمیته فرعی ارجاع داده شد تا این موضوع را مورد بررسی قرار دهد. سپس قرار شد که وظیفه تدوین اصول نورنبرگ به کمیسیون حقوق بین‌الملل ارجاع شود. بر این اساس، کمیسیون حقوق بین‌الملل در اولین جلسه خود، در سال ۱۹۴۹، براساس یادداشتی که توسط دبیرکل با عنوان "منشور و حکم دادگاه نورنبرگ: تاریخ و تحلیل" ارائه شده بود، به بررسی مقدماتی این موضوع پرداخت.<sup>۷۷</sup> در همان جلسه، کمیسیون یک کمیته فرعی را منصوب کرد که گزارشی حاوی فرمول بندی اصول نورنبرگ را ارائه کرد. پس از بررسی دقیق این گزارش، کمیسیون به طور آزمایشی تعدادی از پیش‌نویس مواد را حفظ کرد و آنها را برای تدوین مجدد به کمیته فرعی ارجاع داد. پس از آن، کمیته فرعی پیش‌نویس دیگری را به کمیسیون ارائه کرد.

در عین حال مجمع عمومی طی قطعنامه شماره ۱۷۷ کمیسیون حقوق بین‌الملل را موظف ساخت تا وظیفه تدوین اصول نورنبرگ با تهیه پیش‌نویس آیین‌نامه جرایم علیه صلح و امنیت بشر را در دستور کار قرار دهد. بنابراین، برای کمیسیون ارائه یک فرمول نهایی برای این اصول مستلزم زمانی طولانی بود. یک گزارشگر ویژه برای این دو موضوع منصوب شد و پیش‌نویس تهیه شده توسط کمیته فرعی را به او ارجاع داده شد. از گزارشگر ویژه خواسته شد تا گزارش خود را در مورد این پیش‌نویس در جلسه بعدی به کمیسیون ارائه نماید. در سال ۱۹۹۶ کمیسیون حقوق بین‌الملل اعلام داشت افرادی که بیشترین مسئولیت را در جنایات علیه صلح و امنیت بشریت به عهده دارند، نباید اجازه داده شود که خود را زیر عنوان حاکمیت

<sup>76</sup> The UNGA Res. A/RES/95, 11 December 1946.

<sup>77</sup> The UNGA Res. (95) 1 "Affirmation of Principles of International Law Recognized by the Charter of Nuremberg Tribunal".

ملی کشور پنهان نمایند. این مصونیت با اصول حقوق بین‌الملل در تناقض کامل می‌باشد. پنهان شدن در پشت مصونیتی که به موجب قانون به افرادی اعطا می‌شود، به ویژه در شرایطی که این جنایات شنیع وجدان بشریت را تکان می‌دهد، و برخی از اساسی‌ترین قوانین حقوق بین‌الملل را نقض کرده، و صلح و امنیت را تهدید می‌کند، امکان پذیر نیست. این تلاش‌ها برای به چالش کشیدن مصونیت کشورها، همچنان ادامه یافته و از درون جریانات پیچیده حقوقی عبور کرده است.

در مقاله‌نامه رم، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، صلاحیت قضایی این دادگاه بعنوان مکملی برای صلاحیت دادگاه‌های داخلی در نظر گرفته شده است. اما هنوز تلاش‌ها برای تعریف واضح مبنای صلاحیت داخلی به نتیجه روشنی نرسیده و معاهداتی که کشورها را برای استرداد یا تعقیب قضایی متعهد نماید، بوجود نیامده است. بنابراین در غیبت تعهدات قراردادی، تنها راه موجود قوانین حقوق بین‌الملل عرفی می‌باشد. به هر حال، و با توجه به همه پیشرفت‌ها در جهت استقرار اصل صلاحیت جهان‌شمول، نگرانی‌هایی هم از سوی پاره‌ای از کشورها در خصوص سوء استفاده و کاربرد انتخابی، خودسرانه، و سیاسی ارگان‌های پیشبرنده آن اصل وجود دارد. از این‌روی این ضرورت احساس شده است که نه تنها چگونگی و کاربرد این اصل به صورتی قانونی قابل قبول برای همه اعضای جامعه درآید، بلکه برای توسعه و تدوین آن نیز اقداماتی صورت پذیرد. این ماموریتی است که کمیسیون حقوق بین‌الملل به عهده گرفته است. در این راستا، و به پیشنهاد گروه آفریقا، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در سال ۲۰۰۹ موضوع را در دستور کار کمیته ششم (کمیته حقوقی) قرار داد. کمیته کارهای را آغاز کرده ولی پیشرفت بسیار محدودی حاصل شده است. کمیته ششم به این نتیجه رسید که "مشروعیت و اعتبار استفاده از صلاحیت قضایی جهان‌شمول به بهترین وجه ممکن با اعمال مسئولانه آن براساس قوانین تضمین می‌شود"<sup>۷۸</sup> اما این پرسش همچنان باقی مانده است که اقدامات مسئولانه شامل چه مواردی است، و سازگاری با حقوق بین‌الملل چه اقداماتی را در بر می‌گیرد. علاوه بر این، کارشناسان ملل متحد نیز یادآوری می‌کنند که تا زمانی که اینگونه نگرانی‌ها برطرف نشود، و در شرایط فقدان تعریفی مشخص از اینکه اصل صلاحیت چیست و چگونه اعمال می‌شود، یک چنین اصلی ممکن است محل سوء استفاده‌ها و یا استفاده نادرست باشد. این نگرانی را نماینده کنیا در جلسه کمیته ششم بخوبی توضیح داد: "نباید اجازه داد که صلاحیت به آتش سوزی مهیبی تبدیل شود، زیرا که

گسترش کنترل نشده آن فرآیندهای قانونی منظم را ویران می‌سازد.<sup>۷۹</sup> با تشخیص عدم پیشرفت اساسی پس از سالها بحث و گفتگو، هنوز تلاش‌ها ادامه داشته است تا دامنه اختلافات را به حداقل ممکن برساند. با همه این موضوعاتی که در خصوص چالش میان حاکمیت ملی کشورها و ماهیت صلاحیت کیفری تعقیب جنایات جدی وجود دارد، این توافق همچنان پابرجا مانده است که جنایت‌کاران نباید مصونیت داشته باشند.<sup>۸۰</sup>

در پرتو این ملاحظات، و توافق جهانی در خصوص این امر که جنایت‌کاران نباید بدون مجازات بمانند، تقاضا از سوی نهادهای جامعه مدنی نیز افزایش داشته است. علاوه بر این، هنوز معاهدات معتبری وجود دارند که به موجب آنها می‌توان جنایت‌کاران را از گوشه‌های امن بیرون کشید. مقاله‌نامه منع شکنجه، مقاله‌نامه های ژنو در باره جنایات جنگی، مقاله‌نامه منع جنایت نسل‌کشی، و سابق حاصل از محاکمات نورنبرگ، همگی راه‌هایی را در پیش روی کشورها قرار می‌دهند تا متجاوزان به حقوق انسانی را مجازات کرده و یا آنان را برای محاکمه به دادگاه‌های صالح مسترد نمایند. اسناد دیگری نیز هستند که این فرضیه را تایید می‌کنند که حتی در شرایط عدم اتفاق نظر در خصوص اعمال اصل صلاحیت، باز هم این اصل با تکیه بر قوانین قراردادی حقوق بین‌الملل می‌تواند اعمال شود. مقاله‌نامه مبارزه با جعل ارز، مقاله‌نامه مبارزه با قاچاق غیرقانونی مواد مخدر<sup>۸۱</sup>، مقاله‌نامه ژنو برای بهبود وضعیت مجروحان و بیماران در نیروهای مسلح در میدان نبرد،<sup>۸۲</sup> مقاله‌نامه ژنو در خصوص رفتار با زندانیان جنگی،<sup>۸۳</sup> مقاله‌نامه ژنو در باره رفتار با مردم غیر نظامی در زمان

<sup>79</sup> General Assembly, 6<sup>th</sup> Committee, 73<sup>rd</sup> session, October 10, 2018.

<sup>80</sup> Concluding Debate on Universal Jurisdiction Principle, Sixth Committee Speakers Wrestle with Challenging Balance between State Sovereignty, Fighting Impunity. General Assembly, 6<sup>th</sup> Committee, 76<sup>th</sup> session, 15<sup>th</sup> meeting, 22 October 2021.

<sup>81</sup> Convention for the Suppression of the Illicit Traffic in Dangerous Drugs, Geneva, 26 June 1936, and Lake Success, New York 11 December 1946, entered into force on 10 December 1947.

<sup>82</sup> Geneva Convention for the Amelioration of the Condition of the Wounded and Sick in Armed Forces in the Field, adopted by the Diplomatic Conference for the Establishment of International Conventions for the Protection of Victims of War, held at Geneva from 12 April to 12 August 1949, and entered into force on 21 October 1950.

<sup>83</sup> Geneva Convention Relative to the Treatment of Prisoners of War, first adopted in 1929, but significantly revised at the 1949 conference.

جنگ،<sup>۸۴</sup> مقاله‌نامه مربوط به حفاظت از میراث فرهنگی در زمان جنگ،<sup>۸۵</sup> و مقاله‌نامه‌هایی دیگر از این دست، همه بر تعقیب جنایت‌کاران تأکید دارند. بیشتر دادگاه‌های نورنبرگ تأیید کرده بودند که مصونیت نمایندگان یک کشور به موجب حقوق بین‌الملل، نمی‌بایست شامل افرادی که جنایت‌های مرتکب شده‌اند، باشد. حتی در همان سال‌های آغازین شکل‌گیری سازمان ملل متحد، مجمع عمومی طی قطعنامه از سال ۱۹۴۶، اعلام کرده بود که آنچه در دادگاه‌های نورنبرگ دنبال شد، در حقیقت، ناظر بر اصول حقوق بین‌الملل بوده‌اند. مجمع عمومی اعلام کرد که "اصول حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده توسط منشور دادگاه نورنبرگ و رای دادگاه را تأیید می‌کند."<sup>۸۶</sup> به همین سان، اصول حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده در منشور دادگاه نورنبرگ و پیشنویس مقاله‌نامه جنایت علیه صلح و امنیت بشری، همگی تأیید می‌کنند که مقامات کشوری آمر در وقوع جنایات نباید مصونیت داشته و باید محاکمه شوند. افزون بر این، همه این منابع حقوقی بین‌الملل، شامل تشکیل دیوان‌های موقت که برای محاکمه جنایت‌کارانی که در یوگسلاوی سابق و نیز رواندا که مرتکب جنایاتی بیرحمانه علیه بشریت شده و یا دست به جنایت کشتار جمعی زدند، نشان می‌دهد که نباید برای این جنایت‌کاران هیچ پناهگاه امنی وجود داشته باشد.

### قاعده مکمل بودن<sup>۸۷</sup>

دادگاه‌هایی که اصل صلاحیت جهان‌شمول را دنبال می‌کنند، زمانی اجازه اعمال این اصل را دارند که دادگاه‌های ملی کشور محل اقامت جنایتکار تمایل نداشته، و یا به دلیل فرار جنایتکار، قادر نباشند، آنها را محاکمه و مجازات کند. این فرضیه حقوقی به ویژگی تکمیلی بودن صلاحیت جهان‌شمول موسوم است. هرگاه این قاعده، که بطور طبیعی در برگزیده محدودیت‌هایی بر صلاحیت کیفری می‌باشد، با ویژگی صلاحیت جهان‌شمول در کنار یکدیگر قرار داده شوند، تناقضاتی شکل می‌گیرند که باید توضیح داده شوند. این تناقض ظاهری با

<sup>84</sup> Geneva Convention Relative to the Protection of Civilian Persons in Time of War, Geneva, 12 August 1949.

<sup>85</sup> The Hague Convention for the Protection of Cultural Property in the Event of Armed Conflict, on 14 May 1954 and entered into force on 7 August 1956.

<sup>86</sup> UNGA Res. A/RES/95, 11 December 1946.

<sup>87</sup> The principle of complementarity. "Emphasizing that the International Criminal Court established under this Statute shall be complementary to national criminal jurisdictions", the ICJ Statute, preamble.

فرضیه دیگری هم همراه است که به موجب آن اصل صلاحیت به شیوه‌ای انتخابی از سوی کشورهای غربی انجام می‌شود. بنابراین، این پرسش مطرح می‌شود که چرا فقط جنایت‌کاران کشورهای در حال توسعه موضوع اصل صلاحیت جهان‌شمول می‌باشند. اما جنایت‌کارانی که در غرب مرتکب جنایات نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت، و یا جنایات جنگی شده‌اند، در محل‌های امن خود از مصونیت کامل برخوردارند. این استاندارد دوگانه برخلاف اصل عدالت و برابری کشورها به موجب منشور ملل متحد است. این‌گونه پرسش‌ها و نگرانی‌ها ضرورت توضیح روشنتر قاعده مکمل بودن را ایجاب می‌کند.

در آغاز اصل مکمل بودن در مواد ۲۲۸ و ۲۲۹ معاهده ورسای در سال ۱۹۱۹ مطرح شد و اجازه داد که جنایت‌کاران جنگی که در جنگ جهانی اول مشارکت داشتند، در لایپزیگ محاکمه شوند. در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲، مجموعاً دوازده محاکمه جنایت جنگی در دادگاه آلمانی، در لایپزیگ انجام گرفت. متهمان از اعضای سابق نیروهای مسلح امپراتوری آلمان بودند که مظنون به ارتکاب جنایات جنگی بودند. قدرت‌های متفقین برنامه‌ریزی کرده بودند که ۹۰۰ آلمانی متهم به جنایات جنگی مسترد شده و در دادگاه‌های متحدین محاکمه شوند.<sup>۸۸</sup> این اصل در مقاله‌نامه رم، اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، تبلور یافته‌اند. بند اول از ماده ۱۷ مقاله‌نامه مذکور تصدیق می‌کند که "موردی غیر قابل پذیرش است که مورد توسط کشوری که صلاحیت رسیدگی به آن را دارد در حال بررسی یا تعقیب است، مگر اینکه کشور واقعاً مایل یا قادر به انجام تحقیقات یا تعقیب نباشد".<sup>۸۹</sup> در حقیقت، مقاله‌نامه رم موضوع قابل پذیرش بودن یک مورد جنایی در دادگاه کیفری را با صلاحیت دادگاه‌های داخلی پیوند داده، و در بررسی و محاکمه جنایت‌کاران اولویت را به دادگاه‌های داخلی می‌دهد. البته شرط روشنی در این ماده دیده می‌شود: اولویت وقتی مفهوم پیدا می‌کند که محاکم داخلی مایل بوده، و قادر به محاکمه جنایت‌کاران باشند. بنابراین، در این قاعده این صراحت دیده می‌شود که کشور ملی وظیفه دارد که جنایتکار را محاکمه نماید. حال هرگاه محاکم داخلی در انجام این تعهد کوتاهی ورزند، دادگاه کیفری بین‌المللی صلاحیت برای ورود به موضوع را پیدا می‌کند. این تعهد کشورها نه فقط در حقوق بین‌الملل عرفی، بلکه در اصول حقوقی بین‌الملل و معاهداتی که تاکنون ایجاد شده‌اند، و همچنین در اساسنامه دادگاه کیفری

<sup>88</sup> Leipzig War Crimes Trial: [https://encyclopedia.1914-1918-online.net/article/leipzig\\_war\\_crimes\\_trials](https://encyclopedia.1914-1918-online.net/article/leipzig_war_crimes_trials).

<sup>89</sup> "The Court shall determine that a case is inadmissible where:  
 "(a) The case is being investigated or prosecuted by a State which has jurisdiction over it, unless the State is unwilling or unable genuinely to carry out the investigation or prosecution".

بین‌المللی به روشنی مورد توافق قرار گرفته‌اند. حال حتی اگر کشوری مقاله‌نامه رم را تصویب نکرده باشد، به موجب همان تعهدات حقوق عرفی و نیز معاهداتی، موظف می‌باشد تا جنایت‌کاران محاکمه و مجازات کرده و یا آنها را به کشوری که درخواست می‌کند، برای محاکمه مسترد نماید.

این نکته را نیز باید یادآوری کرد که ماده ۱۷ مقاله‌نامه رم یک رژیم حقوق بسیار دقیقی بوجود می‌آورد که به موجب آن، در ابتدا باید معلوم شود که آیا قاعده مکمل بودن درباره نقض تعهد برای عدم ارتکاب جنایت قابل اجرا می‌باشد یا خیر. به سخن بهتر، باید معلوم شود که دادگاه‌های ملی قادر و یا مایل به رسیدگی به جنایت و مجازات جنایت‌کاران، نبوده‌اند. در مرحله دیگری، می‌بایست بطور دقیق معلوم شود که آیا جنایات مذکور با مواد ۵ تا ۸ مقاله‌نامه رم قابل انطباق می‌باشند یا نه. در این ساز و کار حقوقی، اصل مکمل بودن به ابعاد فرآیندی رسیدگی به جنایت مرتبط می‌شود، درحالی‌که ماهیت جنایت این ضرورت را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد که جنایتکار به مجازات برسد، خواه از طریق محاکم داخلی باشد، خواه توسط دادگاه‌های کشور ثالث، و خواه توسط دادگاه‌های بین‌المللی.

اینگونه تعهدات، یعنی محاکمه و یا استرداد جنایت‌کاران، همانگونه که پیشتر توضیح داده شد، ماهیتی جهانی دارند که هیچگونه تخلفی از آن امکان‌پذیر نیست. اینها تعهداتی نسبت به همه جهانیان می‌باشد و می‌بایست حتما توسط کشورها انجام شوند. اساسنامه دیوان کیفری موقت برای یوگوسلاوی سابق در ماده ۹، و اساسنامه دادگاه کیفری موقت برای رواندا در ماده ۸، اصل مکمل بودن را اتخاذ کرده‌اند. در حقیقت دادگاه‌های ملی این فرصت و امتیاز حاصل از حق حاکمیت ملی را دارند که جنایت‌کاران را محاکمه و مجازات نمایند، در غیر اینصورت صلاحیت تکمیلی به دیوان‌های موقت مذکور واگذار می‌شود.

در اینجاست که قاعده تکمیلی بودن صلاحیت دادگاه‌هایی که می‌خواهند اصل صلاحیت را اعمال کنند، مفهوم پیدا می‌کند. به سخن بهتر، حتی اجتناب‌ناپذیر برای کشور ثالث پیدا می‌شود که بتواند جنایت‌کاران را در محاکم خود مجازات نماید، در عین حال مسئولیتی نیز بر عهده کشور برای محاکمه و یا استرداد، می‌گذارد. تفاوت در موضوع حق و تعهد با انجام مسئولیت در این است که حق کشور ثالث برای محاکمه و یا استرداد، ماهیتی داوطلبانه دارد. در حالیکه مسئولیت مذکور اجتناب‌ناپذیر است. قاعده تکمیلی بودن در به مجازات رساندن مرتکبین جنایت، در حقیقت، این پیام را می‌دهد که در حقوق کیفری بین‌الملل نهادهای قضایی داخلی باید به شیوه‌ای هماهنگ عمل نمایند تا راه فرار آن جنایت‌کاران از مجازات

مسدود شود. درحقیقت نوعی سازش و اجماع میان احترام به حاکمیت ملی، برای حفظ نظم، و ضرورت مجازات جنایت‌کاران برقرار می‌شود. این هماهنگی نظام قضایی داخلی را به سوی تعهداتی بر می‌انگیزد تا بتواند هرچه بیشتر هنجارهای رفتاری مبتنی بر حقوق ذاتی همه مردم را فراهم آورده و اجرا نماید.

به عنوان جمع بندی می‌بایست یادآوری کرد که علی‌رغم نگرانی‌ها و ابهامات در خصوص اصل صلاحیت جهان‌شمول، این اصل امروزه تبدیل به یکی از هنجارهای مهم حقوقی شده است. همانگونه که پیشتر توضیح داده شد، نه تنها حقوق بین‌الملل عرفی، بلکه حقوق بین‌الملل قراردادی نیز در معاهدات و موازنه‌نامه‌هایی ضرورت استقرار و اقدام براساس اصل صلاحیت را تایید کرده‌اند. علاوه بر این رویه‌های دادگاه‌های ملی، و همچنین ملحوظ نمودن اصل صلاحیت جهان‌شمول در قوانین ملی پاره‌ای از کشورها، این رویای دیرین را به واقعیت نزدیکتر کرده است که جنایت‌کاران نباید از قبول بار مسئولیت آنچه که انجام دادند فرار کنند. اصل مهم تعهدات کشورها نسبت به منافع جامعه و ارزش‌های بنیادین خانواده بشری نیز این ضرورت را ایجاد کرده است تا جنایت‌کاران صرفنظر از هر مقامی که دارند، یا در هر کجایی که جنایت را مرتکب شده‌اند، و جدایی از تابعیت آنها، باید محاکمه شده و مجازات شوند. دادگاه استکهلم برای محاکمه حمید نوری برای آمریت و مشارکت در جنایت‌های دهه شصت براساس این موازین صلاحیت جهان‌شمول تشکیل شده است. بنابراین باید دقت داشته باشیم که موضوع دادگاه استکهلم ضرورتاً در محدوده مباحث حقوق بشری قرار نمی‌گیرد، بلکه باید اساس و ماهیت دادگاه را در درون مباحث حقوق کیفری بین‌الملل و بویژه زیر عنوان حقوق بشر دوستانه مورد توجه قرار داد. منظور این است که اسناد حقوق بشری ارجاع مستقیمی به اینگونه محاکمات و مبانی حقوقی آنها ندارند، بلکه حقوق کیفری سرشار از اسناد و فرضیه‌های حقوقی محکم و تثبیت شده‌ای است که توانایی دارد به موارد جنایت علیه بشریت، جنایت نسل‌کشی، و جنایات جنگی رسیدگی کند. دادگاه حمید نوری در این حیطه حقوق کیفری بین‌المللی قرار می‌گیرد.

### پیش زمینه فکری دیوان‌های مردمی

دیوان‌های مردمی مولود شرایط جنگ سرد و نزاع‌های روشنفکرانه در باره جنایات علیه مردم می‌باشند. درواقع، هرچند که دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو میراث امیدوارکننده‌ای برای مقابله با جنایت‌کاران از خود به یادگار گذاشتند، و علی‌رغم تمایل جامعه جهانی برای مجازات جنایت‌کاران، جنایاتی که در جریان جنگ‌های کره و سپس ویتنام صورت گرفتند همراه با



میراث غیرانسانی استعمار، همگی بدون پاسخ باقی ماندند. دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو هم ساختارهایی بودند که توسط دول پیروز به وجود آمدند، در حالیکه تبعات جنایت بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی بدون پاسخ باقی گذاشته شد. در این شرایط این فرضیه‌ها شکل گرفتند که اصول مجازات نه تنها یکسویه و انتخابی است، نظام قضایی را نیز به سمت و سوی کشانده است که در آن فضای مناسب برای دادخواهی قربانیان جنایت‌های انجام شده در ویتنام و دیگر نقاط جهان باقی نمی‌گذارد. از اینرو، برای آشکارسازی آنگونه جنایات می‌بایستی دیوان‌های نمادین مردمی شکل گیرند تا افکار عمومی را نسبت به حقایق جامعه جهانی و چالش‌های آن روشن‌تر سازند. برتراند راسل این تقاضای جهانی را در سخنان خود در جریان اولین دیوان مردمی که در استکهلم برگزار شد، اینگونه توضیح داد: "بمب‌های ناپالم و گلوله‌ها، و نابودی سیستماتیک مردمی که دلیرانه مقاومت می‌کنند، نمایشی وحشیانه است. گرسنه و رنجور دیگر نمی‌تواند در سکوت بمیرد. ما باید این داعیه استکبار را که آنها با رنج خود از حقوق ما محافظت می‌کنند، بی‌اعتبار سازیم."

پیشتر و از نقطه نظر تاریخی، یک چنین اتهاماتی مطرح شده بود. به عنوان مثال، محاکمه قرن در اواخر قرن نوزدهم فضای غافل نسبت به جنایاتی که توسط قدرت‌های برتر جهان به وقوع پیوسته بود، را به افکار عمومی کشاند. آلفرد دریفوس، افسر یهودی الاصل ارتش فرانسه که در نبرد در مقابل پروس هم مشارکت داشت، در سال ۱۸۹۵ متهم به جاسوسی برای آلمان شد. او از پست نظامی خود کنار گذاشته شده و به جزیره دور دستی تبعید شد. در پرتو این اتهامات، دریفوس توسط مردم خشمگین نیز مورد تحقیر قرار گرفت. مدال‌ها و نشان‌های لیاقت او را از او گرفتند و او را با لباس نادرستی به فضای عمومی بردند تا توسط مردم مورد تمسخر قرار گرفته و به صورت او تف انداخته شود. این درحالی بود که دریفوس بیگناه عشق خود نسبت به فرانسه را با صدای بلند فریاد می‌زد. ماجرای دریفوس اولین نشانه این بود که دوره جدیدی از پیشرفت و خوش بینی جهان‌وطنی با موجی از نفرت روبرو خواهد شد که نیم قرن آینده تاریخ اروپا را تغییر شکل می‌دهد. ماجرای دریفوس موضوع کتاب لوئیس بگلی با عنوان چرا ماجرای دریفوس مهم است، (بگلی، ۲۰۰۹) نشان می‌دهد که تا چه اندازه معیارهای رفتار متمدن عصر نو شکننده است و تا چه اندازه بی‌گناهان قربانی نظام‌های مسلط بر جهان می‌شوند.

در سال ۱۹۲۱، دو شهروند ایتالیایی - امریکایی به اتهام سرقت و قتل محکوم شدند. اگرچه استدلال‌هایی که علیه آنها مطرح شد عمدتاً در دادگاه رد شد، اما این واقعیت که این دو مرد به دلیل تعصب خاصی که دادگاه نسبت به نفوذ کمونیسم داشت، هر دو در ۹ آوریل

۱۹۲۷ به اعدام محکوم شدند. هرچند که موجی از همبستگی با بی‌گناهی آنان شکل گرفت و حتی فلیکس فرانکفورت، استاد دانشکده حقوق هاروارد و از برجسته‌ترین و قابل احترام‌ترین منتقد این محاکمه بود، دادخواهی به نتیجه نرسید. تنها در سال ۱۹۷۳ معلوم شد که این دو فرد بی‌گناه بوده‌اند.<sup>۹۰</sup> در واقعه دیگری در اولین سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، زن و شوهر جوانی به نام روزنبرگ که شهروند آمریکا بودند به اتهام جاسوسی برای اتحاد جماهیر شوروی محکوم شده و اعدام شدند، در حالیکه هنوز هم تردیدهایی در مورد جاسوس بودن آنها وجود دارد.<sup>۹۱</sup>

در یک چنین چشم اندازی است که انگشت اتهام به سوی نظام‌های حقوقی داخلی به عنوان نگهدارنده حکمرانی برتری طلبانه غرب بر جهان نشانه می‌رود. از این زاویه دید، حقوق بین‌الملل، با همه دل‌بستگی‌هایی که برای دفاع از حقوق ستم دیدگان جهان از خود نشان می‌دهد، مایه استواری پروژه‌های برتری طلبانه و یا امپریالیستی غرب تلقی می‌شود. درحقیقت، برای غرب حکومت قانون یعنی حکمرانی بر جهان از طریق قانون می‌باشد. در این سیستم هنجارهای رفتاری به شیوه‌ای قانونمند می‌شوند که در نهایت نظام سلسله مراتبی فرا-دستی و فرو-دستی را بدون ایجاد تغییراتی بنیادین، اما با ظاهری فریبنده پا برجا نگه می‌دارد. در پرتو این نگرش‌های انتقادی نسبت به مواضع پدرسالارانه و فرا-دستی غرب، دیوان‌های مردمی با اتخاذ روشی پسا-استعمار گرایانه، و اغلب متأثر از اندیشه‌های چپ‌گرای روشنفکری اروپای دهه ۶۰ و ۷۰ توانستند ضرورت حضور خود را به جامعه توضیح دهند. این فرصتی بود که برای بنیانگذاران دیوان‌های مردمی فراهم شد تا بتوانند همخوانی خود را با معیارهای حقوقی و اخلاقی غرب برای عدالت خواهی مورد بازبینی قرار دهند. از آنجایی که این بنیانگذاران و پیشگامان خود از جوامع غربی برخاسته بودند، می‌توانستند این پیام را نیز به جهانیان برسانند که آنها می‌توانند اصلاحات بنیادینی در همان معیارهای عدالت‌خواهانه غرب ایجاد کنند، و لذا دیوان‌های مردمی نشانه‌های این تلاش برای مفهوم‌رهایی بخشی نهفته در مرکز گفتمان آزادی خواهی می‌باشند. اهمیت این اصلاحات در این واقعیت قرار دارد که در حالیکه غرب دیگران را به پایبندی به اصول حقوق بشر و دموکراسی فرا می‌خواند، خود با اتخاذ استانداردهای دو گانه این مرزهای اخلاق، حق، و عدالت را نادیده می‌گیرند. با نگاهی به سوابق مداخلات ایالات متحده آمریکا و متحدان آن کشور در گوشه و کنار جهان،

<sup>90</sup> <https://www.crf-usa.org/bill-of-rights-in-action/bria-23-2-a-sacco-and-vanzetti-were-two-innocent-men-executed>

<sup>91</sup> The Guardian:

<https://www.theguardian.com/world/2021/jun/19/rosenbergs-executed-for-spying-1953-can-sons-reveal-truth>.

مدافعان دیوان‌های مردمی استدلال می‌کردند که این کشورها مرتکب جنایات شده‌اند و از آنجایی که نظام حقوقی عدالت در اختیار آنان است، آنها به راحتی مداخلات جنایت‌کارانه خود را توجیه کرده و از محاکمه و مجازات می‌گریزند.

از دیگر سو، نه تنها نظریه‌های انتقادی، بلکه نظریه‌های واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل نیز نگاهی عمیقاً سرزنش‌کننده نسبت به نظام مسلط حقوق بین‌الملل و معیارهای اخلاقی تشکیل دهنده آن داشته و توضیح می‌دهند که این نظام‌ها نمی‌توانند مدافع حقوق ستم دیدگان باشند. غرب با توسل به همین نظام‌های حقوقی و ضوابط اخلاقی ناظر بر آنها، نظام سلطه و برتری طلبی را سرپا نگه می‌دارد. ساز و کارهای مدافع حقوق بشر، و یا معیارها و ضوابط مربوط به جنایات، در جارچوبه‌های سنتی عمل می‌کنند که در بهترین شرایط خوش‌بینانه نمی‌توانند عدالت را برقرار نمایند. همچنین رویه قضایی و دادگاه‌ها نیز براساس سابقه اقدام می‌کنند که به طریقی نظام‌مند، و بویژه از طریق سلطه‌ای که بر رسانه‌ها و افکار عمومی دارند، اقدامات بازیگران اصلی نظام سلطه را به شکلی هدفمند مشروع جلوه‌گر می‌سازند. البته این انتقادات ریشه‌های عمیقتری در قرن نوزدهم و نظریه مارکس دارد که نظام حقوقی و اخلاقی غرب سرمایه‌داری را ابزارهایی برای کنترل افکار عمومی، و به عبارتی عادی سازی شرایط سلطه می‌داند. بنابراین، این سلطه در شکل روابط اجتماعی نفوذ بر اندیشه‌های مردم انجام می‌شود. موضوع بی‌طرفی ادعایی غرب نیز در حقیقت نوعی موضع طرفدارانه از نظام سلطه است که در زیر لوای همدردی با جهان تحت ستم و با توسل به ضوابط حقوقی و قانونی توجیه می‌شود. این امر حتی غرب را در مقام اخلاقی برتری قرار می‌دهد تا نشان دهد که نظام سرمایه‌داری با دلسوزی و مباشرت خود را به تعهد برای قانون و اخلاق برای پیشبرد عدالت متعهد ساخته است. مارکس در اثر ارزشمند خود با عنوان "در باره موضوع یهود" این مواضع را با دقت و شیوه‌ای جذاب توضیح داده است.<sup>۹۲</sup>

این نگرش شالوده‌شکن چپ‌گرا در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مورد استقبال طیف گسترده‌ای از متفکران، بویژه برتراند راسل<sup>۹۳</sup>، فیلسوف انگلیسی و برنده جایزه نوبل در ادبیات در سال ۱۹۵۰ بود. راسل نفوذ فوق‌العاده‌ای بر اندیشه‌های بنیادشکن در حوزه‌های پدیدارشناسی، هستی‌شناسی، تئوری اجتماعی انتقادی، و مطالعات پسا-استعماری داشت و توانست همین جایگاه برجسته را به سوی شکل‌گیری دادگاه‌های مردمی بکشانند. راسل از سابقه طولانی در

<sup>۹۲</sup> نگاه کنید به جلسه سوم از مجموعه کتاب‌های حقوق بشری از این نویسنده با عنوان نظریه‌های بنیاد شکن حقوق بشر.

<sup>۹۳</sup> Bertrand Arthur William Russell, 3rd Earl Russell (1872 – 1970).

فعالیت‌های ضد جنگ برخوردار بود. وی بخصوص از اوایل دهه ۱۹۶۰، بیشتر به دلیل اقدامات آمریکا در قبال کوبا و ویتنام، به طور فزاینده‌ای به انتقاد از سیاست خارجی آمریکا پرداخته بود. به نظر او سیاست‌های امپریالیستی آمریکا موجب جنایت‌هایی علیه مردم بیگناه شده بود که می‌بایست در محاکم مورد بررسی قرار گیرند. اما نظر به اینکه ارگان‌های با اهداف جانب‌دارانه همراه می‌باشند، می‌بایستی دیوان‌های مردمی ایجاد کرده و این جنایت‌ها را بررسی و محکوم کرد. این دیوان‌ها فرصت مناسب و موثری را ایجاد می‌کنند تا ماهیت برتری طلبی خود-ساخته نظام سرمایه داری سلطه گر را که در لباس منجی و رهایی بخش در آمده است، را به جهانیان نشان داد. نیکلاس گریفین که نامه‌های راسل به سارتر را جمع آوری و تدوین کرده است، پیش زمینه‌های فکری این دیوان‌ها را این‌گونه تشریح می‌کند:

راسل برخی از زهرآگین‌ترین ارزیابی‌های را که در خصوص رفتار غرب تا به حال بیان شده است، را در سخنان خود نشان می‌داد. او در سال ۱۹۶۱ برای جمعی از معترضان سخنرانی کرده و به دنیا اعلام نمود که "احتمالاً در عرض یک هفته همه شما جان خود را از دست می‌دهید تا دیوانه آمریکایی را خشنود کنید". سیدنی هوک که زمانی با راسل دوست شده بود، با تأسف در مورد تأثیر چنین اظهاراتی تأمل بر انگیز دارد: "جایگاه برتراند راسل در تاریخ فلسفه به اندازه جایگاه ریچارد واگنر در تاریخ موسیقی غیرقابل انکار است". اما در عمل، سیاست‌های فریبنده سال‌های آخر راسل لکه‌ای پاک نشدنی بر شهرت او بر جای گذاشته است. (فین برگ و کاسریلز، ۱۹۸۳: ۱۷۶)

همفکر و همراه راسل در ایجاد دادگاه‌های مردمی، ژان پل سارتر،<sup>۹۴</sup> فیلسوف پدیدارشناسی، مارکسیست شناس برجسته، جامعه شناس، و چهره برجسته مطالعات انتقادی و پسا-استعماری بود که به اتفاق راسل دادگاه‌های مردمی را بنیانگذاری کردند. راسل و سارتر این ماموریت به عهده گرفتند و از موضع روشنفکری بسیار جذاب و قدرتمندی به نقد ساختارهای فرهنگی وابسته به سرمایه داری پرداختند تا بتوانند روش صحیح زندگی کردن را در متن شرایط اجتماعی معرفی نمایند. این دو فیلسوف و متفکر برجسته به اتفاق دیوان‌های مردمی را در سال ۱۹۶۶ پایه‌گذاری کردند تا ایالات متحده آمریکا را در قبال مداخلات در

<sup>94</sup> Jean-Paul Charles Aymard Sartre (1905 – 15).

جهان و بویژه جنایاتی که در ویتنام مرتکب شد، مسئول و پاسخگو نگه دارند. سیمون دوبوار<sup>۹۵</sup> نیز با همراهی بخش بزرگی از متفکران چپگرا، مانند لیلیو باسو،<sup>۹۶</sup> متفکر سوسیالیست ایتالیایی، ولادیمیر دیدیار،<sup>۹۷</sup> پارتیزان صرب در جریان جنگ جهانی دوم و سپس متفکر و فعال حقوق بشر، نیز به آنان پیوستند. اولین دیوان مردمی با الگوبرداری از دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو با هدف به چالش کشیدن نظام‌های سلطه در جهان به رهبری ایالات متحده آمریکا، در ابتدا قرار شد در فرانسه برگزار شود. اما به دلیل مخالفت کشور فرانسه قرار شد که دیوان در دانمارک تشکیل شود. فلسفه وجودی دیوان در این شعار خلاصه می‌شد که می‌بایستی از "جنایت سکوت کردن" در قبال جنایت‌های امریکا و متحدانش جلوگیری کرده و توجه جهانیان را به آنچه که توسط نظام سلطه بر جهان روا شده است آگاه ساخت. در همین ارتباط بود که دیوان‌های مردمی تشکیل شدند تا بتواند شواهد و مدارک ارائه شده به این دیوان‌های مردمی را مورد مطالعه قرار دهند و آنها را به اطلاع جهانیان برسانند. بنابراین، دیوان‌های مردمی از چهار ویژگی برجسته برخوردار بودند:

- اساس و جوهره دیوان‌ها توسط فلاسفه و متفکران برجسته شکل گرفت. آنها حتی همه مراحل اجرایی دیوان و نیز منابع مالی آنرا خود مدیریت کردند. لذا اولین نسل این دیوان‌ها مولود تلاش‌های فلاسفه‌ای بود که به قول مارکس فقط در صدد فهم و تفسیر جهان نبودند، بلکه می‌خواستند با به چالش کشیدن ساختارهای سلطه جهان را به‌گونه‌ای دیگر سازماندهی کنند و در این ارتباط به حمایت مردم و رشد آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی در آنان، متکی بودند.
  - حقوق‌دانان به دلیلی مهارت‌هایی که نسبت به رویه‌های قضایی داشتند به این گروه از فلاسفه پیوستند.
  - فعالان مردمی و نهادهای جامعه مدنی در فضایی عمیقاً متلاطم دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بیشترین روح همبستگی را به صحنه این دیوان‌ها آوردند.
  - درنهایت، تاریخ دانان به دلیل سلطه‌ای که بر فهم عصاره‌های شکل‌گیری رخدادها داشتند، سه گروه اول را یاری بخشیدند.
- این‌گونه بود که دادگاه‌های مردمی پا به عرصه ظهور گذاشته و جبهه نوین ضد امپریالیستی را هم در حوزه روشنفکری و هم در ساختارهای قضایی بوجود آوردند. به همین

<sup>95</sup> Simone Lucie Ernestine Marie Bertrand de Beauvoir (1908-1986).

<sup>96</sup> Lelio Basso (1903-1978).

<sup>97</sup> Vladimir Dedijer (1914-1990).

دلیل، صاحب‌نظران واقع‌گرای روابط بین‌الملل دیوان مردمی را نمایش نامیده و آنرا به سخره گرفتند. اینها استدلال می‌کردند که جریان‌ات چپ با استفاده از روحیات مردم ضعیف بجای اینکه بتوانند آنها را در مسیر صحیح دادخواهی قرار دهند، به جریان‌ات نمایشی پیوند می‌دهند. این اتهام نیز متوجه دیوان سارتر-راسل بود که آنرا اساساً با تعصب و جانبداری سیاسی عجیب می‌دانستند. اما علیرغم همه این مخالفت‌ها، دیوان مردمی راسل-سارتر به راه خود ادامه داد. در نقطه مقابل، هواداران دیوان آنرا بعنوان جایگاهی اخلاقی و انسانی می‌ستودند. سارتر علت شکل‌گیری دیوان مردمی را در پاسخ به نامه ژنرال دوگل اینگونه شرح داد:

چرا خودمان را منصوب کرده ایم؟ دقیقاً به این دلیل که هیچ کس دیگری این کار را انجام نمی‌دهد. فقط کشورها یا مردم می‌توانستند این کار را انجام دهند. اما کشورها می‌خواهند امکان ارتکاب جنایت را بدون ایجاد هر نوع خطری قضاوت حفظ کنند. بنابراین، آنها یک نهادهای ایجاد خواهند کرد که یک چنین اختیاراتی داشته باشند. (موتیا، ۲۰۱۵: ۳۶)

## میراث دیوان‌های نمادین مردمی

در یک چنین فضای شالوده شکنی بود که دیوان‌های مردمی، موسوم به دادگاه‌های افکار عمومی،<sup>۹۸</sup> یا دادگاه‌های موسوم به راسل-سارتر شکل گرفتند. دو جلسه از اولین نوع این دیوان‌ها در سال ۱۹۶۷ برگزار شد، اولی در استکهلم و دومی در دانمارک. در اصل قرار بود که این دیوان در نوامبر سال ۱۹۶۶ پاریس تشکیل شود تا لیندون جانسون، رئیس جمهور و دیگر رهبران سیاسی و نظامی آمریکا به دلیل رفتار جنایت‌کارانه آنها در ویتنام محاکمه کند. اما به دلیل مخالفت کشور فرانسه آنها تصمیم گرفتند که دیوان را در لندن برگزار کنند. این هدف هم محقق نشد. در نهایت آنها دیوان را به استکهلم منتقل ساختند. علاوه بر این، نظر به اینکه طبق قوانین سوئد امکان این‌گونه اقدامات را نسبت به شخصیت‌های خارجی اجازه نمی‌داد، آنها تصمیم گرفتند به جای تمرکز بر افراد، ارزیابی مسئولیت کل کشور ایالات متحده را در دیوان‌های خود دنبال کنند. بنابراین، هدف این دیوان‌ها بر این امر قرار گرفت تا با تکیه بر وجدان مردم و بیداری سازی می‌کوشید تا علیه جنایت سکوت با به افکار عمومی بکشاند. در آغاز دیوان بر دو نکته محوری تکیه می‌کرد. اول اینکه آمریکا با مداخله در ویتنام مرتکب جنایت جنگ تجاوزکارانه شده است.<sup>۹۹</sup> دوم اینکه همان جنایت جنگ مداخله جویانه با خود جنایات جنگی<sup>۱۰۰</sup> را نیز به همراه آورده است. راسل به عنوان حامی اصلی این رویداد، از جمله تنظیم بودجه آن، نقش اصلی ایفا کرد. راسل، رئیس افتخاری و ژان پل سارتر نیز ریاست هیئت منصفه متشکل از ۲۵ نفر شخصیت‌های برجسته جهانی را بر عهده داشتند.<sup>۱۰۱</sup> این افراد به دلیل مشارکت فکری و فرهنگی و ارتباط با اهداف سیاسی مترقی شهرت داشتند. دیوان همچنین وکلای سوسیالیست، رهبران جنبش دانشجویی، فیلسوفان چپگرا، کارشناسان پزشکی، افسران سابق ارتش ایالات متحده، و قربانیان جنایت از ویتنام را برای ادای شهادت فراخواند. دیوان همچنین با استعانت از معیارهای حقوق بین‌الملل، از استانداردهای دقیق و سابقه قانونی برای ارائه شواهد و شهادت شهود استفاده کرد. رای نهایی این دیوان به اتفاق آراء، ایالات متحده (و متحدانش) را در مجموعه‌ای از جنایت‌های متهم مجرم شناخت.

<sup>98</sup> Opinion tribunals.

<sup>99</sup> *Jus in bello*.

<sup>100</sup> *Jus ad bellum*.

<sup>101</sup> Some of these thinkers and activists, include Yugoslav historian Vladimir Dedijer, Isaac Deutscher, Mahmud Ali Kasuri, Peter Weiss, Lázaro Cárdenas, Lelio Basso, and Jewish philosopher Gunther Anders.

در حقیقت، دیوان با الگو برداری از دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو، کوشید ایالات متحده آمریکا را محاکمه کند، هرچند که از ابتدا می دانست که یک چنین حکمی قابلیت اجرایی ندارد. آمریکا نیز از طریق فشارهای دیپلماتیک بر فرانسه و انگلستان کوشید مانع از برگزاری این ارگان قضایی در آن کشورها شود و از این‌روی به دلیل عدم صدور ویزا برای بسیاری از شرکت کنندگان، دیوان در سوئد و سپس در دانمارک برگزار شد. علاوه بر این، برای کاهش فشارهای آمریکا و متحدان او، تعدادی از افراد با نفوذ از جامعه مدنی آمریکا و جامعه مدنی آن کشور را در هیئت منصفه قرار دادند.<sup>۱۰۲</sup> وقتی که به این پیش زمینه‌ها دقت شود، این حقیقت آشکار می‌گردد که دیوان‌های مردمی بیش از اینکه نهادی شبه قضایی باشند، ماهیتی سیاسی داشته و نقش مهمی در گفتمان ضد جنگ ایفا کردند. راسل در نامه‌ای که در نیویورک تایمز منتشر شد، جنایات آمریکا را به گونه‌ای توضیح می‌دهد که این اهداف سیاسی در آن کاملاً مشهود است:

ایالات متحده آمریکا یک جنگ نابود سازی را در ویتنام آغاز کرده است. اولین هدف این جنگ این است که رژیم بی رحم حاکم بر جنوب را حفظ کرده همه آنها را که در مقابل این دیکتاتوری مقاومت می‌کنند را نابود سازد. هدف دیگر این است که مانع از شکل‌گیری رژیم کمونیستی در شمال بشود.... نگرانی اصلی که آمریکا را به ویتنام می‌کشاند، این است که سیاست‌های غیر انسانی پیشین فرانسه در هندو چین را دنبال کند.... منافع اقتصادی را حفظ کرده و از نهضت‌های اصلاح طلب سوسیالیستی در این بخش از دنیا جلوگیری نماید... من صدای خود را بلند می‌کنم نه فقط به خاطر اینکه عمیقاً با اهداف آمریکا نسبت به این اصلاحات اجتماعی مخالف هستم، بلکه به خاطر اینکه جنگ با بیرحمی کامل هدایت شده است. آمریکا حقیقت را در خصوص این جنگ سرکوب می‌کند. همه توافقات ژنو را نادیده می‌گیرد. در حقیقت آنچه که اتفاق

---

<sup>۱۰۲</sup> اینان همه از مخالفان جنگ ویتنام بودند. استوکی کارمایکل، رئیس کمیته هماهنگی غیر خشونت‌آمیز دانشجویی، دیو دلینگر رهبر صلح طلب رادیکال، کارل اوگلزی رهبر دانشجویان برای جامعه دموکراتیک، و کارل اوگلزی و نویسنده آفریقایی-آمریکایی جیمز بالدوین در میان این افراد بودند. سایر افراد برجسته مانند کنت تینان منتقد تئاتر بریتانیایی، لونیس مامفورد مورخ آمریکایی و آرتور میلر نماینده نویسنده آمریکایی دعوت به شرکت در دادگاه را رد کردند. آنها معتقد بودند که تعصب سیاسی آن نمی‌تواند به ارزیابی معنی داری از آنچه واقعاً در ویتنام اتفاق می‌افتد کمک کند.



می‌افتد یادآور جنگ‌های ارتش آلمان در اروپای شرقی و یا ژاپنی‌ها در آسیای جنوب شرقی است... تا چه اندازه آمریکایی‌ها می‌خواهند این وحشیگری را ادامه دهند؟ (فین برگ و کاسریلز، ۱۹۸: ۱۸۱)

راسل بنیاد صلح برتراند راسل را تأسیس کرد و ارتباطاتی با هوشی مین و دیگر رهبران ویتنامی آغاز کرد. این اقدامات، راسل را به یکی از صریح‌ترین منتقدان دخالت آمریکا در ویتنام و به طور کلی سیاست‌های آمریکا در دوران جنگ سرد تبدیل کرد. این مواضع انطباق کامل با اندیشه‌های ژان پل سارتر و سیمون دوبووار کاملاً سازگار و هماهنگ بود، زیرا آنها درک مشابهی از سیاست خارجی آمریکا و جنگ ویتنام داشتند. سیمون دوبووار قبلاً استدلال کرده بود که آمریکا در حال "فاشیست شدن" است، در حالیکه سارتر نیز قبلاً به عنوان یکی از تأثیرگذارترین روشنفکران ضد آمریکایی در فرانسه شناخته می‌شد. اینها موضعی بود که از سوی نخبگان چپ‌گرای اروپا در دهه ۱۹۶۰ در جریان بود. علاوه بر این، آنها دارای سابقه طولانی فعالیت ضد امپریالیستی بودند که قدمت آن به جنگ فرانسه در الجزایر باز می‌گردد. این مواضع باعث شد تا بین مداخله فرانسوی‌ها در الجزایر، و مداخله ایالات متحده آمریکا در ویتنام مشابهت‌هایی شکل گیرد.

اعضای دیوان هرگز خصومت خود را با ایالات متحده پنهان نکردند. این خصومت آشکار بخوبی ماهیت سیاسی دیوان را آشکار می‌سازد سارتر در مصاحبه‌ای با یک نشریه فرانسوی<sup>۱۰۳</sup> این موضع بنیادشکن دیوان را آشکار ساخت؛ موضعی که از در مخالفت با امپریالیسم آمریکایی آشکارا و بی‌وقفه تلاش می‌کرد. در این مصاحبه، وی تصریح کرد که بحثی در باره سیاست‌های شیطانی آمریکا در ویتنام وجود ندارد. اما دیوان می‌کوشد به این موضوع بپردازد که آیا اقدامات آمریکا "در چارچوب قوانین جنایات جنگی قرار می‌گیرد یا خیر"، و آیا سیاست‌های مداخله جویانه آمریکا نابودکننده صلح و امنیت بین‌المللی نیست. بنابراین، این دیوان‌ها اقداماتی بودند برای حمایت از مبارزات حماسی مردم ویتنام، هرچند که در اصل مبارزه سیاسی چپ‌گرایانه‌ای و در مقابل سیاست‌های امپریالیستی آمریکا در شرایط دوران جنگ سرد بودند. سارتر ابراز امیدواری کرد که "ایالات متحده منزوی شود تا نتواند جنایات بیشتری را انجام دهد" و "مردم جهان سوم از مبارزات ویتنامی‌ها دلگرم شده و در فروپاشی امپراتوری آمریکا بیشتر با یکدیگر بیوند یابند". (تولی، ۲۰۲۱: ۲۰۱)

این مواضع آشکارا در اندیشه‌های باسو هم ملاحظه می‌شود. به عنوان یک نظریه‌پرداز مارکسیست که آثار رزا لوکزامبورگ را عمیقاً مطالعه کرده بود، باسو از رهبری جناح چپ سیاسی حزب سوسیالیست ایتالیا انشعبا کرده و در تأسیس حزب سوسیالیست اتحاد پرولتاریای ایتالیا مشارکت نمود تا بتواند مواضع سختی را نیز در مقابل ایالات متحده آمریکا به وجود آورد. همراه با این‌گونه اندیشه‌هاست که نوعی همگرایی میان اردوگاه سوسیالیسم و ملی‌گرایی جهان آن زمان شکل گرفت. او با نوشتن مقالاتی در اوج استعمارزدایی، پس از انقلاب کوبا و در بحبوحه آنچه که به اعتقاد او شکست قریب الوقوع ایالات متحده در ویتنام می‌باشد، به این نتیجه رسید که ناسیونالیسم جهان سوم می‌تواند ضربه مهلکی به امپریالیسم و استعمار نو وارد آورد. متاثر از چنین دیدگاهی بود که باسو به حامی پرشور دادگاه‌های راسل تبدیل شد. او در مجموعه مقالاتی که در سال ۱۹۶۷ به تحریر در آورد، این اندیشه را مطرح ساخت که "امپریالیسم آمریکا دشمن اصلی بشریت است"، و دیوان وظیفه دارد تا کمک کوچکی به مبارزه بی‌امان با امپریالیسم آمریکا باشد. به همین دلیل، علیرغم انتقاد باسو از اتحاد جماهیر شوروی به دلیل تهاجم به پراگ، مسکو همچنان باسو را متحدی در مبارزه با امپریالیسم آمریکا می‌دانست و فعالیت‌های او را تأمین مالی می‌کرد.

بعد از مرگ راسل، دومین دیوان مردمی با همان ساختار پیشین توسط باسو در رم و در بروکسل در فاصله میان سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۶ تشکیل شدند. آنها تلاش کردند جنایت‌هایی که تحت دیکتاتورهای نظامی آمریکای لاتین در کشورهای برزیل، شیلی، بولیوی، اروگوئه، آرژانتین، و پاره‌ای از کشورهای آمریکای مرکزی را در بر می‌گرفت، محکوم کنند. علت این امر هم این بود که این دیکتاتورهای در واقع دست نشانده ایالات متحده آمریکا در آمریکای لاتین بوده و با سیاست‌های آن کشور همراه و همدست بودند. از این پس این نهادها به دیوان‌های دائمی مردمی مشهور شدند زیرا که حوزه فعالیت‌های خود را به فراتر از بررسی جنایت‌های جنگی و یا جنایت علیه بشریت کشانده، و به تدریج جنایاتی که از سوی شرکت‌های آمریکایی در کشورهای در حال توسعه رخ می‌داد را در دستور کار خود قرار دادند. در این مرحله از تکامل این دیوان‌ها است که موضوع حقوق بشر نیز با نگرش و عملکرد دیوان‌های مردمی نمادین پیوند می‌یابد. در این مرحله، دیوان‌ها نیز با همان هدف تأثیرگذاری بر افکار عمومی و بیداری مردم، سعی می‌کردند بی‌رحمی‌ها و جنایت‌هایی که توسط این دیکتاتورهای دست‌نشانده در همراهی با شرکت‌های چند ملیتی خارجی مرتکب می‌شدند، را آشکار سازند تا مردم خودشان بتوانند آن جنایات را محکوم نمایند. تغییر سمت و سوی دیوان‌ها از تلاش برای محاکمه جنایت‌کاران جنگی و محاکمه آمران جنایت علیه بشریت به سوی دیوان‌های دائمی مردمی برای بررسی نقض فاحش حقوق بشر، نکته بارز نوینی است

که در سیر تکامل این نوع دیوان‌ها باید در نظر گرفت. در واقع، در این گردش در تعریف جنایت، دیوان‌های مردمی از تمرکز بر روی جنایت‌هایی که به واسطه جنگ‌های مداخله جویانه انجام می‌گرفتند، به سوی تعریف جنایت بر مبنای امپریالیزم اقتصادی کشیده شدند. دقیقاً همین گردش در نگرش نسبت به تعریف امپریالیزم بود که موضوع نظم نوین اقتصادی<sup>۱۰۴</sup> توسط گروهی از کشورهای جهان سوم آن زمان به حقوق بین‌الملل راه یافت. سپس برای تحقق و پیشبرد این هدف، منشور حقوق و وظایف اقتصادی کشورها<sup>۱۰۵</sup> توسط مجمع عمومی ملل متحد انتشار یافت تا بتواند کشورها را به احترام به حق حاکمیت ملی کشورها بر منابع ملی خود یاری بخشد.

به تدریج این‌گونه دیوان‌ها در گوشه و کنار دنیا شکل گرفتند و طیف گسترده‌ای از موضوعات مربوط به جنایت را در دستور کار خود قرار دادند. در اینجا، تعدادی از این دیوان‌ها براساس تقدم تاریخی فقط لیست می‌شوند:<sup>۱۰۶</sup>

- دیوان دائمی مردمی در خصوص صحرای غربی در نوامبر ۱۹۷۹ در ایتالیا که با هدایت باسو برگزار شد.
- دیوان دائمی مردمی در خصوص جنایت‌های انجام گرفته در آرژانتین در ژنو در ۳ و ۴ ماه مه سال ۱۹۸۰.
- دیوان دائمی مردمی اریتره در میلان در تاریخ ۲۶-۲۴ ماه مه سال ۱۹۸۰.
- دیوان مردمی فیلیپین و مردم بانگسا مورو در آنتورپ بلژیک از ۳۰ اکتبر تا ۳ نوامبر سال ۱۹۸۲.
- دادگاه مردمی السالوادور در شهر مکزیکو سیتی از ۹ تا ۱۲ فوریه سال ۱۹۸۱.
- دیوان مردمی افغانستان در استکهلم سوئد در تاریخ ۳ - ۱ ماه مه سال ۱۹۸۱.

<sup>104</sup> Declaration on the Establishment of a New International Economic Order. United Nations General Assembly, 6th special session: 1974.

<sup>105</sup> Charter of Economic Rights and Duties of States, General Assembly resolution 3281 (XXIX), New York, 12 December 1974.

<sup>106</sup> See: <https://permanentpeoplestribunal.org/tribunale-permanente-dei-popoli/english-list-of-rulings/#>

- دیوان مردمی برای تیمور شرقی در لیسیون پرتقال، ۲۱ - ۱۹ ژوئن سال ۱۹۸۱.
- دیوان مردمی در خصوص زئیر برگزار شده در روتردام هلند، ۲۰ - ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۲.
- دیوان مردمی افغانستان دوم در پاریس، ۲۰ - ۱۶ دسامبر ۱۹۸۲.
- دیوان مردم گواتمالا در مادرید اسپانیا، ۳۱ - ۲۷ ژانویه ۱۹۸۳.
- دیوان مردمی مربوط به نسل کشی ارامنه در پاریس، ۱۶ - ۱۳ آوریل ۱۹۸۴.
- دیوان مردم نیکاراگوئه در بروکسل، ۸ - ۵ اکتبر ۱۹۸۴.
- دیوان مردمی در مورد سیاست‌های صندوق پول و دیوان مردمی مربوط به بانک جهانی در برلین غربی، ۲۹ - ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۸.
- دیوان مردمی، پورتوریکو، بارسلونا، ۲۹ - ۲۷ ژانویه ۱۹۸۹.
- دیوان مردمی، آمازون برزیل، پاریس، ۱۶ - ۱۲ اکتبر ۱۹۹۰.
- دیوان مردمی، مصونیت از مجازات جنایات علیه بشریت در آمریکای لاتین، بوگوتا، ۲۵ - ۲ ماه آوریل ۱۹۹۱.
- دیوان مردمی، فتوحات و حقوق بین‌الملل، ونیز، ۸ - ۵ اکتبر ۱۹۹۱.
- دیوان خلق، تبت، استراسبورگ، ۲۰ - ۱۶ ماه نوامبر ۱۹۹۲.
- دیوان مردمی، سیاست‌های صندوق پول و بانک جهانی، مادرید، ۳ - ۱ اکتبر ۱۹۹۴.
- دیوان مردمی، خطرات صنعتی و حقوق بشر، بوپال اول، هند، ۲۳ - ۱۹ اکتبر ۱۹۹۲.
- دیوان مردمی، خطرات صنعتی و حقوق بشر - بوپال دوم، لندن، ۲۸ نوامبر - ۲ دسامبر ۱۹۹۴.
- دیوان مردمی جنایات علیه بشریت در یوگسلاوی سابق، در شهر برن، ۱۷ - ۲۰ فوریه ۱۹۹۵.
- دیوان مردمی خطرات صنعتی و حقوق بشر، بوپال دوم، لندن، ۲۸ نوامبر - ۲ دسامبر ۱۹۹۴.
- دیوان مردمی مربوط به نقض حقوق اساسی کودکان و خردسالان (ترنتو، ایتالیا از ۲۹ - ۲۷ مارس؛ ماسراتا، ایتالیا در ۳۰ مارس؛ و ناپولی ایتالیا از اول تا چهارم آوریل ۱۹۹۵).

- دیوان مردمی مربوط به فاجعه چرنوبیل: محیط زیست، سلامت و حقوق بشر، وین، ۱۵-۱۲ آوریل ۱۹۹۶.
- دیوان مردمی مربوط به حقوق کارگران و مصرف کنندگان در صنعت پوشاک، بروکسل از ۳۰ آوریل تا ۵ ماه مه سال ۱۹۹۸.
- دیوان نقض حقوق اساسی کودکان و نوجوانان در سائوپائولو، برزیل از ۱۷ تا ۱۹ مارس ۱۹۹۹.

تعداد این دیوان‌های مردمی خیلی بیشتر از این لیست می‌باشد. اما به دلیل جلوگیری از طولانی شدن لیست از ذکر همه آنها خود داری می‌شود. آخرین این دیوان‌ها در لندن با عنوان دادگاه آبان در پاییز ۲۰۲۱ برگزار شد.

### نتیجه گیری

دادگاه محاکمه کننده حمید نوری در استکهلم از نوع محاکم قضایی ملی است که براساس اصل صلاحیت جهان‌شمول در کشور سوئد برگزار شده است. این دادگاه نهادی قضایی کیفری است که با استعانت از صلاحیت کیفری دارای این توان و اختیار می‌باشد که رای خود را به طور قانونی به اجرا بگذارند. اساساً همه دادگاه‌های برگزار شده از این نوع در لیست ارگان‌های قضایی قرار دارند و همگی براساس قاعده صلاحیت تکمیلی به محاکمه و مجازات دست اندرکاران جنایت‌های عمده علیه بشریت می‌پرداخته‌اند. بنابراین دادگاه‌هایی که براساس اصل صلاحیت اقدام به تعقیب قضایی و مجازات جنایت‌کاران می‌کنند نهاد‌های اصلی حقوق کیفری هستند که نه تنها توسط حقوق بین‌الملل عرفی، بلکه توسط حقوق بین‌الملل قراردادی، و همچنین رویه‌های قضایی، امروزه از بازیگران برجسته حقوق کیفری بین‌الملل هستند. انگیزش اصلی در برگزاری این دادگاه‌ها تعهدی است که دادگاه‌های ملی می‌بایست در قبال "تعهدات عام نسبت به جامعه" به عهده گیرند. به عنوان یک جمع بندی ساده می‌بایست یادآوری کرد که این گونه دادگاه‌ها نگهبان حقوق و منافع جامعه بشری بوده و براساس اصل صلاحیت تعهدات نسبت به همه جامعه بشری را به عهده می‌گیرند.

دیوان‌های مردمی، ارگان‌های قضایی رسمی نیستند، بلکه نهاد‌هایی هستند که زیر عنوان دفاع از حقوق مردم ستم دیده به شیوه‌ای نمادین تشکیل شده و جنایات خاصی را مورد توجه قرار می‌دهند. آنچه که مهم است این است که اساس روشنفکری این گونه دیوان‌ها از اندیشه‌های شالوده شکن دهه های ۱۹۶۰ و نیز ۱۹۷۰ اروپا سرچشمه گرفته‌اند و به همین

دلیل با نهضت‌های چپ‌گرا همراه بوده‌اند. بطور کلی این‌گونه دیوان‌ها در جهت سیاست‌های دوران جنگ سرد و در ضدیت با سیاست‌های ایالات متحده آمریکا بوجود آمدند، اما به مرور زمان از آرمان‌های اولیه پیشگامان و بنیان‌گذاران خود فاصله گرفتند. دیوان برگزار شده در لندن موسوم به دادگاه آبان، هرچند توانست از موج گسترده رسانه‌ای خاصی برخوردار شود، و علی‌رغم اینکه توانست بخشی از صدای خانواده قربانیان کشتار آبان توسط مردم را انعکاس دهد، با ابهاماتی مانند عدم حضور اندیشمندان برجسته، باز نبودن فرآیند رسیدگی برای بخش بزرگی از خانواده‌های قربانیان سیاسی، ابهاماتی در خصوص منابع مالی، و گرایش‌های بازیگران اصلی آن همراه است. شاید حساس‌ترین این‌گونه ابهامات را بتوان در انگیزش‌های سیاسی آن جستجو کرد. در حالیکه این‌گونه دیوان‌ها جهت گیری‌های ضد امپریالیستی داشته‌اند و توانسته‌اند بخش بزرگی از افکار مردم را به ماهیت جریان‌های امپریالیستی آگاه سازند، دادگاه موسوم به آبان این اهداف اولیه و اصلی را به روشنی توضیح نداده است. هم‌زمانی برگزاری این دیوان، که با همراهی رسانه‌ای خاصی هم همراه بود، با برگزاری دادگاه استکهلم که می‌بایست مرکز اصلی توجهات جامعه ایرانی باشد، از دیگر ابهامات عمده‌ای است که می‌بایست توسط برگزار کنندگان این دیوان توضیح داده شود.

## فصل چهارم

### مسئولیت حمایت در حقوق و روابط بین الملل

اصولی که بر مسئولیت کشورها در قبال اعمال اقدامات خلاف بین‌المللی آنها حاکم است، با در نظر داشتن تمایزی دقیق بین این مسئولیت و مسئولیت حاصل از قوانینی که تعهداتی را بر عهده آنها می‌گذارد، نقض آنها ممکن است مسئولیت ایجاد کند ... یک نکته تعریف یک قاعده و محتوای تعهدی که تحمیل می‌کند، و دیگری تعیین اینکه اگر آن تعهد نقض شده است عواقب نقض این تعهد چه خواهد بود.

روبرتو آگو، مسئول تهیه پیش‌نویس مسئولیت بین‌المللی کشورها، کمیسیون حقوق بین‌الملل

## چکیده

وقوع رخداد‌های خونینی که در سال‌های بعد از جنگ سرد و همچنین اوایل هزاره جدید در دارفور لیبیا، سیرالئون، رواندا، و یوگسلاوی سابق رخ داده، و قلب بشریت را به درد آورد، ذهنیت پاره‌ای از متفکران و سیاست‌گذاران نوع دوست را به سمت طرح این پرسش هدایت کرد که در شرایط کنونی حاکمیت-محور حقوق و روابط بین‌الملل، که در آن حقوق مردم به اراده کشورها منوط و وابسته شده است، چگونه می‌توان از حقوق بشر ذاتی مردم دفاع به عمل آورد. این پرسش را کوفی عنان، دبیرکل فقید سازمان ملل متحد، با جامعه بین‌المللی در میان گذاشت: "اگر مداخله بشر دوستانه نوعی مداخله در حاکمیت کشورها به حساب می‌آید، چگونه می‌توان به نقض فاحش و سیستماتیک حقوق مردم، پاسخ گفت؟"<sup>۱۰۷</sup> به دنبال اجلاس سران کشورهای عضو ملل متحد در سال ۲۰۰۵، عنان در رابطه با ضرورت حفاظت از حقوق مردم اعلام کرد که رهبران جهان به اتفاق آرا متعهد شده‌اند تا در صورت وقوع رواندای دیگری برای دفاع از حقوق مردم اقداماتی به عمل آورند. مهمترین ویژگی این تعهد جهانی این است که کشورها توافق کرده‌اند که مسئولیت حفاظت از مردم در برابر جنایت نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی، و جنایت علیه بشریت را برعهده گیرند. آنها همچنین متعهد شدند تا در صورتیکه کشوری آشکارا در حمایت از جمعیت خود ناتوان باشد، موافقت نمایند تا جامعه بین‌المللی این مسئولیت را به عهده می‌گیرد. حتی در شرایطی که ساز و کارهای بین‌المللی در حفاظت از حقوق انسان‌ها ناکارآمد باشند، استفاده از روش‌های قهرآمیز اجتناب ناپذیر می‌باشد.

این نگرش جدید که با اراده سیاسی کشورها همراه بود، موجبات ظهور هنجار نوین و امیدبخشی را فراهم ساخت که به "مسئولیت حمایت" معروف شده است. به لحاظ تئوریک این مسئولیت می‌تواند بر تضاد ذاتی موجود در حقوق و روابط بین‌الملل، یعنی فاصله و تضادی که میان مفهوم سنتی حاکمیت کشور به عنوان سنگ بنای حقوق بین‌الملل و حقوق بشر دارد، غلبه کند. با همه امیدهایی که با ظهور این قاعده در حال تکوین برای حمایت از قربانیان نقض فاحش حقوق بشر به وجود آمد، اجرای آن با مشکلات ساختاری مواجه بوده‌است. هدف این نوشتار این است که با معرفی دکترین "مسئولیت حمایت"، و سپس توضیح مراحل تکمیلی آن، مشکلات ساختاری آنرا توضیح دهد. از آنجاییکه مدتی است

<sup>107</sup> Kofi Annan, Millennium Report of the Secretary-General of the United Nations, We the Peoples, 2000. Available at: <https://www.un.org.millennium/sg/report>.



فضای رسانه‌ای با انتشار مطالب سطحی و گمراه کننده در رابطه با مسئولیت حمایت همراه شده است، این فصل می‌تواند برای علاقه‌مندان روشنگر کننده و مفید باشد.

**واژه‌های کلیدی:** مسئولیت بین‌المللی کشورها، جنایت بین‌المللی، صلاحیت جهان‌شمول

### سوابق تاریخی

دکترین "مسئولیت حمایت" توضیح دهنده هنجاری است که می‌کوشد جامعه بین‌المللی را به توقف جنایات وحشیانه گسترده نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایات علیه بشریت متعهد سازد. بنابراین ظهور مسئولیت بین‌المللی را باید به عنوان واکنشی نسبت به جنایت‌هایی دانست که به شیوه‌ای گسترده و سازمان یافته علیه مردمان جوامع مختلف انجام می‌گیرد، و جنایت‌کاران نیز زیر عنوان شناسایی حق حاکمیت ملی از هر نوع مجازاتی مصون می‌مانند. از آنجایی که شدت یافتن جنایات بین‌المللی مانند نسل‌کشی و دیگر جنایات در بخش‌هایی از جهان بعد از جنگ سرد، یعنی رواندا و یوگسلاوی سابق شوک عمیقی را به وجدان جهانیان وارد ساخت، صرفنظر از اینکه اینگونه جنایات در کجا و توسط چه کسانی انجام می‌شود، این پرسش برای جامعه مطرح شد که آیا می‌توان برای نجات جان آن انسان‌ها به مداخله بشر دوستانه دست زد. در حقیقت، موضوع این بوده، و هنوز هست، که با توجه به ممنوعیت مداخله در امور داخلی دیگر کشورها در منشور ملل متحد، و احترام به برابری حاکمیت کشورهای مختلف، آیا جامعه بین‌المللی می‌تواند آن اصول اساسی حقوق و روابط بین‌الملل را نادیده انگاشته و در جهت حمایت از قربانیان نقض فاحش حقوق بشر دست به مداخله بشر دوستانه بزند؟ به عبارت روشنتر، چگونه می‌توان به سازش و همپرسگی میان اصل حق حاکمیت ملی و اجرای موثر حقوق بشر توسط جامعه بین‌المللی دست یافت؟

این پرسش‌ها در کانادا جایگاه ویژه‌ای یافت. آقای لوید نورمن اکسوورسی<sup>۱۰۸</sup> به عنوان عالی‌ترین متفکر و در عین حال سیاستمدار انسان دوست کانادایی مسئولیت تعریف و دستیابی به توافقی در باره مداخله انسان دوستانه را به عهده گرفت؛ این ماموریت موجبات اشتها بین‌المللی "مسئولیت حمایت" به عنوان هنجاری در حال ظهور را فراهم آورد. به عنوان وزیر

<sup>108</sup> Lloyd Norman Axworthy, currently the rector of the University of Winnipeg, the capital city of Manitoba.

امور خارجه، آقای اکسوورسی کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت کشور<sup>۱۰۹</sup> را با ترکیبی از اعضای مجمع عمومی ملل متحد و با ریاست مشترک گرت ایوانز،<sup>۱۱۰</sup> دیپلمات کانادایی، و محمد سهنون<sup>۱۱۱</sup>، دیپلمات الجزایری در سال ۲۰۰۰ بنیانگذاری کرد. این کمیسیون زیر نظر کشور کانادا، مسئولیت تعریف و شرایط مداخله بشردوستانه را به عهده گرفت. هدف این کمیسیون دستیابی به پاسخی به پرسشی بود که کوفی عنان پیشتر مطرح ساخته بود: اگر مداخله بشر دوستانه نوعی مداخله در حاکمیت کشورها به حساب می‌آید، چگونه می‌توان به نقض فاحش و سیستماتیک حقوق مردم که انسانیت بشری را مورد تعرض قرار می‌دهد، پاسخ گفت؟ گزارش کار کمیسیون در کتابی ۴۰۸ صفحه‌ای با عنوان *مسئولیت حمایت: پژوهش، منابع، و پیش‌زمینه‌ها* توسط مرکز تحقیقات توسعه بین‌الملل کانادا در سال ۲۰۰۱ انتشار یافت. در اینجا بخش‌هایی از این گزارش را انتخاب کرده و توضیح می‌دهیم.

اولین و حیاتی‌ترین موضوعی که در گزارش مذکور مورد توجه قرار گرفته است، یعنی موضوعی که در قلب دکترین مسئولیت حمایت قرار دارد، مفهوم حاکمیت ملی می‌باشد. به عنوان اصلی‌ترین مفهوم بنیادین حقوق بین‌الملل عرفی و همچنین منشور ملل متحد، حاکمیت جزء اصلی صلح و امنیت بین‌المللی، و درعین حال حفاظت از کشورهای ضعیف در برابر قدرتمندان به حساب می‌آید و به همین دلیل نظام بین‌المللی کشورها همواره آنرا به عنوان پایه‌ای‌ترین جزء روابط بین‌الملل تقدیس کرده است. بنابراین، بی دلیل نیست که منشور ملل متحد آنرا به عنوان اصلی‌ترین پایه‌های نظام بین‌المللی نوین معرفی می‌نماید: "سازمان (ملل متحد) براساس اصل برابری حاکمیت همه اعضا شکل گرفته است". در نتیجه این همه اصرار بر اصل خلل ناپذیر حاکمیت ملی، چنین مفهومی به دژ مستحکمی تبدیل شده است که به هیچ عنوان امکان نادیده انگاشتن آن قابل تصور و عملی نیست؛ گویا دیو سفید به عنوان حاکم مطلق قلعه سیاه سرکوب تنها خدای تصمیم گیرنده زندگی مردم ستم دیده‌ای است که آنجا به سختی روزگار می‌گذرانند. در ارتباط با یک چنین قداست حاکمانه و برتری تمامیت خواهانه‌ای که به دست آورده‌است، در اغلب کشورهای غیر دمکراتیک همان مفهوم حاکمیت ملی مانند گرز آتشینی بر سر مردم محروم فرود آمده و نظام بین‌المللی را از اندیشه مداخله بشر دوستانه بر حذر داشته است. اما امروزه، این مفهوم دیگر نمی‌تواند به معنای سنتی خود تنها ابزاری برای پنهان ساختن سرکوب مردم و حقوق ذاتی آنان بوده و به

<sup>109</sup> The independent International Commission on Intervention and State Sovereignty (ICISS)

<sup>110</sup> Gareth John Evans

<sup>111</sup> Mohamed Sahnoun

تقدیس زورمداری حاکمیت مطلق کشورها بپردازد. اما آنگونه که پتروس غالی توضیح داده بود، "دوران حاکمیت مطلق سپری شده است... این تئوری هرگز با واقعیت انطباق نداشت". (ایوانز، ۲۰۰۱) در شرایط کنونی جهان، دیگر نمی‌توان حاکمیت را امری مطلق و برآمده از اراده قوای حاکمه دانست. درحقیقت، تنها دلیل ممکن برای مشروعیت حاکمیت اراده مردمی است که حاکم بر سرنوشت خویش می‌باشند. این مردم هستند که روح حاکمیت را تعیین کرده و مرزهای اعمال آنرا تعیین می‌نمایند. بدون اراده مردم و حق تعیین سرنوشت خویش، اساساً هیچ مفهومی از حاکمیت قابل تصور و معنی نمی‌تواند باشد. بنابراین، بسیار مهم است که دامنه و اهمیت مفهوم حاکمیت به روشنی توضیح داده شود.

در پیش زمینه‌های شکل‌گیری مفهوم حاکمیت به معنای امروزی کلمه، این دو رویکرد متناقض، یعنی امر حاکمیت مطلق از یکسو، و حاکمیت برآمده از اراده آزاد مردم از دیگر سو، همواره قابل توجه بوده‌اند. در اندیشه‌های هابسی، حاکمیت به معنی اقتدار غیرقابل تردیدی است که در اختیار فرمانروای جامه قرار می‌گیرد تا از طریق آن جامعه تحت فرمان خویش را در نظمی اجتماعی قرار دهد. مردم نیز این امر حاکمیتی مطلق را ادراک کرده و می‌پذیرند زیرا این توانایی را دارند تا با عقلانیتی حسابگر به مزایای تسلیم شدن در مقابل اراده حاکم مطلق در مقابل هرج و مرج دست یابند. آنها می‌دانند که انسان ذاتاً منفعت‌جو و طالب قدرت می‌باشد تا شرایط را برای خویش امن سازد. این حرص خودخواهی و تلاش برای تحقق آن، امکان هر نوع نظم اجتماعی را زایل می‌سازد به گونه‌ای که جنگی پایان‌ناپذیر توسط همه مردم علیه خودشان پدید می‌آید. اما "ماهیت این جنگ نه در نبرد واقعی، بلکه در گرایش شناخته شده به آن در همه زمان‌هاست". (هابس، ۱۶۵۱: ۲) به این ترتیب آشکار می‌شود که تا زمانی که مردم نتوانند با اراده‌ای مشترک با یکدیگر زندگی کنند، "همه آنها در ترسی از یکدیگر باقی خواهند ماند، یعنی در شرایطی که جنگ نامیده می‌شود. و جنگی که هر انسانی علیه هر انسانی دارد". نتیجه واقعاً اسف‌آور و خوفناک می‌باشد:

در چنین شرایطی جایی برای صنعت باقی نمی‌ماند، زیرا ثمره آن نامشخص است، و در نتیجه هیچ فرهنگی به وجود نمی‌آید، دربانوردی و استفاده از کالاهایی که ممکن است از طریق دریا وارد شوند امکان‌ناپذیر می‌شود... هیچ تصویر روشنی از چهره زمین شکل نمی‌گیرد. نه هنر، نه ادبیات، نه جامعه، بلکه و بدتر از همه ترس و خطر مرگ خشونت بار زندگی انسان را با انزوا، فقر، زشتی، توخس همراه می‌سازد. (۲۱۶)

در این شرایط مفاهیم حق و باطل، عدالت و بی‌عدالتی هیچ جایگاهی ندارند. جایی که قدرتی مشترک برای هدایت جامعه وجود ندارد، قانون وجود ندارد. جایی که هیچ قانونی وجود ندارد، هیچ چیز خلاف عدالت نیست. بنابراین باید برای غلبه بر مرگ خشونت بار غیرقابل گریز برای همه مردم، همان عقلانیت محاسبه گر را بکار گرفت و جامعه‌ای را بوجود آورد که با اراده آزاد مردم شکل گرفته و سپس فردی با اختیار مطلق بر آن گماشته می‌شود تا از نظم و آرامش در آن حفاظت به عمل آورد. این اختیار بی حد و حصر که هیچ صدای متفاوتی را بر نمی‌تابد، حاکمیت سیاسی مطلق است. به نظر هابس این قانون طبیعت است که به هیچ کس اعتماد نکنیم مگر همان خداوندگار سیاسی حفظ نظم در جامعه که می‌تواند مردم را با یکدیگر در درون مرزهای مشخصی با یکدیگر متحد نگهدارد. بنابراین، "پیش از اینکه مفاهیمی مانند عدالت و بی‌عدالتی جا بیفتد، باید نیروی قهری وجود داشته باشد که مجازات‌هایی را بیش از سودی که از طریق نقض عهد برای کسانی حاصل می‌شود، آنها را ترغیب کند تا به اجرای عهد خویش وفادار باقی بمانند". (۱۳۹) به همین دلیل در نگرش هابسی، که هنوز اندیشه حاکم بر مفهوم حاکمیت در جهان امروز است، دارنده قدرت حاکمه همانند خدای قاهر جباری است که مردم خود ساخته و بر شئون‌تشان و بر حیات آنان حکمرانی می‌کند. مردمی که ناخواسته و از روی غفلت، و یا به دلیل منافی که برای خود تصور می‌کنند، مطلق بودن امر حاکمیتی را باور دارند. اما همین مردم باید جباریت آن خدای سیاسی را به چالش کشیده و او فقط در صورتیکه که منافع آنها را نمایندگی کند، پذیرا باشند. این نکته‌ای است که جان لاک آنرا به عنوان حاکمیت مشروط توضیح می‌دهد. توضیحات او زیربنای مفهوم حاکمیت در جوامع لیبرال دموکراسی پایه گذاری می‌کند.

در دو رساله در باب حکومت، بعد از به چالش کشیدن دیدگاه‌های هواداران موضوع حاکمیت مطلقه که همه از میان روحانیون و افراد بانفوذ و اشرافی بر می‌خاستند، لاک این نظریه هابسی را تصدیق می‌کند که فقدان نظم اجتماعی موجبات شرایطی را فراهم می‌آورد که در آن هیچ فرد انسانی نمی‌تواند احساس امنیت و آرامش داشته باشد. بنابراین، همانند هابس قرارداد اجتماعی را به منزله بدیلی در نظر می‌گیرد که از طریق آن جامعه می‌تواند به آرامش دست یابد. اما تفاوت عمده میان نقطه نظرات لاک با هابس در این موضوع حیاتی قرار دارد که آن مردمی که هابس آنها را با عقلانیت محاسبه گر تعریف می‌کند، لاک آنها را انسان‌هایی می‌داند که عبور از بی‌نظمی را لازمه شکوفایی انسانی خود تلقی می‌کنند. بنابراین، نه از موضع حساب و کتاب منافع فردی، یعنی فرار از مرگی ناخواسته که ممکن است در هرج و مرج و بی‌نظمی به آنها تحمیل شود، بلکه از زاویه دید انتخاب آزاد می‌پذیرند که در متن شرایط اجتماعی باید تابع قوانینی باشند که توسط خود آنان شکل گرفته‌اند.

بی‌تردید قوای حاکمه سیاسی نیز خود به تابعی از اراده آزاد مردم تبدیل می‌شود. در این شرایط مفهوم آزادی به معنی اجازه داشتن برای انجام هر کاری نیست. بلکه هم مردم و هم قوای حاکم باید مشروعیت نقش سیاسی و اجتماعی خویش را از اراده آزاد همگانی دریافت نمایند. این درحالی است که هواداران قدرت مطلقه پادشاهی و توجیه‌گران مذهبی آن حاکمیت را امری موروثی می‌دانند که نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شود. این نوع قدرت آقا بالا سری را نمی‌توان با اراده آزاد انسانی قابل انطباق دانست.

بنابراین، آزادی انسان و آزادی تصمیم‌گیری اقدام براساس آن، بر ظرفیت عقلایی او بنا نهاده شده است. این است که او را قادر می‌سازد که قانونی که باید بر او حکومت کند را بشناسد و بداند که محدوده آزادی که به او اعطا شده است، در کجا قرار می‌گیرد.  
(لاک، ۱۶۸۹: ۱۳۱)

در جامعه آزادی که با انتخاب شهروندان شکل می‌گیرد، آزادی به معنی زیرپا گذاشتن ظرفیت عقلایی انسان‌ها از طرف قوای حاکم نیست. اساساً امر جامعه و سیاست با این آزادی ملازمه و پیوند دارد. پس نمی‌توان آزادی را مانند خیابان یک طرفه‌ای دانست که در آن حاکم با ماشین سرکوب خود می‌راند و قوانین را نیز تعیین می‌کند. آزادی را نمی‌توان فقط در اختیار حاکم قرار داد تا آنگونه که می‌خواهد بر جامعه حکومت کند. "اگر چه انسان در آن حالت آزادی غیرقابل‌کنترلی برای تصاحب شخص یا دارایی خود دارد، با این حال او این اختیار را ندارد که خود یا به اندازه هر موجودی که در اختیار دارد، از بین ببرد." (۱۰۷) از اینرو، جامعه سالم آنی است که براساس اراده آزاد مردم شکل می‌گیرد، قوانین آن تعیین می‌شود، و توسط خود مردم اداره می‌شود. یعنی اینکه از صدر تا ذیل امر جامعه و سیاست بر بنای اراده آزاد مردم بنا شده است. این اراده آزاد، یا به عبارتی حاکمیت اراده، است که یک جامعه آزاد، لیبرال دموکراسی، بر پایه‌های آن بنا می‌شود.

کمیسسیون مداخله و حاکمیت کشور آغاز مطالعات خود را با به چالش کشیدن نگرش سنتی مفهوم حاکمیت که براساس مقاوله‌نامه مونته ویدیو<sup>۱۱۲</sup> قرار گرفته است، و همچنین

<sup>112</sup> Monte Video Convention, article 1. See: <https://www.ilsa.org/Jessup/Jessup15/Montevideo%20Convention.pdf>

تکیه بر ماده دوم از منشور ملل متحد<sup>۱۱۳</sup> آغاز کرده، و سپس نگرش نوین مفهوم حاکمیت را که از آرای جان لاک سرچشمه گرفته بود، مورد توجه قرار داد. "حاکمیت، بنابراین، مسئولیت اصلی در حمایت از مردم و دارایی خصوصی آنان را به عهده دارد.... بویژه با تاسیس سازمان ملل متحد تعهدات گسترده‌ای در زمینه حقوق بشر به وجود آمده است.... حاکمیت در پرتو تحولات اقتصادی، فرهنگی، محیط زیستی قابل تعریف است." (ایوانز: ۸) سازمان ملل متحد نیز می‌بایست مأموریت اصلی خود یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و مسئولیت پیشبرد منافع و رفاه مردم تعادل و هماهنگی ایجاد کند. اساسا سازمان ملل متحد بر پایه ارزش انسانی همین مردم بنا شده است. بی دلیل هم نیست که منشور ملل متحد در آغازین فراز خود می‌گوید "ما مردم ملل متحد...." این استدلال کمیسیون مذکور شرح و بسط بیشتر و عمیقتری را ایجاب می‌کند. شایان ذکر است که هرگاه مفهوم حاکمیت مورد توجه قرار گیرد، ضرورتا با خود همین مفهوم حق حاکمیت را به اذهان افاده می‌کند. همانگونه که جان لاک به روشنی توضیح داده است. حاکمیت در اختیار اراده آزاد انسانی است. یعنی این انسان است که به دلیل ظرفیت فهمیدن و استدلال کردن واجد دریافت مفهوم انسان بودن است و به همین دلیل هم بایست بر سرنوشت خویش حاکم باشد. این حاکمیت با رضایت خاطر کامل انسان به دولتی که متصدی اداره کشور است، انتقال می‌یابد. بنابراین، کشور فقط نماینده‌ای از سوی مردم می‌باشد. در حقیقت، این حاکمیت فردی به لحاظ عقلایی مستقل و به لحاظ اخلاقی مسئول است که به دولت انتقال می‌یابد. هرگاه دولتی این نمایندگی از سوی مردم را نادیده انگارد مانند این است که ضرورت وجودی خود را انکار کرده است. بنابراین نمی‌توان از صلحی عادلانه در جهان سخن گفت، اگر رابطه‌ای هماهنگ و سازنده میان این دو نوع حاکمیت فرد انسانی و دولت تعریف نشود. حتی از نقطه نظر منبع شکل‌گیری مفهوم حاکمیت، افراد انسانی، یعنی بازیگران واقعی اجتماعی، بر مفهوم انتزاعی حاکمیت کشور پیشی می‌گیرند.

یک چنین تفسیر موسعی از مفهوم حاکمیت مبتنی بر اراده انسان و حقوق مترتب و ناظر بر آن، در شرایط تحولات حاصل از شرایط جهانی شدن، یعنی فروپاشی اهمیت هنجاری مرزهای سیاسی و همچنین محدودیت‌های اندیشه سرچشمه می‌گیرد، چالشی جدی را در برابر مفهوم سنتی حاکمیت کشور و قداست آن قرار می‌دهد. به همین دلیل هم هست که جامعه بین‌المللی مشروعیت حاکمیت ملی را به رعایت و احترام به حقوق بشر منوط و وابسته می‌سازد. اعلامیه جهانی حقوق بشر در بند اول مقدمه این برتری حق حاکمیت انسان را به عنوان شرط لازم برای برقراری صلح و عدالت در جهان بر شمرده است: "شناسایی حیثیت

<sup>113</sup> "The Organization is based on the principle of the sovereign equality of all its members", the UN Charter, article 2(1).

ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی و عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد". سپس ماده ۲۸ اعلامیه زیر عنوان حق مشارکت دموکراتیک مردم در تعیین سرنوشت خود اصل حاکمیت اراده آنان را به عنوان شالوده اصلی جامعه‌ای سالم معرفی می‌نماید. "هر کس حق دارد برقراری نظمی را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین‌المللی حقوق و آزادی‌هائی را که در این اعلامیه ذکر گردیده است را تأمین کرده و آنها را به مورد عمل بگذارد". بدون احترام به یک چنین حق ذاتی و تلاش برای اجرا و پیشبرد آن، اساساً مردم نمی‌توانند مسئولیتی در قبال جامعه خویش به عهده گیرند. به سخن بهتر، هنگامی می‌توان مردم را به مشارکت در امور جامعه، و مقابله در برابر خطرات احتمالی در برابر آن، مسئول نگهداشت که اراده حاکمیتی آنان زیربنای همه تصمیم‌گیری‌ها باشد. "هر کس در مقابل آن جامعه‌ای وظیفه دارد که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر می‌سازد". نکته بسیار حائز اهمیتی که باید در نظر گرفت این است که ماده ۱ تا ماده ۲۸ اعلامیه ناظر بر حقوق ذاتی و همه آحاد بشری می‌باشند. ماده ۲۸ با یک چنین پیش زمینه ای حق حاکمیت افراد انسانی را به عنوان شرط ضروری شکل‌گیری حاکمیت جمعی (ملی) و مشروعیت آن بر شمرد.

دلیل دیگری هم بر این پیشی گرفتن حق حاکمیت فرد بر حاکمیت ملی، و به عبارت بهتر وابستگی مشروعیت حاکمیت ملی بر حاکمیت فرد، وجود دارد که می‌توان آنرا در توضیح هوشمندانه‌ای یافت که بنیانگذاران اعلامیه جهانی حقوق بشر در مقدمه اعلامیه بیان داشته‌اند. اگر حاکمیت اراده انسان آزاد مورد توجه قرار نگیرد، به این معنی خواهد بود که هستن انسانی و هویت او انکار شده است. به عنوان واکنشی طبیعی، این عدم شناسایی روح انسانی را به عصیان علیه همه ساختارهای سلطه بر می‌انگیزد. بنابراین، برای داشتن جهانی عاری از خشونت و برخورداری از صلحی پایدار باید حاکمیت اراده انسان برای بیان هویت خویش و انتخاب شیوه زندگی شرافتمندانه مورد شناسایی رسمی همه اعضای جامعه بین‌المللی قرار گیرد. "از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته و ظهور دنیائی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالا ترین آمال بشر اعلام شده است". این آرزوی دیرپای بشری است که فارغ از هرنوع فشار و اجبار، و یا ترس و سرکوب، بتواند حاکمیت اراده خود را به عنوان سنگ بنای همه امور اجتماعی و سیاسی قرار دهد. اهمیت این آرزو تا به آنجاست که نه تنها می‌تواند بنیاد جهانی آزاد و انسانی را نوید دهد، بلکه مفهوم آزادی را نیز از مفاهیم سنتی آن‌رهای بخشیده و در اختیار خود انسان قرار می‌دهد. این آزادی ضامن شکل‌گیری جهانی آرام و صلح‌آمیز است. "از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم

و فشار مجبور نگردد". به همین دلیل، همان مقدمه اعلامیه جهانی بار دیگر تأکید می‌کند که "مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن" اعلام می‌دارند.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی این وام‌داری حق حاکمیت ملی به حاکمیت فرد انسانی را با روشنی بیشتر و مفصل‌تری توضیح می‌دهد:

کشورهای طرف این میثاق با توجه به اینکه بر طبق اصولی که در منشور ملل متحد اعلام گردیده است، شناسایی حیثیت ذاتی و حقوق یکسان و غیرقابل انتقال کلیه اعضاء خانواده بشر مبنای آزادی، عدالت و صلح در جهان است،

با اذعان به اینکه حقوق مذکور ناشی از حیثیت ذاتی شخص انسان است،

با شناسایی اینکه بر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر کمال مطلوب انسان آزاد رهائی یافته از ترس و فقر فقط در صورتی حاصل می‌شود که شرایط تمتع هر کس از حقوق مدنی و سیاسی خود و همچنین از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی او ایجاد شود،

با توجه به این که کشورها بر طبق منشور ملل متحد به ترویج احترام جهانی و مؤثر و رعایت حقوق و بشر ملزم هستند.

اندک تاملی در ادبیات بدیع فوق نشان می‌دهد که میثاق مذکور همه کمال مطلوب جهان آزاد و دموکراتیک را به احترام به حقوق ذاتی انسان، یعنی برخورداری از اراده آزاد او، منوط می‌سازد. بدون حاکمیت انسان امکان هیچ جهان آزادی قابل تصور نیست، همچنانکه هیچ کشوری هم نمی‌تواند بدون انطباق سیاست‌های خود بر حاکمیت و اراده آزاد انسان، خود را ساختار سیاسی و اجتماعی مشروعی تصور نماید، مگر اینکه بکوشد با ارعاب و اجبار آنرا حفظ کند.

### گامی عملی، اما همراه با تردیدها

ضرورت حمایت از مردمی که حقوق آنها به گونه‌ای وحشیانه و شنیع توسط کشورهای خود پایمال می‌شود، شاید بیش از هر زمان دیگری در جریان نسل‌کشی‌های معاصر در رواندا و منطقه یوگسلاوی سابق احساس می‌شد. از دست رفتن جان صدها هزار انسان بیگناه و بی پشت و پناه توسط کشورهای خود نمی‌توانست تحت هیچ شرایطی توجیه حاکمیتی



داشته باشد، بنابراین می‌بایستی با پاسخی از سوی جامعه بین‌المللی همراه می‌شد. اما به دلیل همان نگرش سنتی به حقوق و روابط بین‌الملل که کشورها را به استفاده از حق حاکمیت خود، بدون مداخله خارجی، بر حق می‌دانست، هیچ اقدام قاطعی برای جلوگیری از نسل‌کشی‌ها صورت نگرفت. مقامات سازمان ملل متحد به دلیل گزارش‌هایی که توسط نیروهای خود در رواندا داشتند، بر قریب الوقوع بودن کشتاری سهمگین وقوف داشتند. بی‌تردید شورای امنیت، بویژه کشورهای فرانسه و انگلستان نیز که به تسلیح و تجهیز نیروهای رقیب در برابر یکدیگر می‌پرداختند، نمی‌توانستند از برنامه ریزی برای نسل‌کشی بی‌اطلاع باشند. بنابراین می‌توانستند راهکاری موثر و پیشگیرانه برای وقوع فاجعه انسانی اتخاذ کنند. اما به دلیل نبود اراده لازم سیاسی، و شاید مهمتر از آن به دلیل نداشتن منافع سرشار در منطقه دریاچه‌های بزرگ آفریقا، چشم خود را بر روی واقعیات و تحولات خونین منطقه فرو بستند. نتایج این بی‌تدبیری و اراده سیاسی برای جلوگیری از نسل‌کشی نه تنها ۸۰۰ هزار انسان بی‌گناه را قربانی کرد، کل منطقه را نیز به نوعی بی‌ثباتی غیرقابل‌علاجی کشاند که هنوز هم ادامه دارد. آیا این بی‌تدبیری‌های آگاهانه نشان‌دهنده چیزی بجز استانداردهای دوگانه نبود؟ آیا اعضای شورای امنیت نمی‌دانستند که سازمان ملل متحد تنها براساس احترام به حقوق بشر و اساسی برای همه مردم جهان می‌تواند مأموریت تاریخی خود برای برقراری جهانی صلح‌آمیز و عادلانه به سرانجام برساند؟ پس چرا از مداخله بشر دوستانه برای نجات جان ۸۰۰ هزار انسان بیگناه آفریقایی منطقه رواندا، عالمانه و آگاهانه خودداری ورزیدند؟ در اینگونه شرایط، آیا اصرار لیبرال دمکراسی‌ها بر حقوق بشر چیزی بیش از نوعی لفاظی عوام‌فریبنده نبود؟

شکست سازمان ملل و متحدان غربی در تامین منطقه امن در سربرنیتسا در سال ۱۹۹۵ که به از دست رفتن جان هزاران انسان بیگناه انجامید، نمونه شرم‌آور دیگری از خودداری جامعه بین‌المللی در پذیرش مسئولیت حمایت و حفاظت از جان مردم بیگناه بود که اصل حاکمیت کشورها عامل اصلی آن بود. حتی عقب‌نشینی نهایی عملیات صلح سازمان ملل در سومالی در سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۲، در زمانی که مداخله برای نجات جان انسان‌ها و با برنامه‌ریزی ناقص، اجرای ضعیف و وابستگی بیش از حد به نیروی نظامی از بین رفت، هیچ توجیه روشنی نمی‌توانست برای قصور حفاظت از جان انسان‌های بیگناه داشته باشد. مشاهده می‌شود که در دوران پس از جنگ سرد، هرچند رقابت‌های ایدئولوژیک و جهان‌دو قطبی با پایان خود رسیده بود، اما جامعه بین‌المللی با چالش‌ها و معماهای پیچیده‌تر امنیتی مواجه شده بود. اصلی‌ترین معما این بود که در برابر کشتارهای بی‌رحمانه و سازمان‌یافته مردم چه باید کرد. آیا باید اصل حاکمیت ملی را زیر پا گذاشت؟ این پرسش هنگامی بیشتر

برجسته شد که مداخله در کوزوو در سال ۱۹۹۹ صورت گرفت. اگر مداخله نظامی ضرورت حفاظت از جان انسان‌ها می‌باشد، آیا می‌بایست به یکباره اصل حاکمیت مستقل کشورها را زیر پا گذاشت؟ آیا این به این معنی نیست که در فردایی دیگر هر کشوری، و یا گروهی از کشورها، ممکن است مداخلات نظامی علیه دیگران را زیر عنوان ضرورت مداخله بشر دوستانه توجیه کنند؟ رابطه میان اینگونه مداخلات نظامی بشردوستانه با میزان و شدت نقض حقوق بشر چگونه تعریف می‌شود؟

در این فضای متفاوت بین‌المللی، بازیگران نوینی به رقابت با یکدیگر پرداخته بودند. جنگ‌ها نیز از ویژگی میان کشورها و بر سر موضوعات منافع ملی که اغلب با ملاحظات ایدئولوژیک نیز همراه شده بود، جای خود را به جنگ‌های داخلی بر سر تعیین نوع حاکمیت، موضوعات استقلال گروه‌های خردتر، کینه‌های تاریخی، و یا حتی تامین منافع داده بود. با پایان یافتن رقابت‌های دوران جنگ سرد، تقاضا برای دمکراسی خواهی هم افزایش یافته بود، در حالی که ساختار جامعه بین‌المللی نتوانسته بود به موازات اینگونه تحولات رشد کرده باشد. در عین حال، ضعف ساختارهای نامتناسب و ناتوان برای پاسخ‌گویی موثر به نیازهای نوظهور، کشورهای غیرمسئول، و موضوعات قومی، چالش‌هایی جدی در برابر انسجام ملی قرار داده بود. در کنار این موضوعات نوظهور، تلاش برای بهره‌برداری از منابع طبیعی و یا کسب هرم قدرت در خلا ایجاد شده پس از جنگ سرد، گروه‌های رقیب را وسوسه می‌کرد تا حتی دست به اسلحه برده و در برابر یکدیگر قرار گیرند. مشاهده می‌شود که فضای امنیتی بین‌المللی دگرگون شده بود، اما برای آن پاسخی شایسته، عملی، و موثر وجود نداشت.

البته تصمیم شورای امنیت برای عبور از محدودیت‌های تحمیلی منشور که وظیفه آن شورا را فقط به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی محدود کرده بود، و فرمان برقراری منطقه پرواز ممنوع در منطقه شمال عراق،<sup>۱۱۴</sup> بار دیگر همان پرسش کلاسیک حقوق بین‌الملل را مطرح ساخته بود که با قداست حاکمیت ملی چه می‌بایست کرد. تشکیل دیوان‌های کیفری موقت برای محاکمه جنایت‌کارانی که خونهای زیادی را در رواندا و یوگسلاوی سابق به ناحق ریخته بودند، بشارت بزرگی برای حقوق انسان‌ها بود، اما پرسشی از نوعی دیگر ذهن‌ها را به خود مشغول می‌کرد. چرا علی‌رغم آگاهی و وقوف نسبت به وقوع چنین جنایت‌هایی، اقدامی پیش‌گیرانه صورت نپذیرفته بود؟ و آیا چرا فقط این بخش‌های خاص از جهان مورد توجه جامعه بین‌المللی قرار گرفته بود؟

<sup>114</sup> UN Security Council, *Security Council resolution 688 (1991)* [Iraq], 5 April 1991, S/RES/688 (1991),

شرایط جهانی شدن نیز موجبات رشد آگاهی‌های انسانی نسبت به مفاهیم حیات، ضرورت‌ها و محدودیت‌ها، و تلاش برای مقابله با نابرابری‌ها و محرومیت‌ها را فراهم آورده‌است. شبکه گسترده‌ای از سازمان‌های جامعه مدنی، نهضت‌های اجتماعی، و دیگر بازیگران خانواده بشری اصل خلل ناپذیر حاکمیت ملی به معنای سنتی آنرا به چالش کشیده بودند. کم اهمیت شدن هنجاری مرزهای حاکمیتی به دلیل توسعه انقلاب اطلاعاتی، و در نتیجه ظهور دهکده کوچک جهانی به یکدیگر بافته و تافته، مانع از آن شده بود که کشورها بتوانند بطور موثر بتوانند صلاحیت انحصاری سنتی خود را اعمال کنند. فشار جامعه مدنی جهانی به کشورها برای اقدامی موثر در جهت حفاظت از حقوق ذاتی انسان‌ها چشم اندازهای نوینی در تعاملات جهانی گشوده بود. در این شرایط انتظار واقعی جهانیان این بود که کشورها در قبال حفاظت از حقوق ذاتی و اساسی مردم خود مسئولیت پذیر باشند، و در جایی که آنها از انجام این مسئولیت سر باز می‌زنند، جامعه بین‌الملل رها شده از محدودیت‌های دوران جنگ سرد، کاری موثر در جهت حقوق مردم ستم دیده انجام دهند. مسئولیت مداخله بشر دوستانه برای حمایت نه تنها آرمانی برای جامعه بشری عادلانه، بلکه ضرورتی است که چهره خود را در هنجاری در حال ظهور در حقوق و روابط بین‌الملل معاصر نشان می‌دهد.

در سخنرانی در پنجاه و چهارمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد، "چشم‌انداز امنیت انسانی و مداخله در قرن آینده" را مورد توجه قرار داد. او با یادآوری ناکامی‌های شورای امنیت در اقدامی موثر در روآندا و نیز کوزوو، کشورهای عضو سازمان ملل متحد را به دلیل قصور در انجام اهداف ملل متحد برای تامین صلحی عادلانه و مبتنی بر رعایت حقوق ذاتی مردم به چالش کشید. این مواضع در ماموریت مشترک ما "برای صلح و عدالت" تبلور یافت. عنان در گزارش خود به ملل متحد آن پرسش تاریخی را مطرح ساخت که: اگر مداخله بشردوستانه در واقع غیرقابل قبول می‌باشد، چگونه باید به نسل کشی فجیع در روآندا پاسخ داد. در برابر نقض سیستماتیک حقوق بشر که وجدان انسانی را آزار داده و انسانیت مشترک را به چالش می‌کشد، چه باید کرد؟

طرح این پرسش ناگزیر ذهن کنجکاو را بار دیگر به پیش زمینه‌های موضوع مسئولیت حمایت رهنمون می‌سازد. در این ارتباط باید یادآوری کرد که ضرورت مداخله برای حمایت از انسان‌هایی که توسط حکومت‌های خود بیرحمانه سرکوب و کشتار می‌شوند، حداقل از سالهای بعد از جنگ جهانی دوم مورد توجه جامعه بین‌المللی بوده است. به عنوان مثال اینکه براساس معیارهای حقوق بشری مردم می‌توانند شکایات و یا گزارشاتی علیه کشورهای خود

به نهادهای بین‌المللی تسلیم نموده، تلاش کنند آن کشورها را در قبال رفتارهای خود مسئول نگه دارند، از تحولات شگرف در زمینه مشروط ساختن حق حاکمیت کشورها بوده است. امروزه نهادهای نظارت کننده بر رفتار کشورها، مانند شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، نقش اصلی نیز در یک زمینه ایفا می‌کنند. احترام به حقوق بشر بین‌المللی از همان سال‌های آغازین پس از جنگ جهانی دوم موضوع و مسئولیت اصلی حقوق و روابط بین‌الملل بوده است. مقاله‌نامه‌های چهارگانه ژنو و دو پروتکل الحاقی به آنها در مورد بشردوستانه بین‌المللی در منازعات مسلحانه؛ مقاله‌نامه بین‌المللی سال ۱۹۴۸ در مورد پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی؛ دو میثاق بین‌المللی سال ۱۹۶۶ مربوط به حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی؛ مقاله‌نامه بین‌المللی علیه شکنجه و رفتارهای تحقیرآمیز و بیرحمانه؛ مقاله‌نامه بین‌المللی علیه همه اشکال تبعیض علیه زنان؛ ایجاد دیوان‌های بین‌المللی موقت کیفری برای محاکمه جنایت‌کارانی که در نسل‌کشی در روآندا و یوگسلاوی سابق نقش داشتند؛ و تصویب اساسنامه تأسیس دادگاه کیفری بین‌المللی در سال ۱۹۹۸، از جمله این ساز و کارها برای حفاظت از حقوق انسان‌ها در برابر لبه تیز و بی‌رحمانه اعمال حاکمیت ملی بوده است. هرچند که این اسناد حقوقی بین‌المللی ممکن است به درستی اجرا نشده باشند، اما توانسته‌اند راه را برای ایجاد چالشی جدی در برابر نظام بین‌المللی حاکمیت محور هموار نمایند.

ظهور اصل صلاحیت جهانی در مقاله‌نامه‌های ژنو و پروتکل‌های الحاقی به آنها، این حقیقت را برای جهانیان آشکار ساخت که هرگاه کشوری حقوق مردم خود را بیرحمانه و شنیع نادیده انگارد به گونه‌ای که وجدان جهانیان را به درد آورد، آمران و عاملان آن اقدامات جنایت‌کارانه نمی‌توانند خود را پشت نقاب حق حاکمیت ملی پنهان ساخته و از زیر بار مسئولیت بگریزند. نکته بسیار مهم در این تحولات نقش برجسته حقوق بین‌المللی عرفی است که از نقطه نظر الزام‌آور بودن مقررات خود از هر نوع حقوق معاهداتی پیشی می‌گیرد. انجام جنایت‌هایی مانند جنگ تجاوزکارانه، جنایت جنگی، جنایت نسل‌کشی، و جنایت شکنجه حتی پیش از تبلور یافتن آنها در معاهدات بین‌المللی، همواره ممنوع و مردود بوده‌اند. دادگاه بین‌المللی دادگستری در قضیه فلات قاره دریای شمال، (قضیه دریای شمال: ۷۷) در قضیه حق عبور از قلمرو هند (پرتغال علیه هند: ۴۰)، و در نظریه مشورتی در باره جبران خسارت کارکنان سازمان ملل متحد، (همان قضیه: ۱۸۵-۱۸۴) و در قضیه عملیات نظامی و شبه نظامی بر علیه نیکاراگوئه، اهمیت اینگونه حقوق عرفی را احراز و بر ضرورت احترام به آنها تاکید کرده است. از نقطه نظر حقوق کیفری بین‌المللی نیز در پرونده پینوشه در بریتانیا و محکومیت جانین در بلژیک به دلیل همدستی در نسل‌کشی راهبه‌های روآندا، این واقعیت

مورد تایید قرار گرفت که جامعه بین‌المللی باید از جان انسان‌های بیگناه حفاظت به عمل آورد.

اینگونه تحولات توانسته است به لحاظ تئوریک پیوندی میان حقوق انسان‌ها، امنیت آنان، و صلح بین‌المللی تعریف کند. این پیوند حکایت از آن دارد که عصر سنتی مصونیت از مجازات برای ارتکاب جنایت‌های شنیع علیه انسان‌های بیگناه، به تدریج جایگاهی برای فرهنگ مسئولیت‌پذیری ملی و بین‌المللی باز می‌کند. بازیگران غیردولتی و فعالان جامعه مدنی جهانی در تسهیل این فرآیند تغییر پذیری نقش مهمی ایفا کرده‌اند. اینان کوشیده‌اند قضاوت مردم در باره تقدس حاکمیت کشور و اقتدار مطلق آنرا به چالشی انتقادی برای مسئولیت‌پذیری تغییر دهند. ابعاد آگاهی بخشی در باره این حقیقت که مشروعیت حاکمیت کشور به احترام به حاکمیت اراده آزاد فرد وابسته می‌باشد، این اعتقاد نو ظهور را تسهیل کرده است که هرگاه کشوری حقوق مردم را به گونه‌ای فاحش، سیستماتیک، و مداوم نقض کند، جامعه بین‌المللی وظیفه دارد در حمایت از مردم آن کشور اقدام کند. مسئولیت حمایت به تدریج به عنوان هنجاری انسانی در روابط بین‌الملل جایی برای خود باز کرده است. این مسئولیت در شرایطی ضرورت وجودی خود را ایفا می‌کند که اساسا انسان‌ها احساس امنیت نداشته و همواره در ترس از گرسنه بودن، بازداشت شدن، به زندان افتادن، و یا جان خویش را برای اظهار عقیده کردن از دست دادن، قرار داشته باشند. امنیت انسانی نقطه رجوع برای توضیح مسئولیت حمایت می‌باشد. کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت کشور، اصول بنیادین مسئولیت مداخله را تعریف کرده و توضیح داد.

۱. مسئولیت حفاظت مستلزم ارزیابی شرایطی کسانی است که به حمایت نیاز دارند، نه کسانی که ممکن است مداخله را از زاویه دید خود در نظر می‌گیرند. این حمایت وظیفه حفاظت از جوامع در برابر کشتار جمعی، زنان در برابر تجاوزهای جنسی سازمان یافته، و حمایت کودکان از قحطی را به عهده می‌گیرد.

۲. مسئولیت حمایت به این معنی است که وظیفه اصلی حفاظت از مردم بر عهده کشور مربوطه است و تنها در صورتی که آن کشور نتواند یا تمایل نداشته باشد این مسئولیت را انجام دهد، و یا خود مرتکب آن باشد، مسئولیت آن بر عهده جامعه بین‌المللی قرار می‌گیرد. در بسیاری از موارد، کشورها ممکن است مسئولیت خود با مشارکت کامل و فعال با نمایندگان جامعه بین‌المللی را دنبال کنند. بنابراین "مسئولیت حفاظت" بیشتر یک مفهوم

پیوند دهنده‌ای است که شکاف میان مداخله بشردوستانه و حاکمیت را پر می‌کند.

۳. مسئولیت حفاظت نه تنها به معنای "انجام دادن و واکنش" نیست، بلکه "مسئولیت پیشگیری" و "مسئولیت بازسازی" نیز می‌باشد. (ایوانز: ۱۷)

با این جمع بندی، دکترین مسئولیت حمایت دربرگیرنده دو پایه و بنیاد اساسی است: اولاً، حاکمیت کشور زمانی معنی پیدا می‌کند که بر مبنای مسئولیت حمایت از مردم استوار شود. بنابراین، و قدم اول مسئولیت اصلی حفاظت از مردم آن بر عهده خود کشور قرار می‌گیرد.

ثانیاً، در هرگاه در نتیجه جنگ داخلی، شورش، و یا سیاست‌های سرکوب گرایانه کشور مردم متحمل آسیب‌های سخت شوند، و کشور مورد نظر مایل یا قادر به توقف یا جلوگیری از آن آسیب‌ها نباشد، اصل سرسخت عدم مداخله در حقوق به مسئولیت بین‌المللی تسلیم می‌شود. در اینجا مسئولیت حمایت از سوی جامعه بین‌المللی ابعادی تکمیلی پیدا می‌کند؛ اما همیشه اول کشور، سپس جامعه بین‌المللی می‌بایست مسئولیت حمایت را برعهده گیرند.

### مسئولیت حمایت در حقوق بین‌الملل

به دنبال گزارش کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت، هیئت عالی رتبه تحقیق و بررسی تهدیدها، چالش‌ها و تغییرات، با عنوان "جهانی امن: مسئولیت مشترک ما"<sup>۱۱۵</sup> و سپس گزارش دبیرکل در سال ۲۰۰۵ با عنوان "آزادی بیشتر: به سمت توسعه، امنیت و حقوق بشر برای همه"<sup>۱۱۶</sup> این اصل را تأیید کردند که حاکمیت کشور با تعهد برای حمایت از مردم خود را به همراه است. اگر کشور مایل یا قادر به انجام این کار نباشد، مسئولیت استفاده از آن شامل استفاده از ابزارهای دیپلماتیک، بشردوستانه و غیره برای حمایت از مردم، منتقل می‌شود. هیچ یک از این گزارش‌ها مبنایی برای استفاده از زور مگر با مجوز شورای امنیت

<sup>115</sup> Fifty-ninth session Agenda item 55 Follow-up to the outcome of the Millennium Summit, A/59/565

<sup>116</sup> In larger freedom: towards development, security and human rights for all Report of the Secretary-General, A/59/2005.

طبق فصل هفتم منشور به عنوان آخرین راه حل، در صورت وقوع نسل کشی و سایر جنایات جدی بین‌المللی را در نظر نگرفتند.

نظریه مسئولیت حمایت در اجلاس جهانی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵ به اتفاق آرا به تصویب رسید. بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ سند پایانی این اجلاس جهانی مسئولیت حمایت را تعریف کرده و شکل حقوقی بین‌الملل به آن داده است:

۱۳۸. هر کشوری مسئولیت دارد از مردم خود در برابر نسل کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی، و جنایات علیه بشریت محافظت کند.<sup>۱۱۷</sup> این مسئولیت مستلزم پیشگیری از این گونه جنایات شامل تحریک کردن به ارتکاب آنها از طریق مناسب و ضروری می‌باشد. جامعه جهانی این مسئولیت را پذیرفته و براساس آن اقدام می‌کند. جامعه بین‌الملل باید در صورت ضرورت، کشورها را تشویق کرده و به آنها کمک کند تا این مسئولیت را بر عهده گرفته و از سازمان ملل متحد نیز در ایجاد قابلیت هشدار سریع حمایت به عمل آورند.

۱۳۹. جامعه بین‌المللی از طریق سازمان ملل متحد نیز مسئولیت استفاده از ابزارهای مناسب دیپلماتیک، بشردوستانه و دیگر مسالمت‌آمیز را براساس فصول ششم و هشتم منشور برای کمک به حفاظت از مردم در برابر نسل کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایات علیه بشریت را به عهده می‌گیرد. اگر اقدامات مسالمت‌آمیز ناکافی باشند و مقامات ملی آشکارا از مردم خود در برابر نسل کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایات علیه بشریت محافظت نکنند، جامعه بین‌المللی از طریق شورای امنیت، مطابق با منشور ملل متحد، از جمله فصل هفتم، به صورت موردی و با همکاری سازمان‌های منطقه‌ای ذیربط اقدام جمعی به موقع و قاطعانه انجام خواهد داد. جامعه بین‌المللی بر لزوم ادامه رسیدگی مجمع عمومی به مسئولیت حفاظت از مردم در برابر نسل کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایات علیه بشریت و پیامدهای آن با در نظر گرفتن اصول منشور و حقوق بین‌الملل تاکید می‌کند. همچنین جامعه بین‌المللی قصد دارد در صورت لزوم و مناسب به کشورها کمک کند تا ظرفیت را برای حفاظت از مردم خود در برابر نسل کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایات علیه بشریت بکار گیرد و به کسانی که قبل از وقوع بحران‌ها و درگیری‌ها تحت فشار هستند، کمک نماید.

در ژانویه سال ۲۰۰۹، دبیر کل سازمان ملل گزارشی در مورد نحوه اجرای مسئولیت حمایت منتشر کرد که در آن ارکان یاد شده بالا توضیح داده شده بود. پس از آن، اولین

<sup>117</sup> The ICC Statute, article 5.

اجلاس مجمع عمومی ملل متحد در مورد مسئولیت حمایت در ماه ژوئن سال ۲۰۰۹ برگزار شد. در این مجمع کشورهای عضو سازمان ملل متحد با اکثریت قاطع بر تعهد جامعه جهانی برای مسئولیت حمایت تاکید کردند.<sup>۱۱۸</sup> دبیرکل سازمان ملل متحد از آن زمان گزارش‌های سالانه خود را به مجمع عمومی سازمان ملل درباره مسئولیت حمایت ارائه کرده است. باید در نظر داشت که قاعده در حال ظهور مسئولیت حمایت با هدف کمک رساندن به کشورها برای انجام مسئولیت‌های خود، در واقع حاکمیت آنها را تقویت می‌کند. این برنامه فرصت‌های برنامه‌ریزی جدیدی را برای سیستم سازمان ملل فراهم می‌آورد تا به کشورها در جلوگیری از جنایات و تخلفات فهرست شده و حمایت از مردم آسیب‌دیده از طریق ظرفیت سازی، هشدار زودهنگام و سایر اقدامات پیشگیرانه و حفاظتی کمک کند.<sup>۱۱۹</sup>

مسئولیت حمایت در بیش از ۸۰ قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد در مورد بحران‌های جمهوری آفریقای مرکزی، ساحل عاج، جمهوری دموکراتیک کنگو، لیبیا، لیبی، مالی، سومالی، سودان جنوبی، سوریه و یمن مورد استناد قرار گرفته است. قطعنامه‌های مربوط به جلوگیری از نسل‌کشی، جلوگیری از درگیری مسلحانه و محدود کردن تجارت سلاح‌های سبک نیز پرداخته است. همچنین مسئولیت حمایت در بیش از ۵۰ قطعنامه شورای حقوق بشر و ۱۳ قطعنامه مجمع عمومی مطرح شده است. این قطعنامه‌ها و اقدامات پیشگیرانه، که به منزله آخرین راه حل در مقابله با نقض فاحش حقوق مردم می‌باشد، نشان داده است که اقدام جمعی برای حمایت از مردم در معرض خطر امکان پذیر می‌باشد.<sup>۱۲۰</sup>

### نتیجه‌گیری

علی‌رغم همه این امیدهای رهایی بخش نظریه مسئولیت حمایت، تصورات نادرستی در باره آن در نزد بخش بزرگی از جامعه ایرانی شکل گرفته است. اقدام جامعه بین‌المللی در جهت مسئولیت حمایت هنگامی امکان پذیر است که در چارچوبه رسمی قواعد حقوق بین‌الملل انجام شود. این قواعد مبتنی بر این اندیشه و توافق هستند که مسئولیت حمایت در ابتدا ابعادی پیشگراانه دارد و از الزامات دیپلماتیک و دیگر ابزارهای مسالمت‌آمیز، و با توافق کشور مورد نظر انجام می‌شود. حال اگر کشوری که در سرزمین محرومه و تحت حاکمیت

<sup>118</sup> The UNGA Res. 63/308, 14 September 2009,

<sup>119</sup> The UN Office on Genocide Prevention and the Responsibility to Protect: <https://www.un.org/en/genocideprevention/about-responsibility-to-protect.shtml>.

<sup>120</sup> Global Centre for the Responsibility to Protect: <https://www.global2p.org/resources/resolution-63-308-the-responsibility-to-protect-a-res-63-308/>.



آن اینگونه جنایات شنیع اتفاق می‌افتد، قادر نباشد آن جنایت را متوقف سازد، یا اینکه خود بطور مستقیم آن جنایت‌ها را انجام دهد، جامعه بین‌المللی راهکارهای لازم را در مقابله با آن جنایت‌ها بکار می‌گیرد. در نهایت اگر کاربرد روش‌های قهرآمیز اجتناب ناپذیر باشد، مسئولیت نهایی برای تایید این اقدامات در اختیار شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار دارد.

## فصل پنجم

### جنایت جنگ تجاوزکارانه در حقوق بین‌الملل

جنایت تجاوز به معنای برنامه ریزی، آماده سازی، شروع یا اجرای جنایت توسط شخصی است که به طور مؤثر بر اقدامات سیاسی یا نظامی یک کشور کنترل داشته و یا آنرا هدایت می‌کند. یک عمل تجاوزکارانه که به دلیل ماهیت، شدت و مقیاس، نقض آشکار منشور ملل متحد است.

اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، ماده ۸.

## چکیده

تهدید به استفاده از زور و یا حمله مسلحانه کشوری علیه حاکمیت سرزمینی و استقلال سیاسی کشوری دیگر از موضوعات بنیادین حقوق بین الملل و از مصادیق قواعد امره می باشد. حقوق بین الملل عرفی از دیرباز تمایل داشته است با ممنوعیت کاربرد زور برای حل و فصل اختلافات میان کشورها، مانع از بروز جنگهای خونینی شود که در آسیب اصلی آنها بیشتر دامن گیر غیرنظامیان و مردم بیگناه می شود. و از همان دیرباز تنها موارد مجاز برای استفاده از زور و جنگی هنگامی بوده است که کشوری به دفاع از خود در مقابل متجاوز به پا خیزد. این فرمول ساده در حقوق بین المللی عرفی،<sup>۱۲۱</sup> جنگها را به دو دسته مشروع (دفاع از خود)، و جنگ نامشروع (تجاوز به استقلال سیاسی و تمامیت ارضی دیگران) تقسیم کرده است. منشور ملل متحد نیز قاعده عرفی ممنوعیت جنگ تجاوز کارانه را با تعهدات معاهداتی همراه ساخته، و از اینرو آنرا در ردیف محکم ترین قواعد و تعهدات بین المللی کشورها به رسمیت شناخته است. در حقیقت، رویه های عرفی مربوط به ممنوعیت کاربرد زور در روابط خارجی میان کشورها، با تبدیل شدن به قوانین معاهداتی بین المللی، اعتباری بیشتری به اصل ممنوعیت جنگ تجاوز کارانه بخشیده است بگونه ای که دادگاه بین المللی دادگستری حداقل در موارد مشخصی آنرا تصدیق کرده است.

این ممنوعیت تهدید و یا کاربرد زور به عنوان ابزار سیاست خارجی، با ابعاد حقوقی بین المللی دیگری نیز آمیخته است که گاهی اوقات ممکن خوانندگان عادی را با چالش هایی در ادراک صحیح مسئولیت های حاصل از تخلف در قاعده منع کاربرد زور مواجه ساخته سازد. قاعده ممنوعیت کاربرد زور<sup>۱۲۲</sup> توضیح دهنده شرایطی است که در آن مشروعیت جنگ تعیین و یا قضاوت می شود. منظور این است که برای دست زدن به جنگ علیه کشوری دیگر باید شرایطی وجود داشته باشد. اصلی ترین این شرایط در مفهوم دفاع مشروع قرار دارد. یعنی جنگ فقط هنگامی مشروع می باشد، یا کشوری "حق دست زدن به جنگ"<sup>۱۲۳</sup> را دارد، که فقط آنرا در جهت دفاع از خود در مقابل اشغالگر خارجی بکار ببرد. این مشروعیت هم در حقوق بین الملل عرفی و هم در حقوق بین الملل قراردادی (معاصر) جایگاه محکم و غیرقابل انکاری دارد. اما علی رغم این استواری قاعده ممنوعیت جنگ، به استثناء جنگ مجاز و دفاع

<sup>121</sup> Customary international law.

<sup>122</sup> Non-use of force.

<sup>123</sup> Jus ad bellum = Right to war.

از خود، اغلب با مفهوم "حقوق جنگ" <sup>۱۲۴</sup> به اشتباه گرفته می‌شود. حقوق جنگ به شرایطی اطلاق می‌شود که در آن جنگی میان طرفین متحاربین در جریان می‌باشد، اما یکی از این کشورها، و یا دیگری، حقوق قواعد ناظر بر هدایت نبرد شامل حقوق غیرنظامیان را رعایت نمی‌کنند. بنابراین، در حالیکه آن اولی، یعنی "حق دست زدن به جنگ"، مشروعیت کاربرد زور را فقط به دفاع مشروع منوط و محدود می‌سازد، دومی، یا "حقوق جنگ"، با مشروعیت کاربرد زور سروکاری ندارد، بلکه توجه خود را به قوانین ناظر بر عملیات جنگی معطوف می‌سازد. این تقسیم بندی نشان می‌دهد که جنگی ممکن است مشروع باشد، اما حقوق جنگ در آن رعایت نشود. در نقطه مقابل، ممکن است جنگی نامشروع از نقطه نظر حقوق جنگ رعایت قوانین را داشته باشد. به هر حال، هردوی این نگرش به جنگ و مشروعیت آن، و یا عدم مشروعیت آن، از اصول محکم و خدشه ناپذیر حقوق بین‌المللی عرفی و قراردادی می‌باشند.

یک زاویه دید سومی هم به بحث اضافه می‌شود و آن مربوط به مسئولیت حاصل از نقض اینگونه حقوق و قواعد، یعنی "حق دست زدن به جنگ" و "حقوق جنگ"، می‌باشد. هرگاه این دو نوع حقوق نادیده گرفته شوند، مسئولیت جنایی بین‌المللی بر عهده ناقض قوانین خواهد بود. در اینجا مسئولیت حاصل از "جنایت علیه بشریت" نیز به جمع دو گروه قبلی می‌پیوندد. مقاله‌نامه رم که اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی را شکل می‌دهد، این مقوله‌های حقوق بین‌المللی را در مواد ۵ تا ۸ توضیح داده است. <sup>۱۲۵</sup>

توضیح یک چنین پیچیدگی‌هایی هدف اصلی فصل حاضر می‌باشد. برای توضیح این هدف چند پرسش ذهن کنجکاو را به خود مشغول می‌کند: جایگاه مسئولیت حاصل از جنگ تجاوزکارانه در حقوق بین‌الملل معاصر چیست؟ عناصر تشکیل دهنده بین‌المللی بودن این نوع جنایات چه می‌باشند؟ ماهیت این نوع جنایت‌های بین‌المللی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ چه ارگان‌های سیاسی و قضایی بین‌المللی می‌بایست به این نوع جنایت‌ها رسیدگی کنند؟ البته پرسش‌ها خیلی بیشتر از این چند نمونه هستند.

برای تحلیل پرسش‌ها و یافتن پاسخ‌هایی در شایسته در متن حقوق بین‌الملل معاصر به گونه‌ای که بتواند ذهن کنشگر را برای این حوزه علمی یاری رساند، این نوشتار به چهار

<sup>124</sup> Jus in bello = The law of war.

<sup>125</sup> The Rome Convention, the Statute of the International Criminal Court.

بخش تقسیم می‌شود. در ابتدا مفهوم "حق دست زدن به جنگ" را در متن حقوق بین‌المللی عرفی و سپس حقوق بین‌الملل قراردادی با تکیه بر منشور ملل متحد توضیح می‌دهیم. در بخش بعدی تفاوت‌های حقوقی میان دو نوع حقوق مذکور یعنی "حق دست زدن به جنگ" و "حقوق جنگ" توضیح داده می‌شود. بخش سوم مفهوم "جنایت جنگ تجاوزکارانه" را در چارچوب مقوله‌نامه رم توضیح خواهد داد. و بخش چهارم و پایانی توضیح می‌دهد که حمله نظامی روسیه به اوکراین مصداق روشن هر سه نوع جنایت بین‌المللی است.

**واژه‌های کلیدی:** جنگ تجاوزکارانه، جنایت بین‌المللی، جنایات جنگی، حقوق عرفی بین‌المللی

### دست زدن به جنگ و محدودیت‌های آن

در حوزه بین‌الملل به لحاظ حقوق عرفی کاربرد جنگ به عنوان ابزاری در تعقیب اهداف سیاست خارجی امری مذموم شمرده شده است. حقوق عرفی یک منبع نانوشته در توضیح قوانین و قواعد مربوط به رویه‌ها و رفتار کشورهاست. حقوق عرفی توسط دو عنصر تعریف می‌شود. اول اینکه باید رویه کشوری گسترده و منسجمی در خصوص موضوعی خاصی وجود داشته باشد.<sup>۱۲۶</sup> به عنوان مثال، حتی پیش از شکل‌گیری حقوق بین‌الملل معاهداتی، این قاعده رفتاری پذیرفته شده بود که روسای کشورها و یا نمایندگان آنها باید از مصونیت برخوردار باشند. دومین عنصر تشکیل دهنده عرف بین‌المللی این است که کشورها باید به انجام تعهداتی اعتقاد و باور داشته باشند.<sup>۱۲۷</sup> به عنوان مثال، در آنچه که نظر حقوقی اعتقاد به تعهد قانونی<sup>۱۲۸</sup> نسبت به دیگران نامیده می‌شود، و یکی از منابع حقوق بین‌الملل معاصر نیز به حساب می‌آید، کشورها باید به نمایندگان دیپلماتیک مصونیت اعطا کنند زیرا معتقد هستند که وظیفه قانونی برای این کار دارند، هر چند که این قانون نانوشته بوده و فقط در رویه‌های تجلی یافته است. بنابراین، در حالی که حقوق بین‌الملل عرفی یک منبع مکتوب نیست که بتوان آنرا در معاهدات و اسناد بین‌المللی جستجو کرد، اسناد کشوری، مکاتبات دیپلماتیک میان کشورها، قوانین ملی، تصمیمات اجرایی، تصمیمات قضایی دادگاه‌های ملی و بین‌المللی، سالنامه‌ها و آثار علمی متفکران علم حقوق همه می‌توانند عرف بین‌المللی را با تکیه بر عناصری که در بالا توضیح داده شدند، توضیح دهند. ماده ۳۸ اساسنامه دادگاه بین‌المللی دادگستری در بند دو، عرف بین‌المللی را به عنوان دومین منبع مهم حقوق بین‌الملل شناسایی

<sup>126</sup> Objective element

<sup>127</sup> Subjective element

<sup>128</sup> *Opinio Juris* - An opinion of law or necessity.

کرده و آنرا اینگونه توضیح می‌دهد: "عرف بین‌المللی، به عنوان شاهدهی بر یک رویه عمومی که به عنوان قانون پذیرفته شده است."<sup>۱۲۹</sup>

این منبع حقوق بین‌الملل تمایل داشته است تا جنگ تجاوزکارانه را به عنوان نه فقط جنایتی بین‌المللی، بلکه "بالاترین همه جنایت‌های بین‌المللی" قلمداد کند. این نوع حقوق با در نظر داشتن نقش رهبران در طراحی و هدایت جنگ‌های تجاوزکارانه، آنها را به عنوان جانبان بین‌المللی که مسئول جنایت جنگ تجاوزکارانه به رسمیت می‌شناسد. بنابراین، محاکمات نورنبرگ و توکیو، سران رژیم نازی و متحدان آنها را به عنوان جنایت‌کارانی که مرتکب "بالاترین همه جنایت‌های بین‌المللی" شدند به رسمیت شناخته و با نادیده گرفتن مصونیت‌های سیاسی و دیپلماتیک آنها را محاکمه و مجازات نمود. آن جنایت‌کاران در جریان محاکمات نورنبرگ به اتهام ارتکاب سه نوع جنایت متهم و محاکمه شدند: "جنایت جنگی" به دلیل نقض قواعد "حقوق جنگ"، و "جنایت علیه بشریت" که در بخش‌های بعدی توضیح داده می‌شود، و جنایت حاصل از مسئولیت خود جنگ، یعنی "جنایت علیه صلح بین‌المللی" که اتهام اصلی مطرح در کیفرخواست نورنبرگ بود. جنایت علیه صلح بین‌المللی شامل "برنامه ریزی، آماده سازی، شروع یا راه اندازی جنگ تجاوزکارانه، یا جنگی که نقض معاهدات، موافقت‌نامه‌ها یا تضمین‌های بین‌المللی است، یا شرکت در یک طرح یا توطئه مشترک برای انجام هر یک از موارد مورد اشاره انجام شود." بنابراین، "رهبران، سازمان‌دهندگان، تحریک‌کنندگان، و همدستان آنها که در تدوین یا اجرای یک طرح یا توطئه مشترک برای ارتکاب هر یک از جنایات مورد اشاره شرکت داشته‌اند، مسئول کلیه اعمالی هستند که توسط هر شخص در اجرای چنین طرحی انجام شده است." دادگاه در رای خود این نوع جنایت را برجسته ساخته و اعلام کرد که "جنگ تجاوزکارانه نه تنها یک جنایت بین‌المللی است، بلکه بالاترین همه جنایت‌های بین‌المللی است." در حقیقت این نوع جنایت با دیگر جنایت‌های بین‌المللی به این دلیل فرق دارد و در بالاتر از همه آنها قرار می‌گیرد که در درون و ذات خود شریانه‌ترین اقدامات علیه بشریت را در بر دارد.<sup>۱۳۰</sup>

<sup>129</sup> The Statute of the International Court of Justice. See: <https://www.icj-cij.org/en/statute>

<sup>130</sup> "To initiate a war of aggression is not only an international crime; it is the supreme international crime, differing only from other war crimes in that it contains within itself the accumulated evil of the whole." See: Nuremberg Trial Proceedings Volume 22, Monday, 30 September 1946.

پیشتر از این تصریحات روشن حقوق بین‌الملل عرفی در خصوص ممنوعیت اعمال زور در روابط خارجی، در جریان طرح محاکمه قیصر ویلهلم دوم در پایان جنگ جهانی اول، مسئولیت جنایت جنگ تجاوزکارانه مطرح شده بود. پس از آتش بس که به جنگ جهانی اول پایان داد، متفقین مجموعه‌ای از معاهدات را در کنفرانس صلح پاریس به تصویب رساندند و شرایطی را تعیین کردند که به جنگ پایان می‌داد. در آن ایام سوال مهم، و شاید مهمترین همه پرسش‌های تاریخ، این بود که آیا می‌توان امپراتور شکست خورده آلمان را به دادگاه کشاند. بریتانیا، فرانسه و ایتالیا برای تحقیق پیرامون جنایات و محاکمه او تلاش کردند زیرا او به عنوان بالاترین مقام مسئول شروع جنگ می‌دانستند. متفقین در نهایت موافقت کردند که قیصر را محاکمه کنند. این تصمیم یکی از بنیادشکن‌ترین تصمیمات سیاسی تاریخ بود زیرا به عمر مصونیت‌های حاصل از این اقدامات خاتمه می‌بخشید. البته ایالات متحده آمریکا با این نگرش‌های رادیکال مخالفت می‌ورزید چرا که در آن زمان اقدام نظامی، با هر ماهیتی، به عنوان ابزاری مشروع در خدمت منافع ملی تلقی می‌شد. (شاباس، ۲۰۱۸) از جمله رابرت لسنینگ،<sup>۱۳۱</sup> وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده استدلال می‌کرد که تقریباً هر جنایتی در صورتی که در ارتباط با امنیت ملی باشد در میان باشد، مجاز است. با این اوصاف، ماده ۲۲۷ معاهده ورسای تصریح کرد که قیصر ویلهلم به دلیل "بالاترین جنایت علیه اخلاق بین‌المللی و حرمت معاهدات" می‌بایست توسط یک دادگاه بین‌المللی محاکمه شود.<sup>۱۳۲</sup> این اولین باری در کل تاریخ بشریت بود که کشورها ملتها امکان تشکیل دادگاه کیفری بین‌المللی را توانستند تصور می‌کنند. اما در نهایت این تلاش ناکام ماند زیرا با کمک کشور هلند وی توانست به آن کشور فرار کند و سال‌های باقی مانده خود را در آن کشور سپری سازد.

علت ارجاع به این نمونه‌های تاریخی در باره ممنوعیت جنگ تجاوزکارانه از دیدگاه حقوق بین‌الملل این است که اینگونه حقوق دارای توان حقوقی و قضایی هستند که برخلاف حقوق معاهداتی به تصریحات و تعهدات طرفین متعاهدین محدود نمی‌شوند. دامنه تعهدات حقوق بین‌المللی عرفی جهان شمول است یعنی آن تعهدات حتی شامل کشورهایی که به معاهده مورد نظر نپیوسته‌اند نیز می‌شود. علاوه براین، در حالیکه حقوق معاهداتی به اعضا این اجازه را می‌دهد تا بتوانند از معاهده خارج شوند، در حقوق عرفی بین‌المللی تعهدات کشورها دائمی و غیر قابل تفسیر و یا خروج از معاهده می‌باشد.

<sup>131</sup> Robert Lansing

<sup>132</sup> Treaty of Versailles, Article 227. See: <https://net.lib.byu.edu/~rdh7/wwi/versa/versa6.html>.

معاهده کلگ-برایند<sup>۱۳۳</sup> که به ابتکار فرانسه و امریکا در سال ۱۹۲۸ منعقد شد، و آلمان را نیز به آن فراخواند، سعی کرد ممنوعیت کاربرد زور در روابط بین‌المللی را به عنوان یک هنجار رفتاری برای همه کشورهای جهان برقرار نماید. هدف عمده این معاهده، که خارج از چارچوب جامعه ملل انعقاد یافت، این بود تا سپری حفاظتی در برابر تجدید احتمالی تجاوزات آلمان‌ها به وجود آورد. در حقیقت، از آنجاییکه ایالات متحده امریکا به دلیل مخالفت‌هایی که در آن کشور برای ورود به جنگ جهانی اول با آن مواجه شده بود، توسط افکار عمومی جنبش ضد جنگ برانگیخته شده بود تا در ترتیبات ضد جنگ بین‌المللی مشارکت کرده و پیمانی را در ممنوعیت کاربرد زور و جنگ تجاوزکارانه آورد. هرچند که این معاهده نتوانست مانع از بروز جنگ جهانی دوم شود، پایه‌ای حقوقی به وجود آورد تا در پناه آن محاکم نورنبرگ و توکیو بتوانند استدلالات و قضاوت‌های خود را براساس آن قرار دهند. در عین حال، معاهده مذکور توانست سنگ بنای دکتترین حقوقی "جنایت علیه صلح بین‌المللی" را بنیاد نهد.

این گام‌ها برای تدوین نمودن حقوق بین‌الملل عرفی در جهت ممنوع ساختن کاربرد زور و جنگ تجاوزکارانه، در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶، توسط مجمع عمومی به اتفاق آرا در قطعنامه‌ای تصویب شد. قطعنامه تصریح می‌کرد که اصول حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده توسط منشور دادگاه نورنبرگ و رای حاصله از آن به عنوان حقوق بین‌الملل، تأیید شده است. در این ارتباط مجمع عمومی کمیته توسعه پیشگام حقوق بین‌الملل را موظف ساخت تا آن قوانین را تدوین نماید.<sup>۱۳۴</sup> یکسال بعد مجمع عمومی به موجب قطعنامه دیگری با کمیسیون تازه تاسیس شده حقوق بین‌الملل ماموریت داد تا پیش‌نویس قانون "جنایت علیه صلح و امنیت بشری"<sup>۱۳۵</sup> را تهیه کند.<sup>۱۳۶</sup> این آرمانی دیرین بود که جنایت علیه صلح بین‌المللی را به جنایت علیه بشریت مرتبط ساخت.

اما قاعده ممنوعیت جنگ تجاوزکارانه را می‌بایست با دقت بیشتری در منشور ملل متحد مورد مطالعه قرار داد. بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد، کشورهای عضو سازمان ملل

<sup>133</sup> The Kellogg-Briand Peace Pact of 1928. See:

[https://avalon.law.yale.edu/20th\\_century/kbhear.asp](https://avalon.law.yale.edu/20th_century/kbhear.asp)

<sup>134</sup> Affirmation of the Principles of International Law Recognized by the Charter of the Nürnberg Tribunal General Assembly resolution 95 (I), New York, 11 December 1946.

<sup>135</sup> Offences against Peace and Security of Mankind.

<sup>136</sup> The UNGA Rrs. 177 (II), 21 November 1947.



متحد را از توسل به زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی یک کشور دیگر یا به هر روش دیگری که با اهداف سازمان ملل متحد مغایرت داشته باشد، ممنوع می‌کند.

ماده ۲ منشور ملل متحد، سازمان و اعضای آن در تعقیب مقاصد مذکور در ماده اول بر طبق اصول زیر عمل خواهند کرد:

۱- سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضای آن قرار دارد. (برابری حاکمیتی کشورها منع از آن می‌شود که کشوری اهداف تجاوزکارانه جنگی را علیه کشوری دیگر برنامه‌ریزی کرده و بکار گیرد).

۲- کلیه اعضاء به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت در ملل متحد، تعهداتی را که به موجب این منشور بر عهده گرفته‌اند با حسن نیت انجام خواهند داد. (اعضای ملل متحد متعهد هستند تا براساس ماده یک منشور، اصلی‌ترین هدف ملل متحد یعنی حفاظت از صلح و امنیت بین‌المللی را تامین نمایند. هیچیک از اصول منشور مهمتر از این تعهد برای حفاظت از صلح بین‌المللی نیست).

۳- کلیه اعضای ملل متحد اختلافات بین‌المللی خود را به طرق مسالمت‌آمیز و به طریقی که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت را به خطر اندازد، حل و فصل خواهند کرد. (بنابراین، کاربرد زور و یا تهدید به آن برای حل و فصل اختلافات بین‌المللی در تضاد کامل با تعهدات کشورهای عضو به موجب این بند از ماده ۲ می‌باشد).

۴- کلیه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور، و یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری، یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مغایرت داشته باشد، خودداری خواهند کرد. (این بند از ماده ۲ منشور توضیح دهنده ضرورت خودداری از کاربرد زود و ممنوعیت آن به عنوان یک قاعده حقوق عرفی می‌باشد).

۵. کلیه اعضا در هر اقدامی که سازمان بر طبق این منشور به عمل می‌آورد، همه گونه مساعدت را بعمل خواهند آورد و از کمک به هر کشوری که سازمان ملل متحد علیه آن اقدام احتیاطی یا قهری به عمل می‌آورد، خودداری خواهند کرد.

۶- سازمان مراقبت خواهد کرد کشورهایی که عضو ملل متحد نیستند تا آنجا که برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است، بر طبق این اصول عمل نمایند. (این بند دقیقاً در تناسب و توافق کامل با ویژگی‌های حقوق بین‌المللی عرفی در مقایسه با حقوق قراردادی می‌باشد).

بدون اینکه فرصتی در اینجا باشد تا اینگونه تقریرات روشن مورد تفسیر بیشتری قرار گیرند، فقط به یادآوری این نکته بسنده می‌شود که مفاد این ماده از منشور ملل متحد، سنگ بنای ممنوعیت کاربرد جنگ در روابط بین‌الملل امروزی را به لحاظ حقوقی توضیح داده است. بنابراین، اصلی‌ترین قاعده حقوقی ممنوع ساختن جنگ به عنوان ابزار حل و فصل اختلافات و یا تامین اهداف سیاست خارجی را باید در این ماده جستجو کرد. البته معضلاتی پیچیده با این تصریحات همراه هستند. به عنوان مثال، آیا استفاده از زور برای مقاصد غیر تهاجمی - مانند حفاظت از اتباع در معرض خطر در خارج از کشور یا پایان دادن به نقض فاحش حقوق بشر مانند نسل‌کشی - نیز در حیطه این ممنوعیت باقی می‌ماند یا خیر. علاوه بر این، ممنوعیت کاربرد زور در شرایطی که شورای امنیت سازمان ملل نتواند به وظیفه اصلی خود در اقدامی مؤثر علیه متجاوزان اقدام کند، راه را برای تفاسیری دیگر هموار می‌نماید. بنابراین، پرسشی به غایت پیچیده هنوز بدون پاسخ باقی می‌ماند. آیا تغییر بنیادین شرایط<sup>۱۳۷</sup> می‌تواند مفاد این ماده را به چالش بکشد؟

ماده ۵۱ منشور راهنمایی برای حل این معضل فراهم می‌آورد:

در صورت وقوع "حمله مسلحانه" علیه یک عضو ملل متحد "تا زمانی که شورای امنیت اقدام لازم" برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به عمل نیاورده است، هیچیک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود "خواه به شکل فردی" و خواه "به شکل دسته جمعی" لطمه‌ای وارد نخواهد آرد. اعضای ملل متحد باید اقداماتی را که در اعمال این حق دفاع از خود به عمل می‌آورند، فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات بر اختیارات و مسئولیتی که شورای امنیت بر طبق این منشور دارد، و به موجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی و در هر موقع که ضروری تشخیص دهد و اقدام لازم را به عمل آورد، تأثیری نخواهد داشت.

دفاع مشروط آنگونه که توسط این ماده توضیح داده شده است، تنها گزینه‌ای است که کاربرد زور را موجه و قانونی می‌سازد. بنابراین "حق دست زدن به جنگ" تنها در پرتو اینگونه تصریحات قانونی امکان پذیر است. پیامی که از این ماده مستفاد می‌شود، به سادگی این است که در صورت فقدان اقداماتی از سوی شورای امنیت ملل متحد، براساس فصل هفتم

<sup>137</sup> *Clausula rebus sic stantibus*

منشور، کشور مورد تهاجم نظامی، بطور انفرادی و یا با کمک متحدان خود، حق دارد دفاع از خود در برابر متخاصم در پیش گیرد. این نوع جنگ قانونی است زیرا بر پایه دفاع مشروع در برابر تجاوز و یا اشغال خارجی قرار دارد. دفاع مشروع اوکراین در برابر جنگ تجاوزکارانه روسیه علیه آن کشور نمونه روشن دفاع مشروع به موجب ماده ۵۱ منشور ملل متحد می‌باشد. اما باید در نظر داشت که دفاع مشروع فقط در صورت وقوع جنگ تجاوزکارانه، قاعده‌ای پذیرفته شده تلقی می‌شود. در حالی که حمله(های) مسلحانه پراکنده و مقطعی استناد به دفاع مشروع را با مشکلات تفسیری همراه می‌سازد. به عنوان مثال، این بحث مطرح می‌شود که آیا حمله قایق‌های توپدار ایرانی به کشتی‌های جنگی امریکایی می‌تواند تهاجم نظامی کافی تلقی شود تا امریکا را برای دفاع مشروع از خود آماده سازد. یا اینکه حملات مرزی مسلحانه پراکنده توضیح دهنده قانونی بودن دفاع مشروع به موجب منشور ملل متحد می‌باشد یا خیر. این موضوعات متنازع فیه مشکلات تفسیری گسترده و پیچیده‌ای را به وجود آورده است.

اما پیچیدگی موضوع به این نقطه نظر محدود نمی‌شود. قید "تا زمانی که شورای امنیت اقدام لازم را ..."، محل بحث‌های فراوانی بوده است. موضوع این است که این اقدامات لازم چه هستند و در چه چارچوب زمانی صورت می‌پذیرند. یک مثال می‌تواند موضوع را روشن سازد. به دنبال اشغال غیرقانونی کویت توسط ارتش صدام حسین، شورای امنیت تعدادی قطعنامه را تصویب کرده و از عراق خواست از کویت خارج شود.<sup>۱۳۸</sup> به دنبال این اقدامات توصیه‌ای، مجازات‌هایی مانند تحریم و محاصره نیز با عراق اعمال شد. اما عراق هرگز در برابر این اقدامات تمکین نکرد. از فاصله زمانی و عدم اقدام قاطع از سوی شورای امنیت برای خاتمه بخشیدن به اشغال غیرقانونی عراق، امریکا و انگلستان را برانگیخت تا اعلام کنند در جهت یاری رساندن به کویت در برابر جنگ تجاوزکارانه و اشغال غیرقانونی، قید "تا زمانی

<sup>138</sup> S.C. Res. 660, U.N. SCOR, 45th Sess., 2932d mtg. at 19, U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 661, U.N. SCOR, 45th Sess., 2933d mtg. at 19, U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 662, U.N. SCOR, 45th Sess., 2934th mtg., U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 664, U.N. SCOR, 45th Sess., 2937th mtg., U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 665, U.N. SCOR, 45th Sess., 2938th mtg., U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 666, U.N. SCOR, 45th Sess., 2939th mtg., U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 667, U.N. SCOR, 45th Sess., 2940th mtg., U.N. Doc. S/INF/46 (1990); S.C. Res. 670, U.N. SCOR, 45th Sess., 2943d mtg., U.N. Doc. S/INF/46 (1990).

که شورای امنیت اقدام لازم را...<sup>۱۳۹</sup>، نمی‌تواند بازدارنده باشد. بنابراین، بدون اجازه شورای امنیت می‌توان کویت را در جهت دفاع از خود یاری رساند. در اینجا مشاهده می‌شود که ناتوانی کویت در انجام دفاع مشروع از خود، و عدم اقدام قاطع شورای امنیت برای بیرون راندن عراق از کویت، و همچنین سرپیچی عراق از قطعنامه‌های شورای امنیت، قید "حق ذاتی دفاع از خود دسته جمعی" را پایه‌ای قابل قبول برای امریکا و انگلستان تبدیل نمود تا در جهت دفاع از کویت، با حضور نظامی در این کشور، عراق را به عقب برانند.

این پیچیدگی‌ها در باره ماهیت جنگ تجاوزکارانه مانع از تلاش برای تعریفی جامع از تجاوز نشد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد پس از مذاکرات طولانی طی قطعنامه‌ای در ۱۴ دسامبر سال ۱۹۷۴ تجاوز را تعریف کرد که هم اکنون به عنوان منبعی برای بحث در مورد تعریف تجاوز در صلاحیت دادگاه کیفری بین‌المللی جان تازه‌ای به خود گرفته است.<sup>۱۳۹</sup> این قطعنامه شامل ضمیمه‌ای ۸ ماده‌ای است که در آنها تجاوز تعریف می‌شود. قطعنامه با تعریف گسترده‌ای از تجاوز آغاز می‌شود که عمدتاً از بند ۴ ماده ۲ منشور مبتنی بر تعهد کشورها به خودداری از تهدید و یا استفاده از زور استخراج شده است. اما عبارت تهدید به زور از این تعریف حذف شده است. "تجاوز عبارت است از استفاده از نیروی مسلح توسط یک کشور علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی یک کشور دیگر، یا به هر شکل دیگری که با منشور سازمان ملل متحد، همانطور که در این تعریف آمده است، مغایرت داشته باشد". ماده ۳ شرح مفصلی از نمونه‌های خاصی از اقدامات تجاوزکارانه را بر می‌شمرد. اقدامات مندرج در ماده ۳ مذکور مشروط به مفاد ماده ۲ همان قطعنامه به عنوان اقدامات تجاوزکارانه شناخته می‌شوند که پیش بینی می‌کند شورای امنیت ممکن است تصمیم بگیرد با توجه به شرایط، چه نوع اقدامی جنگ تجاوزکارانه به حساب می‌آید. ماده ۴ تصریح می‌کند که این فهرست جامع نیست و شورای امنیت می‌تواند تشخیص دهد که اقداماتی دیگر نیز مصداق جنگ تجاوزکارانه می‌باشد.

ماده ۵ قطعنامه مذکور توضیح می‌دهد که اینگونه جنگ‌های تجاوزکارانه موجب مسئولیت جنایی در قبال صلح بین‌المللی می‌باشد. بنابراین، "هیچ توجیهی با هر ماهیتی، اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی و غیره، نمی‌تواند توجیهی برای تجاوز باشد". در حقیقت، قطعنامه مذکور به صراحت از مفهوم جنایت استفاده می‌کند تا راه را برای محاکمه کسانی که دست به جنگ تجاوزکارانه می‌زنند هموار سازد. "جنگ تجاوزکارانه جنایت علیه صلح بین‌المللی

<sup>139</sup> Definition of Aggression General Assembly Res. 3314 (XXIX) 14 December 1974.

است. تجاوز باعث ایجاد مسئولیت بین‌المللی می‌شود". به عبارت روشنتر، مسئولیت عمل جنایت‌کارانه بر عهده افرادی است که در راس تصمیم‌گیری قرار دارند تا اینکه مسئولیت متوجه مفهوم انتزاعی کشور باشد. همان بند سپس تصریح می‌دارد که "هیچ گونه تملک ارضی یا مزیت ویژه ناشی از تجاوز قانونی به رسمیت شناخته نمی‌شود".

صدر قطعنامه مذکور راه را برای اقدامات اجرایی در رابطه با جنایت جنگ تجاوزکارانه باز کرد. بویژه ماده ۴ قطعنامه، توصیه می‌کند که شورای امنیت "در صورت اقتضا، این تعریف را به عنوان راهنمایی برای تعیین وجود یک عمل تجاوزکارانه، منطبق با منشور در نظر داشته باشد". اما مهمتر از همه نقشی است که دادگاه بین‌المللی دادگستری در اجرای این قطعنامه ایفا کرده است. به عنوان مثال دادگاه مذکور در قضیه عملیات نظامی و شبه نظامی در داخل و علیه نیکاراگوئه، اعلام داشت که بند "ز" از ماده ۳ قطعنامه تعریف تجاوز بازگوکننده حقوق عرفی بین‌المللی ممنوعیت کاربرد نیروی مسلحانه یک کشور علیه کشور مستقل دیگری است. (قضیه عملیات نظامی و شبه‌نشامی علیه نیکاراگوئه: پاراگراف ۳) در قضیه فعالیت‌های مسلحانه در قلمرو کنگو، یعنی دعوای جمهوری دموکراتیک کنگو علیه اوگاندا، در رای مورخ ۱۹ دسامبر ۲۰۰۵ نیز این نظریه توسط قاضی پرونده بار دیگر ابزار شد. (قضیه مذکور: ۱۴۶)

### "حقوق جنگ" و تفاوت‌های آن با "حق دست زدن به جنگ"

همانگونه که پیشتر توضیح داده شد، اغلب این دو نوع مقوله مرتبط با جنگ با یکدیگر یکسان تلقی می‌شوند. این امر موجبات سردرگمی‌هایی را در تحلیل‌ها فراهم می‌آورد. حق دست زدن به جنگ و تعیین مشروعیت آن به شرایطی اشاره دارد که تحت آن کشوری ممکن است به جنگ یا به طور کلی استفاده از نیروی مسلح متوسل شود. اعتبار حقوقی این نوع جنگ‌ها فقط زمانی احراز می‌شود که در راستای ماده ۵۱ منشور ملل متحد صورت پذیرند. به سخن دیگر، ممنوعیت استفاده از زور در روابط میان کشورها و موارد استثنایی مربوط به آن، به شرحی که در منشور سازمان ملل متحد آمده است، اجزای اصلی حق ذاتی دست زدن به جنگ در شرایط دفاع مشروع را توضیح می‌دهد. اما حقوق جنگ ناظر بر رفتار طرفین متحاربین در یک جنگ می‌باشد. حقوق بشردوستانه بین‌المللی لایه‌های همپوش با این نوع حقوق دارد زیرا که سعی دارد رنج و آلام حاصل از درگیری‌های مسلحانه را به حداقل ممکن رسانده، و بویژه به حمایت و کمک به همه قربانیان بپردازد.

همانند حقوق دست زدن به جنگ، حقوق جنگ ریشه‌هایی قدیمی در سنت‌ها و رویه‌ها و حتی متون مذهبی دارد. کورش بزرگ هنگام فتح بابل، به سربازانش فرمان داد تا حقوق جنگ را رعیت کرده و تحت هیچ شرایطی موجبات اذیت و آزار برای مردم را فراهم نیاورند. به دلیل فضایل اخلاقی که با عمق جان خویش به آن آراسته بود، کورش هرگز اجازه نداد تا سربازانش دست به غارت و چپاول سرزمین‌های تسخیر شده بزنند. همه سربازان موظف بودند کالاهای مورد نیاز خویش را از مردم خریداری نمایند. به همین دلیل است گزنفون در ستایش کوروش توضیح می‌دهد که در نظام تعلیم و تربیت ایرانی اصل عدالت جویی نقطه مرکزی همه اهداف است تعلیم و تربیت قرار دارد.<sup>۱۴۰</sup> در عهد عتیق هم چنین اشاراتی دیده می‌شود. به عنوان مثال در کتب تثبیه توصیه می‌شود که هرگاه به شهری نزدیک می‌شوید تا با آن بجنگید، برای آنان شرایط صلح را پیشنهاد کنید اما اگر با شما صلح نکرده و با شما جنگ آغاز کنند، آنگاه آنها را محاصره کنید.<sup>۱۴۱</sup> مشابه این تقریرات در متون اسلامی هم مشاهده می‌شود. به عنوان مثال، در سوره بقره این نظریه مشاهده می‌شود که مسلمانان در جریان جنگ‌ها فقط برای دفاع از خود به کسانی که به آنها حمله می‌کنند، را دارند. اما پس از توقف حمله دشمنان، مسلمانان می‌بایست از حمله دست بردارند.<sup>۱۴۲</sup>

صرفنظر از این تقریرات تاریخی، حقوق بین‌الملل عرفی و نیز قراردادی نیز همواره تمایل داشته است تا مقررات حقوقی سختی را بر عملیات جنگی حاکم سازد. در قرن نوزدهم، به دنبال معاهده آتش بس میان سیمون بولیوار و نیروهای پادشاهی اسپانیا در ۲۵ نوامبر ۱۸۲۰، پیش درآمدی برای تدوین و اجرای اینگونه حقوق فراهم شد. در حقیقت، معاهده مذکور گامی مهم برای از بین بردن وحشت و خشمی که مشخصه جنگ مرگباری بود، به حساب می‌آید. هدف معاهده این بود که با فراهم آوردن اصول لیبرال و بشردوستانه به طرفین درگیر در جنگ، وحشت و دامنه خشمی که در طول جنگ‌های متوالی حیات انسانها را تهدیدی کرده و به نابودی می‌کشاند، به پایان رسانده و به جای آن آداب جنگ مطابق با قوانین ملل و به آزادانه‌ترین، عاقلانه‌ترین، و انسانی‌ترین شیوه‌های متمدن‌ترین کشورها حاکم گردد. به موجب این مقررات انسان دوستانه، طرفین توافق کردند که قوانین رفتاری تنظیم شود، اسیران جنگی متبادل شوند، به مجروحان و بیماران و همچنین کشته شدگان میدان جنگ رسیدگی شود.

<sup>۱۴۰</sup> نگاه کنید به نوشتاری از این نویسنده با عنوان "کورش بزرگ نماد فرزاندگی در عصر تاریکی" در تارنمای اندیشکده بین‌المللی نظریه‌های بدیل

<sup>۱۴۱</sup> The Book of Deuteronomy, 20:19–20.

<sup>۱۴۲</sup> سوره بقره، آیات ۱۹۰ تا ۱۹۳.

همچنین باید شرایط درک متقابل ایجاد شد تا جنگ که به دلیل نظرات متفاوت به وجود آمده بود، بتوانند با یکدیگر پیوندها و روابط نزدیک برقرار نمایند. (باستاردو، ۱۹۸۳)

معاهده پیمان صلح، دوستی، محدودیت‌ها و حل و فصل بین ایالات متحده آمریکا و جمهوری مکزیک موسوم به معاهده گوادالوپ هیدالگو،<sup>۱۴۳</sup> که در سال ۱۸۴۸ توسط ایالات متحده و مکزیک امضا و تصویب شد، علاوه بر توافقی‌هایی دیگر، قوانینی را برای هرگونه جنگ آینده، از جمله حفاظت از غیرنظامیان و رفتار با زندانیان مورد توافق قرار گرفت. به عنوان مثال، ماده چهار معاهده تصریح می‌دارد که "تمامی اسیران جنگی که از هر طرف، در خشکی یا دریا گرفته شده‌اند، در اسرع وقت پس از مبادله تصویب نامه‌های این معاهده بازگردانده شوند".<sup>۱۴۴</sup> اما مهمترین مهمه این تصریحات در ماده ۱۲ توضیح داده شده است: "اگر (بگونه‌ای غیرقابل انتظار و خدای ناکرده) جنگی ناخوشایند میان این دو جمهوری درگرفت، اکنون برای وقوع چنین مصیبتی با همدیگر و جهانیان متعهد می‌شوند که قوانین زیر را رعایت کنند". معاهده سپس شرح مبسوطی از این توافقات را برای آنچه که امروزه "حقوق جنگ"، یا "مقررات ناظر بر عملیات جنگی"، و یا "حقوق بشر دوستانه بین‌المللی" نامیده می‌شود، را ارائه می‌نماید.<sup>۱۴۵</sup>

بی‌مناسبت نیست "دستورالعمل‌های لیبر"<sup>۱۴۶</sup> که توسط اتحادیه در طول جنگ داخلی آمریکا در ۲۴ آوریل سال ۱۸۶۳ منتشر شد، و در توسعه قوانین جنگ اثری الهام بخش می‌باشد، نیز اشاره‌ای داشته باشیم. این دستورالعمل مفصل ۱۵۷ ماده‌ای شاید مهمترین همه تلاش‌ها برای تدوین قوانین جنگ است. قانون در طول جنگ داخلی آمریکا تهیه و توسط رئیس جمهور لینکلن اعلام شد. اگرچه این قانون فقط برای نیروهای ایالات متحده الزام‌آور بود، اما تا حد زیادی با قوانین و آداب و رسوم جنگ موجود در آن زمان مطابقت داشتند. دستورالعمل‌های لیبر به شدت بر تدوین بیشتر قوانین جنگ و تصویب مقررات مشابه توسط سایر کشورهای جهان تأثیر گذاشت. اما از همه مهمتر، دستورالعمل‌های لیبر منبع الهامی

<sup>143</sup> Treaty of Peace, Friendship, Limits and Settlement between the United States of America and the Mexican Republic, known as the Treaty of Guadalupe Hidalgo.

<sup>144</sup> Treaty of Guadalupe Hidalgo; February 2, 1848. *The Avalon Project in Law, History, and Diplomacy*.

<sup>145</sup> برای مطالعه نگاه کنید به متن ماده مذکور در پروژه بالا (زیرنویس ۱۴۵).

<sup>146</sup> Instructions for the Government of Armies of the United States in the Field (Lieber Code). 24 April 1863.

برای مقاله‌نامه بین‌المللی قوانین جنگ که در سال ۱۸۷۴ به کنفرانس بروکسل ارائه شد و تصویب مقاله‌نامه های لاهه در مورد جنگ زمینی مصوب سال ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ بود.

اولین کنفرانس صلح لاهه در سال ۱۸۹۹ با هدف "تجدید نظر در اعلامیه مربوط به قوانین و آداب و رسوم جنگ که در سال ۱۸۷۴ توسط کنفرانس بروکسل تدوین شده و هنوز تصویب نشده بود، تشکیل شد. مقاله‌نامه توسط پنجاه کشور عضو به تصویب رسید. اگرچه این مقاله‌نامه در دومین کنفرانس بین‌المللی صلح در اکتبر ۱۹۰۷ مورد بازنگری قرار گرفت، تنها تفاوت‌های جزئی بین این مقاله‌نامه و مقاله‌نامه سال ۱۹۰۷ وجود دارد. باید از اینجا خاطر نشان ساخت که مفاد این مقاله‌نامه‌ها همگی برآمده از قواعد حقوق بین‌الملل عرفی هستند. به همین دلیل امروزه همه کشورها، حتی آنهایی که طرف هیچ یک از مقاله‌نامه‌ها نیستند، ملزم به مفاد آنها می‌باشند.

مقاله‌نامه سال ۱۸۹۹ لاهه<sup>۱۴۷</sup> در ماده ۲۳ مهمترین ابعاد مرتبط با جنایت حاصل از نقض قوانین حقوق جنگ را توضیح می‌دهد:

- (الف) استفاده از سموم یا سلاح‌های سمی کشنده.
- (ب) کشتن یا زخمی کردن عمدی افراد متعلق به ملت یا ارتش متخاصم.
- (ج) کشتن یا مجروح ساختن دشمنی که با کنار گذاشتن سلاح یا نداشتن ابزار دفاعی، بنا به صلاحدید خود تسلیم شده است.
- (د) اینکه اعلام شود که به هیچکس امان داده نخواهد شد.
- (ث) استفاده از اسلحه، پرتابه‌های آتشین، و یا موارد دیگر از این دست برای ایجاد صدمات غیرضروری.
- (و) استفاده نادرست از پرچم آتش بس، پرچم ملی، یا پرچم‌های نظامی و لباس دشمن و همچنین نشانهای متمایز مقاله‌نامه ژنو.
- (ز) انهدام یا تصرف اموال دشمن، مگر اینکه انهدام یا تصرفی بنا بر ضرورت‌های جنگی ضروری باشد.

ماده ۲۵ "حمله یا بمباران شهرها، روستاها، محل‌های مسکونی، یا ساختمان‌هایی که مورد دفاع نیستند" را ممنوع می‌سازد. ماده ۲۶ اعلام می‌دارد که "فرمانده یک نیروی مهاجم،

---

<sup>147</sup> Convention (II) with Respect to the Laws and Customs of War on Land and its annex: Regulations concerning the Laws and Customs of War on Land. The Hague, 29 July 1899.



قبل از شروع بمباران، به جز در مورد حمله، باید تمام تلاش خود را برای هشدار به مقامات<sup>۱۴۸</sup> در خصوص عملیات جنگی پیش رو انجام دهد. افزون بر این قوانین، ماده ۲۷ بیان می‌دارد که در محاصره و بمباران باید تمام اقدامات لازم برای جلوگیری از آسیب به ساختمان‌های مذهبی، هنری، علمی و امور خیریه، بیمارستان‌ها و مکان‌هایی که بیماران و مجروحان در آنجا جمع آوری می‌شوند، انجام شود. البته مشروط بر اینکه این تاسیسات در همان زمان برای مقاصد نظامی استفاده نشود. به موجب ماده ۲۸ "غارت شهرها یا مکان‌ها حتی در زمانی که تصرف می‌شوند ممنوع است." و در نهایت، ماده ۵۶ بیان می‌دارد که اموال شهرداری‌ها، مؤسسات وقف شده به مور دینی، امور خیریه و آموزشی، هنری و علوم، حتی اموال کشوری، می‌بایستی از آسیب مصون باقی بمانند. هرگونه تصرف، تخریب یا آسیب عمدی به این مؤسسات، آثار تاریخی، آثار هنری و علمی ممنوع است و باید موضوع پیگرد قانونی قرار گیرد.

برای رعایت اختصار فقط به یکی دیگر از تحولات مربوط به "حقوق جنگ" که از درون مباحث مربوط به محاکمات رهبران جنگی‌های تجاوزکارانه در نورنبرگ و توکیو سرچشمه می‌گیرند، اشاره‌ای کوتاه خواهد شد. به موجب منشور دادگاه نظامی بین‌المللی لندن، صادر شده در ۸ آگوست ۱۹۴۵<sup>۱۴۸</sup> سه دسته از جنایات شنیعی که وجدان بشری را دچار بهت و دردهای جانکاهی می‌سازد، تعریف شدند. اول جنایات علیه صلح (شامل برنامه‌ریزی، آماده‌سازی، شروع یا راه اندازی جنگ‌های تجاوزکارانه یا جنگ‌هایی که نقض توافق‌های بین‌المللی است، که قبلاً توضیح داده شدند. دوم جنایات جنگی شامل نقض آداب و رسوم یا قوانین جنگ، از جمله رفتار نامناسب با غیرنظامیان و اسیران جنگی. و سوم جنایات علیه بشریت از جمله قتل، بردگی یا تبعید غیرنظامیان یا آزار و اذیت به دلایل سیاسی، مذهبی یا نژادی. ماده ۶ منشور مذکور اینگونه جنایات را به تفصیل توضیح می‌دهد که در اینجا خلاصه آنها عیناً ذکر می‌شوند:

دادگاهی که به موجب موافقتنامه اشاره شده، به ماده ۱ برای محاکمه و مجازات جنایت‌کاران جنگی عمده کشورهای محور اروپایی ایجاد شده است، صلاحیت محاکمه و مجازات افرادی را خواهد داشت که در راستای منافع کشورهای محور اروپایی، خواه به عنوان فردی، و خواه به عنوان اعضای سازمان‌ها مرتکب هر یک از جرایم زیر شده‌اند.

<sup>148</sup> London Charter of the International Military Tribunal

اعمال زیر، یا هر یک از آنها، جنایاتی هستند که در صلاحیت دادگاه قرار دارند و مسئولیت آن فردی است:

الف) جنایات علیه صلح: برنامه ریزی، آماده سازی، شروع یا راه اندازی جنگ تجاوزکارانه، یا جنگی که نقض معاهدات، موافقت نامه ها یا تضمین های بین المللی است، یا مشارکت در یک طرح یا توطئه مشترک برای تحقق آن؛

ب) جنایات جنگی: یعنی نقض قوانین یا آداب و رسوم جنگ. این تخلفات شامل قتل، بدرفتاری یا تبعید به کار برده یا برای هر هدف دیگری از جمعیت غیرنظامی در سرزمین اشغالی یا در سرزمین اشغالی، قتل یا بدرفتاری با اسیران جنگی یا افراد در دریاها، اما محدود به آنها نیست. قتل گروگان ها، غارت اموال عمومی یا خصوصی، تخریب بی رویه شهرها، شهرک ها یا روستاها، یا ویرانی غیر قابل توجیه با ضرورت نظامی؛

ج) جنایات علیه بشریت: یعنی قتل، نابودی، بردگی، تبعید و سایر اعمال غیرانسانی که قبل یا در طول جنگ علیه هر جمعیت غیرنظامی انجام شده است. یا آزار و اذیت به دلایل سیاسی، نژادی یا مذهبی در اجرای یا در ارتباط با هر جنایتی در صلاحیت دادگاه، خواه ناقض قوانین داخلی کشور محل ارتکاب باشد یا نباشد؛

رهبران، سازمان دهندگان، تحریک کنندگان و همدستان آنها که در تدوین یا اجرای طرح یا توطئه مشترک برای ارتکاب هر یک از جرایم قبلی شرکت می کنند، مسئول کلیه اعمالی هستند که توسط هر شخص در اجرای آن طرح انجام می شود.

مورد دوم بویژه به بحث این بخش فصل حاضر مربوط می شود، با جزئیات بیشتری توضیح داده می شود:

جنایات جنگی: یعنی مبانی قوانین یا آداب و رسوم جنگ. چنین تخلفاتی شامل قتل، بدرفتاری، یا تبعید به کار برده یا برای هر هدف دیگری از جمعیت غیرنظامی یا در سرزمین اشغالی، قتل یا بدرفتاری با اسیران

جنگی یا افراد در سرزمین اشغالی خواهد بود، اما محدود به آنها نیست. دریاها، کشتن گروگان‌ها، غارت اموال عمومی یا خصوصی، تخریب بی رویه شهرها، شهرک‌ها، یا روستاها، یا ویرانی‌هایی که با ضرورت نظامی توجیه نمی‌شوند.

قواعد بین‌المللی ایجاد شده در جریان مقدمات محاکمات نورنبرگ و توکیو، مبنایی برای شکل‌گیری مقاله‌نامه‌های سال ۱۹۴۹ ژنو در خصوص قوانین و مقررات ناظر بر جنگ شده و سپس بر پروتکل‌های تکمیلی سال ۱۹۷۷ تأثیر گذار بودند. به جهت اختصار فقط عناوین این مقاله‌نامه‌ها با توضیح کوتاهی معرفی شده و از ورود به جزئیات طولانی آنها در این نوشتار پرهیز می‌شود:

مقاله‌نامه اول ژنو برای بهبود وضعیت مجروحان و بیماران در نیروهای مسلح در میدان نبرد<sup>۱۴۹</sup> که در ۱۲ اوت ۱۹۴۹ تصویب شد. این مقاله‌نامه در برگزیده موارد زیر است:

- سربازان زخمی و بیمار
- پرسنل، امکانات، و تجهیزات پزشکی.
- پرسنل پشتیبانی غیرنظامی زخمی و بیمار که نیروهای مسلح را همراهی می‌کنند.
- روحانیون نظامی
- افراد غیرنظامی. که برای مقابله با تهاجم اسلحه به دست می‌گیرند.

مقاله‌نامه دوم ژنو برای بهبود وضعیت اعضای مجروح، بیمار و کشتی غرق شده نیروهای مسلح در دریاها<sup>۱۵۰</sup> که در ۱۲ اوت ۱۹۴۹ تصویب شد. این مقاله‌نامه مفاد مقاله‌نامه اول ژنو را برای شرایط جنگ در دریا توضیح داده و از سربازان مجروح و بیمار هنگام سوار

<sup>149</sup> The First Geneva Convention. The Geneva Convention for the Amelioration of the Condition of the Wounded and Sick in Armed Forces in the Field of August 12, 1949.

<sup>150</sup> The Second Geneva Convention. The Geneva Convention for the Amelioration of the Condition of Wounded, Sick and Shipwrecked Members of Armed Forces at Sea of August 12, 1949.

شدن بر کشتی‌های نجات و یا در دریاها محافظت می‌کند. ۶۳ ماده این مقاله‌نامه به موارد زیر اعمال می‌شود:

- اعضای نیروهای مسلح که مجروح، بیمار و یا در کشتی غرق شده گرفتار آمده‌اند.
  - کشتی‌های بیمارستانی و پرسنل پزشکی.
  - افراد غیر نظامی که نیروهای مسلح را همراهی می‌کنند.
- مقاله‌نامه سوم ژنو مربوط به رفتار با زندانیان جنگی<sup>۱۵۱</sup> در ۱۲ اوت ۱۹۴۹ تصویب شد. تعداد ۱۴۳ ماده مقاله‌نامه مذکور به مقررات مربوط به رفتار انسانی با اسیران جنگی، اسکان آنها، غذا، پوشاک، و مراقبت‌های پزشکی کافی نظارت دارد. مفاد آن همچنین دستورالعمل‌هایی را در مورد کار، انضباط، تفریح و محاکمه کیفری تعیین می‌کند. اسیران جنگی ممکن است شامل افراد زیر باشند:

- اعضای نیروهای مسلح.
- شبه نظامیان داوطلب، از جمله جنبش‌های مقاومت.
- افراد غیر نظامی که نیروهای مسلح را همراهی می‌کنند.

مقاله‌نامه چهارم ژنو مربوط به حمایت از شهروندان و افراد غیر نظامی<sup>۱۵۲</sup> در ۱۲ اوت ۱۹۴۹ تصویب شد. تعداد ۱۵۹ ماده این مقاله‌نامه قوانین ناظر افراد غیر نظامی در مناطق درگیری مسلحانه و سرزمین‌های اشغالی را توضیح داده و ضرورت محافظت آنان را تصریح می‌دارد.

شایان ذکر مجدد است که قوانین مربوط به حقوق جنگ، با حقوق دست زدن به جنگ تفاوت‌های اساسی دارد. حقوق جنگ ناظر به عملیات جنگی از شروع درگیری‌ها تا پایان آنها بوده و هدف آن محدود کردن رنج ناشی از سربازان از یک سو، و دیگر قربانیان جنگ یعنی غیرنظامیان غیر نظامی از دیگر سو، می‌باشد. قوانین حقوق جنگ می‌کوشد مجروحان، بیماران، کشتی‌های غرق شده و اسیران جنگی را که نیازمند حمایت قانونی هستند، خطاب قرار دهد.

---

<sup>151</sup> The Third Geneva Convention. The Geneva Convention Relative to the Treatment of Prisoners of War of August 12, 1949.

<sup>152</sup> The Fourth Geneva Convention. The Geneva Convention Relative to the Protection of Civilian Persons in Time of War of August 12, 1949.

آنچه که مهم است این واقعیت می‌باشد که تغییرات سریع ناشی از توسعه تکنولوژی‌های مربوط به سلاح‌های جدیدتر و انواع جنگ‌های نوین و پیچیده تر این ضرورت را ایجاد می‌کند تا قوانین و قواعد تازه‌تری برای کاهش آلام و مصیبت‌ها و آثار مخرب جنگ بر محیط زیست وضع شده و به اجرا درآیند.

در پرتو این تحولات و نیازهاست که مقررات و قوانین ناظر بر جنگ نیز هر روز بیشتر توسعه یافته‌اند. برخی از این مقررات که از دوران پایانی جنگ جهانی دوم به وجود آمده و مقاله‌نامه‌های ژنو را تکمیل می‌کنند در اسناد حقوقی متعدد بیشتری تبلور یافته‌اند.

- مقاله‌نامه ۱۹۵۴ لاهه توسط سازمان عملی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) برای حمایت از اموال فرهنگی در صورت درگیری مسلحانه.<sup>۱۵۳</sup>
- قطعنامه موسسه حقوق بین‌الملل زاگرب در سال ۱۹۷۱ در مورد شرایط اعمال قواعد بشردوستانه درگیری مسلحانه در خصوصتهایی که نیروهای سازمان ملل ممکن است در آن شرکت داشته باشند.<sup>۱۵۴</sup>
- اعلامیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۴ در مورد حمایت از زنان و کودکان در شرایط اضطراری و درگیری‌های مسلحانه.<sup>۱۵۵</sup>
- مقاله‌نامه سال ۱۹۷۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در مورد ممنوعیت استفاده نظامی یا هرگونه استفاده خصمانه از تکنیک‌های اصلاح محیط زیست.<sup>۱۵۶</sup>

<sup>153</sup> 1954 Hague Convention for the Protection of Cultural Property in the Event of Armed Conflict.

<sup>154</sup> 1971 Zagreb Resolution of the Institute of International Law on Conditions of Application of Humanitarian Rules of Armed Conflict to Hostilities in which the United Nations Forces May be Engaged.

<sup>155</sup> 1974 United Nations Declaration on the Protection of Women and Children in Emergency and Armed Conflict. UN. General Assembly (29th sess.: 1974-1975).

<sup>156</sup> 1977 United Nations Convention on the Prohibition of Military or Any Other Hostile Use of Environmental Modification Techniques It was adopted by General Assembly in its resolution 31/72 in 10 December 1976.

- پروتکل سال ۱۹۷۷ الحاقی به مقاله‌نامه اول ژنو ۱۲ اوت ۱۹۴۹، و مربوط به حمایت از قربانیان درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی.<sup>۱۵۷</sup>
- پروتکل ۱۹۷۷ الحاقی به مقاله‌نامه دوم ژنو ۱۲ اوت ۱۹۴۹ و مربوط به حمایت از قربانیان درگیری‌های مسلحانه غیر بین‌المللی.<sup>۱۵۸</sup>
- قواعد اساسی حقوق بشردوستانه بین‌المللی صلیب سرخ قابل اجرا در درگیری‌های مسلحانه مصوب سال ۱۹۷۸.<sup>۱۵۹</sup>
- مقاله‌نامه سال ۱۹۸۰ سازمان ملل متحد در مورد ممنوعیت‌ها یا محدودیت‌های استفاده از برخی سلاح‌های متعارف که ممکن است بیش از حد مضر یا دارای اثرات غیرمجاز تلقی شوند.<sup>۱۶۰</sup>
- پروتکل اول الحاقی به همین مقاله‌نامه در سال ۱۹۸۰ در مورد وسایل غیر قابل تشخیص.<sup>۱۶۱</sup>
- پروتکل دوم مصوب سال ۱۹۸۰ در مورد ممنوعیت یا محدودیت استفاده از مین، تله انفجاری و سایر وسایل.<sup>۱۶۲</sup>
- پروتکل سوم مصوب سال ۱۹۸۰ در مورد ممنوعیت یا محدودیت استفاده از سلاح‌های آتش‌زا.<sup>۱۶۳</sup>
- پروتکل چهارم مصوب سال ۱۹۹۵ در مورد سلاح‌های لیزری کورکننده.<sup>۱۶۴</sup>

---

<sup>157</sup> Geneva Protocol I Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and Relating to the Protection of Victims of International Armed Conflicts.

<sup>158</sup> Geneva Protocol II Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and Relating to the Protection of Victims of Non-International Armed Conflicts.

<sup>159</sup> Red Cross Fundamental Rules of International Humanitarian Law Applicable in Armed Conflicts.

<sup>160</sup> The UN Convention on Prohibitions or Restrictions on the Use of Certain Conventional Weapons Which May be Deemed to be Excessively Injurious or to Have Indiscriminate Effects (CCW) in 1980.

<sup>161</sup> Protocol I on Non-Detectable Fragments.

<sup>162</sup> Protocol II on Prohibitions or Restrictions on the Use of Mines, Booby-Traps and Other Devices.

<sup>163</sup> Protocol III on Prohibitions or Restrictions on the Use of Incendiary Weapons

<sup>164</sup> Protocol IV on Blinding Laser Weapons.

- پروتکل دوم اصلاح شده ۱۹۹۶ در مورد ممنوعیت یا محدودیت استفاده از مین، تله انفجاری و سایر وسایل<sup>۱۶۵</sup>
- پروتکل مربوط به بقایای مواد منفجره باقی مانده از جنگ (پروتکل پنجم الحاقی به مقاله‌نامه سال ۱۹۸۰) مصوب ۲۸ نوامبر ۲۰۰۳<sup>۱۶۶</sup>
- کتابچه راهنمای سان رمو در سال ۱۹۹۴ در مورد حقوق بین‌الملل قابل اعمال در درگیری‌های مسلحانه در دریا<sup>۱۶۷</sup>
- رهنمودهای مجمع عمومی ملل متحد برای دستورالعمل‌ها و دستورالعمل‌های نظامی در مورد حفاظت از محیط زیست در زمان درگیری‌های مسلحانه در سال ۱۹۹۴<sup>۱۶۸</sup>
- مقاله‌نامه ۱۹۹۴ سازمان ملل متحد در مورد ایمنی سازمان ملل متحد و کارکنان وابسته<sup>۱۶۹</sup>
- نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد قانونی بودن تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در سال ۱۹۹۸<sup>۱۷۰</sup>
- مقاله‌نامه سال ۱۹۹۷ آتاوا در خصوص منع استفاده، انبار کردن، تولید و انتقال مین‌های ضد نفر و انهدام آنها<sup>۱۷۱</sup>
- اساسنامه رم دادگاه کیفری بین‌المللی<sup>۱۷۲</sup>

---

<sup>165</sup> Amended Protocol II on Prohibitions or Restrictions on the Use of Mines, Booby-Traps and Other Devices.

<sup>166</sup> Protocol on Explosive Remnants of War (Protocol V to the 1980 Convention).

<sup>167</sup> 1994 San Remo Manual on International Law Applicable to Armed Conflicts at Sea.

<sup>168</sup> ICRC/UNGA Guidelines for Military Manuals and Instructions on the Protection of the Environment in Time of Armed Conflict.

<sup>169</sup> UN Convention on the Safety of United Nations and Associated Personnel.

<sup>170</sup> The International Court of Justice advisory opinion on the Legality of the Threat or Use of nuclear weapons.

<sup>171</sup> Ottawa Convention on the Prohibition of the Use, Stockpiling, Production and Transfer of Anti-Personnel Mines and on their Destruction.

<sup>172</sup> 1998 Rome Statute of the International Criminal Court (entered into force 1 July 2002).

- پروتکل اختیاری ۲۰۰۰ در مورد دخالت کودکان در درگیری‌های مسلحانه<sup>۱۷۳</sup>
- پروتکل الحاقی سوم سال ۲۰۰۵ به مقاله‌نامه ژنو در ۱۲ اوت ۱۹۴۹<sup>۱۷۴</sup>
- مقاله‌نامه ۲۰۰۸ در مورد مهمات خوشه‌ای<sup>۱۷۵</sup>

موضوعات قوانین و مقررات حقوق جنگ به مراتب گسترده‌تر از این شرح کوتاه است. بنابراین به جهت رعایت اختصار، توضیح آن به نوشتاری دیگری واگذار می‌شود و در اینجا موضوع حقوق بشر دوستانه بین‌المللی با مراجعه به توضیح داده می‌شود.

### جنایات بین‌المللی در حقوق کیفری بین‌المللی

دادگاه کیفری بین‌المللی در ماده ۵ و ۸ جنگ تجاوزکارانه را به همراه جنایت علیه بشریت، جنایت نسل‌کشی، و جنایات جنگی در ردیف چهار جنایت غیر قابل بخشش بین‌المللی قرار داده است. اهمیت قراردادن اینگونه اقدامات شنیع غیرانسانی، شامل جنایت جنگ تجاوزکارانه، در این واقعیت باید جستجو شود که جامعه جهانی دیگر نمی‌تواند توحش این جنایت‌کاران را زیر عنوان مصونیت تحمل کند. اصل حاکمیت دیگر نمی‌توان پناهگاهی برای جنایت‌کاران باشد. در عین حال، این حقیقت نیز روشن می‌شود که جامعه جهانی، از جمله دادگاه کیفری بین‌المللی، باید خود را برای تحت پیگرد قرار دادن و محاکمه و مجازات این جانیان آماده کند. به موجب این تحول دگرگون‌کننده نظام وستفالیایی کشور و حاکمیت-محور، "هر فردی که به عنوان رهبر و یا سازمان‌دهنده، در جنایت جنگ تجاوزکارانه بگونه‌ای فعال مشارکت داشته، و یا به برنامه‌ریزی، آماده‌سازی، و اقدام به تجاوز فرمان داده باشد، برای جنایت تجاوز مسئول می‌باشد."<sup>۱۷۶</sup>

---

<sup>173</sup> Optional Protocol on the Involvement of Children in Armed Conflict (entered into force 12 February 2002).

<sup>174</sup> Geneva Protocol III Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and Relating to the Adoption of an Additional Distinctive Emblem.

<sup>175</sup> 2008 Convention on Cluster Munitions (entered into force 1 August 2010).

<sup>176</sup> Draft Code of Crimes against the Peace and Security of Mankind, International Law Commission, Article 16, *Yearbook of International Law Commission*, 1996, volume II, part 2, pp. 42-43.



پیشتر، و به دنبال به رسمیت شناخته شدن اصول دیوان‌های نورنبرگ به عنوان اصول حقوق بین‌الملل توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد، عمل تجاوز محکوم شده و عاملان برنامه ریزی جنگ جهانی دوم برای جنایات خود محکوم شده بودند. و همانگونه که در بخش‌های پیشین توضیح داده شد، مجمع عمومی در سال ۱۹۷۴ طی قطعنامه‌ای دست به تعریفی از تجاوز براساس اجماع همپوش میان اعضای ملل متحد زده بود. اما هنوز اینگونه تجاوزات جنایتی علیه صلح بین‌المللی تلقی می‌شدند تا جنایت جنگ تجاوزکارانه. بزرگترین حساسیت در ارتباط با قطعنامه تعریف تجاوز این بود که این تعریف شامل مجموعه اقدامات قهرآمیز بود که توسط کشوری علیه کشوری دیگر انجام می‌گرفت. ولی قطعنامه در خصوص مسئولیت این تجاوزات ساکت بود. کمیسیون حقوق بین‌الملل این موضوع را در طی بحث‌های طولانی مورد توجه قرار داده بود. بنابراین، در پیش نویس قانون جنایت علیه صلح و امنیت بین‌المللی مستقیماً افراد را برای انجام جنایت مورد شناسایی قرار داد. کمیسیون حقوق بین‌الملل در این شناسایی جنایی به محاکمات نورنبرگ اشاره کرده و در بیان این امر که جنایت توسط افراد بیان می‌شود، جمله‌ای تعیین کننده را از آن نقل قول می‌کند که "جنایات علیه حقوق بین‌الملل توسط مردان انجام می‌شود نه توسط نهادهای انتزاعی و تنها با مجازات افرادی که مرتکب چنین جنایاتی می‌شوند می‌توان مفاد حقوق بین‌الملل را اجرا کرد".<sup>۱۷۷</sup> در آن گزارش کمیسیون حقوق بین‌الملل بیشتر ادامه می‌دهد که "بنابراین، نقض قواعد حقوق بین‌الملل منع تجاوز توسط یک کشور موجب مسئولیت کیفری افرادی می‌شود که نقش تعیین کننده‌ای در برنامه‌ریزی، آماده‌سازی، آغاز یا انجام تجاوز داشته‌اند. عبارت "تجاوز ارتكابی توسط یک کشور" به وضوح نشان می‌دهد که چنین نقض قانون توسط یک کشور یک شرط لازم برای انتساب احتمالی مسئولیت یک جنایت تجاوز به یک فرد است".<sup>۱۷۸</sup>

این تفاسیر حقوق دانان برجسته در کمیسیون حقوق بین‌الملل به شکلی ظریف در قانونی ساختن مسئولیت جنایت بین‌المللی حاصل از جنگ تجاوزکارانه موثر بود. کمیسیون در ماموریت خود برای تهیه پیشنهاد اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، در ماده ۲۰، و در زیر عنوان توضیح جنایاتی که در حیطه صلاحیت دادگاه قرار می‌گیرند، "جنایت تجاوز" را رسماً به لیست جنایت‌های بین‌المللی افزود. در حقیقت، کمیسیون تغییری عمیقی در نگرش نسبت به مسئولیت حاصل از جنگ تجاوزکارانه دست زده و آنرا از "جنایت علیه صلح و امنیت بین‌المللی" به "جنایت تجاوز" تغییر داد. کمیسیون توضیح می‌دهد که تعریف تجاوز در قطعنامه سال ۱۹۷۴ با تجاوز کشورها سروکار دارد، نه با جنایات افراد، و به عنوان راهنمایی

<sup>۱۷۷</sup> زیرنویس ۱۷۶

<sup>۱۷۸</sup> همان زیرنویس

برای شورای امنیت طراحی شده است، نه به عنوان یک تعریف برای استفاده قضایی. "اما، با توجه به مفاد بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد، این قطعنامه راهنمایی‌هایی را ارائه می‌دهد و دادگاه باید در حال حاضر در موقعیت بهتری برای تعریف جرم عرفی تجاوز نسبت دادگاه نورنبرگ در سال ۱۹۴۶ باشد."<sup>۱۷۹</sup> این تحولی بی سابقه در موضوعات مربوط به جنگ تجاوزکارانه بود زیرا صلاحیت رسیدگی به این امر که آیا جرم اتفاق افتاده جنایت بین‌المللی تلقی می‌شود یا نه را از شورای امنیت سازمان ملل متحد، به موجب ماده ۳۹ منشور ملل متحد،<sup>۱۸۰</sup> به یک نهاد قضایی بین‌المللی تغییر داد.

مقاله‌نامه رم که اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی را تشکیل می‌دهد، در ماده ۸ (اصلاحیه) به تعریف جنایت حاصل از جنگ تجاوزکارانه پرداخته است:

از نظر این اساسنامه، "جنایت تجاوز" به معنای برنامه ریزی، آماده سازی، شروع یا اجرای یک عمل تجاوزکارانه توسط شخصی است که به طور مؤثر کنترل یا هدایت اقدامات سیاسی یا نظامی یک کشور را دارد. که به دلیل ماهیت، جاذبه و مقیاس خود، نقض آشکار منشور ملل متحد است. از نظر بند ۱، "عمل تجاوز" به معنای استفاده از نیروی مسلح توسط یک کشور علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی یک کشور دیگر، یا به هر روش دیگری که با منشور سازمان ملل متحد مغایرت داشته باشد، است. طبق قطعنامه ۳۳۱۴ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، هر یک از اقدامات زیر، صرف نظر از اعلام جنگ، به عنوان یک اقدام تجاوزکارانه تلقی می‌شود:

(الف) تهاجم یا حمله توسط نیروهای مسلح یک کشور به قلمرو یک کشور دیگر، یا هر اشغال نظامی، هرچند موقت، ناشی از چنین تهاجم یا حمله، یا هر گونه الحاق با استفاده از زور قلمرو کشور دیگر و یا بخشی از آن؛

(ب) بمباران توسط نیروهای مسلح یک کشور علیه قلمرو کشور دیگر یا استفاده از هر یک تسلیحات توسط یک کشور علیه قلمرو کشور دیگر؛

<sup>179</sup> International Law Commission, Draft Statute for an International Criminal Court with commentaries 1994, pp. 39-40.

<sup>180</sup> ماده ۳۹ - شورای امنیت وجود هرگونه تهدید علیه صلح - نقض صلح - یا عمل تجاوز را احراز و توصیه‌هایی خواهد نمود یا تصمیم خواهد گرفت که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی به چه اقداماتی بر طبق مواد ۴۱ و ۴۲ باید مبادرت شود

- (ج) محاصره بنادر یا سواحل یک کشور توسط نیروهای مسلح کشور دیگر.
- (د) حمله نیروهای مسلح یک کشور به نیروهای زمینی، دریایی یا هوایی، یا ناوگان دریایی و هوایی یک کشور دیگر.
- (ث) استفاده از نیروهای مسلح یک کشور که با توافق کشور پذیرنده در قلمرو کشور دیگری هستند، برخلاف شرایط پیش‌بینی شده در موافقتنامه یا هرگونه تمدید حضور آنها در چنین سرزمینی فراتر از خاتمه توافق؛
- (و) اقدام یک کشور در اجازه دادن به قلمرو خود که در اختیار کشور دیگری قرار داده است، توسط آن کشور دیگر برای ارتکاب عمل تجاوزکارانه به کشور ثالث استفاده شود.
- (ز) ارسال گروه‌ها، افراد، یا مزدوران مسلح توسط یا از طرف یک کشور که اعمال نیروی مسلحانه را علیه دیگری انجام می‌دهند.<sup>۱۸۱</sup>

در ماه مه و ژوئن سال ۲۰۱۰، اولین کنفرانس بازنگری اساسنامه I دادگاه کیفری بین‌المللی در کامپالا، اوگاندا برگزار شد. کشورهای عضو و غیرعضو به طور یکسان گرد هم آمدند تا اجرای و تأثیر اساسنامه رم از زمان اجرایی شدن آن در ژوئیه ۲۰۰۲ را بررسی کنند. در این زمان اصلاحات متعددی به اساسنامه پیشنهاد شد، از جمله تعریف پیشنهادی برای جنایت تجاوز و همچنین اینکه چگونه و در چه موردی دیوان کیفری بین‌المللی کیفری می‌تواند اعمال صلاحیت در مورد جرم تجاوز را آغاز کند. پس از بحث‌های بسیار، هم کشورهای عضو دادگاه کیفری بین‌المللی و هم کشورهای غیر عضو موافقت کردند که با اجماع اصلاحات کامپالا را در ۱۱ ژوئن تصویب کنند که شامل اصلاحیه‌های جنایت تجاوز بود.

### نتیجه‌گیری

با توجه به توضیحات فوق، آنچه که می‌بایست در رابطه با تجاوز نظامی روسیه به اوکراین مورد نظر قرار داد این است که بدون درنگ تجاوز نظامی جنایتی بین‌المللی و شخص پوتین به عنوان بالاترین مقام در کشور روسیه مسئول این جنایت می‌باشد. بنابراین در حالیکه مواضع متفاوتی در خصوص چرایی حمله نظامی تجاوزکارانه نسبت به اوکراین در جریان است، و گروه‌های چپ‌گرا از یکسو، و کشورهای متحد روسیه از دیگر سو، این تجاوز را توجیه

<sup>181</sup> The Statute of the International Criminal Court.

می‌کنند، عملیات نظامی علیه یک کشور مستقل فی نفسه نقض فاحش قوانین بین‌المللی، و طبق ماده ۸ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، جنایتی با مسئولیت شخص پوتین می‌باشد. تجاوز نظامی به اوکراین نه فقط "جنایت جنگ تجاوزکارانه" است، که به دلیل قاعده آمره منع کاربرد زور در حقوق بین‌الملل اتفاق افتاده است، بلکه به موجب همان اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، "جنایتی جنگی" است که در تقابل کامل با مقررات حقوق بین‌الملل عرفی و نیز معاهدات بین‌المللی ناظر بر عملیات جنگی می‌باشد. رعایت نکردن قوانین "حقوق جنگ" موجبات کشته شدن و صدمات سنگینی به غیر نظامیان می‌باشد. از نقطه نظر حقوق بین‌الملل ترکیب این دو نوع جنایت بین‌المللی نه فقط تشکیل دهند بالاترین و سهمگین‌ترین جنایت می‌باشد، با جنایت علیه بشریت نیز پیوند می‌یابد. بند ۱۱ از ماده ۷ اساسنامه دادگاه کیفری صدمات جانبی آن بالاترین درجه جنایت را نیز به عنوان نوعی جنایت دیگر بر می‌شمرد: "سایر اعمال غیرانسانی با خصوصیات مشابه عمداً باعث رنج شدید یا آسیب جدی به بدن یا سلامت روحی یا جسمی می‌شود". از آنجاییکه تجاوز نظامی به اوکراین موجبات این آسیبها را به مردم باعث شده است، جنگ روسیه علیه اوکراین سه ضلع جنایتی سهمگین بین‌المللی را تشکیل می‌دهد: "جنایت جنگ تجاوزکارانه"، "جنایات جنگی"، و "جنایت علیه بشریت".

## فصل ششم

### حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت

#### چکیده

جدای از سوابق تاریخی که طی آن گروه‌هایی سعی کردند با تاسی از ایدئولوژی‌های چپ‌گرایانه، بخش‌هایی از مام میهن را جدا سازند، و به ناکامی کشیده شدند، اخیرا نیز کوشش‌های مشابهی توسط همان گروه‌ها در جریان است. القانات سیاسی و لفاظی‌های آنان ممکن است برای برخی فریبنده باشد. به عنوان مثال کاربرد مفاهیمی مانند کثیرالمله، حق تعیین سرنوشت، و یا فدرالیسم قومی، توسط آن گروه‌ها گمراهی‌هایی را در بخش‌هایی از افکار عمومی بوجود آورده است. نبودن توضیحات روشن و دقیق حقوقی در باره مفاهیمی مانند ملت، ملیت، کشور، قومیت، و یا حق تعیین سرنوشت از یکسو، و قصور رسانه‌ها برای بازگشودن معانی صحیح این مفاهیم، همراه با تسامح چهره‌های شناخته شده و گروه‌های سیاسی، باعث شده است تا افرادی از میان گروه‌های قومی با مقاصد سیاسی ابهام‌آلودی بکوشند زمینه‌های تجزیه طلبی را فراهم آورند. هدف اصلی این فصل توضیح آن مفاهیم از دیدگاه حقوق بین‌الملل می‌باشد.

**کلید واژگان:** کشور، حق تعیین سرنوشت، آزادی تصمیم‌گیری، حقوق دموکراتیک،

مردم و ملل

کشور و حاکمیت

کشور به ذاتی سیاسی<sup>۱۸۲</sup> اطلاق می‌شود که با سازماندهی خاصی که به دولت<sup>۱۸۳</sup> موسوم است، می‌تواند اراده سیاسی<sup>۱۸۴</sup> (تا حدودی نامشروط) خود را بر اجزای آن ذات سیاسی<sup>۱۸۵</sup>، یعنی اشخاص حقیقی و حقوقی که به فضای (سرزمین و متعلقات آن)<sup>۱۸۶</sup> معین آن ذات تعلق خاطر دارند، اعمال کند. بنابراین، کشور ساختاری سیاسی و تاریخی<sup>۱۸۷</sup> است که موجودیت خود را به عنوان ذاتی سیاسی اعلام می‌کند.

تجلی این ذات سیاسی، ملت<sup>۱۸۸</sup> نامیده می‌شود، خواه با ویژگی‌های مرتبط با خاک و خون (ملیت قومی)<sup>۱۸۹</sup> همراه باشد، مانند فرانسه و یا آلمان، و خواه با مختصات مدنی و اجتماعی چند فرهنگی، (ملیت مدنی)<sup>۱۹۰</sup> مانند کانادا توضیح داده شوند ملت ممکن از گروه‌های متفاوت قومی، زبانی، مذهبی، و یا فرهنگی تشکیل شده باشد که با احساس تعلق هویتی و سرزمینی، و با درجه‌ای از همگنی، خود را از ملل دیگر متمایز می‌سازد. این احساس تعلق گوهر ملت بودن را شکل بخشیده و تعیین می‌کند. به همین دلیل احساس تعلق ملی با استعانت از سمبل‌هایی مانند سابقه تاریخی و افسانه‌های آن، مراسم و سنت‌ها و شعارها، و یا پرچم و سرود ملی همواره حفظ می‌شود.

این دو مفهوم، یعنی ذات سیاسی (کشور) و تجلی آن (ملت)، در عقلانیت وستفالیایی<sup>۱۹۱</sup> به وضوح و روشنی و با عنوان دولت-ملت<sup>۱۹۲</sup> تشریح شده است، بدون اینکه به روشنی توضیح داده شود چه ابعاد هنجاری می‌بایست بر آن پیوند ناظر باشد. منظور از بعد هنجاری این است که چه نوع رابطه‌ای می‌بایست ذات نظم حقوقی-اداری، یعنی رابطه میان حاکمیت سیاسی به عنوان ساختاری اجتماعی، و حاکمیت اراده فردی که در ماهیت خود با مردم، به عنوان ذواتی عقلایی همراه است، را تعریف و تعیین نماید. در ادبیات معاصر حقوق بین‌الملل، پیوند میان ذات سیاسی و تجلی آن، یعنی ملت، در مقاله‌نامه مونته‌ویدیو (۱۹۳۳) به عنوان سندی

182 Political unity

183 Government-administration

184 Sovereign power

185 Nationals – people

186 Appurtenance (territory including possession above and under the land: the air and the seas)

187 Social construction

188 Nation

189 Ethnic nationality – ethnic-based nation

190 Civic nationality

191 Westphalian logic (1648)

<sup>۱۹۲</sup> در فارسی به آن دولت-ملت می‌گویند. اما به نظر م باید کشور/دولت-ملت نامیده شود

اعلامی<sup>۱۹۳</sup> با وضوح توضیح داده شده است.<sup>۱۹۴</sup> این اعلام بازگو کننده نگرشی به مفهوم کشور بودن است<sup>۱۹۵</sup> که در حقوق بین الملل عرفی<sup>۱۹۶</sup> در رویه های کشورها مشاهده شده است. در این نگرش، هرگاه اجزای آن ذات سیاسی تامین شوند، کشور به خودی خود اعلام موجودیت می کند؛ یعنی اینکه این اعلام موجودیت مربوط به یک شخصیت سیاسی و حقوقی است که منافع ملت خود را نمایندگی می کند. مقاله نامه مذکور در ماده ۱ به روشنی اعلام می کند که "کشور (یعنی همان ذات سیاسی) یک شخص حقوقی یگانه در حقوق بین الملل می باشد"<sup>۱۹۷</sup>. در این تعریف، که همچنان تنها و معتبرترین توضیح کشور بودن می باشد، کشور یک شخص یگانه (یک شخصیت سیاسی) است، و سیستم بین المللی کشورها را به عنوان بازیگر اصلی به رسمیت می شناسد. از اینرو، تعامل میان کشورها در جامعه بین المللی کشورها انجام می گیرد. همان ماده شماره ۱ مقاله نامه مذکور چهار ویژگی را به این شخصیت واحد (یگانه) سیاسی اختصاص می دهد:

- جمعیت ثابت
- سرزمین معین
- دولت
- توانایی برای برقراری ارتباط با دیگر کشورها (ذوات سیاسی و یا شخصیت های حقوقی)

این چهار ویژگی ستون های کشور بودن را بنیاد می نهند. نکته ای که از این چهار ویژگی حاصل می شود این است که اولاً آن ذات سیاسی به محض شکل گیری اعلام استقلال می کند. مفهوم حقوقی چنین استقلالی این است که موجودیت یک کشور هیچ ارتباطی به تبعیت یک کشور از قوانین بین المللی ندارد. این بازیگر مستقل در همه شرایط تصمیم می گیرد و براساس آن رفتار می کند. ثانیاً اعلام استقلال به این معنی است که ذوات سیاسی، یا کشورها، حق مداخله در امور داخلی یکدیگر را ندارند. منظور از این استقلال این است اراده حاکمیتی کشور که از طریق دولت آن کشور اعمال می شود، بی قید و شرط است و نمی توان آنرا با معیارهای اخلاقی و هنجاری محدود ساخت، مگر اینکه قوانین بین المللی آنها را تعیین

<sup>193</sup> Declaratory theory of the state

<sup>194</sup> Convention on Rights and Duties of States adopted by the Seventh International Conference of American States, 1933.

<sup>195</sup> Statehood.

<sup>196</sup> Customary international law.

<sup>197</sup> The state as a person of international law.

کنند. ثالثاً، حقوق بین‌الملل (سنٹی) نیز این بی‌قید و بند بودن حاکمیت ملی را به عنوان پایه اصلی روابط بین‌الملل مورد شناسایی قرار داده است. این ویژگی‌ها در بند ۱ از ماده ۲ منشور ملل متحد مورد تصدیق قرار گرفته است. "سازمان براساس اصل تساوی حق حاکمیت تمام اعضای خود مبتنی می‌باشد".

توضیح بیشتری برای این ویژگی‌ها نیاز است. هرگاه کشوری پا به عرصه ظهور بگذارد، بی‌هیچ قید و شرطی قابلیت و تمایل خود را برای تعامل با دیگران اعلام می‌کند. یعنی اینکه مفهوم استقلال حقوقی و سیاسی هیچ ربطی به تبعیت آن کشور از قوانین بین‌المللی، یا شناسایی کشورهای دیگر ندارد. یک چنین اعلام موجودیتی توسط دادگاه بین‌المللی دائمی دادگستری در قضیه رژیم حقوقی میان آلمان و اتریش مورد تصدیق قرار گرفته است.

... نتیجه این است که محدودیتها به آزادی یک کشور، خواه ناشی از قوانین بین‌المللی عرفی یا تعهدات قراردادی باشد، بر استقلال کشورها تأثیر نمی‌گذارد. تا زمانی که این محدودیتها کشور را تحت اختیارات قانونی یک کشور دیگر قرار ندهند، کشور هر چقدر هم که این تعهدات گسترده و سنگین باشند، همچنان یک کشور مستقل باقی می‌ماند. (قضیه گمرکات، ۱۹۳۱)

در اینجا یک موضوع پیچیده دیگر به بحث وارد می‌شود. آیا صرف اعلام موجودیت سیاسی خود، و تمایل به تعامل با دیگر کشورها، برای ادامه حیات ذات سیاسی به وجود آمده کافی است؟ دو تئوری کلی در پاسخ به این پرسش مطرح شده‌اند.

نظریه شناسایی اعلامی<sup>۱۹۸</sup> که برآمده از ماده یک مقاله‌نامه مونته‌ویدئو می‌باشد، صراحت دارد که با شرط تامین ویژگی‌های چهارگانه مذکور کشور به خودی خود اعلام موجودیت می‌کند. از آنجاییکه این اعلام موجودیت بر توانایی و تمایل آن کشور برای ورود به تعاملات بین‌المللی قرار می‌گیرد، هیچ نیازی به شناسایی آن کشور توسط کشورهای دیگر نیست.

این نگرش نسبت به موجودیت کشور، به نظریه ماکس وبر در باره ذات کشور بودن نزدیک است، وبر کشور را یک سازمان سیاسی می‌داند که به عنوان یک ذات حقیقی دستگاه

<sup>198</sup> Declaratory theory of recognition.



اداره کننده خود را با عنوان دولت به وجود آورده است و می‌تواند اراده حاکمیتی خود را بر مردم خویش، و در سرزمین معین مورد حاکمیت اعمال کند. بنابراین به گفته وبر یک کشور هنگامی می‌تواند وجود داشته باشد که بتواند موارد زیر را دربر گیرد: ذاتی سیاسی باشد؛ نظم اداری و حقوقی خود را در درون آن فضایی که ذات سیاسی چهره خود را به تصویر می‌کشد، ایجاد کند؛ آن نظم بتواند به درستی امور کشور را اداره کند؛ هدایت امور براساس قانونگذاری موثر و بگونه‌ای انحصاری در اختیار داشته باشد؛ هدایت امور را با اقتدار تام و تمامی که آن ذات سیاسی، یعنی حاکمیت سیاسی، برای آن در نظر گرفته است بر قلمرو ارضی و مردم خود اعمال نماید. این نگرش توسط ماده ۳ مقاله‌نامه مونته ویدیو به روشنی و صراحت تصدیق شده است.

وجود سیاسی کشور مستقل از به رسمیت شناختن کشورهای دیگر است. حتی قبل از شناسایی، کشور حق دارد از تمامیت و استقلال خود دفاع کند، حفاظت و رفاه آن را فراهم کند، و در نتیجه خود را آنطور که صلاح می‌داند سازماندهی کند، براساس منافع خود قانون وضع کند، خدمات خود را اداره کند، و صلاحیت خود را تعریف و اعمال کند. اعمال یک چنین حقی تابع هیچ محدودیتی نیست، مگر اینکه طبق قوانین بین‌المللی برای حمایت از حقوق دیگر کشورها امکان پذیر باشد.

نظریه شناسایی تاسیسی<sup>۱۹۹</sup> استدلال می‌کند که وجود یک ذات سیاسی به شناسایی دیگر کشورها منوط و وابسته می‌باشد. هرگاه این شناسایی انجام نگیرد، کشوری که تاسیس شده است، علی‌رغم توانایی و تمایل برای تعامل با دیگر کشورها، هرگز نمی‌تواند آن تمایل خویش برای کشور بودن را محقق نماید، و در نتیجه در انزوا باقی می‌ماند. درحقیقت، عدم شناسایی به معنی انکار موجودیت و به انزوا کشاندن، و تحت شرایطی، نابودی قهرآمیز آن ذات سیاسی می‌باشد. این نظریه برآمده از فضای استعماری و سلطه‌گرایانه سیستم بین‌المللی، و اعمال سیاست قدرت، می‌باشد.

در مقایسه با این نظریه شناسایی، نظریه کلاسیک شناسایی موسوم به اعلامی، اساساً کشور بودن براساس ماده ۴ مقاله‌نامه مونته ویدیو، با روشنی بیشتری مورد توجه جامعه بین‌المللی کشورها قرار گرفته است. براساس نظریه اعلامی، کشورها از نظر حقوقی برابر

<sup>199</sup> Constitutive theory of recognition.

هستند، از حقوق یکسانی برخوردارند، و در اعمال ظرفیت خود به عنوان ذاتی سیاسی، برابر می‌باشند. یک چنین حقی برای کشورها به توانایی کشور بستگی ندارد، بلکه به واقعیت ساده باز می‌گردد که وجود کشور به عنوان یک شخص واحد به موجب قوانین بین‌المللی تعریف می‌شود. اما وجود کشورهایی مانند افغانستان، هائیتی، سومالی، و کنگو که به کشورهای شکننده<sup>۲۰۰</sup> موسوم هستند آن تعریف کلاسیک کشور بودن را مورد پرسش قرار داده‌اند. این کشورهای شکننده به اشکال مختلف قادر نیستند ویژگی‌ها شناسایی اعلامی را تامین کنند. افغانستان از ساختارهایی فروریخته در عذاب است، سومالی در بی‌نظمی کامل به سر می‌برد، کنگو با پدیده کودک سرباز مواجه شده است، و هائیتی ساختار شکننده دیگری مشتمل بر عدم امنیت کامل به سر می‌برند. هر چهار کشور از فقر مطلق در عذاب هستند، بی‌نظمی آنچنان گسترده و عمیق است که دولت مرکزی نمی‌تواند به آن پاسخی موثر بدهد، و موانع ساختاری موجبات سقوط کل عناصر تشکیل دهنده کشور و اعمال حاکمیت را فراهم آورده است، و مداخلات خارجی آنها را در بن بست سیاسی قرار داده است.

### مفاهیم ملت و ملیت

افزون بر چالش‌های مذکور نسبت به مفهوم کشور بودن و عناصر سازنده آن، مفاهیم ملت و ملیت نیز باید به درستی تعریف شوند. این مفاهیم با نگرش سنتی حاکمیت مطلق، موسوم به دیدگاه هابسی، با چالش‌های نوینی همراه شده است. در نگرش هابسی، حاکمیت همانند ابزاری است که به موجب آن قوه حاکمه می‌تواند کشور را از شرایط بی‌نظمی خارج ساخته و آنرا بسامان سازد. قدرت حاکمه قاهره، لواتان، بالاترین، قدرتمندترین و منطقی‌ترین موجود در طبیعت اجتماعی است که قابلیت نمایش حکومت کامل را دارد. این قوه قاهره براساس سه فرضیه توضیح داده می‌شود:

اولین فرضیه این است که همه مردم توانایی فهمیدن و استدلال دارند. آنها هزینه‌ها و منافع حاصل از اقدامات خود را می‌سنجند، و عواقب اعمال خود را در نظر می‌گیرند. ثانیاً وجه مشترک همه آنها این است که همگی به دنبال منافع شخصی خود هستند. مهمترین این منافع داشتن امنیت در فضای بی‌نظمی است. آنها می‌دانند فقدان روابط اجتماعی منظم به این معنی است که هیچکس امنیت ندارد و در هر لحظه ممکن است حیات آنها، توسط دیگرانی که آنها نیز در پی منافع و امنیت خود

<sup>200</sup> Fragile states or the failed states.

هستند، به تاراج برود. سومین فرضیه این است که برای امنیت داشتن باید قدرتمند بود. این قدرتمندی ممکن است در اندیشه آنها برای قانع ساختن دیگران، در توانایی فیزیکی برای تسلیم کشاندن دیگران، و یا در اشتهار و مقام اجتماعی آنها قرار دارد. همه مردم خواهان زندگی عاری از هر نوع مانعی برای زیستن می‌باشند. برای تامین این نوع شناسایی آنها باید قدرتمند باشند. همه مردم برای کسب قدرت دارند، اما این قدرت فقط ابزاری است که می‌تواند به آنها امنیت لازم برای زندگی کردن را اعطا نماید. اما از آنجاییکه همه مردم این ویژگی‌های مشابه را دارند، از در رقابت و رفتارهای خصمانه با یکدیگر قرار می‌گیرند تا بتوانند امنیت خود را تامین کنند. این جنگ همه علیه همه، زندگی را به تباهی کشانده است، مانند دور تسلسلی که از آن گریز نیست.

اما همان مردم به مدد قدرت عقلایی خود در می‌یابند که می‌بایست از این دور تسلسل جستجوی قدرت برای امنیت، که در نهایت به بی‌امنی بیشتری منجر می‌شود، غلبه کنند. برای این منظور آزادی کامل خود را با میل و اراده خویش محدود می‌سازند تا بتوانند همه را به قراردادی اجتماعی ترغیب نمایند تا بواسطه آن جامعه نظامی اجتماعی پیدا کند. این نظم اجتماعی نیاز به مداومت، هدایت، و حفاظت دارد. برای این منظور، همان مردم فردی را از میان خود بر می‌گزینند تا عهده‌دار این نظم باشد. این فرد با بالاترین درجه اقتدار مجهز می‌شود بگونه‌ای که هیچ نوع مقاومتی در برابر آن نمی‌تواند شکل گیرد. مقاومت در برابر حاکمیت مطلق همانا بازگشت به بی‌نظمی، و در نتیجه دور باطل جستجوی قدرت برای تامین امنیت خواهد بود. به همین دلیل، قدرت حاکمیتی باید قاهره باشد. این الگوی هابسی حاکمیت در زیربنای حقوق بین‌الملل سنتی و مدافعان واقع‌گرای آن قرار گرفته است.

این نگرش توسط جان لاک به چالشی عمیق کشیده شد. اساس استدلال لاک در دو رساله در باب حاکمیت<sup>۲۰۱</sup> این است که هرچند قدرت سیاسی ساختاری اجتماعی است، اما به معنی داشتن اجازه و حق برای انجام هر کار نمی‌باشد. بلکه برخورداری از قدرت سیاسی، وی که می‌خواهد تامین کند، به رعایت حدودی، که در حقوق طبیعی قابل درک است، منوط می‌باشد. منظور اینکه قوای حاکمه با برقراری نظم اجتماعی موجبات برخورداری مردم از طبیعی آنها را باعث می‌شود. این اجتماعی و سیاسی به ازای آن آزادی مطلق است که مردم به قوه حاکمه تفویض کرده‌اند. اما در نظر داشته باشیم که هم قوای حاکم و هم مردم

<sup>201</sup> Locke, J. (1689/2003). *Two Treaties of Government*. Hackett Publishing Company.

در برخورداری از تعریف شده قانونی، نمی‌بایست آنرا امری مطلق انگارند. آزادی قوه حاکمه به احترام به حق حاکمیت ارادی افراد برای تصمیم‌گیری در باره حق تعیین سرنوشت سیاسی خود منوط است. بین این دو نوع حاکمیت، یعنی حاکمیت اراده مردم و حق حاکمیت نظام سیاسی که بر جامعه حکومت می‌کند باید تعادل و هماهنگی وجود داشته باشد. حتی قوای حاکم مشروعیت خود را از آزادی اراده مردم برای تصمیم‌گیری اخذ می‌نمایند. مردم هم در برخورداری از قانونی حق ندارند که مرزهای تعریف شده را پشت سر گذارند. بلکه هر نوع برخورداری از آزادی به رعایت حقوق دیگران منوط و وابسته می‌باشد.

آزادی هم در ابعاد فردی و هم در ساحت جمعی خود تابعی از قواعد لیبرال می‌باشد. این قواعد را باید در خردمندی<sup>۲۰۲</sup> یافت. خردمندان کسانی هستند که عقلانیت فردگرایانه خود را با دیگران به اشتراک گذاشته تا بتوانند در فرآیندی همپرسه بر اصولی توافق کنند که در آن منافع همگان تامین شود. این خردمندی جمعی است که اساس و گوهر حاکمیت را شکل می‌بخشد. به همین دلیل می‌بایست یکبار دیگر خاطر نشان ساخت که آزادی تابع محدودیت‌هایی است. این محدودیت‌ها را مردم با اراده آزاد خویش تعیین می‌کنند. هرگاه اصل حاکمیت با این خرد جمعی سازگار باشد، مشروعیت پیدا می‌کند. در غیر اینصورت، مردم حق دارند آن قوای حاکمه را به چالش بکشند. اصول لیبرالیسم شاخصه اصلی این نگرش به مفهوم حاکمیت، در مقایسه با واقع‌گرایی سیاسی<sup>۲۰۳</sup> (با قدرت سیاسی نظریه هابسی) نسبت به حاکمیت، می‌باشد.

هریک از این نظریه‌ها تصویر متفاوتی از مفهوم حاکمیت را به تصویر می‌کشند، و در نتیجه هر کدام از آنها مردم و ملت را با معیارهای خاص خود تعریف می‌کند. در نظریه هابسی، مردم تابعی از قوای حاکم هستند. قوای حاکمه تصمیم می‌گیرد که چه کسی می‌تواند شهروند به حساب آید، و چه کسی به عنوان دشمن امنیت کشور تلقی شود. هر نوع صدای مخالفی با حاکمیت مطلق، آنرا تهدیدی به امنیت ملی تصور می‌شود، و این تصورات مردم را به خودی‌های تابع، و افراد غیرخودی سرکش تقسیم می‌کند. به همین نحو، مقدرات آنها نیز به زایدی از قدرت حاکم تبدیل می‌شود. ملیت نیز با این ویژگی‌ها می‌آمیزد. در این دیدگاه، ملت آن گروهی از مردم است که برای اثبات اهداف حاکمه مفهوم پیدا می‌کند و با آمیختن با قدرت حاکم، احساسات هویتی خود را در می‌یابد.

202 Reasonableness.

203 Political realism.

الگوی لاکی با همه تنوعی که دارد، اصلی‌ترین چالشگر اصل حاکمیت مطلق می‌باشد. ملت براساس قراردادادی که رو به سوی انصاف دارد، میان قوای حاکمه و مردم تعریف می‌شود. مردم شهروندانی هستند که در توضیح فلسفه حیات خویش و انجام آن صاحب‌اختیار و در عین حال مسئول هستند. ملیت با تکیه بر اجماعی همپوش شکل می‌گیرد و مظاهر خود را در اجتماعی و سیاسی، رسانه‌های آزاد، و نهادهای جامعه مدنی نمایان می‌سازد. احساس ملی بودن براساس شهروندی مشترک میان مردم شکل می‌گیرد، و علقه‌های باهم بودن را از طریق ایجاد حقوق و برابر برای همه افراد بدون در نظر گرفتن نژاد، عقیده، جنسیت، مذهب، و جایگاه اجتماعی بوجود می‌آورد. شهروندان به مشارکت فعال در فرآیند تصمیم‌گیری را تشویق می‌شوند و از این طریق مشروعیت (پذیرش عمومی) مقامات کشوری فراهم‌تأمین می‌شود.

### موضوع اقلیت‌ها

به موازات پیچیدگی‌های همراه با مفاهیم کشور، ملت، ملیت، و حاکمیت، موضوع اقلیت‌ها هم موجبات سردرگمی‌ها را باعث شده است. برای ارائه تعریفی قابل قبول از مفهوم اقلیت‌ها و جایگاه آنان در حقوق بین‌الملل مناسب‌ترین گزینه آن است که به اسناد حقوقی بین‌الملل مراجعه شود.

دادگاه دائمی بین‌المللی دادگستری در قضیه سیلسیای علیا اولین و مهمترین تعریف از اقلیت را ارائه کرده است. براساس معاهده‌ای که در سال ۱۹۲۲ منعقد شد، مردمی که به یک اقلیت نژادی، زبانی یا مذهبی تعلق دارند، و زبان آموزشی برای دانش آموز مورد شناسایی قرار گرفته است. به نظر دادگاه، هر گونه اقدامی که اقلیت را برای برخورداری از حقوق خود محدود سازد، با مواد ۶۵، ۷۲، و مقدمه بخش دوم ناسازگار است. (قضیه سیلسیا، ۱۹۲۸)

مبنای این تعریف ماده ۱۲ معاهده اقلیت‌هاست که در سال ۱۹۱۹ منعقد شد. در سراسر نظریه دادگاه دائمی اقلیت‌ها به ویژگی‌های زبانی، مذهبی، و نژادی در نظر گرفته شده‌اند. براین اساس، اقلیت به معنای گروهی از مردم است که در یک کشور یا محل معین زندگی می‌کنند، دارای نژاد، مذهب، زبان و سنت‌های مخصوص به خود هستند، آنها با هویت نژادی خود، مذهب، زبان و سنت‌هایی که دارند در یک احساس همبستگی متحد می‌شوند. آنها سنت‌ها و عبادت خود را حفظ می‌کنند، و آموزش و تربیت فرزندان خود را مطابق با سنن نژادی خویش تضمین می‌کنند و در این امر به یکدیگر یاری می‌رسانند. در این معاهده، اقلیت بودن از زاویه دید ویژگی‌های زبانی، نژادی، و مذهبی مورد شناسایی قرار گرفته، و طرفین

متعهدین را به حمایت از حقوق این گروه‌های اقلیتی متعهد می‌سازد.<sup>۲۰۴</sup> اینها حقوقی هستند که در چارچوب ملیت کشورها تعریف شده‌اند، و هیچکدام بر ویژگی ملی بودن و جدایی از سرزمین مادری دلالت ندارند.

ماده ۲۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی سنگ بنای حمایت از حقوق اقلیت‌ها را بنیاد می‌نهد. "در کشورهایی که در آن اقلیت‌های قومی، مذهبی یا زبانی وجود دارند، افراد متعلق به این اقلیت‌ها نباید از این حق در اجتماع با سایر اعضای گروه خود محروم شوند، آنها باید از فرهنگ خود برخوردار باشند، بتوانند عقاید مذهبی خود را دنبال نمایند، و یا از زبان خودشان استفاده کنند." در این مهمترین سند حقوقی بین‌الملل نیز، ویژگی اقلیت بودن بر همان سه عامل قومیت/نژاد، زبان، و مذهب تعریف شده است. براساس ماده ۲ میثاق مذکور کشورهای متعهدین میثاق می‌بایست سیاست‌گذاری‌ها و ساز و کارهای لازم را برای حمایت از این مردم به عمل آورند.

۲,۱. کشورهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که حقوق شناخته شده در این میثاق را درباره کلیه افراد مقیم در قلمرو تابع حاکمیتشان بدون هیچگونه تمایزی از قبیل نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا عقیده دیگر، شامل اصل و منشأ ملی یا اجتماعی، ثروت، نسب یا سایر وضعیت‌ها محترم شمرده و تضمین کنند.

۲,۲. هر کشور طرف این میثاق متعهد می‌شود که بر طبق اصول قانون اساسی خود و مقررات این میثاق اقداماتی در زمینه اتخاذ تدابیر قانون‌گذاری و غیرآن به منظور تنفیذ حقوق شناخته شده در این میثاق که قبلاً به موجب قوانین موجود یا تدابیر دیگر لازم‌الاجراء نشده است، را بعمل آورد.

این سند حقوقی بین‌المللی، بر مبنای همان معاهده حقوق اقلیت‌ها تنظیم شده است تا بتواند کشورها را به حمایت از حقوق اقلیت‌ها متعهد سازد. اما گویی بازمجامعه بین‌المللی وقت از معادل قراردادن اقلیت‌ها با ملیت‌ها امتناع ورزیده است تا بتواند همبستگی را در درون اعضای جامعه بین‌المللی حفظ کند.

---

<sup>204</sup> Minorities Treaty between the Principal Allied and Associated Powers (the British Empire, France, Italy Japan, and the United States) and Poland signed at Versailles 28th of June 1919.

اعلامیه اقلیت‌های ملل متحد که در سال ۱۹۹۲ با اجماع به تصویب رسید،<sup>۲۰۵</sup> در ماده یک اقلیت‌ها را با چهار ویژگی هویت ملی یا قومی، فرهنگی، مذهبی و زبانی مشخص کرده و کشورها را به محافظت از آنها متعهد می‌سازد. نوآوری این سند حقوقی غیرالزام‌آور این است که در آن از یکسو هویت قومی با پوندی ابهام آور با هویت ملی گره زده شده است، و از دیگر سو، ویژگی فرهنگی نیز به تعریف اقلیت بودن افزوده شده است. البته علی‌رغم چهار ویژگی مذکور، هیچ تعریف مشخص و مورد توافق بین‌المللی در مورد اینکه کدام گروه‌ها اقلیت‌ها را تشکیل می‌دهند وجود ندارد. در اسناد حقوقی اغلب تأکید می‌شود که اقلیت یک موجودیت واقعی است و هر تعریفی از آن باید شامل عوامل عینی (مانند وجود قومیت، زبان یا مذهب مشترک) و عوامل ذهنی (از جمله اینکه افراد باید خود را به عنوان عضو معرفی کنند) باشد. علی‌رغم این ویژگی‌ها، بازهم اعلامیه مذکور از شناسایی هرنوع ادعیه‌ای برای گروه‌های اقلیت برای جدایی از سرزمین مادری پرهیز کرده و فقط در ماده ۲ کشورها موظف می‌سازد تا اقدامات قانونی لازم و سایر اقدامات مناسب را برای دستیابی به اهداف اعلامیه، دایر بر حمایت از حقوق اقلیت‌ها، اتخاذ کنند.

در اینجا می‌بایست خاطر نشان ساخت که از نقطه نظر عامل عینی، دستیابی به تعریفی قابل قبول با دشواری‌هایی همراه است. علت اصلی این دشواری نیز این است که اقلیت‌ها در موقعیت‌های گوناگونی زندگی می‌کنند. برخی از آنها در مناطق کاملاً مشخص و جدا از بخش غالب جمعیت با هم زندگی می‌کنند. برخی دیگر در سراسر کشور پراکنده هستند. برخی از اقلیت‌ها حس قوی هویت جمعی و تاریخ ثبت شده دارند، درحالی که دیگران تنها تصویری از میراث مشترک خود را حفظ می‌کنند. از زاویه دید ذهنی و یا انگاشتی نیز دستیابی به تعریفی قابل قبول با مشکلاتی دیگر همراه است. در اینجا می‌توان استدلال کرد که معیارهای ذهنی، مانند اراده اعضای گروه‌های مورد نظر برای حفظ ویژگی‌های خود می‌بایست با تمایل افراد مربوط به در نظر گرفتن بخشی از آن گروه، ترکیب شود. لذا این مانع ممکن است بر سر راه قرار گیرد که همه اعضای گروه ممکن است یک چنین تمایلی را نداشته باشند.

---

<sup>205</sup> Declaration on the Rights of Persons Belonging to National or Ethnic, Religious and Linguistic Minorities, The UNGC Res. 46/135, December 18<sup>th</sup>, 1992.

از آنجاییکه کشورهای عضو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی موظف به حفاظت از حقوق اقلیت‌ها می‌باشند، شایسته است یکبار دیگر به ویژگی‌ها اقلیت بودن توجه نماییم. اقلیت‌ها گروهی از مردم هستند که با دلیل ویژگی‌های چهارگانه زبانی، قومی، مذهبی، و فرهنگی از دیگر مردم متمایز می‌شوند. خطر برای حیات این گروه‌ها هنگامی شکل می‌گیرد که آنان به دلیل همان ویژگی‌ها ممکن است مورد سرکوب قرار گیرند. منظور از سرکوب بطور مشخص این است که هویت آنها انکار شده و یا مورد شناسایی قرار نمی‌گیرد، در نتیجه به آسانی انواع جنایت علیه بشریت و یا جنایت کشتار جمعی در مورد آنان اتفاق می‌افتد. بنابراین، اولین وظیفه کشورها این است که گروه‌های اقلیت را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهند. براین اساس، اعلامیه و برنامه اقدام دوربان سال ۲۰۰۱ در بند ۶۶ تأکید می‌کند که هویت قومی، فرهنگی، زبانی و مذهبی اقلیت‌ها باید محافظت شود، با افراد متعلق به این اقلیت‌ها باید به طور یکسان رفتار شود، و آنان از حقوق بشر و اساسی خود بدون هیچ‌گونه تبعیضی برخوردار شوند. بند ۶۷ همان اعلامیه یادآوری می‌کند که اعضای گروه‌های خاصی با هویت فرهنگی متمایز با مواعی مواجه هستند که ناشی از تأثیر متقابل پیچیده عوامل قومی، مذهبی و سایر عوامل و همچنین سنت‌ها و آداب و رسوم آنهاست. بنابراین، از کشورها درخواست می‌شود اطمینان حاصل کنند که اقدامات لازم، سیاست‌ها، و برنامه‌هایی با هدف ریشه‌کن کردن نژادپرستی، تبعیض نژادی، بیگانه‌هراسی و مواعی را که بر سر راه این افراد بوجود می‌آید، را انجام دهند.<sup>۲۰۶</sup>

پیشتر، گزارشگر ملل متحد در امور اقلیت‌ها با روشنی بیشتری مفهوم اقلیت بودن را تعریف کرده بود. گزارشگر به موجب ماموریتی که بر عهده او گذاشته شده بود، می‌بایست مطالعه‌ای را برای جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها انجام می‌داد. ماحصل این مطالعه، گزارشی ۱۱۴ صفحه‌ای بود که با تفصیل به شرح و تفسیر اقلیت‌ها از دیدگاه حقوق بین‌الملل پرداخته بود. در رابطه با تعریف مفهوم اقلیت‌ها، گزارشگر ویژه توجهات را به رویه‌های قضایی میدول، و برای این منظور به قضیه مهاجرت جوامع یونانی-بلغاری در نظریه مشورتی دادگاه دائمی بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۳۰ پرداخت. دادگاه در نظریه مشورتی خود تعریف روشنی از اقلیت‌ها به معنی سنتی کلمه ارائه داد:

<sup>206</sup> World Conference Against Racism, Racial Discrimination, Xenophobia and Related Intolerance. Declaration and Programme of Action. The United Nations Department of Public Information New York, 2002.



وجود یک گروه یا افرادی که در یک کشور یا محل معین زندگی می‌کنند و دارای نژاد، مذهب، زبان و سنت‌های خودشان، مذهب، زبان و هستند، و براساس احساس همبستگی مشترکی متحد شده‌اند. آنها با هدف حفظ سنت‌ها، عبادات، تأمین آموزش و تربیت فرزندان خود براساس روحيات و سنن نژادی خود به کمک متقابل به یکدیگر می‌پردازند. (قضیه مهاجرت، ۱۹۳۰: ۵)

این نظریه مشورتی راه را برای ارائه تعریفی درباره مفهوم اقلیت باز کرده است. در ابتدا به نظر می‌رسد که تعریف مفهوم اقلیت به درستی برای گروهی از افراد به کار می‌رود که از نظر تعداد کوچکتر از جمعیت یک کشور که به آن تعلق دارند، می‌باشد. اما یک چنین معیار کمی برای اندازه‌گیری نمی‌تواند به درستی حق مطلب را ادا کند به همین دلیل می‌بایستی معیارهای دیگری را نیز در نظر گرفت تا بتوان به تعریفی روشن از مفهوم اقلیت دست یافت. دادگاه عالی کراالا در هند تا حدود توانسته است این معیار را در اختیار قرار دهد. براین اساس، اقلیت به گروهی از مردم جوامع محلی، زبانی، و مذهبی اطلاق می‌شود که از نظر تعداد جمعیت کمتر از نصف جمعیت کل ایالت می‌باشند. اینها می‌توانند از حقوق مقرر شده در قانون اساسی برخوردار باشند. (همان قضیه: ۹) اما بازهم این تعریف قانع کننده نیست. بزرگترین مشکل این است که آیا اگر گروه اقلیتی توسط کشور خود مورد شناسایی قرار نگیرند نمی‌توانند از حمایت‌های قانونی برخوردار باشند؟ کشورهای ممکن است از شناسایی گروه‌ها اقلیت خودداری ورزیده و آنها را به لحاظ قانونی مورد حمایت قرار ندهند. بنابراین، تعریف باید مستلزم حمایت‌های بین‌الملل باشد، صرفنظر از اینکه آن گروه اقلیت مورد شناسایی قرار گرفته است یا خیر. این گزارش مبسوط در نهایت بر تعریفی متمرکز می‌شود که پیشتر در ماده ۲۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی تبلور یافته، و خود براساس نظریه مشورتی دادگاه دائمی دادگستری در قضیه یونانی-بلغاری قرار داشت.

گروهی که از نظر عددی پایین تر از بقیه جمعیت یک کشوری که آنها اتباع آن می‌باشد، هستند. آنها دارای ویژگی‌های قومی، مذهبی یا زبانی متفاوت با سایر جمعیت هستند و نشان می‌دهند که به طور ضمنی، یک احساس همبستگی که در جهت حفظ فرهنگ، سنت‌ها، مذهب یا زبانشان دارند. (قضیه یونانی-بلغاری:

اینگونه تعاریف و اسناد در نهایت در مفاد اعلامیه ملل متحد که پیشتر توضیح داده شدند. آنچه که می‌بایست در همه اسناد در نظر گرفته شده این است که هیچکدام اقلیت بودن را با ضرورت جدا شدن آنها از کشور مادر تعریف نکرده‌اند. هیچیک از این اسناد از مفاهیمی مانند کثیرالمله استفاده نکرده‌اند، و هیچکدام مفهوم ملت برای توضیح اقلیت‌ها را بکار نبرده‌اند، مگر در جایی که واژه اقلیت ملی را معادل قومیت دانسته‌اند. هدف از همه آنها این است که حقوق اقلیت‌ها را مورد حمایت قرار داده و حمایت‌های لازم را برای آنها تأمین کنند. ماده ۴ اعلامیه مذکور مسئولیت کشورها در مورد موضوع مربوط به حقوق اقلیت‌ها را شرح داده، و آنها را موظف می‌کند تا اقدامات کافی را برای اطمینان از اینکه اقلیت‌ها به طور کامل از تمام حقوق خود بدون هیچ تبعیضی استفاده می‌کنند، اتخاذ کنند.

### چالش مربوط به حق تعیین سرنوشت

اغلب در موضوعات مربوط به حقوق اقلیت‌ها این داعیه مطرح می‌شود که آنها می‌بایست از حق تعیین سرنوشت خود برخوردار باشند. در این دیدگاه‌ها، رابطه مفهوم اقلیت بودن با حق تعیین سرنوشت گره خورده است. این پیوند میان دو مفهوم اغلب پیچیدگی‌هایی را در امور سیاسی باعث می‌شود. بنابراین، ضروری است مفهوم حق تعیین سرنوشت نیز به درستی توضیح داده شود. در تعریفی ساده، حق تعیین سرنوشت عبارت است از حق مردم برای تعیین سرنوشت خویش و دریافت رفتاری انسانی از سوی نیروهای حاکم. این تعریف در ماده ۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و همچنین میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی به شکل روشنتری توضیح داده شده است:

بند ۱. کلیه ملل دارای حق خودمختاری هستند. به موجب حق مزبور ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند.

بند ۲. کلیه ملل می‌توانند برای نیل به هدفهای خود در منابع و ثروت‌های طبیعی خود بدون اخلال با الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین‌المللی مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین‌الملل آزادانه

هرگونه تصرفی بنمایند - در هیچ مورد نمی‌توان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد.

به لحاظ چارچوبه نظر، حق تعیین سرنوشت در میثاق‌های مذکور در متن مرکزی گفتمان حقوق بشر تعریف شده است. بنابراین حق تعیین سرنوشت به عنوان حقوق بشر مردم تصور می‌شود به این معنی که مردم و گروه‌های مختلف تحت هیچ شرایطی نباید تحت سلطه دیگران قرار گیرند. در نظر داشته باشیم که میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که از اسناد حقوق بشر بین‌المللی مربوط به حفاظت از حقوق فرد انسانی است مفهوم حق تعیین سرنوشت را به این معنا به تصویر می‌کشد که هر فرد انسانی و همه مردم، در هر کجای جهان که زندگی می‌کنند، می‌بایستی بر سرنوشت و مقدرات خود حاکم باشند. حال اگر این تعریف را با ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر در پیوند قرار دهیم این نتیجه می‌تواند استنباط شود که حق تعیین سرنوشت عبارت است از اراده آزاد و توانایی همه مردم برای مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری پیرامون چگونگی نظام سیاسی حاکم بر جوامع خود و تعریف فلسفه حیات، آنگونه که می‌پندارند، می‌باشد. ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر در بند الف تصریح می‌دارد که "هر فردی در برابر جامعه خود که در آن رشد آزادانه و همه‌جانبه او میسر می‌شود، مسئول می‌باشد". در این تعریف، مفاهیم حق و مسئولیت با یکدیگر پیوند برقرار کرده و زمینه‌های حاکمیت مطلوب، و به عبارت دیگر دموکراسی، را فراهم می‌آورد. بنابراین، در این پیوند که زمینه ساز حق تعیین سرنوشت است، فرد انسانی مبنای توجه قرار گرفته و معیارهای ناظر بر آن زیر عنوان دموکراسی لیبرال تعریف شده است. منظور این است که هر فرد انسانی، حتی اگر در جمع و گروه در نظر گرفته شود، خود او صاحب حق تعیین سرنوشت و مسئول تحقق آن می‌باشد. به عبارت بهتر و روشنتر، این فرد است که می‌بایست، قادر باشد تصمیم بگیرد که "چه کسی می‌خواهد باشد"، "چگونه باشد"،<sup>۲۰۷</sup> و همچنین "چگونه آزادانه سیمای زندگی مطلوب"<sup>۲۰۸</sup> خود را ترسیم می‌کند. در همه این شرایط، فرد انسانی می‌بایست از حق تعیین سرنوشت برخوردار باشد.

حال اگر همین تعریف حقوق بشر - محور حق تعیین سرنوشت را در چارچوب میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قرار دهیم، این معنا مستفاد می‌شود که گروه‌های انسانی که ممکن است زیر عنوان تفاوت‌های قومی، فرهنگی، زبانی، و یا مذهبی از دیگران متمایز

207 "Who I want to be", and "how I want to be"?

208 "What I want to do"?

می‌شوند، می‌بایست از حق تعیین سرنوشت خود برخوردار باشند. در همان فلسفه لیبرال، اینان گروهی از مردم هستند که ممکن است به دلیل ویژگی‌های خاص خود به تابعی از اراده و خواست اکثریت تبدیل شوند.

حال حق تعیین سرنوشت به این معنی است که فرد، در قامت گروهی نیز، باید بر سرنوشت و مقدرات خود حاکم باشد. به این مقوله حق تعیین سرنوشت می‌بایست ویژگی داخلی بودن را اطلاق کرد. این حق در مجموعه‌ای از حقوق و استحقاق‌ها تبلور می‌یابد که در گفتمان حقوق بشر تعریف شده و مورد شناسایی جهان‌شمول قرار گرفته‌اند. در اینجا مفهوم حق تعیین سرنوشت با اصل برابری برخورداری از حقوق و اساسی برای همه مردم، و همچنین اصل عدم تبعیض گره خورده است. مطابق با این پیوند، نظام سیاسی حاکم بر کشور به عنوان نماینده همه مردم می‌بایست بدون تمایز از نظر نژاد، عقیده، زبان، یا فرهنگ، الزامات نمایندگی دموکراسی داخلی را به شایسته‌ترین شکل ممکن تأمین کند. بنابراین، نظام حاکم نمی‌تواند مشروعیت حقوقی داشته باشد، اگر از این وظیفه نمایندگی حقوق همه مردم قصور ورزد. رویه‌های قضایی بین‌الملل، این مفهوم مرکزی نمایندگی نظام حاکم را که از درون حقوق گفتمان حقوق بشر اثبات کرده است. در قضیه پیامدهای حقوقی برای کشورهای از حضور مستمر آفریقای جنوبی در نامیبیا (جنوب غرب آفریقا)، نگرانی عمیق جامعه بین‌المللی کشورها در باره تبعیض رسمی براساس نژاد و حذف گروه‌هایی از مردم از فرآیند تصمیم‌گیری بیان شده است. اهمیت مبارزه با تبعیض نژادی در جهت استقرار حق تعیین سرنوشت گروهی از مردم که به دلیل شاخصه نژادی مورد سرکوب قرار گرفته بودند، در نظریه مشورتی دادگاه بین‌المللی دادگستری نمایان شد. (قضیه پیامدهای حقوقی، ۱۹۷۰)

شایان ذکر است که حق تعیین سرنوشت به عنوان حقوق بشر را می‌بایست بر روی طیف گسترده‌ای از موضوعات قرار داد که در دو سوی آن تأکید بر این حق در دو میثاق ذکر شده مورد شناسایی قرار گرفته است. از یک سو حق تعیین سرنوشت به موجب میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که چنین حقی را با حقوق دموکراتیک مردم پیوند می‌زند تا آنها را توانمند سازد آزادانه تصمیم بگیرند که "چه کسی می‌خواهد باشند" و "چگونه باشند" و "چگونه مختصات زندگی مطلوب" خود را تعیین نمایند. از دیگر سو، و در قطب دیگر طیف، حق تعیین سرنوشت را با اراده و خواست گروهی از مردم برای تعیین و تثبیت مشخصات خود گره می‌زند. این مورد اخیر با حساسیت‌های زیادی که با خود به همراه می‌آورد، یادآور حق تعیین سرنوشت گروهی خاص از مردم برای دستیابی به حقوق اجتماعی و سیاسی خود می‌باشد. این حق تعیین سرنوشت را در آثار حقوقی بین‌الملل زیر عنوان حق تعیین سرنوشت داخلی (ملی) قرار می‌دهند، و چنین استحقاقی برای حق تعیین سرنوشت با بنیادهای حکومت

مطلوب (دمکراسی) ارتباط مستقیم پیدا می‌کند. بطور کلی در حقوق بشر بین‌المللی، حق تعیین سرنوشت داخلی گروهی از مردم، در نظام‌های سیاسی دمکراتیک مورد احترام قرار گرفته است، درحالیکه در رژیم‌های غیر دمکراتیک، یعنی در شرایطی که حقوق ذاتی مردم به درستی از سوی هیئت حاکمه نمایندگی نمی‌شود، این حق بشری اغلب به حاشیه سیاست‌گذاری‌ها رانده می‌شود. از این‌روی تمرکز اصلی بر حق تعیین سرنوشت به عنوان امری داخلی و ملی، موضوع چالش‌های دمکراسی در برابر استبداد و تمامیت‌خواهی می‌باشد.

اما این حق تعیین سرنوشت گروهی از مردم، در اشتیاق و جایگاه‌هایی از زنجیر استعمار، با ابعاد دیگری می‌آمیزد که آنرا با هدف‌رهای بخشی از سلطه و انقیاد خارجی تعریف می‌کند. این شرایط برای دستیابی به تعیین سرنوشت هنگامی تامین می‌شود که مردم و ملت‌هایی در انقیاد استعمار مستقیم سرزمینی قرار می‌گیرند. این بدان معناست که مردم می‌بایست برای استقلال خویش از سلطه خارجی توانمند شوند بگونه‌ای که بتوانند با دیگر ملت‌های جهان در شرایط برابری حقوق حاکمیتی تعامل برقرار نمایند. بند ۲ از ماده ۱ منشور ملل متحد این حق تعیین سرنوشت را به عنوان یکی از اصلی‌ترین اهداف نظم نوین هنجاری بین‌المللی معرفی می‌کند: "توسعه روابط دوستانه میان ملل بر مبنای احترام به اصل برابری حقوق و تعیین سرنوشت...". در اینجا، بیان حق تعیین سرنوشت به عنوان حقوق بشر، بر حق مردم برای تعیین وضعیت خارجی که همانا استقلال می‌باشد تمرکز دارد. این بدان معناست که مفهوم برابری حق حاکمیت کشورها طبق بند ۱ از ماده ۲ منشور ملل متحد، نمی‌تواند بدون رها شدن از استعمار امکان پذیر باشد. به همین دلیل، حقوق بین‌الملل در راستای این حق مردم برای رها شدن از استعمار خارجی تمرکز شایان توجهی داشته است. اعلامیه ملل متحد درباره اعطای استقلال به کشورها و مردم تحت استعمار نیز در بند ۱ تاکید می‌کند که "کشاندن مردم به انقیاد، سلطه و استثمار بیگانه به منزله انکار حقوق اساسی است، مغایر با منشور ملل متحد بوده و همچنین مانعی در برابر صلح و همکاری‌های بین‌المللی می‌باشد". همان اعلامیه بیشتر توضیح می‌دهد که "همه مردم حق تعیین سرنوشت دارند. به موجب این حق، آنها آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین می‌کنند و آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را دنبال می‌کنند".<sup>۲۰۹</sup> این امر نشان می‌دهد که حق تعیین سرنوشت در قامت تفسیر و کاربرد داخلی مفهوم، و همان حق تعیین سرنوشت در ابعاد خارجی موجبات سردرگمی‌هایی را برای مردم عادی فراهم آورده است. این موضوع هنگامی بیشتر حساس

<sup>209</sup> Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples, the UNGARes. 1514 (XV), 14 December 1960.

می‌شود که برخی افراد از سوی گروه‌های قومی ممکن است تصور کنند که حق تعیین سرنوشت تنها با ابعاد خارجی آن می‌بایست محل تصمیم‌گیری‌ها باشد، و از همین روی با کاربرد چنین حقی برای مقاصد تجزیه‌طلبانه تلاش می‌کنند. این موضوعات باعث می‌شود که کشورها و مردم آن با حساسیت به این مواضع واکنش نشان دهند. بطور طبیعی، و در مقابله با این ادعاهای سیاسی برای تفسیر حق تعیین سرنوشت در قبال انقیاد و استعمار، تلاش‌ها به درک مفهوم انقیاد باعث شده است تا آنرا در تفسیر عمیقتر کلمه به معنی مقهور دیگران بودن در نظر بگیرند. از آنجاییکه، فارغ از استعمارزدایی، رها شدن از انقیاد مستلزم توانایی مردم بر حق سرنوشت اجتماعی و سیاسی خویش است، تفسیر مفهوم مورد نظر با موضوعات حقوق بشری همراه شده است. منظور از این بیانیه این است که اینگونه تفاسیر از حق تعیین سرنوشت به عنوان راهی برای عبور از انقیاد، یا حقوق دموکراتیک مردم برای مشارکت در حیات سیاسی و اجتماعی کشور پیوند می‌یابد. اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری میان کشورها، این تفسیر از مفهوم حق تعیین سرنوشت را تایید می‌کند: "همه مردم حق دارند آزادانه، بدون دخالت خارجی، وضعیت سیاسی خود را تعیین کنند و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را دنبال کنند."<sup>210</sup>

برای توضیح برداشت‌های نادرست نسبت به اهمیت حق تعیین سرنوشت به عنوان حقوق بشر، پیشنهاد میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در بند ۱ از ماده ۵ می‌بایست مورد توجه قرار گیرد. "هیچ یک از مقررات این میثاق نباید به نحوی تفسیر شود که متضمن ایجاد حقی برای کشوری، یا گروهی، و یا فردی شود که به استناد آن به منظور تضييع هر یک از حقوق و شناخته شده در این میثاق و یا محدود نمودن آن بیش از آنچه در این میثاق پیش‌بینی شده است مبادرت به فعالیتی کرده و یا اقدامی بعمل آورد". همین تاکید در میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی نیز آورده شده است. از مفاد این ماده از میثاق‌های مذکور، این حقیقت حقوقی سرچشمه می‌گیرد که حق تعیین سرنوشت باید با سایر موضوعات حقوق بشری متوازن باشد. اعلامیه حقوق بشر و برنامه اقدام ملل متحد، موسوم به اعلامیه وین سال ۱۹۹۳، این هماهنگی و توازن را مورد تایید و تاکید قرار داده است:

<sup>210</sup> Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Co-operation Among States in Accordance with the Charter of the United Nations, the UNGAes. 2625, 24 October 1970.

همه حقوق بشر جهان شمول، غیرقابل تقسیم، وابسته به یکدیگر، و با یکدیگر مرتبط هستند. جامعه بین‌الملل باید با حقوق بشر در سطح جهانی به شیوه‌ای عادلانه و برابر، با همان موضع و با همان تاکید رفتار کند. در حالی که اهمیت ویژگی‌های ملی و منطقه‌ای و پیشینه‌های مختلف تاریخی، فرهنگی و مذهبی باید در نظر گرفته شود، وظیفه کشورها، صرف‌نظر از نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی‌شان، ترویج و حمایت از کلیه حقوق بشر و اساسی است.<sup>۲۱۱</sup>

این تاکیدها بر پیوستگی حقوق بشر، و تلاش برای همبستگی میان آنها، لزوماً داعیه جدایی گروهی از مردم داخل یک کشور از سرزمین مادری را تایید نمی‌کند. به همین خاطر، با در نظر داشتن نیاز به رعایت حقوق اقلیت‌ها در درون یک کشور، باز می‌بایست به مفهوم حق تعیین سرنوشت به معنی داخلی آن رجوع کرد. در حقیقت، هیچ یک از پیامدهای حقوقی که از توصیف تعیین سرنوشت به عنوان یک حق انسانی ناشی شده است، نمی‌تواند مانع از این شود که مسئولیت کشورها برای پیشبرد حقوق مردمی که بنا بر مقتضیات نژادی، زبانی، مذهبی، و یا فرهنگی از دیگران متمایز شده، و یا سرکوب شده‌اند، نادیده گرفته شود. در انجام این مسئولیت، حق تعیین سرنوشت حساستر می‌شود طوری که همه تلاش‌ها را باید بر واداشتن کشورها نسبت به انجام وظیفه و مسئولیت خود موظف و متمرکز نماید. این دیدگاه با منطق قانع‌کننده‌تری هم پشتیبانی می‌شود. از آنجاییکه کشورها همواره در برابر تجزیه طلبی و خطر آسیب به تمامیت ارضی خود ایستادگی می‌کنند، این ضرورت بیشتر ایجاب می‌شود که آنها را به احترام به حق تعیین سرنوشت و پذیرش استانداردهای مربوط به آن واداشت تا این وقوع خطرات نیز دفع شود.

مفهوم مردم، یا ملل براساس همان ماده ۱ میثاق‌های سال ۱۹۶۶، نیز در راستای توضیح حق سرنوشت داخلی می‌تواند روشنگری داشته باشد. مفهوم مردم که به زبان فارسی در مواردی به ملل ترجمه شده است، در اینجا به همان واژه مردمانی اطلاق می‌شود که در سرزمینی زندگی می‌کنند، به آن تعلق خاطر دارند، و با آن هویت خود را تعریف می‌کنند. این مفهوم مردم شامل اعضای گروه‌های قومی، زبانی، مذهبی، و یا فرهنگی می‌باشند. اما در

<sup>211</sup> Vienna Declaration and Program of Action, the World Conference on Human Rights, June 25, 1993, article 5, A/CONF.157/23.

همه حال مفهوم مردم شامل همه اتباع و شهروندان یک کشور است و در نتیجه بر موضوع قومیت پیشی می‌گیرد. از این‌روی حق تعیین سرنوشت به معنی عام کلمه در برگرفته همه آحاد جامعه برای استقلال اراده و اندیشه و مشارکت آنان در امور کشور می‌باشد، و تقلیل آن به اعضای گروه‌های قومی ضرورتاً نمی‌تواند معنی حقوقی دقیق کلمه را افاده نماید. یک چنین تقلیلی باعث می‌شود تا کسانی با برداشت‌های نادرست، حق تعیین سرنوشت را در راستای اهداف تجزیه طلبانه بکار گیرند. در این تفسیر حساس از مفهوم مردم، حق تعیین سرنوشت نمی‌تواند در راستای جدایی از سرزمین مادری تصور شود. این تفسیر در نظریه مشورتی دادگاه بین‌المللی دادگستری در قضیه عواقب حقوقی دیوار کشی در سرزمین‌های فلسطینی مورد تأیید قرار گرفته است. "اصل تعیین سرنوشت مردم در منشور ملل متحد ذکر شده است و توسط مجمع عمومی در قطعنامه (۲۵) ۲۶۲۵ که مجدداً تأیید شده است که به موجب آن هر کشوری موظف است از هرگونه اقدام قهری که مردمان خود را حق تعیین سرنوشت محروم می‌کند، خودداری کند". دادگاه همچنین به این نتیجه رسید که هر کشوری موظف است "تحقق اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردمان خود را مطابق با مفاد منشور ارتقا دهد و به سازمان ملل در انجام مسئولیت‌هایی که منشور در مورد اجرای اصل به آن سپرده است، کمک کند". (قضیه دیوارکشی: ۱۵۶) دادگاه این وظیفه کشورها را با اصل تعهدات جهانی "ارگا امنس" پیوند داده و تأکید می‌کند که کشورها موظف به انجام این تعهدات جهانی می‌باشند، و کشور اسرائیل به دلیل بی‌اعتنایی به آن مرتکب عمل خلاف بین‌المللی شده است. این نظریه مشورتی به همراه نظریه مشورتی دادگاه در قضیه تیمور شرقی (قضیه تیمور شرقی: ۲۹) هیچ‌کدام اصل تعیین سرنوشت را به مفهوم گروه قومی بکار نبرده، بلکه آنرا به معنی حق مردم برای تصمیم‌گیری درباره شرایط سیاسی و اجتماعی کشوری که به آن تعلق دارند تفسیر کرده است.

موضوع در اینجا این نیست که حق تعیین سرنوشت بگونه‌ای تفسیر شود تا مقصود خاص این نوشتار تأمین شود، بلکه هدف این است که توضیح داده شود که هر نوع ارجاعی به مفاهیمی مانند، ملت، ملل، ملیت، قومیت، حاکمیت، استقلال، و حق تعیین سرنوشت باید در معنای دقیق کلمه و در متن تئوری‌های حقوقی بین‌الملل و همچنین رویه‌های قضایی توضیح داده شوند تا مانع از فهم‌های نادرست گردند. بی‌تردید مواردی از استقلال برای اقوام مختلف که در فضای همین دوران اخیر اتفاق افتاده است، اغلب این برداشت نادرست را بوجود آورده است که هر گروه قومی می‌تواند زیر عنوان حق تعیین سرنوشت خود را از سرزمین مادری جدا سازد. اما کسانی که به این قبیل جدایی‌ها اشاره می‌کنند، توجه ندارند که، به عنوان مثال، استقلال قزاقستان، ازبکستان، و یا تاجیکستان، به این دلیل صورت گرفت که



اولاً اینگونه کشورها به شکلی غیر قانونی به اتحاد جماهیر شوروی سابق اضافه شدند. بنابراین، شوروی سابق ماهیتی سیاسی داشت بدون اینکه بتواند علقه‌های تاریخی و هویتی میان جماهیر تعریف کند. همین موضوع در مورد یوگسلاوی سابق نیست صادق است. بنابراین در پایان جنگ سرد، آن کشورها استقلال تاریخی خود را به دست آوردند. ثانیاً، کشورهای شوروی سابق و یا یوگسلاوی در پایان جنگ سرد بطور کامل تجزیه شدند، و این امر شرایط مناسب را فراهم آورد تا اقوام مختلف بتوانند استقلال سیاسی خود را به دست آورند. جامعه بین‌المللی هم در برابر این امواج استقلال خواهی سکوت پیشه کرد. ثالثاً، با فروپاشی کشور مادر، این توافق میان هویت‌های قومی شکل گرفت که آنها باید براساس علقه‌ها و پیش زمینه‌های تاریخی هر کدام کشور مستقل خود را بوجود آورند.

اما ایران شرایط کاملاً متفاوتی دارد. از گذشته‌های دور، اقوام و گروه‌های قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی، با احساس تعلق به هویت ایرانی، و با افتخار به این هویت، همواره در سرزمینی که به آن تعلق خاطر دارند با یکدیگر با روح حسن همجواری درونی و صلح‌آمیز زندگی کرده‌اند. ایران سرزمین اقوام مختلفی است که خود را ایرانی می‌دانند و در جهت حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی مام میهن فروگذاری نکرده و نمی‌کنند. در جریان جنبش‌های بخشی اخیر مردم ایران، این تعلق خاطر و عشق به میهن همواره و آشکارا بین شده است. "از زاهدان تا تهران، جانم فدای ایران"، و یا "کردستان چشم و چراغ ایران"، از سوی همان مردمان بلوچ و کرد آشکار هویت ایرانی را به نمایش می‌گذارد.

## فصل هفتم

### اعتبار قراردادهای و معاهدات بین‌المللی

این نوشتار در رابطه با پرسش‌های مطرح شده از سوی برخی هموطنان تهیه شده است.

به دنبال انعقاد قراردادهایی میان جمهوری اسلامی ایران و کشورهای چین و روسیه، و چه بسا کشورهای دیگری، آیا پنهان کردن متن قراردادها از نقطه نظر حقوق بین‌الملل اعتبار آنها مورد سؤال قرار نمی‌دهد؟ اگر چنین است، آن بی‌اعتباری چگونه و به چه طریق می‌تواند احراز شود؟ اساساً اینگونه قراردادهای و معاهدات چه جایگاهی در همکاری‌های مسالمت‌آمیز بین‌المللی برای مقاصد صلح‌آمیز و مبتنی بر عدالت براساس حقوق بین‌الملل ایفا می‌کنند؟ مردم ایران چه اقداماتی را در رابطه با بر ملا ساختن اینگونه معاهدات می‌توانند ایفا کرده و یا زمینه‌های ابطال آنها را فراهم آورند؟

## چکیده

آغاز بحث‌ها در باره توافقنامه همکاری میان دو کشور به سفر شی جین پینگ، رئیس‌جمهور چین به ایران در سال ۱۳۹۴ باز می‌گردد. در حقیقت، از سال ۱۳۹۸، چند متن پیشنهادی میان دو کشور مبادله شده بود. پیشنهادی نهایی برنامه ۲۵ ساله همکاری میان دو کشور در هیئت‌کشور بررسی و تأیید و در هفتم فروردین ماه سال ۱۴۰۰ برابر با ۲۷ ماه مارس سال ۲۰۲۱، وانگ یی، وزیر امور خارجه چین و همتای ایرانی‌اش، محمد جواد ظریف، در جریان دیداری در تهران سند همکاری ۲۵ ساله را امضا کردند. به گفته وزیر امور خارجه ایران، این قرارداد از روز ۲۴ دی ماه ۱۴۰۰ وارد فاز اجرایی شد و هم‌اکنون به نظر می‌رسد با سفر رئیس‌جمهوری به چین، این توافقنامه وارد مراحل تازه‌ای شده است. حال با گذشت بیش از دو سال از انعقاد اولیه آن قرارداد، هنوز موضوعیت حقوقی این توافقنامه محل مناقشات حقوقی می‌باشد بویژه اینکه به دنبال سفر ابراهیم رئیسی به پکن در فوریه سال جاری تعداد ۲۰ تفاهم‌نامه دیگر در حوزه‌های مختلف اقتصادی بین دو کشور به امضا رسید. یک چنین توافقنامه‌ها و قراردادهایی میان جمهوری اسلامی ایران و روسیه نیز تدوین شده است در حالی که مردم ایران از مفاد هیچ‌یک از آنها با اطلاع نیستند.

به دلیل پنهان ماندن محتوی و متن اینگونه قراردادها از همان آغاز نگرانی‌ها و اعتراضات زیادی از سوی هموطنان ایرانی نسبت به آنها شکل گرفته است. مقام‌های حکومت اسلامی معتقدند که این سند حاوی عناصر "سیاسی، استراتژیک و اقتصادی" است اما هرگز مایل به انتشار متن قرارداد نیستند. علی‌رغم سخنگوی کشور در ۳۰ مارس اعلام کرد که ایران از ابتدا هیچ مشکلی برای انتشار کامل سند همکاری ۲۵ ساله ایران و چین نداشته، اما چین به لحاظ برخی ملاحظات مایل به انتشار آن نبوده است. علیرضا پیمان‌پاک، معاون وزیر صنعت، معدن و تجارت و رئیس سازمان توسعه تجارت ایران نیز در سخنانی در تاریخ ۱ اسفند سال ۱۴۰۱ اعلام کرد که مفاد موافقت‌نامه‌های تجاری بین ایران و چین باید محرمانه باقی بماند زیرا متن قرارداد توسط غربی‌ها رصد می‌شود. در پاسخ به محرمانه بودن محتوی قرارداد همکاری مذکور، فعالان جامعه مدنی و نیز رسانه‌های اجتماعی به بحث پیرامون محتوی قرارداد یادشده پرداخته، و در خارج کشور هم تلویزیون‌های فارسی زبان از طریق مصاحبه‌ها و گفتگوهایی با کارشناسان مختلف هر کدام به نوعی موضوع را مورد توجه قرار داده‌اند. علی‌رغم همه آن اقدامات ایرانیان وطن پرست داخل و خارج کشور برای بر ملا ساختن مفاد آن توافقنامه، هنوز هیچ نوشتاری از زاویه دید حقوق بین‌الملل و بویژه حقوق معاهدات بین‌المللی به توضیح آن توافقنامه و اینکه آیا می‌تواند دارای اعتبار حقوقی باشد یا خیر، نپرداخته‌اند.

**واژگان کلیدی:** عهدنامه‌های بین‌المللی، تغییرات بنیادین شرایط، مقاله‌نامه حقوق معاهدات، اعتبار شکلی معاهدات، قراردادهای پنهانی

## طرح موضوع

این نوشتار از زاویه دید دیگری قرارداد مذکور را مورد توجه قرار داده و توضیح می‌دهد که حتی بدون امکان مطالعه مفاد آن قراردادها، می‌توان به لحاظ شکلی و رویه ای آنها به لحاظ حقوقی به چالش کشیده و در ایران آزاد و دمکراتیک آینده، اعتبار آن قراردادها را فاقد اعتبار اعلام نمود. در حقیقت هدف نوشتار این است که توضیح دهد که به موجب حقوق بین‌الملل معاصر قراردادهای بین‌المللی برای اعتبار داشتن باید ویژگی‌های خاصی مانند مطابقت با قواعد بین‌المللی و یا شفافیت را دارا باشند. اما اینکه چه قواعد حقوق بین‌المللی می‌تواند اعتبار یک قرارداد بین‌المللی (خواه دو جانبه و خواه چند جانبه) را احراز کرده، و یا معیارهای شفافیت چه می‌باشند، موضوعاتی هستند که در بحث‌های آنهایی نگران سرنوشت آینده کشور خالی است. به همین جهت باید به روشنی توضیح داد که چرا قراردادهای مذکور باید مورد تامل جدی انتقادی از دید موازین دقیق حقوقی قرار گیرد. در اینصورت می‌توان به نگرش صحیح‌تری در باره موضوع نگرانی از یکسو، و اقدام موثرتر از دیگر سو، دست یافت. برای این منظور سه مبحث به ساده‌ترین شکل ممکن توضیح داده می‌شوند.

اولین موضوعی که باید مورد بحث قرار گیرد مربوط به شرایط اعتبار معاهدات می‌باشد. این شرایط اساساً نشان می‌دهند که صرف نظر از عنوانی که برای قرارداد در نظر گرفته می‌شود انعقاد قرارداد باید تابع ضوابط خاصی باشد. این ضوابط را ماده یک مقاله‌نامه بین‌المللی حقوق معاهدات وین مصوب سال ۱۹۶۶ تعیین کرده است. "توافقی بین‌المللی که میان کشورها بصورت مکتوب منعقد شده و مشمول حقوق بین‌الملل می‌باشد، صرفنظر از عنوان خاص آن و اعم از اینکه در سندی واحد، و یا در دو، و یا چند سند مرتبط به هم منعکس شده باشد"<sup>۲۱۲</sup> این ضابطه به روشنی توضیح می‌دهد که حقوق بین‌الملل خواهان شفاف بودن قراردادهای می‌باشد. اما منظور از این شفاف بودن چیست؟ از آنجایی که معاهدات و قراردادهای بین‌المللی ابزارهای تسهیل و پیشبرد روابط دوستانه بین‌المللی برای حل موضوعات اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی برای پیشبرد حقوق بشر و آزادی‌های اساسی

<sup>212</sup> Vienna Convention on the Law of Treaties, 1969. See United Nations *Treaty Series*, Volume 1155.

می‌باشند، متن آنها نمی‌تواند از نظر همگان پنهان باقی بماند. منشور ملل متحد اهداف اصلی انعقاد قراردادهای بین‌المللی را ایجاد فضایی برای تساهل و زندگی در صلح و آرامش معرفی کرده و کشورها را مانند همسایگان خوبی می‌داند که از طریق ارتباطات همکاریانه مانع از بروز جنگ‌ها شده و با یکدیگر در صلح و آرامش زندگی می‌کنند. قراردادهای اعضای جامعه بین‌المللی را در زندگی هماهنگ برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی قرار می‌دهد تا بتوانند با پذیرش اصول ناظر بر جامعه بین‌المللی و نهادین ساختن آنها برای ارتقای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی مردم خود بکوشند. این تصریحات منشور ملل متحد نشان می‌دهد که قراردادهای بین‌المللی دو ویژگی برجسته را با خود حمل می‌کنند. آنها اصلی‌ترین و مهمترین منابع حقوق بین‌الملل هستند که با قابلیت همکاریانه خود مانع از بروز جنگ‌ها و درگیری‌ها می‌شوند، و از این روی پیش درآمدی برای صلح بین‌المللی مبتنی بر عدالت می‌باشند. در عین حال به منزله ابزارهای پیش‌برنده رفاه و آسایش مردم و تامین نیازهای اقتصادی و اجتماعی جوامع با آزادی بیشتر می‌باشد.

درحقیقت، تسهیل همکاری‌های بین‌المللی از طریق انعقاد قراردادهای اندیشه‌ای است که از فلسفه سیاسی لیبرال برآمده و توصیه می‌کند که از طریق همکاری‌های بین‌المللی می‌توان هزینه‌های تعاملات میان کشورها را به کمترین درجه ممکن کاهش داده و در عین حال مزایای آنها به گونه‌ای منصفانه در اختیار همگان قرار داد. در این چشم‌انداز فلسفی، جامعه بین‌المللی می‌تواند از همکاری میان کشورها برخوردار شود اگر آنها با اهداف صلح‌جویانه و در جستجوی عدالت مبتنی بر حقوق بین‌الملل عزم و اراده خود را در معاهداتی که پیش‌برنده این ارزش‌های مهم و غیرقابل تردید هستند، بکار گیرند. منظور این است که همکاری‌ها بین‌المللی هنگامی معنی پیدا می‌کند که با معیارها و ضوابط مشخصی در قراردادهای همکاریانه تبلور پیدا کند. منشور ملل متحد این فرضیات فلسفی در بند سوم مقدمه به وضوح و روشنی بایت می‌دارد. اهداف ملل متحد عبارتند از "...دستیابی به همکاری بین‌المللی در حل مشکلات بین‌المللی با ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا انسانی، و در ترویج و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تمایز از نظر نژاد، جنس، زبان یا مذهب...". در واقع نظم نوین هنجاری بین‌المللی که برای دوران پسا-فاشیسم شکل گرفت ویژگی‌های لیبرالی دارد که براساس آن کشورها متعهد می‌شوند روش‌های پنهان مبتنی بر توطئه‌ها را به کناری نهاده و در جهت فضای صلح‌آمیزی برای تامین رفاه و آسایش مردمان خود همکاری‌هایی را با یکدیگر آغاز کنند که در نهایت با صلحی پایدار و مبتنی بر احترام به حقوق و اساسی مردم همراه است. این همکاری‌ها فضای یادگیری متقابل را ایجاد می‌کنند تا اعضای جامعه بین‌المللی از یکدیگر یاد بگیرند چگونه می‌توانند با همکاری میان

خود زندگی بهتر و همراه با سعادت‌مندی را با یکدیگر داشته باشند. به همین دلیل نظم نوین بین‌المللی دوران پس از جنگ سرد با اندیشه‌های لیبرال در ابعاد بین‌المللی همراه شده است که اوج تبلور آنرا در منشور ملل متحد می‌توان جستجو کرد. براین اساس، نظم نوین هنجاری بین‌المللی همواره خواهان تغییر تدریجی سیاست جهانی از بی‌انضباطی و جنگ طلبی به نهادهای مشترک و حاکمیت قانون بوده است و راه دستیابی به جهان نوین را همکاری میان کشورها از طریق انعقاد قراردادهای روشن و شفاف امکان پذیر می‌داند.

بیشتر امانوئل کانت در اثر برجسته‌ای با عنوان *صلح پایدار*<sup>۲۱۳</sup> توضیح داده بود که اگر جهان براساس حاکمیت قانون سامان یابد، امکان صلحی همیشگی و همراه با توسعه روابط دوستانه میان کشورها را با خود به دنبال می‌آورد. پایه‌های اینگونه روابط صلح‌آمیز براساس فدراسیونی از ملت‌های آزاد که مبتنی بر قانون می‌باشند، شکل می‌گیرد. و این شرایط هنگامی صورت می‌گیرد که نظام‌های سیاسی کشورهای جهان دموکراسی و جمهوریت را انتخاب می‌کنند تا شهروندان آنها فرصت داشته باشند تصمیم گیرند که میان منازعه و صلح جویی کدام را انتخاب کنند. این باعث می‌شود که کشورها هرچه بیشتر به سویی فضایی دموکراتیک تمایل پیدا کرده، به اراده و انتخاب عقلایی مردمان خود احترام بگذارند، و از برافروختن آتش منازعات و جنگ‌ها خودداری کنند. بنابراین دموکراسی کشورها را بر می‌انگیزد تا برای اجتناب از بروز برخوردها و درگیری‌ها روابط مبتنی بر همکاری را در میان خود انتخاب کنند. به این ترتیب، کانت می‌آموزد که برقراری صلحی پایدار در جهان مستلزم دموکراسی و حکومت قانون می‌باشد. لیبرالیسم بین‌المللی از طریق توسعه همکاری‌هایی که بر میانی و موازین معاهداتی قرار می‌گیرند، دموکراسی را در جهان توسعه می‌بخشد، همکاری میان کشورها را برای استقرار آزادی‌های بنیادین به پیش می‌برد، و در نهایت با توطئه‌ها و سیاست‌های مخفیانه آتش برافروزش و جنگ طلبانه پایان می‌بخشد.

این پیش زمینه‌ها در واقع همانند آرزوی دیرپا برای بشریت بوده‌اند تا بتوانند کشورهای خودکامه را به پیروی از قانون مداری دموکراتیک هم در داخل کشورها و هم در روابط میان آنها ترغیب و تشویق نمایند. برای این منظور، نیک‌اندیشان جامعه بین‌المللی سعی کرده‌اند ضوابطی را تاسیس و استقرار نمایند تا به موجب آن کشورها به همکاری‌های نزدیک با یکدیگر برخاسته و اهداف خود از یک چنین همکاری‌هایی را در قراردادهای و معاهدات روشن

<sup>213</sup> Kant, I. (1795/2003). *The Perpetual Peace: A Philosophical Sketch*. Indianapolis/Cambridge: Hackett Publishing Company, Inc.

و شفافی به نمایش بگذارند. این معاهدات اسناد مکتوب اهداف سیاست خارجی و روابط بین‌الملل کشورهاست و باید برای نه تنها مردمان کشورهای زیربط، بلکه برای جهانیان کاملاً روشن و شفاف باشند. بنابراین، از آنجایی که معاهدات پنهان برای دستیابی به اهداف ملی و سیاست خارجی، از نگرانی‌های اصلی بویژه در دوران معاصر بوده است، جامعه بین‌المللی کوشیده است تا ضوابط خاصی را برای اعتبار معاهدات تنظیم و اعضای جامعه بین‌المللی را به آنها متعهد سازد. به همین دلیل بخش ۱ قسمت ۷ از ماده ۱ از مقاله‌نامه حقوق معاهدات تصریح می‌دارد که "طرف معاهده عبارت از کشوری است که رضایت خود را به التزام در قبال یک معاهده اعلام نموده و آن را در ارتباط با خود الزام‌آور می‌داند." همان مقاله‌نامه برای اطمینان از الزام کشورها بر تعهدات معاهداتی خود، در ماده ۱۱ با عنوان روش‌های اعلام رضایت به التزام در قبال یک معاهده، اعلام می‌دارد که "رضایت یک کشور به التزام در قبال یک معاهده، از طریق امضا، مبادله اسناد تشکیل دهنده یک معاهده، تنفیذ، پذیرش، تصویب، الحاق یا به هر وسیله دیگری که مورد توافق قرار گرفته باشد اعلام می‌شود".

به این ترتیب، مقاله‌نامه حقوق معاهدات رابطه مستقیمی میان رضایت کشور برای همکاری‌های صلح‌جویانه با هدف ارتقای شرایط زندگی صلح‌آمیز با روشن بودن و شفافیت در این موضع برقرار می‌سازد. این رابطه ابعاد فرآیندی دست‌یابی به یک قرارداد و اعتبار شکلی آنرا تعیین می‌نماید. بنابراین، حتی صرفنظر از اینکه قرارداد مذکور چه محتوایی دارد، می‌بایست ضابطه روشن بودن را به عنوان شرط ضروری سلامت و اعتبار خود در نظر گیرد. به همین دلیل است که این نویسنده این داعیه را مطرح می‌سازد که حتی بدون دسترسی داشتن به محتوی قراردادهای منعقد شده میان جمهوری اسلامی ایران و چین و یا روسیه، به لحاظ شکلی و فرآیندی آن قراردادها اهدافی را در خود پنهان می‌دارند که در تضاد کامل با ضابطه‌های حقوق بین‌الملل می‌باشد. این نکته مهمی است که از چشم تحلیلگران پنهان‌مانده و حتی هدایت صحیح مردم را نیز به گمراهی کشانده است. این در حالی است که پنهان‌نگه داشتن مفاد قراردادها و معاهدات همواره برای کشورهای خودکامه‌ازاری برای عدم پذیرش تعهدات بین‌المللی و یا طفره رفتن از احترام به معیارهای انسانی و صلح‌طلبانه بوده است. حال مشاهده می‌شود که جامعه روشنفکر ایرانی درگیر در این موضوعات حساس هم با تحلیل‌های غیر کارشناسانه مانع از شکل‌گیری اندیشه صحیح در مسیر مبارزه‌رهای بخشی مردم شده‌اند. و افسوس که رسانه‌های جمعی هم شاید از روی ناآگاهی تمایلی به باز کردن این ابعاد مهم حقوقی بین‌الملل قراردادهای منعقد شده میان جمهوری اسلامی و چین و یا روسیه ندارند. هم تحلیل‌ها بر ابعاد خبری متمرکز شده‌اند.

## اعتبار شکلی قراردادهای بین‌المللی به موجب منشور ملل متحد

صرفنظر از اینکه قراردادهای بین‌المللی انتشار عمومی یافته و یا در پنهانی باقی بمانند، به موجب حقوق بین‌الملل معاصر می‌توانند و باید مورد نظارت اصول حقوق بین‌الملل قرار گیرند تا رابطه آنها با منافع جامعه بین‌المللی کاملاً روشن باشد. البته به موجب ماده ۱۰۲ منشور ملل متحد، همه قراردادهای بین‌المللی باید در نزد دبیرخانه ملل متحد به ثبت برسند تا بتوانند در موارد بروز اختلافات قابل ارجاع به نهادهای بین‌المللی حل دعوی باشند. اما اگر یک چنین قراردادهایی به ثبت نرسند به این معنی نیست که از دامنه شمول حقوق بین‌الملل خارج می‌شود. چند دلیل برای این داعیه وجود دارد. اول اینکه به موجب ماده ۱۰۳ منشور اگر تضادی میان آن قرارداد و اهداف منشور شکل بگیرد، منشور بر قرارداد مذکور پیشی می‌گیرد. دوم اینکه پنهانی بودن یک قرارداد نمی‌تواند بر آثار حقوقی آن تاثیرگذار باشد به گونه‌ای که اگر کشوری به واسطه آن قرارداد آسیب دیده باشد، می‌تواند در خارج از چارچوب ملل متحد در نزد دادگاه‌ها و دیوان‌ها اقامه دعوی کند. سوم اینکه کشورهای آسیب دیده ممکن است برای نقض تعهدات معاهده سری به اقدامات متقابل متوسل شده و به عنوان یک اقدام متقابل علیه کشور دیگر، اجرای تعهدات معاهده سری را به حالت تعلیق درآورند. چهارمین دلیل این است که به موجب حقوق بین‌الملل عرفی، و از دیرباز، قاعده حسن نیت بر اجرای قراردادهای بین‌المللی نظارت داشته است. حال معلوم نیست که چگونه این قاعده می‌تواند در مورد قراردادهای بین‌المللی قابل اعمال باشد. پنجمین دلیل این است که قراردادهای پنهانی اساساً به عنوان ابزارهایی هستند که از طریق آن کشورها تعهدات بین‌المللی خود را در مورد اصول و قواعد بین‌المللی نادیده می‌انگارند. حال، به عنوان مثال، شرایطی را در نظر بگیریم که به موجب آن کشوری خودکامه برای رسیدن به اهداف جاه طلبانه و ماجراجویی‌های خارجی خود، قراردادهای پنهانی را با متحدان خود منعقد می‌کند که در جهت مخالف به عنوان مثال، تعیین سرنوشت مردم خود، و یا و ممنوعیت مداخله در امور دیگران (لبنان، عراق، افغانستان)، یا تهدید دیگران به نابودی (اسرائیل، امریکا، عربستان تا همین روزهای اخیر) باشد. پرسشی که در این ارتباط مطرح می‌شود این است که آیا با سپری شدن عمر خودکامگی و رسیدن مردم به فضایی دموکراتیک آیا می‌توان اعتبار آن قراردادهای پنهانی را به چالش کشید؟ این پرسش همچنان بر حضور خود در فضای ایران امروز برای وطن‌دوستان مطرح می‌باشد که آیا آشکار سازی آن قراردادهای فردای ایرانی آزاد و دموکراتیک چه سرنوشتی خواهد داشت؟



در این ارتباط مناسب است توضیح داده شود که صرف عدم ثبت یک معاهده در نزد دبیرخانه ملل متحد ضرورتاً به معنی تقابل آن با اصول حقوق بین‌الملل و یا تقابل با ارزشهای جامعه بین‌المللی نیست. اما این نگرانی همچنان پا می‌فشارد که اگر معاهده براساس حق حاکمیت برابری کشورها و در راستای منافع ملی آنها و حقوق مردمشان تنظیم شده است، چرا باید پنهان باقی بماند. در اینجا همچنان این نگرانی وجود دارد که اینگونه معاهدات یا در شرایط فراتری - فروتری انعقاد یافته و یا اینکه تهدیدی به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی باشند. چند مثال بهتر می‌تواند نقش مخرب اینگونه قراردادهای را برای جامعه بین‌المللی و منابع ملی کشورهایی که به آنها تن داده‌اند، را روشن سازد.

معاهده دوور بین انگلستان و فرانسه در سال ۱۶۷۰ در برگیرنده محتوایی بود که می‌بایست پنهان باقی بماند. چارلز دوم نه تنها به کلیسای کاتولیک می‌گروید، در جنگ فرانسه علیه هلند با آن کشور کمک نظامی کرده و به ازای آن بطور مخفیانه مبالغی هنگفت دریافت می‌کرد.<sup>۲۱۴</sup> معاهدات پنهانی میان فرانسه و ساردینیا، و نیز ایتالیا و پروس به ترتیب در سالهای ۱۸۵۹ و یا ۱۸۶۶ در فراهم آوردن زمینه‌های بروز جنگ جهانی اول نقش بسزایی داشتند. معاهده سال ۱۹۱۵ لندن توسط متفقین برای وارد ساختن ایتالیا به جنگ جهانی اول، از موارد مشخص قراردادهای بین‌المللی پنهان با اهداف مبتنی بر جنگ بوده است. برای مقابله با این مشکلات، در جریان معاهده ورسای، که پایان جنگ جهانی اول را رقم زد، ویلسون پیشنهاد کرد که معاهدات پنهانی برای همیشه ممنوع شود و برای این منظور همه قراردادهای بین‌المللی باید تحت نظارت جامعه ملل درآیند. در نتیجه ماده ۱۸ میثاق جامعه ملل این هدف را محقق ساخت: "هر معاهده بین‌المللی که از این پس توسط اعضای جامعه ملل منعقد شود، باید بلافاصله در دبیرخانه جامعه ثبت و در اسرع وقت انتشار یابد. هیچ یک از این معاهدات بین‌المللی تا زمانی که به ثبت نرسند نمی‌توانند قدرت اجرایی داشته باشند". در حقیقت معاهدات بین‌المللی مادامی اعتبار خواهد داشت که به شکلی کاملاً شفاف به اطلاع جامعه بین‌المللی برسند.

با تاسیس سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ این معیار اعتبار معاهدات بین‌المللی در منشور ملل متحد با زبانی متفاوت متبلور یافت. ماده ۱۰۲ منشور فراخوانی داوطلبانه بود برای اینکه

-  
اولاً هر عهدنامه و هر موافقتنامه بین‌المللی باید هر  
چه زودتر در دبیرخانه ثبت و توسط آن انتشار یابد

<sup>214</sup> The Secret Treaty of Dover, 1670.

- ثانياً هیچیک از طرف‌های هر عهدنامه یا موافقتنامه بین‌المللی که بر طبق مقررات بند اول این ماده به ثبت نرسیده باشد، نمی‌توانند در مقابل ارکان ملل متحد به آن عهدنامه استناد جویند.<sup>۲۱۵</sup>

تا اینجا روال کار طبق همان معیارهای جامعه ملل پیش رفت. یعنی اینکه کشورها می‌بایست قراردادهای خود را در نزد این سازمان بزرگ جهانی به ثبت برسانند. اما به دلیل پیچیدگی‌های جامعه بین‌المللی، و ضرورت برقراری نظام نوین هنجاری برای فضای بعد از جنگ جهانی دوم، نکته متفاوتی در این شروط گنجانده شد. به ثبت رساندن و یا عدم آن نزد دبیرخانه ملل متحد مانعی بر سر راه اعتبار حقوق قرارداد نخواهد بود. در حقیقت کشورها می‌بایست در فرصت زمانی غیرمعلومی معاهدات خود را به اطلاع دبیرخانه برسانند. حال ممکن است که این مدت زمانی به چندین دهه ادامه پیدا کند. در نتیجه عدم ثبت را نمی‌توان با عدم اعتبار حقوق معاهده برابر دانست. ولی آنانی که مفاد ماده مذکور را اسرع وقت دنبال نکنند، نمی‌توانند به ارکان قضایی ملل متحد، یعنی دادگاه دادگستری بین‌المللی، برای حل اختلافات خود مراجعه نمایند. با این اوصاف خودداری از ثبت قرارداد و یا معاهده این ظن بسیار قوی را مطرح می‌سازد که شاید محتوی معاهده با اصول و ارزشهای بین‌المللی و یا منافع ملی در تضاد باشد. این ظن بسیار قریب به یقین است زیرا مجمع عمومی سازمان ملل نیز نسبت به وضعیت اینگونه قراردادها ابراز نگرانی کرده است. به نظر مجمع عمومی افزایش رو به فزون عدم ثبت معاهدات بین‌المللی (در دوران جنگ سرد) ممکن است تمامیت اهداف مندرج در ماده ۱۰۲ را به خطر اندازد.<sup>۲۱۶</sup> سپس در قاعده شماره (۱) ۹۷ بار دیگر بر اجرای مفاد ماده ۱۰۲ منشور ملل متحد تأکید شده است. این تصریحات فرآیندی در باره اعتبار قراردادها و معاهدات بین‌المللی در تعریف مفهوم قراردادها در مقاله‌نامه حقوق معاهدات نیز مورد توجه و تأکید قرار گرفته است. مقاله‌نامه در تعریف قراردادهای بین‌المللی مکتوب آنها را به رعایت مقررات حقوق بین‌الملل منوط می‌سازد به این معنی که هر نوع قرارداد بین‌المللی ارزش حقوقی خود را از متابعت از اصول حقوق بین‌المللی، که منشور ملل متحد آنها را تعریف کرده است، به دست می‌آورد.

<sup>۲۱۵</sup> علی‌رغم همه این توضیحات قراردادهای مخفی همچنان ایجاد می‌شوند. نگاه کنید به قراردادهای مخفیانه میان آمریکا و پاکستان در رابطه با عملیات آمریکا علیه تروریسم. و یا قراردادهای مشابه میان آمریکا و لیبی و همچنین تونس.

<sup>۲۱۶</sup> General Assembly Res. 33/141, 19 December 1978.

برای مسدود ساختن مسیر قراردادهای پنهانی که از حق حاکمیت کشورها برای دفاع از منافع خود سرچشمه می گرفت، و همچنین مشروط ساختن اصل حاکمیت-محور حقوق بین‌الملل، بودن یک شرط جدید دیگری نیز برای اعتبار معاهدات در نظر گرفته شد. براساس ماده ۱۰۳ منشور "در صورت تعارض بین تعهدات اعضاء ملل متحد به موجب این منشور و تعهدات آنها بر طبق هر موافقتنامه بین‌المللی دیگری تعهدات آنها به موجب منشور مقدم خواهد بود". البته درک این ماده با دشواری‌هایی همراه می‌شود زیرا به درستی روشن نیست که آیا کشورهای عضو سازمان ملل متحد باید حیطه اعمال این ماده را فقط برای بیان تعهدات منشور ملل متحد در نظر گیرند یا اینکه به طور گسترده‌تری باید قراردادهای خود را در انطباق با تعهداتی که براساس ماده ۲۵ منشور در نظر گرفته شده است هماهنگ نماید. ماده ۲۵ تصریح می‌دارد که "اعضای سازمان ملل متحد موافقت می‌کنند که تصمیمات شورای امنیت را مطابق با این منشور بپذیرند و اجرا کنند". در اینجا نکته ظریفی باشد مورد توجه قرار گیرد به این معنی که از طریق برقرار ساختن ارتباطی میان ماده ۲۵ و ماده ۱۰۳ منشور، این فرض را می‌توان به واقعیت نزدیک ساخت که همیشه و در همه حال باید تضمین های کافی برای روشن و صریح بودن قراردادها و معاهدات بین‌المللی وجود داشته باشد تا به اعتبار آن بتوان از برقراری صلحی پایدار در جهان اطمینان حاصل نمود. درعین حال یک چنین رابطه‌ای می‌تواند دستورالعمل تفسیری برای کشورهای جهان برقرار سازد تا براساس آن به برتری قوانین سازمان ملل که در واقع در حکم قانون اساسی جهان است نیز تمکین نمایند. علت این امر نیز این است که قوانین سازمان ملل متحد، و بویژه شورای امنیت، حداقل در تئوری، ضامن صلح بین‌المللی می‌باشد. هرگاه این قوانین نادیده انگاشته شده، قراردادها به ثبت دبیرخانه سازمان ملل متحد نرسند، گویی اینکه آنها مقاصدی بر خلاف اهمیت حفاظت از صلح بین‌المللی را دنبال می‌کنند. به همین دلیل می‌توان این استدلال را با کمترین تردیدی پذیرفت که ماده ۱۰۳ انسجام نظام حقوقی بین‌المللی را زیر چتر منشور ملل متحد مورد محافظت قرار می‌دهد.

این ماده در واقع انقلابی در مباحث مرتبط با اعتبار حقوق معاهدات بین‌المللی بود. در اینجا پریشی مطرح می‌شود مبنی بر اینکه تعهدات مندرج در منشور ملل متحد که براساس حقوق بین‌الملل تحت هیچ شرایطی قابل نقض نیستند، چه مواردی را در بر می‌گیرند. ماده یک منشور ملل متحد با صراحت این تعهدات را توضیح می‌دهد:

الف: حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ..... براساس عدالت و حقوق بین‌الملل

ب: توسعه روابط دوستانه در میان ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و استقلال ملل و انجام سایر اقدامات مقتضی برای تحکیم صلح جهانی

پ: حصول همکاری بین‌المللی در حل مسائل بین‌المللی که دارای ابعاد اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی یا بشر دوستی است و در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و اساسی برای همگان

### قراردادهای بین‌المللی به منزله حق تعیین سرنوشت کشورها

هریک از این تعهدات بین‌المللی کشورها بر مبنای استوارتری قرار گرفته‌اند که در مقدمه منشور ملل متحد به عنوان آرزو و آمال تاریخی بشر توضیح داده شده‌اند. در سطر اول مقدمه منشور ملل متحد این عبارت را می‌خوانیم که هدف از تاسیس این سازمان جهانی حفاظت از نسل‌های آینده در برابر جنگی است که دوبار در طول حیات یک انسان موجبات خسارت‌های زیادی را برای بشریت به دنبال آورد. منظور این است که، همان گونه که پیشتر نیز توضیح داده شد، همه راه‌های منتهی به بروز درگیری‌ها و جنگ‌ها باید مسدود شود و برای این منظور قراردادهای پنهان نمی‌توانند به حیات خود ادامه دهند. قراردادهای هنگامی قابل اطمینان و اعتبار می‌باشند که متن و محتوی آنها بطور روشن و شفاف در اختیار عموم مردم قرار گیرد. این شرط اعتبار از درون همان مفاد ماده‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ منشور ملل متحد سرچشمه می‌گیرند. این تصریح مستقیم رابطه میان منازعات و جنگ‌ها و ضرورت پیشگیری از آنها، واضعان منشور را وا داشت تا موادی را در رابطه با صحت اعتبار قراردادهای بین‌المللی را در متن منشور قرار داده و به این وسیله تضمینی برای شفافیت روابط بین‌الملل فراهم آورند.

به دنبال سطر اول از مقدمه منشور، بیان ایمان به حقوق ذاتی همه آحاد خانواده بشری به عنوان زیربنای روابط بین‌الملل صلح‌آمیز در سطر دوم در نظر گرفته شده است. منشور از واژه "ایمان" استفاده کرده است تا یادآوری نماید که همه اعضای جامعه بین‌المللی باید به حقوق ذاتی انسانها باوری درونی داشته باشند. یک چنین باوری دامنه اهمیت به احترام به حقوق انسان را از ابعاد حقوقی و معاهداتی فراتر برده و آنرا با ضرورتی اخلاقی که از باورهای درونی و قلبی انسان سرچشمه می‌گیرد پیوند داده است. بنابراین، نمی‌توان به هیچ نوع صلح بین‌المللی دست یافت مگر این که به حقوق انسانی باور داشته و بر همین اساس حق آنها را برای تعیین سرنوشت خویش از طریق نظارت بر رفتار کشور حاکم را مورد توجه و تأیید قرار داد. به این ترتیب هیچ قراردادی میان کشورها نمی‌تواند از چشم مردم دور بماند اگر اعضای

ملل متحد به درستی ایمان خود را نسبت به حقوق ذاتی مردمان خود با صراحت در رفتارها و سیاستگذاری‌های خود بازتاب دهند. تنها در این صورت است که اهداف ملل متحد به شرح ماده یک منشور می‌تواند به واقعیت نزدیک شود. یک نکته قابل توجه دیگر که می‌بایست مورد توجه قرار گیرد اصل حسن نیت است که در بند ۲ از ماده ۲ توضیح داده شده و به عنوان پیش شرط ضروری دیگری برای تعهد کشورها به اهداف ملل متحد تعیین شده است. " کلیه اعضا به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت برای همه آنها، تعهداتی را که طبق این منشور بر عهده گرفته‌اند با حسن نیت انجام خواهند داد". اصل حسن نیت نیز از اندیشه‌های لیبرال است که تعهد انسان‌ها نسبت به رعایت حقوق ذاتی یکدیگر را به وظایفی که در صحنه سیاسی اجتماعی دارند پیوند می‌بخشد. بنابراین، ایمان به حقوق انسان‌ها و حسن نیت در عملی ساختن آن این ضرورت را اقتضا می‌سازد تا همه قرارداده و معاهدات میان کشورها کاملاً شفاف و روشن باشند.

با در نظر داشتن این شرایط مورد نیاز برای تامین اعتبار قراردادهای و معاهدات، می‌توان به راستی آزمایی ایمان و حسن نیت حکومت اسلامی در قبال تعهدات بین‌المللی دست یابید. در اینجاست که می‌توان این فرضیه را به آزمایش گذاشت که صرف نظر از محتوی فاش نشده قرارداد بین‌المللی میان جمهوری اسلامی و روسیه و چین، آن قراردادهای به لحاظ فرآیندی و معیارهای حقوقی مربوط به سلامت آنها باید با تردیدها و پرسش‌های جدی همراه شود. در حقیقت حتی شاید نیازی نباشد که در این شرایط بر دست یابی به محتوی قراردادها دسترسی پیدا کرد. به لحاظ شکلی، فرآیندی این گونه قراردادهای می‌توانند از نظر حقوقی به چالش کشیده شوند. البته هرگاه محتوی آنها فاش شود، می‌توان ابعاد محتوایی آنها را نیز مورد مطالعه دقیق قرار داده و نسبت به اعتباری آنها اقدام نمود. به هر حال، تردید در خصوص سلامت شکلی قراردادهای را می‌بایست در متن همان تعهدات کشورها نسبت به اهداف ملل متحد که در بالا ذکر شد، توضیح داد:

الف: قراردادهای مذکور به سختی می‌توانند مصداق عدالت و حقوق بین‌الملل به عنوان شرایط تامین صلح و امنیت بین‌المللی باشند. اقرار علی ربیعی، سخنگوی کشور روحانی مبنی بر اینکه کشور چین مایل به فاش شدن متن قرارداد با کشور چین نیست، بجز نقض اصل برابری حاکمیتی که از معیارهای اصلی اهداف منشور ملل متحد می‌باشد، و همچنین نادیده گرفتن اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها توسط چین، نمی‌تواند باشد. ماده دو منشور در بند یک تصریح می‌دارد که "سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضای آن قرار دارد". بند چهار از

ماده ۲ منشور نیز کشورها را از مداخله در امور داخلی یکدیگر بر حذر می‌دارد. این اصول به عنوان قوانینی که نباید نقض شوند مورد شناسایی حقوق بین‌الملل قرار گرفته است. علاوه بر این، نقض این اصول توسط رویه‌های قضایی نیز به عنوان اقدامی بر خلاف معیارهای مورد قبول جهانی مورد تأیید قرار گرفته است. دادگاه بین‌المللی دادگستری در قضیه عملیات نظامی و شبه‌نظامی علیه نیکاراگوئه تصدیق کرد که "عصر اجبار (تحمیلی بودن) که با ماهیت مداخله همراه است، اصل مداخله در امور دیگران را انکار می‌نماید" (قضیه عملیات نظامی در نیکاراگوئه: پاراگراف ۲۰۵) در اینجا به نظر می‌رسد که علی‌رغم داعیه اقتدار داشتن و شعارهای سیاسی مقامات جمهوری اسلامی، قرارداد مذکور تحمیلی بوده، ماهیتی آمرانه در آن نهفته بوده، و بنابراین ناقض برابری حاکمیتی و انکار اصل عدم مداخله، و در نهایت مصداق بارز بی‌عدالتی به موجب حقوق بین‌الملل می‌باشد.

ب: این‌گونه قراردادها نمی‌توانند در چارچوبه بند ب از ماده یک منشور قابل توجیه باشند زیرا اصل برابری حقوق و استقلال ملی ایران در آن به احتمال زیاد نادیده گرفته شده است. بند مذکور اصل برابری حقوقی را به عنوان یکی از مهمترین اهداف ملل متحد را اینگونه توضیح می‌دهد "توسعه روابط دوستانه بین کشورها براساس احترام به اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم و اتخاذ سایر اقدامات مناسب برای تقویت صلح جهانی". این هدف ملل متحد در مرکز فراخوانی برای نظم بین‌المللی است که در آن حقوق کشورها در برابر زورمداری قدرتمندها باید رعایت شود تا همه بتوانند در تعیین سرنوشت خویش آزادانه بکوشند. در اجرای این هدف ملل متحد است که اصول آن نظم بین‌المللی هنجاری و عادلانه در اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری میان کشورها، براساس منشور ملل متحد، تبلور یافت.<sup>۲۱۷</sup> این اعلامیه بر اهمیت اساسی منشور سازمان ملل متحد و توسعه تدریجی اصول حقوق بین‌الملل برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، برای ارتقای حاکمیت قانون در میان ملت‌ها، و برای توسعه روابط دوستانه و همکاری بین کشورها، از همه مهمتر بر اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت همه مردم برای تعیین آزادانه، بدون مداخله خارجی، وضعیت سیاسی خود، و دست‌یابی به ساختار و نوع توسعه اقتصادی، اجتماعی خود، تأکید می‌کند. به این ترتیب اعلامیه

<sup>217</sup> The Declaration on Principles of International Law concerning Friendly Relations and Co-operation among States, the UN GA Res. 2625 (xxv), October 24, 1970.

مذکور، دست در دست منشور ملل متحد، یکی از مهمترین اصول حقوق بین الملل در حمایت از حق تعیین سرنوشت کشورها براساس برابری حقوقی حاکمیت آنها را توضیح داده است. با توجه به این تصریحات روشن حقوقی آیا جمهوری اسلامی از جانب استقلال کامل قرارداد همکاری با چین را پذیرفته است؟ به نظر می‌رسد که واقعیت خلاف این را نشان می‌دهد. شایان ذکر است که اقرار رسمی سخنگوی کشور ایران برای ناتوانی از فاش ساختن مفاد قرارداد به دلیل مخالفت چین، نشان دهنده انکار استقلال ملی کشور به موجب اصول صریح بنیادین حقوق بین الملل می‌باشد. درعین حال، به نظر می‌رسد که حضور نیروهای امنیتی چین در منطقه خلیج فارس ضرورتاً نتواند با موضوع حفاظت از صلح بین‌المللی تطبیق یابد. ابعاد این داعیه طبیعتاً عمیقتر از این بحث ساده است، ولی به دلیل ضیق وقت باید فقط اشاره‌ای به آن داشت و از جزئیات گذر کرد.

پ: بی‌تردید قرارداد مذکور ماهیتاً قادر به پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و اساسی نیست زیرا از یک سو جمهوری اسلامی به وضوح عدم اعتقاد خود را به مبانی حقوق بشر اعلام داشته و در سیاست‌های سرکوب گرایانه خود نشان داده است. قطعنامه‌های متعددی که از سوی نهادهای ملل متحد بر علیه جمهوری اسلامی صادر شده‌اند، گزارشات متعدد گزارشگران حقوق بشر، و قطعنامه اخیر شورای حقوق بشر، همگی نشان از این واقعیت تلخ دارند که جمهوری اسلامی به هیچ عنوان مایل به پذیرش و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی مردم ایران نیست. از دیگر سو، همه شواهد تاریخی دروان عمر جمهوری اسلامی حکایت از آن دارد که این رژیم نمی‌تواند نماینده واقعی مردم ایران باشد. به عبارت بهتر، حتی اگر از شعارهای سیاسی مردم در خیابان‌ها عبور کرده و به سادگی به نتایج انتخابات پیشین مجلس شورای اسلامی، و یا ریاست جمهوری مراجعه نماییم، در می‌یابیم که مشارکت بسیار پایین مردم در انتخابات، معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد مگر "نه به حکومت اسلامی".

### اعتبار قراردادهای بین‌المللی در مقابله‌نامه حقوق معاهدات

از دیرباز انعقاد معاهدات بین‌المللی برای توسعه روابط و یا موضوعات دفاعی و امنیتی در میان جوامع مرسوم بوده است. اما در تاریخ مدرن مهمترین اینگونه قراردادهای میان کشورها معاهده وستفالی است که در سال ۱۶۴۸ منعقد شده و به موجب آن روابط و حقوق بین‌الملل

کنونی پا به عرصه ظهور گذاشتند. قرون ۱۸ و ۱۹ بر شتاب انعقاد معاهدات میان کشورهای مدرن افزود، و قرن بیستم با معاهدات چند جانبه بین‌المللی تاثیرگذاری آغاز شد که ضرورت همکاری‌های بین‌المللی برای زندگی مسالمت‌آمیز میان کشورهای مختلف را هرچه بیشتر آشکار ساخت. معاهده ورسای در سال ۱۹۱۹، مقاله‌نامه مونته‌ویدئو در سال ۱۹۳۳ منشور سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵، مقاله‌نامه علیه تبعیض نژادی در سال ۱۹۴۸، مقاله‌نامه‌های ژنو در سال ۱۹۴۹، و میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر در سال ۱۹۶۶ مهمترین اینگونه قراردادهای بین‌الملل چند جانبه‌ای هستند که هر کدام به طریقی زمینه‌های یک زندگی مسالمت‌آمیز را فراهم آوردند. توسعه معاهدات بین‌المللی به عنوان پاسخ به نیازهای جامعه بین‌المللی به سرعت در حال تحول، این ضرورت را اجتناب‌ناپذیر ساخت تا قواعد بین‌المللی مشخصی بر نحوه تنظیم، اجرا، و موارد اختلاف حاصل از آنها نظارت داشته باشند. مقاله‌نامه حقوق معاهدات در سال ۱۹۶۹ این ضرورت را تامین نموده و به عنوان یکی از مهمترین معاهدات چند جانبه بین‌المللی شناخته شد.<sup>۲۱۸</sup> طرح این مقاله‌نامه مهم بین‌المللی توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل تهیه، در سال ۱۹۶۹ برای امضا در نزد کشورها گشوده، و در ۲۷ ژانویه سال ۱۹۸۰ حالت اجرایی پیدا کرد.

مقاله‌نامه مذکور بر معاهدات کتبی که میان اعضای جامعه بین‌المللی شکل می‌گیرند نظارت می‌کند. تاکید این است که معاهدات کتبی باشند تا اصل رضایت کشورها، که برآمده از عقلانیت و ستفالیایی است، در آنها به روشنی تبلور پیدا کند. برای درک اهمیت این مقاله‌نامه مهم بین‌المللی که سنگ بنای اصلی همکاری‌های بین‌المللی برای جهانی صلح‌آمیز را تشکیل می‌دهد، و براساس ماده ۳۸ اساسنامه دادگاه بین‌المللی دادگستری از اصلی‌ترین منابع حقوق بین‌الملل است، مناسب است بخش‌هایی از آن به ساده‌ترین شکل ممکن توضیح داده شوند.

مقدمه مقاله‌نامه با یادآوری منشور ملل متحد مبنی بر تساوی حقوق کشورها و حق آنها در تعیین سرنوشت خود، اصل تساوی حاکمیت و استقلال کشورها، اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران، اصل ممنوعیت تهدید به و یا اعمال زور، و اصل احترام و رعایت جهان‌شمول حقوق بشر و آزادی‌های اساسی همه افراد، توضیح می‌دهد که توسعه و تدوین معاهدات بین‌المللی، گامی اجتناب‌ناپذیر در رسیدن به اهداف ملل متحد بوده و کشورها را برای توسعه روابط دوستانه و همکاری‌ها در جهت جهانی صلح‌آمیز یاری خواهد کرد. بنابراین، صرف‌نظر از هر عنوانی که برای اینگونه معاهدات استفاده شود، آنها باید مشمول حقوق بین‌الملل باشند

<sup>218</sup> Vienna Convention on the Law of Treaties, 23 May 1969.



تا به موجب آن از یک سو اصل رضایت کشورها رعایت شود، و از دیگر سو این رضایت در مسیر اهداف صلح‌آمیز جامعه بین‌المللی قرار گیرد. در عین حال، مقابله‌نامه حقوق معاهدات با تقدیس رضایت کشورها برای توسعه همکاری‌های دوستانه از طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز و با احترام به اصول عدالت، راه را برای هر نوع بهانه‌ای برای مداخله در امور داخلی دیگران مسدود می‌سازد.

بخش اول مقابله‌نامه شرایط و محدوده توافقات و قراردادهای را مشخص می‌کند. بخش دوم آن قواعدی را برای انعقاد و تصویب معاهدات، از جمله رضایت طرفین برای التزام به معاهدات و تنظیم حق شرط - یعنی امتناع از التزام به یک یا چند ماده خاص از یک معاهده در حین پذیرش باقی مانده. بخش سوم به کاربرد و تفسیر معاهدات می‌پردازد و بخش چهارم به ابزارهای تعدیل یا اصلاح معاهدات می‌پردازد. این بخش‌ها اساساً قوانین عرفی موجود را تدوین می‌کنند. مهمترین بخش مقابله‌نامه، قسمت پنجم، مبانی و قواعدی را برای بی‌اعتبار کردن، فسخ یا تعلیق معاهدات مشخص می‌کند و شامل مقرراتی است که صلاحیت دادگاه بین‌المللی دادگستری را در صورت بروز اختلافات ناشی از اجرای آن قواعد اعطا می‌کند. بخش‌های پایانی تأثیرات معاهدات تغییر کشور در داخل یک کشور، تغییرات در روابط کنسولی بین کشورها و بروز خصومت‌ها میان آنها و همچنین قوانین امانت‌داری، ثبت و تصویب را مورد بحث قرار می‌دهد.

مقابله‌نامه حقوق معاهدات مصوب سال ۱۹۶۹ موسوم به مقابله‌نامه وین،<sup>۲۱۹</sup> در بند ۱ از ماده ۲ قسمت الف، یک معاهده معتبر بین‌المللی را اینگونه تعریف می‌کند: "معاهده عبارت است از یک توافق بین‌المللی که میان کشورها بصورت کتبی منعقد شده و مشمول حقوق بین‌الملل باشد". مهمترین نکته‌ای که در این تعریف باید مورد توجه قرار گیرد، موضوع مشمول حقوق بین‌الملل بودن می‌باشد. ولی منظور از این مشمول بودن چیست؟ به عبارت بهتر، چه قواعد حقوقی بین‌المللی باید ناظر بر انعقاد قراردادها باشند که اگر نادیده گرفته شوند، آن قراردادهای بی‌اعتبار می‌سازند؟ در ابتدا به عنوان سنگ بنای حقوق بین‌الملل، اصلی‌ترین این گونه قواعد در مقدمه منشور ملل متحد توضیح داده شده است: "ایجاد شرایطی که به موجب آن عدالت و احترام به تعهدات ناشی از معاهدات و سایر منابع حقوق بین‌الملل می‌تواند حفظ شود". این فراز از مقدمه منشور تأکید می‌کند که معاهده باید در ذات خود احترام بر تعهدات را برانگیزد تا دیگر منابع حقوق بین‌الملل، شامل حقوق بین‌الملل عرفی و

<sup>219</sup> The Vienna Convention on the Law of Treaties, 23 May 1969.

یا اصول کلی حقوق بین الملل، نیز قوام و دوام پیدا کنند. براین اساس بوده است که توسعه معاهدات بین المللی زمینه های احترام به همه توافقاتی های شفاف منعقد شده را برای همکاری کشورها در امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فراهم آورده است. اما هنوز دامنه قواعد بین المللی ناظر بر معاهدات نیاز به توضیح بیشتری دارد. در این باره می توان گفت که منظور از قواعد ناظر بر معاهدات بین المللی این است که با حسن نیت کامل منعقد شوند. یا در برگیرنده الزام به اصل وفای به عهد<sup>۲۲۰</sup> باشند هم در جریان شکل گیری قرارداد و هم به عنوان ضامن اجرای آن. یا اینکه برای همکاری های مسالمت آمیز برای توسعه حقوق بشر باشد. و در نهایت اینکه معاهده نمی تواند شامل ابعاد و محتوایی باشد که در تناقض با قواعد آمره بین المللی<sup>۲۲۱</sup> قرار گیرد.

در این ارتباط مبانی حقوقی ناظر بر قراردادها بین المللی به شکلی دیگر توسط رویه های قضایی هم مورد تایید قرار گرفته است. به عنوان مثال، در دعوی قطر بر علیه بحرین در نزد دادگاه بین المللی دادگستری در باره اختلافات میان دو کشور بر سر جزایر هوار و مبتنی بر دو قرارداد که در سال های ۱۹۸۷ و ۱۹۹۰ میان دو کشور منعقد شده بود، قاضی اودا در نظریه مخالف خود بیان داشت که معاهده ای می تواند معتبر باشد که به معنی واقعی کلمه شکل گرفته باشد. "من نظر نسبتاً قاطعی دارم که در دسامبر ۱۹۸۷، هیچ معاهده یا مقاله نامه ای به معنای واقعی کلمه در ماده (۱) ۳۶ اساسنامه (دادگاه بین المللی دادگستری) وجود نداشته است". او بیشتر ادامه می دهد که همچنین می توان به این نکته اشاره کرد که قطر که موافقت نامه دسامبر ۱۹۸۷ را مبنای صلاحیت دادگاه می داند، آن توافقنامه را نزد دبیرخانه سازمان ملل ثبت نکرده است، درحالی که توافقنامه ۱۹۹۰ را به ثبت رسانده است. "این واقعیت ممکن است انسان را به این تردید بیندازد که آیا قطر همیشه موافقتنامه دسامبر ۱۹۸۷ را یک معاهده را به معنی واقعی کلمه تلقی کرده است" (قضیه تحدید حدود دریایی، ۱۹۹۴: ۱۳۸-۱۳۷).

درواقع، قاضی اودا اختلاف میان دو قرارداد را از نقطه نظر ثبت آنها در نزد دبیرخانه ملل متحد مبنای نظر مخالف خود قرار داده و توافقنامه سال ۱۹۸۷ را به معنی واقعی کلمه مورد تردید قرار می دهد. هنگامی که این نظریه را در کنار دیگر قواعد صحت معاهدات قرار می دهیم در می یابیم که هم اصول حقوق بین الملل و هم رویه های قضایی توافقی نظر دارند که موافقت نامه ها باید تابع اصول و قواعد مشخصی باشند تا هنگام بروز اختلافات بتوان آنها را به نهادهای حل اختلاف ارجاع داد.

<sup>220</sup> Pacta sunt servanda – Agreements must be kept.

<sup>221</sup> Jus cogens norms – Peremptory norms of international law

به دلیل پیچیدگی قواعد ناظر بر تعریف یک موافقتنامه، می‌بایست به همان مقاله‌نامه حقوق معاهدات مراجعه کرد تا معیار روشنتری را به دشت آورد. مقاله‌نامه در مقدمه خود این قواعد را روشنتر توضیح می‌دهد:

اول: "صرف نظر از اینکه قوانین اساسی و سیستم اجتماعی کشورها چه باشد، معاهده باید وسیله و ابزاری برای توسعه همکاری‌های مسالمت‌آمیز میان ملت‌ها باشد". در این ارتباط هرچند به ظاهر موافقتنامه‌های منعقد شده میان چین و جمهوری اسلامی هدف خود را توسعه همکاری‌های مسالمت‌آمیز میان دو کشور می‌داند. اما بدبینی‌ها به حقیقت نزدیک می‌شود که مخفی نگهداشتن موافقتنامه‌های مذکور از سوی طرفین متعاهدین، اهداف متفاوتی را دنبال می‌کنند. بنابراین، حتی صرف نظر از عدم دسترسی به مفاد آن موافقتنامه‌ها، می‌توان در سلامت حقوقی آنها تردید روا داشت. از طرف دیگر زمزمه‌های اعزاز پنج هزار نفر از نیروهای امنیتی چین به ایران، آن موافقتنامه‌ها را از ماهیت اقتصادی و توسعه روابط دوستانه خارج ساخته و ماهیتی امنیتی به آن می‌بخشد. این جنبه امنیتی بودن ناقض شرط اعتبار معاهده به موجب همان مفاد ماده یک، بند الف مقاله‌نامه وین می‌باشد که تاکید می‌کند هر معاهده، یا قراردادی باید مشمول قواعد حقوق بین‌الملل باشد.

دوم: "اصل رضایت آزادانه، قاعده حسن نیت، و قاعده الزام‌آور بودن تعهدات باید به شکلی همگانی و جهان‌شمول مورد قبول قرار گرفته باشد". در اینجا باید به یک نکته هم توجه کرد. آیا منظور از همگانی بودن این است که حتی کشورهایی هم که عضو مقاله‌نامه حقوق معاهدات نیستند (مانند فرانسه)، باید به مفاد آن پایبند باشند؟ نظریه حقوقی ناظر بر این پرسش مضمون و محتوی همگانی (یعنی عدم وجود استثنا) را به دلیل اینکه ریشه‌های عمیقی و محکمی در حقوق عرفی دارند، می‌پذیرد. یعنی حتی اگر کشوری عضو مقاله‌نامه حقوق معاهدات هم نباشد، باید خود را به رعایت قواعد حقوقی بین‌الملل ناظر بر معاهدات ملزم و متعهد نگه‌دارد. حال و با در نظر داشتن این موضع حقوقی محکم، بنظر می‌رسد که این قاعده دوم برای شناسایی اعتبار معاهده نیز بنا بر دلایلی که در پی می‌آید، توسط دو کشور امضا کننده نقض شده است. چند استدلال را برای این داعیه می‌توان توضیح داد.

استدلال اول. با در نظر داشتن اصول حقوق بین‌الملل مندرج در منشور ملل متحد، یعنی اصل برابری حقوق ملت‌ها و حق آنها در تعیین سرنوشت خود، اصل تساوی حاکمیت کشورها و استقلال آنها، همانگونه که در بالا توضیح داده شد، چنین

قراردادهایی نمی‌توانند اعتبار حقوقی داشته باشند. افزون بر این، اصل برابری حقوقی (حاکمیتی) کشورها این ضرورت را نیز ایفا می‌کند که برابری حقوق و مسئولیت‌های طرفین و اراده آزاد آنها نیز رعایت شود. حال، اقرار سخنگوی دولت حسن روحانی مبنی بر اینکه کشور چین مایل نیست متن آن قراردادها فاش شود، و یا اظهارات برخی دیگر از مقامات که به دلیل خطر دسترسی کشورهای غربی، این قراردادها نباید آشکار باشند، همگی این ظن را به یقین نزدیک می‌سازد که اصل برابری حقوقی کشورها در این قراردادها رعایت نشده است. برای اثبات این مدعا علاوه بر متن صریح منشور ملل متحد، یکبار دیگر بخشی از مقاله‌نامه حقوق معاهدات در اینجا ذکر می‌شود. "اصل تساوی حقوق کشورها، حقوق آنها در تعیین سرنوشت خود، اصل تساوی حاکمیت کشورها و استقلال آنها، اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها، اصل ممنوعیت تهدید به اعمال و یا کاربرد زور، اصل احترام و رعایت جهانی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی همه افراد". باید بازم یادآوری شود که این اصول معاهداتی از ریشه‌های حقوق عرفی سرچشمه گرفته‌اند و بنابراین کشورها باید خود را به رعایت آنها ملزم نگاه‌دارند. همان مقدمه مقاله‌نامه حقوق معاهدات در بخش پایانی مقدمه خود این استدلال حقوق عرفی را می‌پذیرد: "با تاکید این نکته که قواعد حقوق بین‌المللی عرفی در مورد موضوعاتی مشمول این مقاله‌نامه همچنان جاری خواهد بود".

استدلال دوم، قرارداد و یا قراردادهای مورد نظر، اصل مسلم عدم مداخله در امور داخلی کشورها را نیز هم به موجب مفاد مقاله‌نامه حقوق معاهدات و هم براساس منشور ملل متحد، که بیشتر توضیح داده شد، نادیده گرفته‌اند. البته، مقاله‌نامه حقوق معاهدات بطور مستقیم با اصل عدم مداخله نپرداخته است. اما در بخش مربوط به تفسیر معاهدات در ماده ۳۱ ممنوعیت مداخله در امور داخلی دیگران را تایید می‌کند. "یک معاهده با حسن نیت و منطبق با معنای معمولی که باید اصطلاحات آن در سیاق عبارت و در پرتو موضوع و هدف معاهده داده شود، تفسیر خواهد شد". براساس بند دوم، بخش سوم از همان ماده ناظر بر تفسیر معاهده، این سیاق باید بر "هر قاعده مرتبط حقوق بین‌الملل که در روابط میان طرفین قابل اجرا باشد"، منطبق داشته باشد. حال می‌توان در نظر گرفت که چگونه این قواعد حقوقی محکم در تدوین قراردادهای پنهان جمهوری اسلامی ایران با کشورهای چین و روسیه نادیده انگاشته شده است. علاوه بر این، طبق بند ۲ از ماده ۲ منشور ملل متحد، تعهد به اصل "حسن نیت" در قرارداد مذکور محل تردید می‌باشد. به سخن دیگر، کلیه

اعضاء به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت تعهداتی را که به موجب این منشور بر عهده گرفته‌اند، می‌بایست با حسن نیت وارد معاهدات بین‌المللی شوند. پنهان نگه داشتن مفاد معاهده، را می‌توان به عنوان مصداق روشن عدم حسن نیت طرفین، مورد تردید قرار داد.

استدلال سوم، اصل احترام و رعایت جهانی حقوق بشر و اساسی همه افراد، که روح حاکم بر ملل متحد را تشکیل می‌دهد، در این قرارداد رعایت نشده است. اسناد حقوقی متعددی شالوده خود را بر احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی قرار داده‌اند. منشور در بند اول مقدمه تصریح می‌کند که اعضای آن "ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق مرد و زن و بین ملت‌ها اعم از کوچک و بزرگ و ایجاد شرایط لازم برای حفظ عدالت و احترام الزامات ناشی از عهدنامه‌ها و سایر منابع حقوق بین‌الملل و کمک به پیشرفت اجتماعی و شرایط زندگی بهتر با آزادی بیشتر" اعلام می‌دارند. این ایمان به حقوق ذاتی بشر ضرورت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد. مقاله‌نامه حقوق معاهدات ضرورت متابعت از این تصریحات منشور را مورد باز تاکید قرار می‌دهد.<sup>۲۲۲</sup> با در نظر داشتن اصول حقوق بین‌المللی مندرج در منشور مل متحد، مانند اصل تساوی حقوق ملت‌ها و حق آنها در تعیین سرنوشت خویش، اصل تساوی حاکمیت کشورها و استقلال آنها... از آنجاییکه مقاله‌نامه حقوق معاهدات ناظر بر همه قراردادهای معاهدات بین‌المللی می‌باشد، این تاکید بر حقوق بشر می‌بایست توسط همه طرفین مقاله‌نامه مذکور، شامل جمهوری اسلامی ایران که مقاله‌نامه مذکور را پذیرفته است، قرار گیرد. کمیته حقوق بشر در نظریه عمومی شماره ۲۴ یادآوری می‌کند که حق شرط کشورها برای ورود به معاهدات بین‌المللی باید با روح معاهده سازگار باشد.<sup>۲۲۳</sup> اگر این روح بر توسعه روابط دوستانه و با هدف ایجاد شرایط برای صلح بین‌المللی ناظر باشد، به طور طبیعی نمی‌تواند از حقوق ذاتی مردم برای آگاهی داشتن نسبت به محتوی قراردادهای و معاهدات دور باقی بماند.

حال با در نظر داشتن این تصریحات روشن و شفاف حقوق معاهدات بین‌المللی، این حق اساسی مردم ایران است که از مفاد قراردادهای منعقد رژیهم اسلامی با دیگر کشورها آگاه

222 CCPR General Comment No. 24: Issues Relating to Reservations Made upon Ratification or Accession to the Covenant or the Optional Protocols thereto, or in Relation to Declarations under Article 41 of the Covenant.

باشند. نادیده گرفتن این حق غیر قابل اجتناب، به موجب همان تصریح اهداف ملل متحد، و همچنین مقاوله‌نامه حقوق معاهدات، و حداقل به لحاظ تئوریک، ناقض اصول و قواعدی است که تسامح در قبال آنها می‌تواند زمینه‌های بی‌اعتباری آن معاهدات را فراهم آورد.

استدلال چهارم. تعهدات کشورها به موجب منشور ملل متحد و نیز مقاوله‌نامه حقوق معاهدات آنقدر روشن و واضح می‌باشد که امکان انعقاد قراردادهای مخفیانه را نمی‌دهد. علاوه بر این، از آنجاییکه توافقنامه‌های پنهان بطور بالقوه روابط صلح‌آمیز را بین کشورها را به خطر می‌اندازد، ناقض قوانین حقوق بین‌الملل می‌باشد. بازهم در اینجا تاکید می‌شود که رعایت حقوق مردم امروز بنیادهای قوانینی را پایه‌گذاری می‌کند که می‌تواند به عنوان راهنما و دستورالعملی برای همه اعضای جامعه بین‌المللی در انجام تعهداتی که به عهده می‌گیرند، باشد. دادگاه اروپایی حقوق بشر این بنیادها را همانند قانون اساسی جهان شمولی در نظر می‌گیرد که باید ناظر بر رفتار کشورها باشد.<sup>۲۳۳</sup> این چنین دیدگاه‌های برجسته نشان می‌دهد که قراردادها می‌بایست بر قوام و دوام قوانین و قواعد بین‌المللی بیفزاید، تا اینکه موجبات فرسایش آنها را فراهم آورد. هرگام روشنی که در جهت انعقاد قراردادهای همکاری برداشته شود، نشانه عزم و نیت طرفین آن قرارداد به پیشبرد حقوق ذاتی مردم و اراده ای برای توسعه و محقق نمودن آنها می‌باشد.

### مسئولیت کشورها در قبال انعقاد قراردادهای بین‌المللی

حقوق مسئولیت بین‌المللی کشورها نیز ابعاد دیگری از عدم اعتبار قرارداد را می‌تواند توضیح دهد. طرح مقاوله‌نامه بین‌المللی مسئولیت کشورها در قبال اقدامات غیرقانونی بین‌المللی<sup>۲۳۴</sup> مصوب سال ۲۰۰۱ توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل، در ماده یک تصریح می‌دارد که "هر عمل نادرست بین‌المللی یک کشور مسئولیت بین‌المللی آن کشور را در پی دارد". سوابق این بحث به دیوان‌های موقت کیفری نورنبرگ و توکیو برای مسئول نگه‌داشتن آنهايي که مرتکب جنایات‌های دوران جنگ جهانی دوم بودند، بازمی‌گردد. مجمع عمومی

<sup>223</sup> Bankovic and Others against Belgium and Others, European Court of Human Rights, Grand Chamber inadmissibility decision of 12 December 2001.

<sup>224</sup> Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts: [https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/draft\\_articles/9\\_6\\_2001.pdf](https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/draft_articles/9_6_2001.pdf)

سازمان ملل متحد طی قطعنامه شماره (۱) ۹۵ در سال ۱۹۴۶ رویه‌های قضایی برآمده از این دیوان‌ها را به عنوان اصول حقوق بین‌الملل اعلام نمود.<sup>۲۲۵</sup> با این تصویب جامعه جهانی کوشید توضیح دهد که کسانی که مرتکب جنایاتی علیه انسان‌های بیگناه می‌شوند، نمی‌توانند از مسئولیت در قبال آنچه که انجام داده‌اند، شانه خالی کنند. این تلاش‌ها باعث شد تا جنایت علیه صلح و امنیت بین‌المللی با ماهیتی کیفری همراه باشد و برای آن رژیم‌های بین‌المللی خاصی در نظر گرفته شود. قطعنامه مذکور و سپس قطعنامه شماره (۲) ۱۷۷ به کمیسیون حقوق بین‌الملل این مأموریت را تفویض نمود تا طرح قانونگذاری مربوط به مسئولیت کشورها در قبال کارهای خلافی که انجام می‌دهند را تهیه کند. اصول حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده در منشور دادگاه که توسط کمیسیون بین‌الملل در سال ۱۹۵۰ به تصویب رسید، به طور منطقی با مسئولیت کیفری را بر مبنای فردی آن قرار داد. یعنی اینکه این افراد هستند که عمل خلاق اصول حقوق بین‌الملل را انجام می‌دهند و نه نهادهای انتزاعی. بنابراین، تنها با مجازات افرادی که مرتکب چنین جنایاتی می‌شوند، می‌توان مفاد و اصول حقوق بین‌الملل را اجرا کرد.

این پیش زمینه‌ها باعث شد تا در همان سال کمیسیون حقوق بین‌الملل مأموریت انجام پیشنهادی طرحی را برای مسئولیت بین‌المللی کشورها در قبال اقدامات خلافی که انجام می‌دهند، به عهده گیرند. نظریه نهفته در این اقدامات این است که کشورها نمی‌توانند با تکیه بر حق حاکمیت ملی خود مرتکب هر نوع عملی را که در تضاد با اصول حقوق بین‌الملل باشد انجام دهند، و اینکه آنها در قبال این گونه اقدامات خلاف قانون خود مسئول می‌باشند. دادگاه دائمی بین‌المللی دادگستری ویژگی‌های این گونه اقدامات خلاف را خیلی پیشتر توضیح داده است. "این یک اصل حقوق بین‌الملل است که نقض یک تعهد مستلزم تعهد به جبران خسارت به شکل مناسب می‌باشد. بنابراین مکمل ضروری عدم اجرای یک قرارداد است و لزومی ندارد که این امر در آن قرارداد ذکر شده باشد."<sup>۲۲۶</sup> اینگونه تلاش‌ها راه را برای مسئول نگه داشتن کشورها، و بویژه در موارد جنایات بین‌المللی، افرادی که آن کارهای خلاف قانون را انجام می‌دهند، مسئول نگهدارند.

<sup>225</sup> Affirmation of the Principles of International Law recognized by the Charter of the Nürnberg Tribunal General Assembly resolution 95 (I), New York, 11 December 1946.

<sup>226</sup> Permanent Court of International Justice, Case Concerning Factory at Chrozaw, Claim for indemnity Jurisdiction, p. 21.

اهمیت این تلاش‌ها در این نیاز جامعه بین‌المللی قرار دارد که مردم در قبال خودسری‌های نظام‌های خودکامه به نوعی مورد پشتیبانی قرار گرفته تا حقوق بنیادین آنها زیر عنوان حق حاکمیت ملی توسط حکومت‌های خودکامه پایمال نشود. بنابراین درجه اهمیت مسئولیت حاصل از این اقدامات خلاف کشورها به نوع وظیفه‌ای که در قبال جامعه بین‌المللی برعهده گرفته‌اند، مربوط می‌باشد. هرچه آن وظایف مهمتر و در رابطه‌ای نزدیکتر با ارزش‌های جامعه بین‌المللی باشد، میزان و درجه مسئولیت خطیرتر می‌باشد. مهمترین این وظایف انانی هستند که زیر قاعده اجتناب ناپذیر "تعهد نسبت به جامعه بین‌المللی" نام گذاری شده‌اند. این تعهدی است که هر کشوری باید نسبت به جامعه بین‌المللی برعهده گیرد. بنابراین، حتی اگر در قراردادهای و معاهداتی هم متبلور نشده باشند، همچنان بر عهده کشورها می‌باشند. دادگاه بین‌المللی دادگستری در قضیه شرکت برق بارسلونا آنرا به روشن‌ترین شکل ممکن توضیح داده است. "باید بین تعهدات یک کشور در قبال جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل، و تعهدات ناشی از یک کشور دیگر در زمینه حمایت دیپلماتیک، تمایز اساسی قائل شد. مورد اول به دلیل ماهیت خود مورد توجه همه کشورها می‌باشد... آنها تعهداتی هستند که نسبت به همه وجود دارد و باید رعایت شوند". (قضیه بارسلونا: ۳۲)

اهمیت موضوع مسئولیت بین‌المللی نسبت به جرایم خطیر مانند جنایت‌های انجام شده از سوی کشورها بگونه‌ای است که در حوزه صلاحیت دادگاه‌های کیفری بین‌المللی هم قرار می‌گیرند. شاید با قید احتیاط فراوان در اینجا بتوان این فرضیه را به آزمایش گذاشت که اگر اقدام خطای انجام شده توسط کشور جمهوری اسلامی بگونه‌ای باشد که مشمول مواد مندرج در مقاوله‌نامه رم باشد، می‌توان آنرا به عنوان جنایت بین‌المللی مورد توجه قرار داد. یکی از این نمونه جنایات به عنوان مثال، پهبادهای ساخت حکومت اسلامی و استفاده آنها در تجاوز نظامی روسیه به اوکراین، به عنوان جنایت همدستی در جنایت علیه بشریت و مسئولیت بین‌المللی حاصل از آن، می‌باشد.

طرح نهایی مسئولیت بین‌المللی کشورها که در نهایت توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل در ۲۰۰۱ به تصویب رسید، اقدامات نادرست و خلاف قانون کشورها را به شرح ماده یک این گونه تعریف می‌کند: "هر اقدام نادرست بین‌المللی یک کشور مستلزم مسئولیت بین‌المللی آن کشور می‌باشد". کمیسیون حقوق بین‌الملل در اجلاس پنجاه و سوم سال ۲۰۰۱، متن این ماده را توضیح داده است و می‌گوید که ماده ۱ مذکور، یعنی مسئولیت بین‌المللی کشورها، اصل اساسی زیربنای کلی همه موارد این طرح می‌باشد و آن این است که نقض قوانین بین‌المللی توسط یک کشور مستلزم مسئولیت بین‌المللی آن است. یک عمل خلاف بین‌المللی یک کشور ممکن است شامل یک یا چند عمل یا ترک فعل یا ترکیبی از هر دو باشد. اینکه



آیا یک عمل خلاف بین‌المللی وجود داشته است، اولاً به الزامات تعهدی که گفته می‌شود نقض شده است و ثانیاً به چارچوب آن بستگی دارد.

براساس همان تحلیل کمیسیون، دادگاه دادگستری بین‌المللی، اصل مندرج در ماده ۱ مذکور را در تعدادی از پرونده‌های ارجاع شده به آن دادگاه اعمال کرده است. به‌عنوان مثال در قضیه فسفات در مراکش، دادگاه دائمی بین‌المللی دادگستری تأیید کرد که وقتی کشوری مرتکب یک عمل غیرقانونی بین‌المللی علیه کشور دیگری می‌شود، مسئولیت بین‌المللی بلافاصله بین دو کشور شکل می‌گیرد. دادگاه بین‌المللی دادگستری نیز این اصل را در موارد متعددی اعمال کرده است، برای مثال در پرونده کانال کورفو و یا در قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی، دادگاه به این اصل اشاره کرده است. در مورد تفسیر معاهدات صلح نیز تأکید شده است که "امتناع از انجام تعهدات معاهده مستلزم مسئولیت بین‌المللی است"<sup>۲۲۷</sup>. دادگاه‌های داوری مکرراً این اصل را تأیید کرده‌اند، به‌عنوان مثال در دعوی افراد ایتالیایی مقیم پرو، در قضیه شرکت بین‌المللی شیلات، و در دعوی بریتانیا در پرونده اسپانیایی منطقه مراکش، و در قضیه شرکت آرمسترانگ بازهم موضوع مسئولیت بین‌المللی مورد تأکید قرار گرفته است. در قضیه دیگری نیز دادگاه داوری تأکید کرد که "هرگونه نقض تعهد از سوی یک کشور، با هر دلیلی که داشته باشد، مسئولیت کشور را به همراه دارد"<sup>۲۲۸</sup>.

بنابراین، اصطلاح مسئولیت بین‌المللی در ماده ۱، روابطی را در بر می‌گیرد که براساس حقوق بین‌الملل از اقدام خلاف بین‌المللی یک کشور ناشی می‌شود، خواه این روابط محدود به کشور متخلف و یک کشور آسیب دیده باشد یا اینکه به سایر کشورها یا در واقع به سایر کشورها نیز گسترش یابد. موضوعات حقوق بین‌الملل، و اینکه آیا آنها بر تعهدات استرداد یا غرامت متمرکز هستند یا به کشور آسیب دیده امکان پاسخگویی از طریق اقدامات متقابل را می‌دهند.

ماده ۲ همان طرح مسئولیت بین‌المللی کشورها نیز تحت عنوان عناصر تشکیل دهنده مسئولیت ناشی از عمل نادرست کشورها، می‌گوید: "انجام یک عمل یا عدم انجام آن، یک اقدام نادرست بین‌المللی می‌باشد، وقتی که:

(الف) طبق قوانین بین‌المللی قابل انتساب به کشور است.

<sup>227</sup> Commentaries to the draft articles on Responsibility of States for internationally wrongful acts adopted by the International Law Commission at its fifty-third session (2001).

ب) به منزله نقض تعهدات بین‌المللی کشور باشد.

براساس همان تفسیر کمیسیون حقوق بین‌الملل، ماده ۲ مذکور شرایط لازم برای اثبات وجود یک عمل خلاف بین‌المللی کشور، یعنی عناصر تشکیل دهنده چنین عملی را مشخص می‌کند. در اینجا دو عنصر مشخص در نظر گرفته شده است. اولاً، رفتار مورد بحث باید طبق قوانین بین‌المللی قابل انتساب به کشور باشد. ثانیاً، برای اینکه مسئولیتی به اقدامات کشور منسوب شود، این رفتار باید نقض یک تعهد حقوقی بین‌المللی باشد که در آن زمان برای آن کشور وجود داشته است. این دو عنصر، به عنوان مثال، توسط دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه فسفات در مراکش مشخص شده است که طی آن دادگاه صراحتاً ایجاد مسئولیت بین‌المللی را با وجود "عملی که منتسب به کشور است" مرتبط دانسته و آن را مغایر با حقوق معاهده کشور دیگر توصیف کرده است. دادگاه بین‌المللی نیز در موارد متعدد به این دو عنصر اشاره کرده است. در قضیه دیپلماتیک و کنسولی دادگاه خاطرنشان ساخت که برای احراز مسئولیت ایران ابتدا باید مشخص شود که از نظر قانونی تا چه حد ممکن است اعمال مورد نظر به کشور ایران قابل انتساب باشد. ثانیاً، باید سازگاری یا ناسازگاری آنها را با تعهدات ایران به موجب معاهدات لازم الاجرا یا سایر قواعد حقوق بین‌الملل که ممکن است قابل اجرا باشد، مورد بررسی قرار گیرد.

رفتار قابل انتساب به کشور می‌تواند شامل اقداماتی خلاف و یا ترک کاری باشد. موردی که در آنها مسئولیت بین‌المللی یک کشور براساس قصور مورد استناد قرار گرفته است حداقل به اندازه موردی است که براساس اقدامات منسوب به کشور ایجاد شده است و در اصل تفاوتی بین این دو وجود ندارد. به نظر کمیسیون، علاوه بر این، ممکن است این دو مشکل ساز می‌باشد. اما در هر صورت مسئولیت کشور در قبال آنها وجود دارد. برای مثال در پرونده کانال کورفو، دادگاه بین‌المللی دادگستری اعلام کرد که مبنای کافی برای مسئولیت آلبانی وجود دارد زیرا آن کشور از وجود مین‌های دریایی در آبهای سرزمینی خود اطلاع داشته است. بنابراین، می‌بایست به کشورهای ثالث هشدار می‌داد. اما در انجام آن قصور ورزیده است.

توضیح و تفسیر طرح مسئولیت بین‌المللی کشورها مستلزم فضا کافی است که بطور طبیعی در این نوشتار نمی‌تواند قرار گیرد. اما می‌توان از تفسیر دو ماده مذکور این فرضیه را به اشتراک گذاشت که کشور جمهوری اسلامی ایران با نقض قواعد مصرحه حقوق بین‌الملل، که در بالا شرح آن رفت، و بویژه بند دوم ماده ۲ مذکور، مرتکب اقدامی غیر قانونی و نادرست شده است. بنابراین مسئولیت این اقدام غیر قانونی را باید بپذیرد. دادگاه بین‌المللی دادگستری در قضیه فلات قاره دریای اژه در دعوی که یونان علیه ترکیه مطرح ساخته بود، تصمیمی را اتخاذ نمود که مبنایی برای قضایای مشابه در خصوص مسئولیت بین‌المللی کشورها شد.

یونان برای حمایت از صلاحیت دادگاه بین‌المللی دادگستری، دو سند از جمله بیانیه مشترک میان نخست وزیران یونان و ترکیه را به دادگاه ارائه کرد. دادگاه به درستی دریافت که این اسناد مصداق توافق نامه بین‌المللی نیستند که بتوانند صلاحیت دادگاه را برای ورود به موضوع احراز نمایند. با این حال، اظهار داشت که "اینکه چنین اسناد مذکور توافقی را تشکیل می‌دهند یا نمی‌دهند، اساساً به ماهیت عمل یا معامله ای که انجام می‌شود بستگی دارد." برای تعیین "ماهیت عمل"، دادگاه "شرایط واقعی آن و شرایط خاص تنظیم آن" را مورد توجه قرار داد.<sup>۲۳۹</sup> از آن زمان به بعد دادگاه مذکور، از این معیارها به روشنی (و هم بطور ضمنی)، در سایر موارد استفاده کرده است.

با توجه به توضیحات مذکور، که البته به دلیل فشرده بودن با نارسایی‌هایی همراه است، می‌توان قرارداد میان کشور چین و جمهوری اسلامی ایران را به لحاظ حقوق مغایر با قواعد حقوق بین‌الملل، و در نتیجه آن ناقض حقوق مردم ایران دانست. علاوه بر این، موضوع را از زاویه دید حقوق بشر و حقوق بین‌المللی ناظر بر سرمایه‌گذاری نیز مورد بررسی قرار داده، و بی‌اعتباری قرارداد را تثبیت نمود.

### قاعده حقوقی "تا زمانی که شرایط بطور اساسی تغییر نکرده باشد"<sup>۲۴۰</sup>

حقوق معاهدات بین‌المللی بر پایه یک پیش فرض محکم حقوقی قرار دارد. تعهدات قراردادی باید محترم شمرده شود. حقوق بین‌الملل عرفی از دیرباز به این اصل قراردادی توجه داشته و آنرا برای طرفین متعاهدین ضروری و لازم‌الاجرا می‌دانسته است. از دیرباز در نظام‌های اعتقادی شامل ادیان ابراهیمی و یا غیر ابراهیمی، ضرورت حسن نیت برای پذیرش تعهدات و انجام آنها مورد تأکید قرار گرفته است. در عالم اسلام هم قاعده وفای به عهد سنگ بنای قواعد حقوقی بوده است. "وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا"<sup>۲۴۱</sup> در حقوق رومی قاعده وفای به عهد به بخش بسیار مهمی از عملکرد قضایی آن زمان مربوط بود و توانست جایگاه قابل توجهی در مسیحیت پیدا کند. به تدریج در عصر مدرن قاعده مذکور وارد حقوق بین‌الملل شده و جایگاه مهمی در حقوق معاهدات بین‌المللی پیدا کرد.

مقاله‌نامه حقوق معاهدات ضرورت احترام به تعهدات قراردادی را در ماده ۲۶ توضیح داده است. "هر معاهده لازم الاجرائی برای طرفین آن تعهدآور است و باید توسط آنها با حسن نیت اجرا شود". قاعده وفای به عهد در مقاله‌نامه این حقیقت را یادآوری می‌کند که

<sup>229</sup> <https://www.icj-cij.org/en/case/62>

<sup>230</sup> *Rebus sic stantibus* - Things standing thus.

<sup>۲۴۱</sup> آیه ۳۴، سوره اسرا

چون طرفین قرارداد با رضایت کامل خویش به قرارداد وارد شده‌اند، باید نسبت به اجرای آن نیز وفادار بوده، با حسن نیت در اجرای آن بکوشند. در اینجا قاعده مورد نظر از ابعاد حقوق بین‌الملل عرفی خارج شده و در قالبی معاهداتی تبلور یافته است که رضایت طرفین بنیادهای مشروعیت آنرا شکل می‌بخشد. به همین دلیل رعایت این قاعده در همه شرایط اجتناب ناپذیر است به گونه‌ای که به عنوان مثال نمی‌توان با توسل به حقوق داخلی احترام به این قاعده را نادیده انگاشت. درحقیقت، با ورود کشوری به معاهده‌ای مفاد آن معاهده بر حقوق داخلی پیشی می‌گیرد و باید تحت هر شرایطی لازم‌الاجرا باشد. ماده ۲۷ مقاله‌نامه حقوق معاهدات این برتری حقوق معاهداتی بر حقوق داخلی را توضیح می‌دهد: "یک طرف معاهده نمی‌تواند به حقوق داخلی خود به عنوان توجیهی برای قصور خود در اجرای معاهده استناد کند". البته این قاعده تأثیری بر مفاد ماده ۴۶ مقاله‌نامه نخواهد داشت. ماده ۴۶ تصریح می‌کند که "یک کشور نمی‌تواند با تکیه بر این واقعیت که اعلام رضایت به التزام در قبال یک معاهده تجاوزی نسبت به مقررات حقوق داخلی وی در خصوص صلاحیت انعقاد معاهدات بوده است، به بی‌اعتباری رضایت خود استناد نماید، مگر آنکه تجاوز مزبور مشخص بوده و به قاعده از حقوق داخلی مربوط شود که دارای اهمیت اساسی است". همان ماده ادامه می‌دهد که "یک چنین تجاوزی به حقوق داخلی وقتی مشهود است که بر کشوری که طبق رویه مرسوم و با حسن نیت در این مورد عملکرد است، به طور عینی روشن باشد". این موضوع ابعاد دیگری بر رابطه میان حقوق داخلی و حقوق معاهداتی، از نقطه نظر وفای به عهد، می‌افزاید. منظور این است که قاعده وفای به عهد ممکن است تحت شرایطی مورد تردید قرار گیرد. این امر نشان می‌دهد که شرایط نقض یک قرارداد ممکن است در صورت دگرگونی‌های بنیادین مورد پرسش قرار گرفته و تغییر پیدا کند. به عبارت بهتر، قراردادها و معاهدات می‌توانند در جریان گذشت زمان نسبت به شرایط واکنش نشان دهند.

در حقیقت ثبات و تغییر بر قراردادها و معاهدات بی‌تأثیر نیستند. به همین دلیل ماده ۶۱ و ۶۲ حقوق معاهدات نشان می‌دهند که اگر تغییراتی بنیادین در شرایط انعقاد معاهده ایجاد شود، می‌توان آنرا به حالت تغییر درآورده و یا آنها را خاتمه بخشید. متن ماده ۶۱ به این شرح است: "اگر عدم امکان اجرای معاهده ناشی از انهدام دائمی موضوع باشد که برای اجرای معاهده اجتناب ناپذیر می‌باشد هر طرف معاهده می‌تواند به عدم امکان اجرای آن به عنوان مبنای فسخ آن یا خروج از آن استناد نماید چنانچه عدم امکان اجرا موقت باشد تنها می‌توان برای تعلیق اجرای واحد به آن استناد کرد". البته مفاد ماده ۶۲ خیلی مفصل است و می‌تواند شرایط حقوقی الغای قراردادها و معاهدات را توضیح دهد، اما به دلیل ضیق فضای لازم در این بخش نوشتار از آن عبور می‌شود.

به هر حال این استعداد ثبات اعتبار قراردادها از طریق قاعده وفای به عهد، و در عین حال پذیرش امکان بازبینی و یا الغای آنها، دو بعد دیگر نیز به این بحث می افزاید. اول اینکه هرگاه اصل وفای به عهد نادیده انگاشته شود، همانگونه که در بخش پنجم توضیح داده شد، موجب مسئولیت بین المللی کشور می باشد. اما همان طرح مسئولیت بین المللی کشورها در ماده ۲۳ زیر عنوان "شرایط اضطراری"، به توضیح شرایطی می پردازد که امکان عدول از قاعده وفای به عهد را فراهم می سازد. "نادرست بودن عمل یک کشور که با تعهدات بین المللی آن کشور مطابقت ندارد، در صورتی که این عمل به دلیل شرایط اضطراری باشد، یعنی وقوع یک نیروی غیرقابل اجتناب یا یک رویداد غیرقابل پیش بینی خارج از کنترل کشور، امکان انجام تعهد را غیرممکن می سازد."<sup>۲۳۲</sup> اما شرط در نظر گرفتن این شرایط اضطراری به دو عامل وابسته می باشد. اول اینکه وضعیت اضطراری، به تنهایی یا در ترکیب با عوامل دیگر، ناشی از رفتار کشوری نباشد که به آن استناد می کند. دومین شرط اینکه کشور خطر وقوع آن وضعیت را پیش بینی نکرده باشد.<sup>۲۳۳</sup> طرح مسئولیت بین المللی کشورها در زیر عنوان "ضرورت" در ماده ۲۵ نیز این امکان را فراهم می سازد تا امکان عدول از قاعده وفای به عهد فراهم شود. متن این ماده نیز می تواند مقداری ما را به موضوعیت امکان عدول از قاعده وفای به عهد یاری رساند:

۱. یک کشور نمی تواند به "ضرورت" به عنوان دلیلی برای جلوگیری از نادرست بودن عملی که با تعهدات بین المللی آن کشور مطابقت ندارد استناد کند، مگر اینکه این عمل:
  - الف) تنها راهی است که کشور می تواند از منافع اساسی جامعه خود در برابر خطری جدی و قریب الوقوع محافظت کند.
  - ب) به منافع اساسی کشور یا کشورهایی که تعهد نسبت به وجود دارد یا کل جامعه بین المللی آسیب جدی وارد نسازد.
۲. در هر حال، کشور نمی تواند به "ضرورت" به عنوان دلیلی برای توجیه قصور خود استناد کند.
 

در صورتی که:

  - الف) تعهد بین المللی مورد بحث، امکان استناد به ضرورت را منتفی سازد. یا
  - ب) کشور به وضعیت ضرورت کمک کرده است.

<sup>۲۳۲</sup> نگاه کنید به زیر نویس شماره ۲۶۵ بالا

<sup>۲۳۳</sup> همان منبع

این "شرایط اضطراری" و همچنین موضوع "ضرورت" در متن همان بحثی قرار می‌گیرد که در بالا با عنوان زمینه‌ای برای به چالش کشیدن ثبات و یا قاعده وفای به عهد از آن یاد شد. یک بعد دیگر را نیز باید در نظر گرفت. با ظهور رژیم‌های معاهداتی نوینی مانند موضوعات حقوق بشری، سرمایه‌گذاری خارجی، و حقوق دریاها، موضوعیت اصل حقوقی وفای به عهد را با چالش‌هایی همراه می‌سازد که در واقع از متن و شرایط به سرعت در حال تغییر جوامع ملی و بین‌المللی سرچشمه می‌گیرد. امکان همپوشی ابعاد ملی و بین‌المللی این نوع رژیم‌های حقوقی، علی‌رغم همه نویدهایی که برای جوامع انسانی دارد، چالش‌هایی در برابر ثبات معاهدات قرار می‌دهد به گونه‌ای که نمی‌تواند همچنان بر ثبات معاهداتی اصرار کند.

بنابراین، به چالش کشیدن ثبات معاهدات بر مبنای اصل وفای به عهد وارد مرحله دیگری می‌شود که بر سر اصالت حقوق و کاربرد آن تردیدهایی وجود دارد. اما این نوشتار می‌کوشد این فرضیه را به آزمایش بگذارد که فراتر از "شرایط اضطراری" و همچنین موضوع "ضرورت"، این امکان وجود دارد تا قراردادهای بین‌المللی را زیر عنوان "مادامی که شرایط بطور اساسی تغییر نکرده باشد"، به چالش کشید. و این دقیقاً موضوعی است که می‌تواند در ایران آزاد و دمکراتیک آینده در رابطه با قراردادهای حکومت اسلامی با کشورهای روسیه و چین مورد توجه قرار گیرد. در اینجا رئوس کلی این فرصت، یا حق برای ملت‌ها، با ساده‌ترین زبان ممکن توضیح داده می‌شود.

"مادامی که شرایط بطور اساسی تغییر نکرده باشد"، به عنوان حقی برای کشورها و نه ضرورتاً به عنوان قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل برای استناد کردن به تغییر شرایط موجبات بحث‌های زیادی را فراهم آورده است. یکی از بحث‌ها این است که آیا موضوع "مادامی که شرایط بطور اساسی تغییر نکرده باشد"، با اصل وفای به عهد به عنوان اصلی‌ترین پایه حقوق معاهدات بین‌المللی در تضاد قرار می‌گیرد یا نه. برای پاسخ به این پرسش، ناگزیر حق ملت‌ها برای گریز از تعهدات قراردادی در شرایط تغییرات بنیادین توضیح داده شود. حقوق بین‌الملل عرفی از دیرباز پذیرفته است که اگر شرایط بگونه‌ای تغییر یابد که با شرایط زمان انعقاد معاهده کاملاً متفاوت باشد، و همچنین یک طرف معاهده قادر به انجام تعهدات خود نباشد، می‌توان از فرمول مورد نظر برای دفاع از حقوق ملت یا کشور استفاده کرد. لایترپاخت در دفاع از این اصل حقوق بین‌الملل عرفی<sup>۲۳۴</sup> دفاع کرده و استدلال می‌کند که قانون

<sup>234</sup> Elihu Lauterpacht, *International Law: Disputes, War and Neutrality*, pts. IX-XIV, at 14-15. Quoted in Cornell Law School, Legal Information Institute.

بین‌المللی نمی‌تواند جدای از متنی که در آن به‌وجود آمده و به اجرا گذاشته می‌شود، باشد. در حقیقت، قانون بین‌المللی خلاء را تشخیص می‌دهد و سعی می‌کند قابلیت حضور خود را با آن تطبیق دهد. همین ویژگی غیرشمول بودن قرارداد فرصتی را فراهم می‌آورد تا حق مورد بحث برای به چالش کشیدن ثبات قراردادها را به زیر سؤال کشیده شود. دادگاه بین‌المللی دادگستری در قضیه شیلات مربوط به اختلاف میان انگلیس و ایسلند این استدلال را مورد تأیید قرار داد. براساس این استدلال، فقط در صورتی به شرایط تغییر یافته مراجعه نمود که هرگز توسط طرفین پیش بینی نشده باشد. (قضیه ماهیگیری، ۱۹۷۲)

البته باید خاطر نشان ساخت که به صرف اینکه شرایط به‌گونه‌ای بینادین تغییر یافته‌اند نمی‌توان یک قرارداد را یکطرفه فسخ کرد. در واقع طرح موضوع تغییر شرایط نمی‌تواند توجیهی برای فسخ یکسویه آن قرارداد باشد، و اگر اتفاق افتد، طرف دیگر می‌تواند موضوع را به نهادهای قضاوت کننده ارجاع دهد.

این سردرگمی با مقاوله‌نامه حقوق معاهدات به مرزهای تعریفی روشنی رسیده است. ماده ۶۲ مقاوله‌نامه این تقریرات را در راستای فرضیه پیشنهادی این نوشتار فراهم می‌آورد:

۱. تغییر اساسی در اوضاع و احوال موجود در زمان انعقاد معاهده که حدوث آن توسط طرفینی پیش‌بینی نشده باشد، نمی‌تواند به عنوان مبنای فسخ یا خروج از معاهده مورد استناد قرار گیرد، مگر اینکه:

الف. وجود اوضاع و احوال مزبور مبنای رضایت طرفهای معاهده به التزام نسبت به معاهده باشد،

ب. اثر این تغییر، دگرگونی اساسی در ابعاد تعهداتی باشد که به موجب معاهده هنوز باید اجرا شوند،

۲. در موارد زیر، تغییر اساسی اوضاع و احوال نمی‌تواند به عنوان مبنای فسخ یا خروج از معاهده مورد استناد واقع شود:

الف. اگر معاهده‌ای باشد که مرز را تعیین می‌نماید،

ب. اگر تغییر تغییر اساسی ناشی از نقض تعهدات معاهده، یا نقض هر تعهد دیگر بین‌المللی در قبال طرف‌های دیگر معاهده، از سوی طرفی باشد که به آن تغییر استناد می‌کند.

۳. اگر به موجب یکی از بندهای اخیرالذکر، یکی از طرفهای معاهده حق داشته باشد که به تغییر اساسی اوضاع و احوال به عنوان مبنای فسخ یا خروج از معاهده

استناد نماید، مضافاً حق خواهد داشت تا به آن تغییر به عنوان مبنای تعلیق اجرای معاهده نیز استناد کند.

نهادین ساختن نگرش عرفی مزبور در ساختار معاهداتی مقاوله‌نامه وین گویی حکایت از دکترینی دارد که می‌کوشد مفاهیمی مانند عدالت خواهی را نیز در مرکز تعاملات بین‌المللی قرار دهد. کمیسیون حقوق بین‌الملل در نظریه خود این دکتربین را قاعده عینی قانونی در نظر گرفت که به موجب آن، براساس عدالت، تغییرات اساسی تحت شرایط خاصی، توسط یک طرف به عنوان دلیلی برای فسخ معاهده مورد استناد قرار گیرد.<sup>۲۳۵</sup> طبق این دکتربین که در ماده ۶۲ مقاوله‌نامه حقوق معاهدات ماده، شکل قانون معاهداتی بخود گرفته است، شرایطی باید برای انجام این دکتربین در نظر گرفته شود. اول اینکه تغییر باید به شرایط موجود در زمان انعقاد معاهده مربوط باشد. دوم، آن تغییر باید یک تغییر اساسی و بنیادین باشد. سوم، باید توسط طرفین پیش‌بینی نشده است. چهارم، وجود آن شرایط باید مبنای اساسی رضایت طرفین برای التزام به معاهده باشد. پنجم، دامنه تأثیرات این تغییرات باید به طور اساسی مربوط به تعهداتی باشد که هنوز طبق معاهده باید انجام شوند.<sup>۲۳۶</sup>

چالشی که این دکتربین در برابر ثبات قراردادهای به موجب اصل وفای به عهد قرار می‌دهد، ممکن است این تصور را ایجاد کند که تضادی میان ثبات و ضرورت تغییر وجود دارد که سلامت قراردادهای بین‌المللی را به خطر می‌اندازد. در این رابطه می‌بایست این نکته را خاطر نشان ساخت که امکان فسخ قرارداد براساس تغییرات بنیادینی که در شرایط انعقاد قرارداد صورت می‌گیرد، فقط استثنایی برای قاعده و اصل حفاظت از معاهداتی می‌باشد. یعنی اینکه فقط در شرایط خیلی مشخصی می‌توان به آن استناد کرد. دادگاه بین‌المللی دادگستری در یکی از احکام اخیر خود در رابطه با اختلافی که میان کشورهای مجارستان و جمهوری چک پدیدار شده بود، این استثنا بودن را مورد تأکید قرار داد. به نظر دادگاه، شرایط سیاسی جاری آنچنان با اهداف معاهده میان دو کشور مرتبط نبود که مبنای اساسی رضایت طرفین را تشکیل می‌داد، اما با تغییر، گستره تعهداتی را که هنوز باید انجام شود، تغییر می‌یابد. بنابراین باید به تغییر آنچنان نگریست که کاملاً غیرقابل پیش‌بینی بوده باشد. "به نظر دادگاه، شرایط تغییر یافته توسط مجارستان، چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، دارای چنان ماهیتی نیستند که تأثیر آنها به طور اساسی میزان تعهد را تغییر دهد." (قضیه مجارستان و جمهوری چک، ۱۹۹۷: ۵)

<sup>235</sup> International Law Commission, Draft Articles on the Law of Treaties with Commentaries, 1966, 259.

<sup>236</sup> زیرنویس ۲۳۵، صفحه ۲۵۹.



در پرتو این رویکرد دادگاه می‌توان استدلال کرد که دکترین تغییر شرایط به عنوان مبنایی برای فسخ یکجانبه قرارداد، ضرورتاً با ثبات قرارداد و حفاظت از اصل وفای به عهد قرار نمی‌گیرد. این دو، یعنی ثبات و تغییر، با استمرار معاهده ملازمه دارند، اما این فرصت را نیز فراهم می‌آورند تا چنین استمراری موجبات اطمینان یافتن به قواعد حقوقی و عدالت جویی را نیز فراهم آورد.

از میان استدلال‌هایی که برای امکان خروج از قراردادهای بین‌المللی ارائه شدند، این آخرین، یعنی تغییر اساسی شرایط، می‌تواند مبنایی برای فسخ یکجانبه قراردادهای منعقد شده میان حکومت اسلامی و کشورهای چین و روسیه باشد. البته دو نکته را باید به‌عنوان قید احتیاط در نظر گرفت. اول اینکه دعوای مطرح شده در این نوشتار فقط در حد فرضیه‌ای پیشنهادی است برای اندیشیدن در باره راه کارهای حقوقی موثر و کارآمد برای گسستن زنجیرهای بردگی که بر ایران امروز تحمیل شده است. هدف از تحریر این نوشتار این است که علاقه‌مندان به موضوعات حقوقی بین‌الملل را برانگیزد برای آینده ایرانی آزاد و دموکراتیک، از هم اکنون خود را آماده سازند. دومین نکته این است که در خلال تحریر این نوشتار به ذهنم رسید آنرا مبنای کتابی درسی برای استادان و دانشجویان ایرانی و افغانستانی قرار دهم تا در همان ایران آزاد آینده بتوانند بخش‌های مهم و ناپیدایی از اندیشه‌های حقوقی بین‌الملل را مورد مطالعه بیشتری قرار داده و از طریق آن تجارب خود در توسعه و تکامل این موضوعات حقوقی را با دیگر مشتاقان رهایی فکر و اندیشه به اشتراک بگذارند.

## فصل هشتم

### طرح‌های اصلاحی برای ساختار شورای امنیت

#### گزیده

حق وتو، به عبارت بهتر اعمال قدرت غیرمستقیم (نرم) از طریق مسدود ساختن تصمیم‌گیری‌هایی که مخالف باشند، از ریشه لاتینی "من منع می‌کنم"<sup>۲۳۷</sup> گرفته شده است. در اصل این قدرت به کشور برای لغو به تعویق انداختن تصمیمات و مصوبات قوه قانونگذاری اختصاص دارد. به عنوان مثال در امریکا، رئیس‌جمهور حق دارد از این قدرت در رد لوایح مصوب قانونگذاری استفاده کند. در مجموعه ملل متحد این قدرت در اختیار پنج عضو دائم شورای امنیت قرار گرفته است تا بتوانند جلوی اخذ تصمیمات مغایر با منافع کشور خود را بگیرند. این قدرت هریک از قدرت‌های پنج‌گانه عضو دائم شورای امنیت را قادر می‌سازد تا مانع از طرح موضوعی برای بررسی در شورا بشوند. به عنوان مثال کشورهای روسیه و چین در هفتم ژوئیه سال ۲۰۲۰ موضوع دسترسی بشر دوستانه به سوریه را وتو کردند، و یا امریکا در ۳۱ ماه آگوست همان سال موضوع تهدید به صلح و امنیت بین‌المللی ناشی از حملات تروریستی را وتو کرد. از سال‌های پایانی جنگ سرد به این طرف همه موارد استفاده از قدرت وتو کردن توسط فدراسیون روسیه و کشور امریکا، و در درجه سوم جمهوری خلق چین، استفاده شده است. در سال‌های پیش از این هم استفاده از قدرت وتو کردن هم بطور عمده

---

<sup>237</sup> From Latin veto, literally "I forbid," first person singular present indicative of veto are "forbid, prohibit, oppose, hinder," of unknown origin. In ancient Rome, the "technical term for protest interposed by a tribune of the people against any measure of the Senate or of the magistrates". See: Online etymology.

توسط امریکا، سپس روسیه و چین، و در آخرین رده توسط انگلستان و فرانسه انجام شده است.

در ابتدا باید خاطر نشان ساخت که قدرت وتو کردن توسط اعضای دائمی شورای امنیت بطور عمده هنگامی اتفاق می‌افتد که آنها تلاش می‌کنند مانع از قرار گرفتن یک موضوعی در دستور کار جلسه شورا بشوند. وتو فقط می‌تواند مانع از تصمیم‌گیری شود و نه اینکه موضوعی در دستور جلسه باشد و کشوری آنرا وتو کند. بنابراین مزیت حق وتو داشتن ماهیتی فرآیندی دارد. اما نتایج آن بسیار حایز اهمیت و تاثیر گذار برای جامعه بین‌المللی است.

در اینجا چند پرسش از سوی برخی از هموطنان مطرح شده است. این پرسش‌ها زمینه لازم برای این فصل را فراهم آورده است. در حالیکه اعضای دائمی شورای امنیت بطور پیوسته از حق وتو برای تامین منافع خود استفاده می‌کنند، آیا بهتر نیست که وتو را معادل باج خواهی از جهان در نظر بگیریم؟ تجربه روسیه نشان می‌دهد که این کشور بیشترین استفاده از حق وتو را داشته است، در اینصورت چگونه می‌توان به نظم بین‌المللی پایدار و همرا با عدالت در جامعه جهانی دست یافت؟ برای دستیابی به سازوکارهای مبتنی بر همکاری و موثر در جهان، چگونه می‌توان اصلاحاتی در ساختار سازمان ملل متحد بوجود آورد که مانع از حق وتو توسط کشورهای عضو دائم شورای امنیت بشود؟ چه راهکارهایی برای انجام اصلاحات در سازمان ملل متحد وجود دارد؟

**واژگان کلیدی:** حق وتو، شورای امنیت، صلح بین‌المللی، اصلاحات در ملل متحد

### حق وتو چیست؟

پرسشی که می‌تواند راه را برای بحث باز کند در ابتدا این است که چرا و چه کشورهایی می‌توانند از حق وتو استفاده کنند. منشور ملل متحد در بند یک ماده ۲۴ وظیفه شورای امنیت را فقط "تامین اقدام سریع و مؤثر از طرف ملل متحد" برای "حفظ صلح و امنیت بین‌المللی" تعریف می‌کند. این وظیفه‌ای است که هیچیک از دیگر ارگان‌های ملل متحد حق ورود به آنرا ندارند. طبق بند یک ماده ۲۳ منشور ملل متحد فقط پنج کشور "جمهوری چین، فرانسه، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (فدراسیون روسیه)، بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی و ایالات متحده آمریکا اعضای دائم شورای امنیت هستند" و می‌بایست مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به عهده گیرند. منشور در ماده ۲۷، بند ۳، قدرت منع کردن اعضای دائمی را اینگونه تعریف کرده است: "تصمیمات شورای امنیت راجع به سایر مسائل با رای مثبت ۹ عضو که شامل آراء تمام اعضای دائم باشد اتخاذ می‌گردد". منظور از سایر مسائل آن اموری می‌باشد که "مربوط به آئین کار بوده و با رای ۹ عضو اتخاذ می‌شود". برای بهتر روشن شدن مواردی که توسط پنج عضو دائم می‌شورای امنیت می‌تواند وتو شود، می‌بایست یکبار دیگر

وظایف و اختیارات شورای امنیت را طبق منشور ملل متحد یادآوری کرد. منشور در ماده ۲۴، بند یک حوزه اختیارات شورا را به این شرح توضیح می‌دهد: "به منظور تأمین اقدام سریع و مؤثر از طرف ملل متحد اعضای آن مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی" را به شورای امنیت واگذار می‌کند و موافقت می‌کنند که شورای امنیت در اجرای وظایفی که به موجب این مسئولیت بر عهده دارد، از طرف آنها اقدام کند". از آنجاییکه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مهمترین موضوع برای همزیستی مسالمت‌آمیز میان کشورها می‌باشد، اعضای دائم شورای امنیت باید اختیار لازم برای این مسئولیت را داشته باشند. طبق ماده ۲۵ منشور نیز همه "اعضاء ملل متحد موافقت می‌کنند که تصمیمات شورای امنیت را بر طبق این منشور قبول و اجرا نمایند". ولی علی‌رغم این توضیحات روشن در منشور ملل متحد، اعضای دائم شورا بطور عمده از قدرت وتو کردن برای پیشبرد منافع ملی خود و یا امور در سیاست بین‌الملل استفاده کرده‌اند که با دیدگاه‌ها و حضور بین‌المللی مسلط آنان در تعارض بوده است. از سال ۱۹۴۶ که اتحاد جماهیر شوروی سابق برای اولین بار از قدرت وتو برای جلوگیری قطعنامه‌ای در مورد خروج نیروهای خارجی از لبنان و سوریه استفاده کرد، تاکنون ۳۰۷ مورد وتو از سوی اعضای دائم شورای امنیت برای حفظ منافع خود و یا ملاحظات همسو با سیاست‌هایی بین‌المللی آنان استفاده شده است.

می‌بایست خاطر نشان ساخت که قدرت وتو گاهی جنبه علنی ندارد و به صورت مخفی اعمال می‌شود و آن هنگامی است که دارنده قدرت وتو در جلسات در بسته و یا اشکال دیگر و تهدید آمیز قدرت خود را به نمایش می‌گذارد. به این طریق از طریق تهدید اعضای شورا ناگزیر می‌شوند که نظر خود را در خصوص موردی تغییر دهند تا کشور صاحب قدرت وتو بتواند چهره صلح دوستانه خود را به دیگران نشان دهد، در حالی که در واقعیت قضیه اینگونه نیست. تهدیدات پنهان امریکا در قبال فلسطین از بارزترین اینگونه اعمال پنهان حق وتو است. این تهدیدات مستقیم نبوده و در پشت الفاظی مانند "سازنده نبودن" و یا "غیرمعقول بودن" پنهان می‌شود. برای سال‌ها این نوع وتوی پنهان میان امریکا و انگلیس از یکسو، و روسیه و چین از دیگر سو، در جریان بوده‌است.<sup>۲۳۸</sup> در جریان منازعاتی مانند چین و ایرلند، کشورهای روسیه و انگلیس به شدت مخالف گزارش‌هایی در باره شرایط در این مناطق بودند که عنوان درگیری‌های مسلحانه را داشته باشد زیرا که ساز و کارهای نظارتی را می‌توانست به دنبال داشته باشد.

برای توضیح بیشتر چگونگی استفاده از قدرت وتو کردن می‌بایست مواردی که این قدرت به آنها اعمال می‌شود را بر شمرد:

۱. استفاده از قدرت وتو برای جلوگیری تقاضای عضویت کشورهای جدید در سازمان ملل متحد. منشور ملل متحد در ماده ۴ شرایط عضویت را توضیح داده است و به همه کشورهای جهان این فرصت را می‌دهد تا اگر صلح دوست بوده، مایل به پذیرش مقررات ملل متحد می‌باشد، و قادر به اجرای آنها باشند، به عضویت سازمان ملل متحد درآیند. همان ماده ۴ در بند ۲ تقاضای عضویت کشورهای جدید را به توصیه از سوی شورای امنیت منوط می‌سازد. درحقیقت مجمع عمومی ملل متحد هنگامی می‌تواند تقاضای عضویت کشوری را مورد بررسی قرار دهد که از سوی شورای امنیت توصیه شده باشد. بنابراین شورا می‌تواند از قدرت وتو استفاده کرده و مانع از عضویت کشوری در سازمان ملل متحد شود. اتحادیه جماهیر شوروی سابق به دفعات زیادی از این قدرت وتو کردن استفاده کرده است تا مانع از عضویت کشورهایی مانند کویت، موریتانی، ویتنام، کره شمالی، کره جنوبی، ژاپن، اسپانیا، لائوس، کامبوج، لیبی، نپال، و سیرالئون در سازمان ملل متحد شود. ایالات متحده بطور متوالی کوشید تا راه عضویت ویتنام در سازمان ملل متحد را مسدود سازد. و چین نیز همین قدرت وتو را بکار برد تا مغولستان و بنگلادش را از عضویت در سازمان ملل باز دارد.
۲. در شرایطی که موضوعات مربوط به منازعات مسلحانه محل بحث باشد، اعضای دائم شورا "نباید خود را قاضی مسلم و صاحب نظر بدانند" <sup>۳۹</sup> و مانع از حل و فصل این موضوعات بشوند. در این شرایط آنها ممکن است از رای ممتنع و یا خودداری از رای دادن استفاده کنند. این شرط را بند ۳ ماده ۲۷ منشور توضیح می‌دهد: "تصمیمات شورای امنیت راجع به سایر مسائل با رای مثبت ۹ عضو که شامل آراء تمام اعضای دائم باشد، اتخاذ می‌گردد، به این شرط که در مورد تصمیماتی که به موجب مندرجات فصل ششم و بند ۳ از ماده ۵۲ اتخاذ می‌شود، طرف دعوی از دادن رای خودداری نماید". البته این فرآیند اغلب نقض شده است.
۳. استفاده از حق وتو برای ایجاد سپر حفاظتی برای جلوگیری از محکومیت و یا برقراری تحریم علیه کشوری که با دارنده حق وتو روابط دوستی و سیاسی و اقتصادی حیاتی دارد. از مهمترین و مشهورترین این موارد می‌توان به رایزنی‌های شورا در مورد رژیم نژادپرست در آفریقای جنوبی و یا نقض حقوق بشر توسط اسرائیل مراجعه کرد.
۴. استفاده از قدرت وتو برای مسدود ساختن اقداماتی مانند برقراری ماموریت حفظ صلح، از دیگر مواردی است که باید مورد توجه قرار گیرد. این مورد اغلب با وتوی پنهان همراه بوده است. فرضاً چین برای مجازات کردن کشورهای عضو سازمان ملل متحد که روابط نزدیکی با تایوان دارند، به طور موقت مانع ادامه ماموریت‌های صلح سازمان ملل شد. مهمترین مثال برای این نوع قدرت وتو به امریکا و فرانسه مربوط می‌شود که مانع از شکل گیری یک نیروی

مداخله قوی در روآندا شدند، ممانعتی که نسل کشی ۸۰۰ هزار انسان بیگناه را به دنبال داشت. هر دو کشور از وتوی پنهان خود استفاده کردند تا کشتارهای هولناک روآندا براساس حقوق بین الملل به عنوان جنایت نسل کشی محسوب نشود. به گزارش دیده بان حقوق بشر "آمریکایی ها علاقه مند به عدم اختصاص منابع مالی، بلژیکی ها علاقه مند به حفظ چهره های صلح طلبانه از خود، و فرانسوی ها علاقه مند به نجات کشور نسل کش متحده خود بودند." ۲۴۰

وتوی روسیه و چین در قبال کشور سودان در سال ۲۰۰۴ و حمایت از آن کشور که کشتارهای بیرحمانه و وسیعی را در منطقه دارفور به دنبال داشت، از نمونه های دیگر این نوع استفاده از قدرت وتو است.

با توجه به این توضیحات کوتاه، حق وتو در واقع امتیازی برای اعمال قدرت مستقیم و یا روابط قدرت در سیاست بین الملل توسط کشورهای عضو دائم شورای امنیت است. به عبارت بهتر، هرچند که طبق منشور ملل متحد حق وتو امتیازی است که به اعضای دائم داده می شود تا شرایط زندگی مسالمت آمیز بین المللی را فراهم کنند، در عمل این حق چیزی بجز سوء استفاده از این حق ویژه نبوده است. توانایی وتو کردن یک تصمیم به عنوان اعمال قدرت بویژه هنگامی که با روش های پیچیده مانند وتوی پنهان و یا تهدیدهای ناپیدا همراه است، و یا موضوعات مورد منازعه را با اموری دیگر مانند چانه زنی های اقتصادی و دیگر تعاملات می آمیزد، نه تنها بر روند کار شورا تأثیر می گذارد، عملاً صلح بین المللی را نیز از ویژگی عادلانه بودن تهی می سازد. رقابت میان کشورهای عضو دائم گاهی آنان را بر می انگیزد تا با آگاهی کامل از وتوی طرف مقابل، برای نشان دادن چهره نمادین خود به عنوان دوستدار عدالت و تخریب چهره رقیب، سعی نمایند موضوعی را به دایره رقابت ها بر سر حق رای بکشانند. در نهایت اعمال قدرت وتو مانعی جدی برای پیشبرد حقوق بشر در مناطق مختلف جهان بوده است. به زبان دیگر، می بایست توضیح داد که قدرت وتو کردن امتیاز ویژه ای است که جهان را با یک رفتار و غیراخلاقی مواجه ساخته و مانع از این می شود که برای احقاق حقوق مظلومان و ستم دیدگان کاری مثبت انجام شود. برای خروج از این شرایط سوء استفاده از حق رای وتو، اصلاحاتی باید در سیستم ملل متحد انجام پذیرد. در این ارتباط تاکنون طرح هایی پیشنهاد شده است که عملاً قرین توفیق نبوده اند. با این وصف در ادامه این نوشتار این پیشنهادها توضیح داده خواهند شد.

### حق وتو و حقوق بشر

رابطه میان حقوق بشر و حق وتو در شورای امنیت موضوعی پیچیده، و بنابراین شایان توجه می‌باشد. موضوعات حقوق بشری اساساً در حیطه صلاحیت مجمع عمومی ملل متحد قرار می‌گیرند. مجمع عمومی تشکلی از همه اعضای ملل متحد است که نمی‌تواند از تصمیمات شورای امنیت، و در نتیجه اعمال حق وتوی آن، شود. طبق بند ۱ از ماده ۱۱ منشور ملل متحد "مجمع عمومی می‌تواند اصول کلی همکاری برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی از جمله اصول حاکم بر خلع سلاح و تنظیم تسلیحات را مورد رسیدگی قرار داده و ممکن است در مورد اصول مذکور به اعضا، یا به شورای امنیت یا به هر دو توصیه‌هایی کند". علاوه بر این، براساس بند ۳ همان ماده "مجمع عمومی می‌تواند توجه شورای امنیت را به وضعیت‌هایی که محتمل است صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره اندازد جلب نماید". با توجه به این وظایف مجمع عمومی، دو نکته باید توضیح داده شود. اول اینکه حوزه صلاحیت مجمع عمومی چیزی بیش از توصیه کردن به شورای امنیت نیست. دومین نکته شایان ذکر این است که در مواردی مجمع عمومی حتی حق توصیه کردن هم ندارد. ماده ۱۲ منشور ملل متحد این ناتوانی مجمع عمومی را به خوبی توضیح داده است: "تا زمانی که شورای امنیت در مورد هر اختلاف یا وضعیت، در حال انجام وظایفی است که در این منشور بدان محول شده است، مجمع عمومی در مورد آن اختلاف یا وضعیت هیچگونه توصیه‌هایی نخواهد کرد، مگر اینکه شورای امنیت چنین تقاضایی داشته باشد". این ناتوانی در ماده ۱۳ منشور به روشنی بیشتری تصریح شده است: "مجمع عمومی نسبت به امور زیر موجبات انجام مطالعات و صدور توصیه‌هایی را فراهم می‌کند". از میان این توصیه‌ها "کمک به تحقق حقوق بشر و اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس، زبان و مذهب" می‌باشد. این نقایص، یا به عبارت بهتر تضادهای ذاتی، در منشور و ساختار ملل متحد در رابطه با حقوق بشر، نشان می‌دهد که موضوع حقوق بشر که می‌بایست روح اصلی حاکم بر جهان را شامل شود، همواره فقط تابعی از اعمال سیاست‌های قدرت بوده است. حقوق بشر، هیچگاه و تحت هیچ شرایطی نتوانسته است، سیاست‌های نمایی قدرت‌های بزرگ را به سود مردم مظلوم و ستم دیده تغییر دهد. به عبارت دیگر می‌توان گفت که سیاست‌های قدرت که اغلب چهره خود را با حق وتوی قدرت‌های بزرگ نشان داده است، نابرابری ظالمانه را به یک اصل حقوقی بین‌المللی الزام‌آور تبدیل ساخته به گونه‌ای که امکان مقاومت در برابر آن عملاً نمی‌تواند وجود داشته باشد. این موضوع بویژه هنگامی حساس می‌شود که در می‌یابیم سوابق تاریخی استفاده از حق رای همواره نه فقط در جهت منافع مستقیم قدرت‌های بزرگ قرار داشته است، بلکه به تثبیت قدرت سرکوبگر دست نشاندهگان آنها نیز کمک کرده، و یا در سمت و سوی منافع اقتصادی و چپاول ملت‌ها قرار گرفته است. کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل، در گزارشی پایان ماموریت خویش به شورای امنیت، خاطر نشان ساخت که:

"ملاحظات جغرافیای سیاسی کوتاه مدت و منافع ملی، که به‌گونه‌ای بسیار محدود تعریف شده‌اند، همواره در جهت تکرار درد و رنج انسانی، نقض شدید صلح و امنیت بین‌المللی، و تهدیدهای طولانی مدت بوده‌اند."<sup>۲۴۱</sup> نامبرده به ویژه به پاسخ شرم‌آور شورای امنیت در قبال سوریه اشاره داشت. همچنین وی به بی‌توجهی شورای امنیت به طیف وسیعی از موارد نقض فاحش حقوق بشر در عراق، غزه، افغانستان، جمهوری آفریقای مرکزی، مالی، سومالی، سودان، سودان جنوبی، لیبی و اوکراین پرداخت که رنج‌های گسترده‌ای را برای مردم این مناطق به دنبال داشته است. او ادامه می‌دهد که موارد وتوی اعمال شده هیچکدام برای تسکین آلام مردم محروم و ستم دیده نبوده است.

افزون بر همه این تضادها و مشکلات ذاتی در نظام بین‌المللی موجود، می‌بایست موضوعات مانند مفهوم کشور، حق حاکمیت ملی، عقلانیت نهفته در نظام بین‌المللی، و درجات سلسله مراتبی الزام‌آور بودن قواعد حقوق بین‌الملل از یکسو، و ضعیف بودن درجه الزام قواعد حقوق بشر بین‌المللی از دیگر سو، را نیز مورد توجه قرار داد. در عین حال موضوعات در حال ظهور در حقوق بشر دوستانه بین‌المللی نیز لایه‌هایی همپوش میان سیاست قدرت، حقوق بشر، مداخله بشر دوستانه، تحولاتی نوین در ساختار ملل متحد، و نیز رژیم‌های کیفری بین‌المللی، را به پیچیدگی بحث افزوده است.

به عنوان جمع بندی، باید در نظر داشت که رابطه مستقیمی میان حق وتو و حقوق بشر نمی‌توان برقرار کرد مگر اینکه حقوق بشر را به عنوان تابعی از سیاست‌های قدرت‌های بزرگ دانست. با این اوصاف نمی‌بایست ارزش گفتمان حقوق بشر را نادیده انگاشت و نسبت به توانایی آن ناامید شد. حقوق بشر نقشی موثر در رهایی بخشی مردم مظلوم از ستمگری تمامیت خواهان داشته است.

### ساختار قدرت در شورای امنیت

به دنبال طرح‌هایی که حتی قبل از شروع جنگ جهانی دوم برای نظم بخشیدن به روابط میان کشورها پیشنهاد شده بودند، منشور ملل متحد، که سند تاسیسی ملل متحد می‌باشد، در کنفرانس سانفرانسیسکو در ۲۶ ژوئن سال ۱۹۴۵ برای امضا گشوده شده و در ۲۴ اکتبر همان سال جنبه اجرایی پیدا کرد. پیشتر در ۱۲ ژوئن ۱۹۴۱ نمایندگان کشورهای بریتانیا،

<sup>241</sup> <https://www.e-ir.info/2014/09/02/world-order-human-rights-and-the-security-council-veto/>



کانادا، استرالیا، نیوزلند و اتحادیه آفریقای جنوبی و همچنین کشورهای تبعیدی بلژیک، چکسلواکی سابق، یونان، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، لهستان، یوگسلاوی سابق و ژنرال دوگل فرانسه، در کاخ سنت جیمز اعلامیه‌ای را امضا کردند که بیان می‌داشت "تنها مبنای واقعی صلح پایدار، همکاری مشتاقانه مردم آزاد در جهانی است که در آن، همه با رهایی از خطر تجاوز، از امنیت اقتصادی و اجتماعی برخوردار باشند". بنابراین، قصد امضاکنندگان اعلامیه این است که "با یکدیگر و با دیگر مردم آزاد، همه با هم در جنگ و هم در صلح برای جهان آزاد همکاری کنند".

به فاصله چند ماه پس از صدور اعلامیه مذکور، در تاریخ در ۱۴ اوت ۱۹۴۱، فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، و وینستون چرچیل، نخست‌وزیر بریتانیا، منشور آتلانتیک را در اختیار افکار عمومی قرار دادند که در آن ضمن اعلام برخی از اصول مشترک در سیاست‌های ملی کشورهای متبوع خود، آینده‌ای بهتر برای جهان را نوید دادند. مهمترین بخش این منشور "استقرار یک سیستم گسترده‌تر و دائمی امنیت عمومی" برای آینده بود تا بتواند مانع خطر بروز جنگ‌های خانمانسوز بشود. یک سال بعد در اول ژانویه ۱۹۴۲، بیست و شش کشور درگیر با جنگ با کشورهای متحد، شامل ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی سابق، انگلستان، و چین، اهداف و اصول مندرج در منشور آتلانتیک را پذیرفتند. این منشور که به "اعلامیه سازمان ملل متحد" معروف شد، موجبات پیوستن ۲۱ کشور دیگر، شامل ایران را نیز فراهم آورد.

از ۱۸ اکتبر تا ۱ نوامبر ۱۹۴۳، کنفرانسی با شرکت ایالات متحده، بریتانیا، اتحاد جماهیر شوروی و چین در مسکو برگزار شد. در پایان کنفرانس، کشورهای شرکت‌کننده اعلامیه مشترکی را تصویب کردند که در آن ضرورت تأسیس یک سازمان بین‌المللی عمومی براساس اصل حاکمیت و برابری همه کشورهای صلح‌دوست و با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تأسیس شده و بر روی همه کشورهای کوچک و بزرگ برای عضویت باز باشد. به دنبال این اعلامیه، چهار کشور مربوطه کمیته‌های ملی از کارشناسان را منصوب کردند که به طور جداگانه روی تهیه پیش‌نویس منشور سازمان آینده کار کنند. کنفرانس تهران در سال ۱۹۴۳، دریچه‌های نوینی باز کرد. سه کشور شرکت‌کننده در کنفرانس سیاست مشترک خود، به ویژه عزم خویش را مبنی بر همکاری برای جهان آینده اعلام نمودند. آنان اعلام کردند که برای سازمان ملل متحد برای ایجاد صلحی که بلای جنگ را از میان بردارد، همکاری کنند. آنها همچنین عزم راسخ خویش را برای همکاری و مشارکت فعال همه کشورهای کوچک و بزرگ که مردمان آنها در قلب و ذهن خویش به محو ظلم و نابرابری می‌اندیشند، اعلام

نمودند. هدف آنان این بود که سازمانی که نشان از عزمی برای ایجاد "خانواده جهانی ملل دمکراتیک" باشد، به وجود آید.

کنفرانس دامبارتن اوکس در سال ۱۹۴۴ این طرح‌ها را دنبال نمود تا بتواند سازمانی بین‌المللی برای صلح و امنیت شکل گیرد. در این ارتباط توافقنامه‌ای حاصل شد در آن ایجاد یک سازمان بین‌المللی عمومی پیش بینی شده بود. مذاکرات در مورد سازمان بین‌المللی آینده در کنفرانس یالتا با حضور پرزیدنت روزولت، نخست وزیر چرچیل و نخست وزیر استالین از ۴ تا ۱۱ فوریه ۱۹۴۵ ادامه یافت. این موضوع در این نشست فراخوانی برای کنفرانس سازمان ملل متحد صادر شد. در این کنفرانس بود که چگونگی رای گیری در شورای امنیت مورد توافق قرار گرفت. رهبران سه کشور امریکا، انگلستان، و اتحاد جماهیر شوروی سابق، اعلام کردند: "ما تصمیم داریم در اولین فرصت ممکن با متحدان خود یک سازمان بین‌المللی عمومی برای حفظ صلح و امنیت ایجاد کنیم". برای این منظور کنفرانس سانفرانسیسکو تشکیل شده و در آن منشور چنین سازمانی مطابق با خطوط پیشنهادی در گفتگوهای رسمی دامبارتون اوکس تهیه کرد، برای بحث و امضا گشوده شد. ماحصل اینگونه تحولات بود که به شکل‌گیری سازمان ملل متحد، با محوریت شورای امنیت برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، منجر شد. اراده رهبران کشورهای بانی تاسیس سازمان ملل متحد این بود که ساختار قدرت در سازمان بگونه‌ای تعریف شود که در آن اعضای اصلی شورای امنیت با هدف حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، از امتیاز ویژه‌ای که به حق وتو مشهور شد، برخوردار باشند.

این ترتیبات سازمانی، برای دستیابی به اهدافی که طی چندین سال گفتگو و مذاکره تعریف شده بودند، در منشور ملل متحد تبلور یافت. منشور در مقدمه اینگونه اهداف را به روشنی توضیح می‌دهد:

- به محفوظ داشتن نسل‌های آینده از بلای جنگ که دوبار در مدت یک عمر یک انسان اعضای خانواده بشری را با دشواری‌های غیرقابل توصیفی مواجه نمود، با اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی متناسب برای حفظ عدالت و احترام الزامات مربوط به عهدنامه‌ها و سایر منابع حقوقی بین‌المللی، و کمک به ترقی اجتماعی و شرایط زندگی بهتر با آزادی بیشتر،
- برای نیل به این اهداف، و مدارا کردن و زندگی صلح‌آمیز با یکدیگر با حفظ روح حسن همجواری و متحد ساختن قوای خود برای نگاهداری از صلح و

امنیت بین‌المللی، و ایجاد اصول و روش‌هایی که مانع استفاده از نیروهای نظامی، مگر در راه منافع مشترک، بشود.

برای تحقق این آرمان‌ها که بطور عمده بر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تکیه داشتند، ماده یک منشور چهار هدف اصلی را برای جامعه جهانی اعلام نمود:

- حفظ صلح و امنیت بین‌المللی؛
- توسعه روابط دوستانه بین کشورها؛
- همکاری در حل مشکلات بین‌المللی و ترویج احترام به حقوق بشر؛
- و مرکزی برای هماهنگی اقدامات کشورها باشد.

برای تامین این اهداف، ماده ۷ منشور شش ارگان اصلی را در مجموعه ملل متحد تعریف کرده است که از حیث سلسله مراتب قدرت، در بالاترین درجه هرم شورای امنیت و سپس مجمع عمومی سازمان قرار دارند. شورای امنیت شامل پانزده عضو سازمان ملل متحد، یعنی ۵ عضو ثابت شامل جمهوری چین، فرانسه، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (فدراسیون روسیه امروز)، بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی، و ایالات متحده امریکا اعلام شد. مجمع عمومی ده عضو دیگر با برای یک دوره دو ساله براساس نوعی تقسیم بندی جغرافیایی عادلانه برای عضویت در سازمان انتخاب می‌کند.

ماده ۲۵ منشور مهمترین و اصلی‌ترین و نیز الزام‌آورترین سند حقوقی جهان است زیرا با شناسایی قابلیت الزام تام تصمیمات شورای امنیت، همه قدرت‌های سازمان ملل متحد را در اختیار این شورا و اعضای دائمی آن قرار می‌دهد. "ماده ۲۵: اعضای ملل متحد موافقت می‌کنند که تصمیمات شورای امنیت را بر طبق منشور قبول و اجرا نمایند". ماده ۲۷ توضیح بیشتری در باره موضوع الزام‌آور بودن تصمیمات فراهم می‌آورد. به موجب بند دوم "تصمیمات شورای امنیت در خصوص موضوعات و آیین کار با رای ۹ عضو اتخاذ می‌شود". اما طبق بند سوم از همان ماده "تصمیمات شورای امنیت راجع به دیگر موضوعات (اساسی) با رای مثبت ۹ عضو که شامل آراء همه اعضای دائم شورا باشد اتخاذ می‌شود". در اینجا است که امتیاز ویژه موسوم به وتو راه حل و فصل مسالمت‌آمیز و انسانی موضوعات را مسدود می‌سازد. در حقیقت هرگاه موضوعی از نقطه نظر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی آنچنان حائز اهمیت باشد که در دستور کار شورا قرار گیرد، هر نوع اتخاذ تصمیمی درباره آن مستلزم ۹ رای مثبت و شامل رای مثبت کلیه اعضای دائمی شورا می‌باشد. در این شرایط است که اراده یکی از

آن اعضای دائمی برای مخالفت با موضوع حتی مانع از طرح آن در شورا شده و حتی نمی‌تواند در دستور کار و بررسی قرار گیرد. به این امر وتو، و یا امتیاز ویژه، و یا توانایی انحصاری برای مخالفت کردن، می‌گویند. این موضوع به توضیح بیشتری نیاز دارد.

براساس بند اول از ماده ۲۴ منشور، شورای امنیت عهده دار مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد. بنابراین "به منظور تامین اقدام سریع و موثر از طرف ملل متحد، اعضای آن مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به شورای امنیت واگذار می‌نمایند و موافقت می‌کنند که شورای امنیت در اجرای وظایفی که به موجب این مسئولیت بر عهده دارد، از طرف آنها اقدام کند". این حق انحصاری شورای امنیت است تا بر همه موضوعات مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی انحصار کامل داشته باشد. به سخن دیگر، وتو، و یا مخالفت کردن با موضوعی که در حیطه سیاست خارجی یک کشور عضو دائمی شورا قرار نمی‌گیرد، به این دلیل در منشور گنجانده شد تا اطمینان حاصل شود که فاتحان جنگ جهانی دوم با یک صدای واحد در مورد مسائل جنگ و صلح با یکدیگر هماهنگ و هم نظر بشوند. آنهایی که منشور ملل متحد را به وجود آوردند، تصور می‌کردند که فاتحان جنگ جهانی دوم، برای حل موضوعات مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی تمایل به همکاری دارند. اتحاد بر علیه فاشیسم علت اصلی یک چنین تصویری بود، که البته درست هم از آب در نیامد. به همین دلیل، به زودی پس از پایان جنگ جهانی دوم مشخص شد که آنها، بویژه اتحاد جماهیر شوروی (سابق) تمایلی به چنین همکاری‌هایی ندارد.

### اصلاحات ممکن در ساختار شورای امنیت

با توجه به محدودیت‌های جدی که استفاده از وتو توسط اعضای دائمی شورای وجود می‌آورد، راه حل‌ها و بدیل‌هایی ارائه شده است تا ساختار قدرت در شورای امنیت براساس نیازهای جهان تعدیل شود. باید در نظر داشت که هرگونه تغییری در منشور ملل متحد باید با توجه به مفاد فصل هیجدهم انجام پذیرد. برای انجام سهولت فقط به ماده ۱۰۸ اشاره می‌شود که توضیح می‌دهد هر نوع اصلاحی در منشور ملل متحد باید به تصویب دو سوم اعضای ملل متحد شامل اتفاق آرای اعضای دائمی شورای امنیت باشد. برای این منظور نیز یک کنفرانس بین‌المللی تشکیل می‌شود که در آن هر عضو یک رای خواهد داشت. به خوبی مشخص است که تاکید بر قید رای همه اعضای دائم شورای امنیت، اصلی‌ترین مانع بر سر راه تعدیل قدرت شورا می‌باشد. به این طریق امکان لغو حق وتوی هیچ کشوری از جمله روسیه در شرایط کنونی امکان پذیر نیست.

موضوع دیگری که می‌تواند مورد توجه قرار گیرد این است که آیا می‌توان کشوری مانند روسیه را اخراج نمود؟ ماده ۶ منشور ملل متحد این موضوع را توضیح داده است. "هر عضو ملل متحد که در تخطی از اصول مندرج در این منشور اصرار کند، ممکن است به وسیله مجمع عمومی و بنابر توصیه شورای امنیت از سازمان اخراج گردد". طبیعی است که امکان اخراج روسیه امکان پذیر نیست زیرا این کشور عضو دائم شورای امنیت است و تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند زمینه‌های توصیه‌های شورا برای اخراج خود را فراهم آورد.

یک چنین موانع ساختاری بر سر راه انجام اصلاحات در سازمان ملل متحد، موجب شده است تا راهکارهایی بدیل برای خروج از بن‌بست پیشنهاد شود. این راه حل‌ها را می‌توان به این شرح و به اختصار توضیح داد.

#### قطعنامه اتحاد برای صلح

یکی از اولین بدیل‌ها برای تعدیل قدرت در شورای امنیت به قطعنامه اتحاد برای صلح موسوم است که با تکیه بر بند یک از ماده ۲۴ منشور ملل متحد به وجود آمد. ماده مذکور بیان می‌دارد که "به منظور تامین اقدام سریع و موثر از طرف ملل متحد، اعضای آن مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به شورای امنیت واگذار می‌کند. شورا در اجرای وظایفی که به موجب این مسئولیت بر عهده دارد، از طرف آنها اقدام نماید". حال هرگاه در اثر استفاده از حق وتوی یکی از اعضای دائم، شورا در بن بست کامل قرار گیرد، مجمع عمومی می‌تواند در موضوع مداخله کرده و توصیه‌های موثری را ارائه نماید. مجمع عمومی سازمان با صدور قطعنامه‌ای در اول دسامبر سال ۱۹۴۹ تا ۲۴ راه را برای برون رفت از بن بست فراهم آورد. بندهای ۸ تا ۱۰ قطعنامه مذکور راهنمای عمل را توضیح می‌دهد:

- برای رفع موانعی که تبادل آزاد اطلاعات و اندیشه‌های ضروری برای رسیدن به تفاهم و صلح بین‌المللی را از مردم سلب می‌کند
- از هر عضو تقاضا می‌کند تا
- داشته - مشارکت کامل در تمام کارهای سازمان ملل متحد
- و از پنج عضو دائمی شورای امنیت نیز می‌خواهد

- با گسترش تدریجی همکاری و اعمال خویشن‌داری در استفاده از حق وتو، شورای امنیت را به ابزاری موثر برای حفظ صلح تبدیل نمایند.

سپس قطعنامه معرف به اتحاد برای صلح در سال ۱۹۵۰ و در جریان جنگ‌های هند و چین این بدیل را نهایی و اجرایی ساخت.<sup>۲۴۳</sup> قطعنامه بیان می‌دارد که اگر شورای امنیت به دلیل عدم اتفاق آرا اعضای دائمی، از انجام مسئولیت اصلی خود برای اقدام لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی دارد، باز ماند، مجمع عمومی بی‌درنگ موضوع را مورد بررسی داده، و به منظور اعاده صلح بین‌المللی به اعضا توصیه‌هایی می‌کند. در صورت عدم تشکیل جلسه، مجمع عمومی ممکن است با استفاده از ساز و کار جلسه فوق‌العاده تشکیل جلسه داده و رسماً مسئولیت حفظ صلح را به عهده گیرد.

در تایید این اقدام بدیل، دادگاه بین‌المللی دادگستری در قضیه هزینه‌های ملل متحد در سال ۱۹۶۹، در نظریه مشورتی خود اعلام داشت که شورای امنیت دارای اختیارات اولیه و بنیادین برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد. اما این اختیارات انحصاری نیست. بنابراین، در حالی که انجام اقدامات اجرایی تحت فصل هفتم در انحصار شورای امنیت می‌باشد، این امر مانع از ارائه توصیه‌های مجمع براساس مواد ۱۰ و ۱۴ منشور نخواهد بود. (قضیه هزینه‌ها، ۱۹۶۲: ۱۵۱) ایالات متحده امریکا نیروی اصل در شکل‌گیری این قطعنامه بود و می‌کوشید در شرایط جنگ سر مانع از وتوهای پی در پی شوروی سابق در تصمیم‌گیری‌های شورای امنیت بشود. برای انجام این بدیل حداقل باید سه شرط باید وجود داشته باشد:

- شورای امنیت قادر نباشد مسئولیت خود را در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی با موفقیت انجام دهد.
- این عدم موفقیت به دلیل استفاده پی در پی از وتو، مانع از دستیابی به تصمیمی برای حفظ صلح بشود.
- استفاده از این مکانیزم هنگامی امکان‌پذیر است که وقوع جنگی تمام‌عیار تهدیدی جدی برای صلح و امنیت بین‌المللی باشد.

---

<sup>243</sup> The UNGA Res. 377(V), November 3, 1950.

از آغاز تا سال ۲۰۰۲ این ساز و کار ۱۳ بار استفاده شده است. اولین بار در بحران خاورمیانه در سال ۱۹۵۶؛ اشغال مجارستان در سال ۱۹۵۶؛ کنگو در سال ۱۹۶۰؛ مورد بنگلادش در سال ۱۹۷۱؛ و در دوران پس از جنگ سرد در قضیه فلسطین در سال ۱۹۹۷، از نمونه‌های روشن استفاده از این ساز و کار می‌باشد. اما هنوز این سازوکارهای برای تعدیل قدرت شورای امنیت و استفاده از حق وتو کافی نیست. برای یافتن بدیلی موثر، در سال‌های بعد از جنگ سرد، طرح‌های دیگری نیز پیشنهاد شده است.

### گروه چهار

گروه چهار متشکل از برزیل، آلمان، هند و ژاپن درخواست نموده است تا کرسی‌های دائمی جدیدی به وجود آمده و از میان قوی‌ترین و تأثیرگذارترین کشورهای جامعه بین‌المللی از نظر اقتصادی کشورهایی برای تصدی آن کرسی‌ها تعیین شوند. در پیشنهاد رسمی خود در سال ۲۰۰۵، اعضای گروه چهار خود را به عنوان نامزدهای اصلی به همراه یک کشور افریقایی برای این کرسی‌ها معرفی کردند. سرسخت‌ترین حامی پیشنهاد گروه چهار تا حد زیادی هند است. هند به نیاز به "اصلاحات واقعی" اشاره می‌کند و هرگونه تلاش برای ایجاد تغییرات صرفاً ظاهری در شورای امنیت را انکار می‌نماید. باید به خاطر داشت که به گفته هند، چنین "اصلاح واقعی" تنها با افزایش تعداد اعضای دائمی و غیردائم امکان پذیر است. در صورت تصویب پیشنهاد گروه چهار، طبق ماده ۲۷ منشور ملل متحد، آنان از حق وتو برخوردار خواهند شد.

### طرح اتحادیه افریقا

درخواست اتحادیه افریقا برای اصلاحات واقعی شامل افزایش تعداد ۲ کرسی به اعضای دائمی و تعداد ۹ کرسی غیردائم است که تعداد اعضای شورای امنیت را به ۲۶ افزایش می‌دهد. تعداد ۵ کرسی غیردائم برای کشورهای افریقایی در نظر گرفته می‌شود. به نظر اتحادیه اروپا، این راهکاری مناسب برای غلبه بر وضعیت فعلی عدم حضور کشورهای در حال توسعه در میان اعضای غیردائم و عدم وجود نمایندگی افریقا و آمریکای لاتین در میان کرسی‌های دائمی است. اتحادیه افریقا در نظر دارد که به طور کامل در همه ارگان‌های تصمیم‌گیری سازمان ملل متحد، به ویژه در امور امنیتی، حضور داشته باشد.<sup>۲۴۴</sup>

<sup>244</sup> Elisabetta Martini, UN Security Council Reform. Current Developments, IAI0926.

## اتحاد برای اجماع

اتحاد برای اجماع که برای مقابله با پیشنهاد گروه چهار نفره ایجاد شده و متشکل از ۴۰ کشور می‌باشد که رهبران آن شامل ایتالیا، پاکستان، کره جنوبی و کلمبیا هستند. هر یک از این کشورها به شدت با آنچه کاهش ناعادلانه ارتباطات سیاسی بین‌المللی خود می‌نامند مخالف هستند. پس از موافقت با لزوم افزایش نمایندگی شورا، در سال ۲۰۰۵ اتحادیه برای اجماع پیشنهادی را ارائه کرد به موجب آن اعضای غیردائم از ۱۰ به ۲۰ می‌رسد. اینان از سوی مجمع عمومی و براساس معیارهای جغرافیایی انتخاب می‌شوند. در ۲۰ آوریل ۲۰۰۹، کلمبیا و ایتالیا، به عنوان نمایندگان گروه اتحاد برای اجماع، مدل جدیدی از اصلاحات را ارائه کردند، که به عنوان تلاشی ملموس برای دستیابی به توافق ارائه شد.

## یک نتیجه گیری ساده

این واقعیت برای دنیای امروز مطرح شده است که تقسیم قدرت در مدیریت جامعه جهانی، با تمرکز بر شورای امنیت سازمان ملل متحد، کاملاً ناعادلانه بوده و نمی‌تواند واقعیت‌ها و نیازهای معاصر را پاسخگو باشد. در حقیقت هرچند که تهیه کنندگان منشور این تصور ساده انگارانه را داشتند که سران کشورهای متفق علیه آلمان نازی و متحدان آن می‌توانند مدیریت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را در دنیای پس از جنگ به عهده بگیرند، واقعیت‌های دنیای پس از جنگ آن خوشبینی را به ابطال کشاند. در عین حال، منشور ملل متحد در شرایط کنونی نمی‌تواند راهی را برای انجام اصلاحات پذیرا باشد. در حقیقت هیچیک از اعضای دائمی شورای امنیت مایل نیستند از امتیاز ویژه خود که زیر عنوان حق وتو برای آنها موضع فرا-دستی ایجاد می‌کند، صرف‌نظر نمایند. واقعاً راه چاره چیست؟ آیا سازمان ملل متحد باید به یکباره مضمحل شود؟ چگونه؟ آیا اضمحلال جهان را به ورطه هرج و مرج بیشتری نمی‌کشاند؟ آیا بهتر نیست همچنان این چارچوبه نسبی همکارانه را همچنان سرپا نگه داشته و برای اصلاح آن کوشید؟



## بخش دوم

موضوعات جاری در ایران امروز

## فصل نهم

### حق مهرورزی به عنوان حقوق بشر

نوروز همه ساله فرا می‌رسد و با خود پیام شادی و مهرورزی به حیات و رشد و شکوفایی انسان را نوید می‌دهد. این مهرورزی، با خود پیام صلح دوستی و همبستگی میان نسل‌ها و درون خانواده‌ها، و همچنین فرهنگ تساهل، همپرسی، و آشتی و همسایگی را ارتقا می‌بخشد. بنابراین پیام نوروز دوستی میان مردم و جوامع مختلف و پیشبرد تنوع فرهنگی است. از همین روی، فرهنگ نوروز طی قرون و اعصار در بخش‌های بزرگی از جهان گرامی داشته شده و برای مردمان بیشماری موهبت مهرورزی به یکدیگر، عشق ورزیدن به حیات، و تقدیس زیبایی را فراهم آورده است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در جلسه شصت و نهم خود در سوم فوریه سال ۲۰۱۰ طی قطعنامه شماره ۲۵۳ روز ۲۱ ماه مارس را به عنوان روز جهانی نوروز اعلام کرد. جالب اینکه این قطعنامه توسط نه فقط کشورهای فارسی زبان ایران، افغانستان، و تاجیکستان، بلکه کشورهای آذربایجان، آلبانی، جمهوری مقدونیه، هند، قزاقستان، قرقیزستان، ترکیه، و ترکمنستان پیشنهاد و متن آن تهیه شده بود.<sup>۲۴۵</sup>

بند چهارم قطعنامه حاوی مهمترین بخش پیام آن است. سازمان ملل متحد از: "کشورهایی که نوروز در آنها برگزار می‌شود، درخواست می‌کند که ریشه‌ها و سنت‌های این جشن را با هدف توسعه و انتشار دانش مربوط به میراث نوروز در جامعه بین‌المللی مورد بررسی قرار دهند." درحقیقت، با این قطعنامه جامعه جهانی با شناسایی رسمی نوروز دریافته است که این سنت هویتی و فرهنگی که طی بیش از سه هزار سال توسط بیش از ۳۰۰

---

<sup>245</sup> International Day of Nowruz, the UNGA Res. 64/253, 23 February 2010.

میلیون نفر در ایران، افغانستان، تاجیکستان، در حوزه بالکان، حوزه دریای سیاه، قفقاز، آسیای میانه، خاورمیانه، و سایر مناطق جشن گرفته می‌شود، را به جهانیان معرفی و پیام‌های انسانی و اهمیت آنرا در راستای استقرار صلح پایدار بین‌المللی توضیح دهد. سازمان ملل متحد همچنین از کشورهای عضو علاقه‌مند به این آیین هویتی، به ویژه آژانس‌های تخصصی، صندوق‌ها و برنامه‌های ملل متحد، و به طور عمده سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد، و دیگر علاقه‌مندان بین‌المللی و منطقه‌ای، و همچنین سازمان‌های غیردولتی درخواست کرده بود برای در جشنواره‌های نوروز شرکت کنند تا با اهمیت این رویداد کهن فرهنگی و هویتی آشنا شوند.

پیشتر در سال ۲۰۰۹، سازمان علمی و فرهنگی ملل متحد موسوم به یونسکو نوروز را به عنوان یک سنت فرهنگی، و یک جشن اجدادی که مقارن با اولین روز بهار و تجدید طبیعت می‌باشد را در فهرست میراث فرهنگی بشریت قرار داده بود. به تصدیق یونسکو، بزرگداشت نوروز به معنای تأیید زندگی هماهنگ با طبیعت، آگاهی داشتن از پیوندی ناگسستنی بین کارهای سازنده و چرخه طبیعی، تجدید و نگرشی احترام آمیز نسبت به منابع طبیعی زندگی است. دبیر کل یونسکو در پیام نوروزی سال ۲۰۲۰ ضمن تأکید بر گرمی داشت نوروز، این غزل از حافظ را به عنوان سند اهمیت نوروز آورده بود "نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد. عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد". او در پیام خود تأکید کرده بود که "پیام امیدی که جشنواره نوروز سر می‌دهد، همانند جشن‌های جشن مقدس باربارا در لبنان، و سنت ژوزف در ساردینیا، و همچنین جشنواره‌های قبطیان مصر باستان، و یا جشنواره الهه عشق و زیبایی در یونان باستان، باعث امید و شادمانی به حیاتی درخشان برای همه انسان‌ها می‌شود. با آوردن جوانه‌ها و شاخه‌ها، همه این جشنواره‌ها زندگی بهار و باروری جهان را جشن می‌گیرند".<sup>۲۴۶</sup>

نتیجه ساده‌ای که از شناسایی جشن‌های نوروزی توسط جامعه بین‌المللی با این استقبال روشنفکرانه فرهنگی گرفته می‌شود، به سادگی این است که نه تنها ملت‌ها باید از حق طبیعی عشق ورزیدن به حیات و زیبایی پرستی برخوردار باشند، بلکه باید همچنان بگونه‌ای توانمند شوند تا بتوانند این مهرورزی را در خدمت تساهل، همبستگی، و صلح‌دوستی در خانواده بشری قرار دهند.

<sup>246</sup> Message from Ms. Audrey Azoulay, Director-General of UNESCO, on the occasion of the International Day of NowRuz, 21 March, 2020.  
[https://unesdoc.unesco.org/ark:/48223/pf0000373017\\_eng/PDF/373017eng.pdf.multi](https://unesdoc.unesco.org/ark:/48223/pf0000373017_eng/PDF/373017eng.pdf.multi)

پرسشی که نوشتار کوتاه به بحث می‌گذارد این است که آیا می‌توان این آیین مهرورزی به انسانیت و رابطه آن با زیبایی و طبیعت را به عنوان حقوق بشر برای انسان در نظر گرفت؟ منظور این است که آیا مهرورزیدن و زیبایی پرستی امری داوطلبانه است که هر فرد باید حق داشته باشد آنرا تجربه کند، یا اینکه می‌تواند، و می‌بایست، در توسعه و پیشرفت فرهنگ مهر و صلح دوستی میان ملت‌ها مشارکت داشته باشد؟ پاسخ به این پرسش ممکن است غیرعادی و شاید هم بسیار مشکل باشد. مفاهیم مهرورزی و حقوق بشر دو مقوله متفاوت و به عبارتی غیرقابل جمع به نظر می‌رسند. حقوق بشر به عنوان گفتمانی که مورد تصدیق جامعه جهانی قرار گرفته است در پی احیا و پیشبرد حق ذاتی برخوردار از اساسی براساس برابری شرافت و کرامت ذاتی انسان است. برای دست یابی به چنین اهدافی جوامع لیبرال دمکراسی در سیاست‌گذاری عمومی و نیز در رفتار جهانی خود قوانین حقوق بشر بین‌المللی را پذیرفته‌اند. این درحالی است که عشق ورزیدن تجربه عمیق احساسات و عواطف انسانی است که از هر نوع مرز و قید و بند سیاسی و یا حقوقی خارج می‌باشد. حقوق بشر مفهومی عقلایی و مرتبط با امور اجتماعی و سیاسی است، درحالیکه مهرورزی نهایت زیبایی و پرواز تا اوج کهکشانشنا هست. اولی دستیابی به برابری و عدالت اجتماعی را لازمه تحقق اهداف خود می‌داند. در حالیکه دومی حوزه شور و شیدایی یعنی "فریاد دل خسته پروانه عشق" می‌باشد. آیا می‌توان نوعی همپرسگی (دیالوگ) و رابطه‌ای میان حقوق بشر و مهرورزی تعریف کرد؟ اصلا چرا باید به این رابطه توجه داشت؟

در نگاهی ساده به اسناد حقوق بشر بین‌المللی نمی‌توان هیچ ارجاع روشن و مستقیمی به مفهوم عشق و زیبایی پرستی یافت. هر آنچه در گفتمان حقوق بشر بین‌المللی وجود دارد بطور عمده بر حق برخوردار از آزادی، عدالت خواهی، و صلح‌جویی دلالت دارد. این در حالی است که با گذشت بیش از هفتاد سال از ظهور نخستین اسناد حقوقی بین‌المللی برای حمایت و پیشبرد حقوق بشر، هنوز جامعه جهانی با معضلات پیچیده‌ای که دشمنان بشریت در پیش روی دارد، مواجه و حتی برای عبور از آنها درمانده است. جهل و بی‌خردی، جزم‌گرایی و تصلب آیینی، کوته نظری و خود خواهی، و عاقبت‌اندیشی و مصلحت طلبی، سفله‌گری آیینی، و هرزگی اخلاقی، نه تنها آفات پنهان و نهان مهرورزی و زیبایی پرستی، بلکه از مرموزترین دشمنان استقرار آزادی خواهی، رهایی‌بخشی، حقوق بشر، عدالت اجتماعی، رشد اجتماعی، و شکوفایی انسانی می‌باشند. این در حالی است که اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده یک با تصدیق "آزادی و برابری ذاتی و شرافت و حیثیت انسانی"، و تاکید بر "عقل و وجدان"، به صراحت اعلام می‌دارد که برای گرمی داشت مقام آدمیان همه مردم و جوامع باید "با یکدیگر برادرانه رفتار کنند". این فراخوان به روحیه برادری در اعلامیه جهانی از

اهمیت مهرورزی و زیبایی پرستی نشان دارد. ولی علی رغم این تاکید و اشتیاق جامعه بین‌المللی، دشمنان رشد و شکوفایی انسان نه تنها مفاهیم زیبایی و مهرورزیدن را به سطحی‌ترین معنای ممکن تقلیل می‌دهند، بلکه به دلیل خودخواهی‌ها و زیاده‌خواهی، تحقق اهداف عالی حقوق بشر را با ناکامی مواجه می‌سازند. شایان ذکر است که شالوده‌های اخلاقی و منابع اصلی روشنفکرانه گفتمان حقوق بشر، همانند اعلامیه حقوق انسان و شهروندان فرانسه (۱۷۸۹)، تحقق آزادی و حقوق بشر را به علقه‌های برادری (مهرورزیدن به یکدیگر و ستایش زیبایی حیات) منوط دانسته است. نشانه‌های تاریخی دیگری نیز اهمیت مهرورزی را به عنوان آرزویی دیرپا برای بشریت نشان می‌دهند. به عنوان مثال، برای همه ایرانیان این افتخار همواره در تاریخ و اصالت‌های فرهنگ آنان وجود داشته است تا فرامین کورش کبیر را برای مهرورزی و رفتار برادرانه در سر لوحه منش و رفتار اجتماعی خود قرار دهند. و یا امانوئل کانت در تقدیس "اصل انسانیت"، که خمیر مایه اصلی گفتمان حقوق بشر امروز را بوجود آورده است، مهرورزی و مهربانی را در نیت و خواست آدمیان جستجو می‌کند و به همین دلیل توضیح می‌دهد که هر انسانی به حکم وظیفه انسانی می‌تواند این خصیصه انسانی بشناسد. (کانت، ۱۷۸۵: پاراگراف ۴:۴۰۰) مردم به موجب ظرفیت عقلایی خود می‌دانند که باید هدف نهایی حیات را بر مبنای مهر به بشریت قرار دهند. ژاک ماریتین از تهیه‌کنندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز با تمرکز بر هم پیوندی آدمیان در عشق و ورزی، اساسا انسان را موجودی می‌داند که در اشتیاق هماهنگ ساختن دانش و عشق، روابط اجتماعی را بنیاد می‌نهد. به همین دلیل، ماریتین توضیح می‌دهد که مهرورزیدن تنها حلقه مستحکم روابط میان آدمیان در هرکجای جهان است. این مهرورزی گوهر انسانیت، خوب بودن، و اقدام اجتماعی متناسب براساس آن است. (ماریتین، ۲۰۱۱: ۱۲۹) آیا این زیبایی مهرورزیدن و وظیفه تسلیم در برابر اصل مقدس انسانیت در تفاسیر معاصر حقوق بشر فراموش شده است؟

از آنجاییکه موضوع شرافت و حیثیت انسان به‌عنوان سرمایه‌ای متعالی و پایان‌ناپذیر در اعلامیه جهانی حقوق بشر تصدیق و مورد تاکید قرار گرفته است، ضرورت حفاظت و پیشبرد آن بازتاب دهنده همان مهرورزی به "اصل انسانیت" است که به عنوان آرزویی دیرپا همواره مورد توجه جهانیان بوده است. اما این صراحت با زبان عشق و شفقت در اعلامیه جهانی بیان نشده است. اعلامیه جهانی هم در حقیقت چیزی مگر یک فراخوان به اصالت انسانیت و احترام به آن نیست. این فراخوان مرزهای محدود احترام گذاشتن صرف به حقوق انسان‌ها را پشت سر گذاشته، و مهرورزیدن به انسانیت را به عنوان وظیفه‌ای قطعی که نیاز به نظم و تمرکز، ایمان و شجاعت، و غلبه بر خود شیفتگی دارد، دعوت می‌کند. علاوه می‌توان با تفاسیری موسع دامنه عشق ورزی به انسان را به حیطه‌های گسترده تری کشانده و اسناد

حقوق بشری معتبری را به عنوان نشانه شناسایی جهانی مهرورزیدن به عنوان حقوق بشر معرفی کرد. به عنوان مثال می‌توان به این اسناد حقوق بشری توجه داشت: میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در سال ۱۹۶۶؛<sup>۲۴۷</sup> میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی در همان سال؛<sup>۲۴۸</sup> مقاله‌نامه بین‌المللی حمایت از حقوق کلیه کارگران مهاجر و خانواده‌های آنها در سال ۱۹۹۰؛<sup>۲۴۹</sup> مقاله‌نامه امریکایی حقوق بشر در سال ۱۹۶۹؛<sup>۲۵۰</sup> منشور افریقایی حقوق بشر و مردم در سال ۱۹۸۱؛<sup>۲۵۱</sup> مقاله‌نامه بین‌المللی حذف همه اشکال تبعیض نژادی در سال ۱۹۶۹؛<sup>۲۵۲</sup> مقاله‌نامه بین‌المللی حذف تبعیض علیه زنان در سال ۱۹۷۹؛<sup>۲۵۳</sup> که اینها همه از جمله اسناد تعهد آور حقوق بشری می‌باشند که می‌توانند منبع الهامی برای تایید و تثبیت حق مهرورزیدن به عنوان حقوق بشر تلقی شوند.

شایان ذکر است که قوانین حقوق بشر بین‌المللی احترام به حقوق و بنیادین و پیشبرد آنها را به گونه‌ای تصریح می‌دارد که نمی‌تواند از ترسیم چهره عاشقانه انسان و هویت زیبارست او جدا باشد. عشق به خانواده، دوست داشتن حیوانات، وظیفه حفاظت از محیط طبیعی و زیست بومی، عشق به زندگی صلح آمیز، اهمیت آموزش و آگاهی، و عدالت محوری، همه از موارد و مثال‌هایی هستند که رابطه صمیمانه انسان با خویش، دیگران، و محیط پیرامونی را توضیح می‌دهند. همچنین ارزش‌های اصلی گفتمان حقوق بشر شامل برابری، حیثیت انسانی، احترام به یکدیگر و مدارا، آزادی به معنی رها بودن از دردها و نیز تلاش برای کاهش رنج‌های تاریخی دیگران، عدالت جویی، مسئولیت با یکدیگر در صلح و صفا زیستن، همه و همه نیاز به زیبایی حیات به عنوان یک کل اندام‌وار را هرچه بیشتر نشان می‌دهد. حقوق همبستگی از دیگر نشانه‌های مهرورزی در گفتمان حقوق بشر است. سند پایانی کنفرانس حقوق بشر تهران در سال ۱۹۶۸ با صراحت خاصی ضرورت مهرورزیدن به یکدیگر و شفقت را به عنوان حق همبستگی مورد اذعان قرار داده است. در این سند تعداد بیست و چهار قطعنامه که توسط کنفرانس اتخاذ شده بودند گنجانده شده است که مواردی

<sup>247</sup> International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR)

<sup>248</sup> International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights (ICESCR)

<sup>249</sup> International Convention on the Protection of the Rights of All Migrant Workers and their Families (ICRMW).

<sup>250</sup> American Convention on Human Rights (ACHR).

<sup>251</sup> African Charter on Human and Peoples' Rights (ACHPR).

<sup>252</sup> The Convention on the Elimination of Racial Discrimination (CERD).

<sup>253</sup> Convention on the Elimination of Discrimination Against Women (CEDAW).

مانند حذف تبعیض نژادی، حق تعیین سرنوشت، پیشبرد حقوق زنان، را در بر می‌گیرد که از مهمترین اسناد حقوقی مربوط به اهمیت همبستگی میان ملل برای حفاظت از حیات انسانی می‌باشند.<sup>254</sup> مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه ۱۹۶۹ در خصوص پیشرفت اجتماعی و توسعه کشورها خاطر نشان ساخت که بشریت به دلیل هویت یکپارچه و غیرقابل تقسیم نمی‌تواند از حقوق همبستگی و با هم بودن جدا باشد. تلاش برای تثبیت حقوق همبستگی عاملی موثر در کاهش رقابتهای دو قطبی دوران جنگ سرد و پیدایش عزمی نوین در تعریف مفهوم انسان و ظهور امواج جدید نهضت‌های انسانی باید دانست.

از سال‌های پایانی جنگ سرد، ذوق مهرورزیدن که گرفتار محدودیت‌های آیینی (ایدئولوژیک) میان قدرت‌های بزرگ در دروان جنگ سرد شده بود، توانست چهره نوینی از حقوق بشر را به نمایش گذارد که در آن زیبایی حیات انسانی معانی عمیقتری از زندگی و جایگاهی متعالی یافته‌اند. به موجب این رویکرد نوین، آموزش برای فهم متقابل و رسیدن به تفاهم در همه عرصه‌های زندگی خانواده بشری، پایان بخشیدن به جدایی‌ها و تفرقه‌ها برای شکل‌گیری مفهومی نوین از یک "همه ما با هم در عرصه جهانی"، همپرسگی (دیالوگ) برای یادگیری متقابل و شناسایی متقابل برابری تفاوت‌ها، و پایان بخشیدن به مصونیت از جزای دولت‌های جنایتکار، جهانی پر جاذبه و امید بخش را بشارت دادند که در آن "اصل انسانیت" باید معیار همه قضاوت‌ها و رفتارها باشد. شناسایی حقوق زنان به عنوان بازیگران اصلی جامعه انسانی، حقوق دسترسی به اطلاعات، حقوق رسانه‌های آزاد، حقوق نسل‌های آینده، حقوق مرتبط با ابعاد مختلف و گونه‌های بیولوژیک، حقوق مرتبط با حفاظت و نگهداری از تمدن‌ها، حقوق حیوانات، و حقوق مشتمل بر انسانی سازی و اجتماعی ساختن حیات انسانی، که از اجزای نسل نوینی از حقوق بشر می‌باشند، رابطه ضروری میان حقوق بشر و عشق ورزی را دو چندان نموده است.

امواج جدید حقوق بشر نیاز به عشق و مهربانی، زیبایی حیات و ضرورت حفظ حیات اندام‌وار، و با هم بودن در پیکره واحد خانواده بشری را به عنوان مهمترین مایه ادامه زندگی صلح‌آمیز و عادلانه می‌داند. در حقیقت این آموزه‌های نوین می‌آموزد که حقوق بشر یعنی عشق ناب به بشریت، یعنی با هم بودن، و با هم زیبایی‌های جهان را تجربه کردن. عشق و زیبا پرستی تنها راه نجات بشریت از معضلات جهانی و از جدایی‌ها و کینه تیزی‌هاست. پیام

---

<sup>254</sup> Final Act of the International Conference on Human Rights, Tehran, 22 April to 13 of May 1968. See United Nations Publication, No. E68. XIV.2.

نوروز ندای رهایی از خودپرستی و فراخوانی است برای عشق ورزیدن به خانواده بشری، و سرودی است برای زیبایی و زیبا پرستی. آیا حقوق بشر چیزی بجز همین مهرورزی و زیبا پرستی پیام دیگری دارد؟



## فصل دهم

### حق شاد بودن به عنوان حقوق فرهنگی

به احترام همه آنهایی که با گرمی داشت نوروز شادی و احساس خوشبخت بودن را به دل‌های مردم روانه می‌سازند.

پرسش‌ها: چرا باید بزرگداشت نوروز را به عنوان حقوق بشر گرمی داشته و در جهت احترام به این آیین هویتی ملی، اجراء و ترویج و پیشبرد آن همه مساعی لازم را بکار برد؟ آیا رابطه‌ای میان بزرگداشت نوروز، و دیگر آیین‌های هویتی، با زندگی سرشار از شادی وجود دارد؟ آیا مردم می‌توانند شادی را به عنوان حقوق بشر ذاتی خود به حساب آورند؟ آیا برآستی شاد بودن حقی بشری است؟ چگونه این حق توانسته است جایگاه خود را در گفتمان حقوق بشر پیدا کند؟ چه اسناد حقوقی بین‌المللی، و همچنین ساز و کارهای متناسب با آن، حق مردم برای شاد بودن برای یک زندگی بهتر را به عنوان حقوق بشر به رسمیت شناخته‌اند؟ چرا اساساً مردم باید شاد باشند تا بتوانند مفهوم زندگی خوب را دریابند؟

### طرح موضوع

در فصل پیشین با عناوین حق مهرورزی به عنوان حقوق بشر، استدلال شد که گفتمان حقوق بشر این آیین فرهنگی و هویتی را به عنوان ضرورت احترام به حقوق ذاتی انسان‌ها به رسمیت شناخته و به همین دلیل روز بیستم ماه مارس را به عنوان روز جهانی خوشبختی به رسمیت شناخته است. همچنین رابطه میان احترام به آیین و سنن ملی با ضرورت شناسایی حقوق ملت‌ها برای توسعه یافتگی اصیل و همه جانبه خود پیوند داشته است. قطعنامه شماره ۶۵/۳۰۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۱ با عنوان "خوشبختی: رویکردی

همه جانبه برای توسعه یافتگی<sup>۲۵۵</sup> تصریح می کند که حق مردم برای شاد زیستن یک هدف اساسی بشری است. بنابراین تئوری ها و برنامه های توسعه که پیشرفت های اقتصادی را به عنوان ملاک و معیار رفاه مادی و عادی مردم در نظر می گیرند، نمی توانند درک صحیحی از مفهوم خوشبختی داشته باشند. در نتیجه، مجمع عمومی، کشورهای عضو ملل متحد را فرا می خواند تا در تدوین سیاست های عمومی خود، برنامه هایی را در نظر گیرند که اهمیت پیگیری شادی و رفاه در توسعه ملی را بهتر نشان دهد. شاد بودن به عنوان ضرورت اجتناب ناپذیر مفهوم زندگی خوب نه تنها حق ذاتی همه مردم است، یک چنین حقی در دایره مرکزی مفهوم توسعه پایدار نیز قرار دارد. این نگرشی به توسعه یافتگی ملت هاست که در آن مفهوم زندگی کردن با ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی آمیخته و برآیند توسعه یافتگی را در شاد بودن مردم به عنوان شاخص خوشبختی آنها در نظر می گیرد.

یک مثال شاید بهتر بتواند این موضوع را توضیح دهد. هرگاه از فقر و مشقت اقتصادی سخنی به میان آید، اغلب این تصور شکل می گیرد که فقر به معنی رنج بردن از مشکلات مادی زندگی و سختی های همراه با آن می باشد. این در حالی است که فقر فرهنگی و هویتی بر این تصور عادی پیشی می گیرد. فقر نه تنها بر عدم توانمندی به نیازهای عادی یک زندگی معمولی و با حداقل استانداردهای رفاهی دلالت دارد، از همه مهمتر در برگیرنده شرایطی است که به موجب آن مردم نمی توانند در انتخاب زندگی خود و فلسفه ناظر بر آن آزادی داشته و از این حقوق ابتدایی طبیعی خود بهره مند شوند. سازمان ملل متحد به این موضوع توجهی نسبی، اما ناکافی داشته است. "به طور خاص، اندازه گیری فقر تنها براساس درآمد در ارزیابی سطوح فقر واقعی، که با عوامل تعیین کننده دیگری مانند عدم دسترسی به خدمات اولیه، تبعیض یا طرد اجتماعی مرتبط است، ناکافی تلقی می باشد."<sup>۲۵۶</sup> علاوه بر این، فاصله و واگرایی موجود بین سیاست های اقتصادی و اجتماعی، و عدم نظارت بر تأثیرات اجتماعی سیاست های اقتصادی بازار آزاد، مورد تأکید قرار گرفته است. به همین دلیل هم برخی از ارگان های زیر مجموعه ملل متحد، و هم سازمان هایی فراتر از آنها همواره تأکید کرده اند که رفاه و خوشبختی مفاهیمی هستند که ابعاد و ویژگی های فرهنگی و اجتماعی مردم آمیخته اند. کمیته محیط زیست و توسعه در سال ۱۹۸۷،<sup>۲۵۷</sup> برنامه توسعه ملل متحد، و کمیته سنجش

<sup>255</sup> The UNGA Res. Res. 65/309, Happiness: Towards a Holistic Approach to Development, 25 August 2011.

<sup>256</sup> Note by Secretary General, 67<sup>th</sup> session, agenda item 14, 16 January 2013.

<sup>257</sup> Development and International Co-operation: Environment, Report of the World Commission on Environment and

عملکرد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی، یادآوری نموده‌اند که مفهوم خوشبختی نمی‌بایست به رفاه مادی محدود شود. گو اینکه برای این ارگان‌های ملل متحد محرومیت و فقر هنگامی چهره خود را نشان می‌دهد که مردم نتوانند، و حق نداشته باشند، در انتخاب شیوه زندگی خود مشارکت داشته باشند. در سند نهایی کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد توسعه پایدار، با عنوان "آینده‌ای که ما می‌خواهیم"<sup>۲۵۸</sup> این ابعاد مفهوم خوشبخت بودن و زندگی عادی خوب داشتن مورد توجه قرار گرفته است.

متفکران این حوزه نیز ضرورت درک صحیحی از مفهوم عدم توانایی ادراک زندگی خوب به عنوان محرومیت و فقیر بودن فکری و فرهنگی را یادآوری نموده‌اند. دنی گوله، شاخص‌ترین چهره این نگرش است که توضیح می‌دهد عدم توانایی در انتخاب نوع زندگی و تلاش برای رسیدن به آن، به عنوان ساختاری اجتماعی که به شکل‌گیری وضعیت و یا شرایط ناتوانی منجر شده است، به مردم تحمیل شده است. بنابراین مفهوم فقیر بودن را باید فراتر از معنی عادی و رایج کلمه برای تامین نیازهای مادی زندگی تصور کرد. فقر و ناتوانی برآمده از شرایطی است که مردم در آن خود را در شرایط "ناامیدی" و "ناتوانی" (گوله، ۱۹۷۱) می‌بینند. در کتابی با عنوان *انتخابی بی‌رحمانه: مفهومی نوین در تئوری توسعه*، گوله توضیح می‌دهد که هر نوع مفهومی از خوشبختی و سعادت برای انسان‌ها باید با توسعه یافتگی انسانی همراه باشد. (۱۴۸) یعنی اینکه اساساً نمی‌توان رفاه و خوشبختی فراتر از معنی رایج کلمه را توضیح داد مگر اینکه تصدیق نماییم که این مفاهیم متعالی با انسان بودن و حقوق ذاتی او برای تعریف و شیوه زندگی مورد نظر او همراه است. هرگاه مردم نتوانند از این توسعه یافتگی، یعنی توانمند بودن برای تصمیم‌گیری در مورد زندگی خود، برخوردار شوند، آنها فاقد توانایی برای تصمیم‌گیری و ناامید از زندگی می‌شوند. این شرایطی است که به موجب آن مردم از نقطه نظر فرهنگی آسیب پذیر شده‌اند. قطعنامه یاد شده بالا خاطر نشان می‌سازد که منظور از این آسیب‌پذیری این است که "ارزش‌های فرهنگی بسیاری از جوامع ویران شده است". موضوع اصلی این است که "هر جامعه‌ای باید احساس کند که ارزش‌های که اهمیت حیاتی دارند، محترم شمرده می‌شود، تا قادر باشند با اعتماد به توانایی‌های خود آینده‌ای قابل اعتماد را آغاز کنند.

---

development, Note by the Secretary-General. 42<sup>nd</sup> session, ۰4 August 1987.

<sup>258</sup> The UNGA Res. 66/288, Future We Want, July 27, 2012.

این نظریات خیلی شبیه که نظریه ارسطویی خوشبختی است که معنی یک چنین مفهوم آرمانی را فراتر از رضایت خاطر مادی، بلکه احساس هدف در زندگی، استقلال فکری، و عزت نفس، جستجو می‌کند. یعنی اینکه هر نوع مفهومی از خوشبخت بودن در زندگی می‌بایست با هدفی والا در زندگی تعریف شود که در مرکز آن احساس انسان بودن و شکوفایی انسانی قرار دارد. (ارسطو، ۲۰۱۲)

این مفاهیم متعالی در باره مفهوم خوشبخت بودن، از زندگی لذت بردن، و معنی رفاه و آسایش را درک کردن، مورد توجه ملل متحد قرار گرفته است. دبیرکل ملل متحد در گزارش سال ۲۰۱۳ خود توضیح می‌دهد که

اندازه‌گیری خوشبختی و رفاه مستلزم برقراری تمایز میان خوشبختی ذهنی، که به خوشبختی عاطفی نیز موسوم است، و به شادی‌ها و غم‌های روزمره مربوط می‌شود، و مفهوم خوشبختی ارزیابی‌کننده که با ابعاد اساسی زندگی ارتباط دارد برقرار شود. این دومی به رضایت یا نارضایتی از جایگاه خود در جامعه، به عنوان مثال، سلامتی، اعتماد به نهادها، جامعه‌ای با نشاط و سراسر پر جنب و جوش، ارتباط دارد. به طور کلی توافقی وجود دارد که نگرش ترکیبی، یعنی ابعاد ذهنی و ارزیابی‌کننده مفهوم خوشبختی، باید معیار ارزیابی سیاست‌گذاری‌ها باشد.

بیشتر سیاستمدار هلندی، سیکو منشالت<sup>۲۵۹</sup> که از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۳ ریاست چهارمین دوره کمیسیون اروپا را به عهده داشت، مفهوم خوشبختی مردم را برای اندازه‌گیری توسعه یافتگی کشورها ابداع کرده بود. طبق این نگرش جدید معیارهای اقتصادی و ثروت نمی‌توانند برای ارزیابی سعادت مردم و کشورها کافی باشند. علاوه بر این تمرکز بیش از حد بر معیارهای اقتصادی مانند درآمد، ممکن است برای درک صحیح سعادت و خوشبختی زیانبار باشد. بنابراین باید به عواملی مثل حق انتخاب مردم، سرگرمی‌ها، شادی آنان، و عدالت اجتماعی هم توجه داشت. به عبارت دیگر علاوه بر ابعاد اقتصادی، عوامل اجتماعی، سیاسی، و انسانی

<sup>259</sup> Sizzo Mansholt (1908 – 1995).

هم نقش موثر دارند. در نامه‌ای خطاب به کمیسیون اروپا با عنوان "رشد خوشبختی ملی، و نه رشد ناخالص ملی"، سیکو ابعاد دقیقتر این نظریه را توضیح داده بود.<sup>۲۶۰</sup>

### آیین‌های ملی به عنوان حقوق بشر

اگر احساس خوشبخت بودن باید فراتر از دایره تنگ و نارسای رایج کلمه تعریف شود، تنها عامل تعیین کننده یک چنین مفهومی انسانی می‌باشد که قادر و توانمند است با دسترسی داشتن به میراث فرهنگی و ملی خویش، خواه ملموس و خواه ناملموس در زندگی فرهنگی خود مشارکتی فعال داشته باشد.<sup>۲۶۱</sup> او باید بتواند با استعانت از پیش زمینه‌های فرهنگی برآمده از نیاکان خویش، و با خلق انواع گوناگون آثار هنری و فرهنگی هویت خود را توسعه و تعالی بخشیده و آنرا با دیگران در تعامل قرار دهد تا بتواند خویش را در طریقی همپرسه<sup>۲۶۲</sup> و در چارچوبه‌ای کلیم‌وار<sup>۲۶۳</sup> مورد ارزیابی قرار دهد. درحقیقت، برخورداری از میراث ملی و فرهنگی به منزله فرآیندی است که از طریق آن نه فقط هویت‌ها شکل به خود می‌گیرند، بلکه با به نمایش گذاشتن آن می‌تواند مسیر رشد و شکوفایی را نیز به گونه‌ای موثق و قائم به ذات انسانی خویش طی نمایند. از اینرو، آیین‌های ملی و فرهنگی گویای هویت انسان‌ها و زبان نمادین ساختن آن برای درک خویشتن خویش و گویا ساختن آن برای مردمان دیگر می‌باشد.

اسناد حقوق بشر بین‌المللی حقوق ذاتی انسان‌ها برای برخورداری از آداب و رسوم، آیین‌ها و مراسم، و شعائر و سنت‌های اجرایی آنان به رسمیت شناخته‌اند. برخی از مهمترین ابعاد این شناسایی بین‌المللی حقوق فرهنگی به عنوان حقوق بشر را در موارد زیر می‌توان جستجو کرد:

۱. اعلامیه جهانی حقوق بشر، در بند اول از مقدمه این چارچوبه راهنمایی کننده را فراهم می‌سازد که شناسایی ارزش و کرامت ذاتی، و همچنین حقوق مساوی و مسلم همه اعضای خانواده بشری، اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است. یعنی اینکه نمی‌توان هیچ نوع مفهوم روشن و قابل اعتمادی از جامعه سالم و صلح جو را در نظر داشت مگر اینکه همه

<sup>260</sup> Sicco, "Gross National Happiness (GNH) instead of Gross National Product (GNP)". See: <https://www.iim-edu.org/grossnationalhappiness/GNH-Europe-Sicco-Mansholt.pdf>.

<sup>261</sup> Human Rights Council, June 2010 (A/HRC/14/36).

<sup>262</sup> Dialogical.

<sup>263</sup> A framework of interlocution.

انسان‌ها بتوانند ارزش ذاتی خویش را بنای هر نوع تصمیم‌گیری قرار دهند. حال اگر این ارزش ذاتی مورد بی‌اعتنایی و تحقیر قرار گیرد، تصمیمات و اقدامات وحشیانه‌ای را باعث می‌شود که وجدان بشریت را به خشم می‌آورد. پس باید به جهانی اندیشید که در آن انسان‌ها از آزادی بیان و عقیده و رهایی از ترس و کمبود، به عنوان عالی‌ترین آرزوهای بشری، برخوردار باشند. تنها در پناه یک نگرشی به جهان است که می‌توان به خوشبختی و توسعه یافتگی کشورها اندیشید. به همین دلیل ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر در بند یک اعلام می‌دارد که "هرکس حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی جامعه خویش شرکت کند، از هنرها بهره‌مند شود، و در پیشرفت علمی و فواید آن سهیم باشد."<sup>۲۶۴</sup>

۲. اهمیت برخورداری از این حقوق به لحاظ اجتماعی و سیاسی تا بدانجاست که منشور ملل متحد حتی پیش از تعریف رسمی و حقوقی این حقوق، آنرا لازمه جهانی می‌داند که در آن شرایط لازم برای برخورداری از زندگی صلح‌آمیز برای همه برقرار شده و موجبات "ارتقای پیشرفت اجتماعی و استانداردهای بهتر زندگی در آزادی بیشتر"<sup>۲۶۵</sup> نیز آماده و مهیا می‌شود. بنابراین، برای بنیاد نهادن جهانی مبتنی بر قواعد انسانی و استانداردها رفتاری متناسب با آنها، همه کشورهای عضو ملل متحد باید نه تنها خود را به احترام به حقوق ذاتی انسان‌ها ملزم و متعهد نگهدارند، از همه مهمتر باید این تعهدات را به حسن نیت کامل به عهده گیرند تا بتوانند مشکلات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و موضوعات با ویژگی‌های انسانی را حل و فصل نمایند.<sup>۲۶۶</sup> حال اگر کشوری از انجام این تعهدات سرباز زند، شرایط لازم برای عضویت در مجموعه ملل متحد را از دست می‌دهد. علاوه بر این، نمی‌تواند از مواهب همکاری‌های بین‌المللی برای مردمان خود برخوردار بشود.

۳. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ابعاد حقوقی الزام‌آوری به حقوق فرهنگی انسان و ضرورت اجرا و پیشبرد آنها در نظر گرفته است. این سند بین‌المللی که به لحاظ ماهیت خود به منزله میثاقی است که با جهانیان برقرار ساخته، و بنابراین ابعاد جهان‌شمولی آن حتی فراتر از تعهدات معاهداتی می‌باشد، کشورها را با این وظیفه مهم آشنا می‌سازد که

<sup>264</sup> Universal Declaration on Human Rights, article 27(1): Everyone has the right freely to participate in the cultural life of the community, to enjoy the arts and to share in scientific advancement and its benefits.

<sup>265</sup> The UN Charter, Preamble, para. 4: "to promote social progress and better standards of life in larger freedom".

<sup>266</sup> Charter, articles 1(4) and 2(2).

باید همه تلاش خود را برای اجرا و ترویج حقوق بشر بکار گیرند.<sup>۲۶۷</sup> هر کشور عضو این میثاق متعهد می‌شود بدون هیچ گونه تمایزی از قبیله نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا عقاید دیگر، خاستگاه ملی یا اجتماعی، دارایی، تولد یا وضعیت دیگر، حقوق شناخته شده در این میثاق را برای همه افراد در قلمرو و تابع صلاحیت خود رعایت و تضمین نماید.<sup>۲۶۷</sup> با برقراری این تعهدات برای کشورها، میثاق در ماده ۱۵ توضیح می‌دهد که همه کشورهای عضو این میثاق متعهد می‌باشند حقوق همه هر فردی را برای او را مشارکت در زندگی فرهنگی، و ثاباً بهره‌مندی از مزایای پیشرفت علمی و کاربردهای آن، به رسمیت بشناسند. حال اگر برای پیشبرد احترام به این حقوق و اجرایی ساختن آن قواعد و مقرراتی در قانون گذاری ملی موجود نباشد،<sup>۲۶۸</sup> هر کشور عضو این میثاق متعهد می‌باشد تا اقدامات لازم را مطابق با فرآیندهای قانون اساسی خود و با مفاد این میثاق برای تصویب قوانین یا سایر اقدامات لازم که برای اعمال حقوق شناخته شده در این میثاق ضروری هستند، را انجام دهد.<sup>۲۶۸</sup> پیوستگی غیرقابل گسست این حقوق با آزادی‌های اساسی مندرج در این میثاق، افراد انسانی را توانمند می‌سازد تا هرگاه حقوق آنها ضایع شود، بر اساس ماده ۲۸ میثاق، و همچنین اولین پروتکل الحاقی، شکایاتی را بر علیه دولت متصدی امور کشور متبوع خود تسلیم نموده و خواهان رسیدگی شوند.

۴. کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی در گزارش شماره ۲۱ خود که ناظر بر تفسیر و اجرای ماده (۱) ۱۵ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی می‌باشد، در بند یک توضیح می‌دهد که "حقوق فرهنگی جزء لاینفک حقوق بشر است و مانند سایر حقوق جهان شمول که ابعادی جهان روایی دارند، تقسیم ناپذیر و وابسته به یکدیگر می‌باشد. ترویج کامل و احترام به حقوق فرهنگی برای حفظ ارزش و کرامت انسانی و تعامل اجتماعی مثبت بین افراد و جوامع در دنیایی متنوع و چندفرهنگی ضروری است". گزارش مذکور ادامه می‌دهد که هر کس حق دارد در زندگی فرهنگی که ارتباط نزدیکی با سایر حقوق فرهنگی مندرج در ماده ۱۵ دارد مشارکت نماید. به موجب بند یک بخش ب از ماده ۱۵ حق برخورداری از مزایای پیشرفت علمی و کاربردهای آن به رسمیت شناخته شده است. حق بهره‌مندی از حمایت از منافع معنوی و مادی ناشی از هر گونه تولید علمی، ادبی یا هنری که نویسنده آن است بر اساس ماده ۱۵ بند ۱، بخش ۳ باید تضمین شود. و از همه مهمتر، برای تامین مقصود این نوشتار، حق هر کس برای شرکت در زندگی فرهنگی که در اصل با حق آموزش (مواد

<sup>267</sup> International Convention on Civil and Political Rights, the UNGA Res. 2200A (XXI), 16 December 1966. Article 2(1).

<sup>268</sup> ICCPR, Article 2(2).

۱۳ و ۱۴) نیز مرتبط می‌باشد، و از طریق آن افراد و جوامع ارزش‌ها، مذهب، آداب و رسوم، زبان و دیگر منابع فرهنگی خود را پاس می‌دارند و به نسل‌های آینده منتقل می‌کنند، توسط میثاق مذکور به رسمیت شناخته شده است. ایجاد فضای درک متقابل و احترام به ارزش‌های فرهنگی و حق مشارک در زندگی فرهنگی، و همچنین حق تعیین سرنوشت همه مردم (ماده ۱) و حق استاندارد زندگی مناسب (ماده ۱۱) از دیگر اجزای حقوق فرهنگی مردم می‌باشد.

۵. ذکر پاره‌ی دیگر از اسناد بین‌المللی در حمایت از حقوق فرهنگی مردم برای برخورداری از آیین و رسوم ملی و فرهنگی آنان نیز خالی از اعراب نیست.

- اعلامیه حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، مذهبی و زبانی<sup>۲۶۹</sup>
- اعلامیه ملل متحد در باره حقوق مردم بومی<sup>۲۷۰</sup>
- مقاله‌نامه مربوط به مردمان بومی و قبیله نشین در کشورهای مستقل<sup>۲۷۱</sup>
- مقاله‌نامه یونسکو برای حفاظت از میراث فرهنگی ناملموس<sup>۲۷۲</sup>
- مقاله‌نامه یونسکو برای حفاظت و ارتقای تنوع متون فرهنگی<sup>۲۷۳</sup>
- مقاله‌نامه لاهه برای حمایت از اموال فرهنگی در صورت درگیری مسلحانه و دو پروتکل آن<sup>۲۷۴</sup>

<sup>269</sup> The UNGA Res. 47/135, Declaration on the Rights of Persons Belonging to National or Ethnic, Religious and Linguistic Minorities, 18 December 1992.

<sup>270</sup> United Nations Declaration on the Rights of Indigenous Peoples, General Assembly Res. 61/295, 02 October 2007.

<sup>271</sup> Indigenous and Tribal Peoples Convention, 1989 (No. 169).

<sup>272</sup> Convention for the Safeguarding of the Intangible Cultural Heritage, MISC/2003/CLT/CH/14.

<sup>273</sup> Convention on the Protection and the Promotion of the Diversity of Cultural Expressions, CLT.2005/CONVENTION DIVERSITE-CULT REV.2

<sup>274</sup> The Hague Convention for the Protection of Cultural Property in the Event of Armed Conflict and its two (1954 and 1999) Protocols



- مقاله‌نامه منع و جلوگیری از واردات، صادرات و حمل و نقل غیرقانونی مالکیت اموال فرهنگی<sup>۲۷۵</sup>
- مقاله‌نامه در مورد حفاظت از میراث فرهنگی و طبیعی جهانی<sup>۲۷۶</sup>
- توصیه در مورد وضعیت هنرمندان<sup>۲۷۷</sup>
- اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی<sup>۲۷۸</sup>
- مقاله‌نامه حفاظت از میراث فرهنگی زیر آب<sup>۲۷۹</sup>
- اعلامیه یونسکو در مورد تخریب عمدی میراث فرهنگی<sup>۲۸۰</sup>
- توصیه در مورد حفاظت و ترویج موزه‌ها و مجموعه‌ها، تنوع و نقش آنها در جامعه.<sup>۲۸۱</sup>

### بزرگداشت نوروز به عنوان میراث ملی

یکی از ابعاد الهام بخش تلاش‌های جامعه جهانی برای شناسایی حقوق فرهنگی مردم و ملت‌ها به عنوان حقوق بشر، در مقاله‌نامه یونسکو برای حفاظت از میراث فرهنگی ناملموس متبلور یافته است. به عنوان نتیجه گیری کوتاهی، مطالعه بخشهایی از این مقاله‌نامه می‌تواند اهمیت بزرگداشت نوروز به عنوان میراث ملی و ضرورت احترام و پیشبرد آن برای حفظ و توسعه هویت ملی را بهتر و بیشتر توضیح دهد. بر اساس مقاله‌نامه مذکور، میراث فرهنگی به مراتب فراتر از آثار و بناهای تاریخی ملموس و مجسم می‌باشد و دایره شمول آن به سنت‌های شفاهی، هنرهای نمایشی، اعمال اجتماعی، آیین‌ها، رویدادها و جشن‌ها، دانش و اعمال مربوط به طبیعت و جهان یا دانش و مهارت‌های تولید سنتی آنها نیز توسعه می‌یابد.

<sup>275</sup> Convention on the Means of Prohibiting and Preventing the Illicit Import, Export and Transport of Ownership of Cultural Property (1970)

<sup>276</sup> Convention Concerning the Protection of the World Cultural and Natural Heritage (1972)

<sup>277</sup> Recommendation Concerning the Status of the Artist (1980)

<sup>278</sup> Universal Declaration on Cultural Diversity (2001)

<sup>279</sup> Convention on the Protection of the Underwater Cultural Heritage (2001)

<sup>280</sup> UNESCO Declaration Concerning the Intentional Destruction of Cultural Heritage (2003)

<sup>281</sup> Recommendation Concerning the Protection and Promotion of Museums and Collections, Their Diversity and Their Role in Society (2015).

"این میراث فرهنگی ناملموس که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، بطور مداوم توسط جوامع و گروه‌ها در واکنش به محیط، تعامل آنها با طبیعت و تاریخشان بازآفرینی می‌شود و حس هویت و تداوم را برای آنها فراهم می‌کند و در نتیجه احترام به تنوع فرهنگی و فرهنگی را ترویج می‌کند"<sup>۲۸۲</sup>. هدف از این شناسایی میراث فرهنگی ناملموس این است که احترام به آن و تلاش برای ترویج یک چنین آثاری را در پرتو با اسناد بین المللی حقوق بشر موجود، و بر اساس احترام متقابل بین جوامع، گروه‌ها و افراد و اهداف توسعه پایدار، تامین نماید.

توضیح چهار ویژگی برجسته میراث فرهنگی می‌تواند برای درک اهمیت نوروز به عنوان نمادی برای حفاظت، توسعه، و ترویج هویت ملی مفید باشد:

۱. میراث فرهنگی ناملموس هرچند ماهیتی باستانی با ریشه‌های کهنی در تاریخ ایران زمین دارد، آیینی معاصر و نیز مرتبط با نیازهای زندگی امروز ایرانیان است که ظرفیت بالایی برای حفظ انسجام ملی در شرایط گزار به سوی رهایی و دموکراسی دارد. نوروز با بیان مهرورزی و شفقت، آیین حیات و زندگی در برابر سیاهی و تباهی، و یادآوری اراده انسانی برای بازشناسی ایجاد پیوستگی در شرایط آزمون تاریخ، یکی از نمونه‌های مهم میراث ناملموس است که می‌تواند پیام‌های خود را در اختیار ملل دیگر نیز قرار دهد. مقاله‌نامه این موضوع را در ماده ۱، بندهای ۳ و ۴ آشکارا بیان داشته است: "افزایش آگاهی در سطوح محلی، ملی، و بین‌المللی در مورد میراث فرهنگی ناملموس برای اطمینان یافتن از همکاری‌ها و کمک‌های بین‌المللی". درحقیقت، نوروز این استعداد بالقوه را دارد تا بتواند با اشاعه پیام‌های مهرانگیز خود جهانیان را به تامل در خصوص مفهوم حیات به عنوان بدیلی در مقابله تباهی‌ها و ابعاد مخرب پیش روی مردمان جهان باز گشاید. این ویژگی را مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۱۰ در جلسه شصت و چهارم با قطعنامه شماره ۶۴/۲۵۳ با عنوان "روز بین‌المللی نوروز"، اعلام کرده است. این قطعنامه ضرورت یک چنین اعلانی را در پرتو اهداف ملل متحد (یعنی احترام به ارزش و حقوق ذاتی انسان‌ها به عنوان پیش شرطی برای جهانی صلح‌آمیز و مبتنی بر عدالت، همکاری‌های فرهنگی میان کشورها (ایجاد فرآیندی برای یادگیری متقابل)، تاکید بر تنوع فرهنگی، اهمیت تلاش برای افزایش آگاهی‌های عمومی برای استعدادهایی که در سنن، میراث فرهنگی ملموس و ناملموس قرار دارد،

روابط میان تمدنی برای ایجاد تعاملات سازنده میان کشورها، و فرهنگ به عنوان راهنمایی برای زندگی موزون با طبیعت، یاد کرده و توضیح داده است.

۲. میراث فرهنگی ناملموس نوروز در ماهیت خود پیام‌هایی را متبادله می‌سازد که فراگیر و در برگیرنده می‌باشند. روز نو، آغازی نو، حیاتی نو همراه با زیبایی و موزونی طبیعت پیام‌هایی هستند که توسط هر انسانی در هر کجای تمدن کنونی جهان که قرار گرفته باشد، قابل درک است. این پیام‌ها با طبیعت انسانی سازگار بوده و می‌تواند اراده لازم برای تبادل آن پیام‌ها به دیگران و ایجاد همکاری‌های لازم برای ساختن جهانی عاری از کینه و رزوی و خشونت را نوید دهد. این پیام‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، و به دلیل همان موزونی خود با طبیعت انسانی، توان بالقوه‌ای در تامین اهداف توسعه پایدار ملل متحد دارند. افزون بر این، پیام‌های مهرورزی نوروز احساس هویتی انسانی را در همه مردم بر می‌انگیزد تا فراتر از محدودیت‌های فرهنگی خویش از یکدیگر یاد بگیرند چگونه می‌توانند با هم مهربان باشند، به عقاید یکدیگر احترام بگذارند، و چگونه دست در دست یکدیگر برای جهانی عاری از ظلم و خشونت بکشند. از این جهت پیام‌های نوروز ویژگی جهان‌روایی و فراگیری دارند. بنابراین باید بر روی ابعاد آموزشی و فرهنگی نوروز تمرکز ویژه‌ای مبذول داشته و کوشید از طریق ارتقای آگاهی‌های عمومی امکان ظرفیت‌سازی کشورها برای تعامل با یکدیگر را هموار نمود. این ویژگی را می‌توان از مفاد ماده ۱۴ و ۱۵ مقاله‌نامه مذکور مستفاد نمود.

۳. میراث فرهنگی ناملموس به دلیل عطف توجه فراوانی که به رسوم، آیین‌ها، و ارزش‌های فرهنگی و هویت کشورها دارد، از فرو افتادن در کالایی شدن فرهنگ و هنر جلوگیری می‌کند و را برای سودجویی و منفعت‌طلبی مسدود می‌سازد. به همین خاطر مقاله‌نامه با تاکید بر حفاظت از میراث ناملموس کشورهای عضو را موظف می‌سازد تا از طریق برنامه‌های ملی و همکاری‌های بین‌المللی این گوهر بشری که در طول تاریخ کشورها شکل گرفته است، را ارج گذارند. (مواد ۱۸ تا ۲۴) این کارکرد میراث ناملموس رویکردهای مبتنی بر رشد اقتصادی که تنها و تنها درآمد ناخالص داخلی، تولید ملی را معیار و ملاک توسعه یافتگی می‌دانند، به چالش می‌کشد، و با مشارکت در مفهوم توسعه یافتگی همه جانبه نقش میراث فرهنگی در توسعه پایدار کشورها را برجسته می‌سازد. با یادآوری نظریه "دنی گوله" در باره علل و برآیندهای توسعه نیافتگی، میراث ناملموس فرهنگی با تاکید بر حقوق ذاتی همه مردم به عنوان حقوق بشر، راه کارهای موثر و قابل اتکایی را برای عبور از ناامیدی و هدایت مردم به سوی توانمند شدن هموار می‌سازد. در

این نگرش فرهنگ و میراث فرهنگی گوهر اصلی خود-اتکایی و عزت نفس مردم و کشورها را به آنان یادآوری کرده و به آنها می‌آموزد که تقلید و پیروی از روش‌های دیگران ضرورتاً راه آنها به سوی رشد و تعالی را هموار نمی‌سازد.

۴. میراث فرهنگی ناملموس تنها زمانی می‌تواند به عنوان میراث برای کشورها محسوب شود که آحاد آن ملت برآن اتفاق نظر داشته باشند. این مردم هستند که به گونه‌ای خود جوش سنن و آیین‌های ملی، همچنین جشن‌ها و مراسم فرهنگی خود را که در طول تاریخ همواره حفظ کرده و از نسلی به نسل دیگر منتقل کرده‌اند، و همچنان به دیگران انتقال خواهد داد. بنابراین، حفظ و حراست از آیین‌های ملی در متن مرکزی خود نوعی احساس همکاری‌های اجتماعی و تعهد برای حفاظت و پیشبرد آن با خود حمل می‌کند. بطور کلی نمی‌توان از میراث فرهنگی سخن گفت اگر آحاد افراد جامعه در آن احساس تعاون و هویت نداشته باشند. گرامی داشت نوروز به عنوان برجسته‌ترین آیین‌های ایرانی، به عنوان مثال، نمی‌تواند در قبضه گروه خاصی باشد، و یا اینکه آنرا در پناه توجیحات مذهبی به حاشیه راند، و یا اینکه اهمیت آنرا برای هویت ملی فقط به برگزاری جشن‌هایی محدود نمود، بدون آنکه تلاش‌هایی را به عنوان تعهد ملی و فرهنگی برای شناخت پیام‌های آن و انتقال به دیگران از نظر دور داشت. هیچکس نمی‌تواند نوروز را از سوی دیگران نمایندگی کند، و یا فهم و ادراک خود را با پیام نوروز برای بزرگداشت حیات محدود نماید. نوروز برآمده از یک فرهنگ جمعی است، و با این حرکت جمعی در تاریخ ماندگار و جاودانه خواهد ماند.

## فصل یازدهم

### حقوق بشر و زندگی خوب

پرسش مطروحه: رابطه و نسبت مفهوم زندگی خوب با حقوق بشر چیست؟

برای توضیح این موضوع که رابطه میان مفهوم زندگی خوب با حقوق بشر چیست و اساسا چرا باید به چنین رابطه‌ای توجه داشت، باید در ابتدا باید این پرسش را فرا روی خود قرار داد: منظور از خوب بودن چیست و چه چیزی زندگی را خوب می‌سازد؟ به عبارت دیگر، چه چیزی زیست انسانی را قابل زندگی کردن می‌سازد؟

ریشه‌های مفهوم زندگی خوب را باید در تحولات عصر مدرن و بویژه از زمانی که نهضت اصلاحات در جهان مسیحیت شروع شد، جستجو کرد. از زمانی که مارتین لوتر اعتراضیه ۹۵ ماده‌ای خود را با عنوان جدالی بر سر بهشت فروشی کلیسای کاتولیک بر سر در "کلیسای مقدسان" در شهر ویتنبرگ<sup>۲۸۳</sup> نصب کرد، عصری شروع شد که در آن حاکمیت مطلق کلیسا بر زندگی و حیات مردم به چالش کشیده شده، و فرد انسانی به عنوان عاملی عقلایی و دارای اراده آزاد بر جای آن نشست. در این اعتراض لوتر ادعا می‌کرد که توبه برای آمرزش گناهان، فقط باید ابعادی درونی داشته باشد. بنابراین تسلیم به آداب و رسوم کلیسایی ضروری نیست. وی استدلال می‌کرد که افراط و تفریط در دستگاه کلیسا باعث شده است تا مسیحیان از توبه واقعی و پشیمانی از گناه خودداری کنند. این امر مومنان مسیحی را از کمک به فقرا و دیگر اقدامات جوانمردانه دلسرد کرده و یا به بی‌تفاوتی و در نهایت درویی و تظاهر می‌کشاند. بنابراین باید به روح پیام مسیح بازگشت و به مردم اجازه داد تا این پیامها را با قوه عقلایی خود درک کنند. این اعتراضیه که به سرعت در جامعه آن عصر آلمان انتشار یافت، خشم

<sup>283</sup> All Saints' Church, Wittenberg, Germany.

کلیسا را برانگیخت و لوتر را به ارتداد متهم نمود. لوتر سه جوابیه در برابر این اتهام نوشت: *اشرافیت مسیحیت ملت آلمان*<sup>۲۸۴</sup> در ۱۸ ماه آگوست ۱۵۲۰؛ مقدمه‌ای در باب *اسارت بابلی کلیسا*<sup>۲۸۵</sup> در ۶ ماه اکتبر همان سال؛ و *در باره آزادی مسیحی*<sup>۲۸۶</sup> در اوایل ماه نوامبر همان سال ۱۵۲۰ نوشت. در این نوشته آخر لوتر از آزادی کامل اندیشه به عنوان موهبتی که خداوند برای انسان به ارمغان آورده است یاد می‌کند. "من هیچ قانون ثابتی برای تفسیر کلام خداوند را تایید نمی‌کنم، زیرا کلام خدا که آزادی را در همه امور دیگر می‌آموزد نمی‌تواند الزام‌آور باشد". (لوتر، ۱۹۹۹: ۶) بنابراین یک باورمند به مسیح در باورهای خود آزاد است و نمی‌تواند به عقیده هیچکس دیگری تسلیم باشد. یک باورمند به مسیح همواره عادل، آزاد، و وارسته می‌باشد. به این طریق نام "لوتر" به آغازگر عصر اندیشه آزاد به معنای مدرن کلمه تبدیل شده است. در واقع این آزادی چیزی نیست مگر رها شدن از اقتدار کلیسا (و هر نوع اقتدار مذهبی دیگر) و به رسمیت شناختن کرامت ذاتی و برابری همه آدمیان بدور از تفاسیر مذهبی و یا آیین‌های دیگر. این انسان است که اصل بوده و خود نیز به آن آگاهی دارد.

یکی از ابعاد مفهوم آزادی در اندیشه‌های اولیه نهضت اصلاحات، موضوع "فراخوان" خداوند است. به موجب این فراخوان که به سرعت به آیینی اجتماعی تبدیل شد، انسانها به جرم گناه اولیه نمی‌بایست تا آخر عمر خویش در این جهان تلاش کنند تا نتایج آن نصیب ساختارهای مذهبی و صاحبان آن شود. بلکه خداوند همه را فرا می‌خواند تا با اتکا به اراده آزاد خویش و با سخت کوشی از همین منزلت دنیایی حداکثر بهره را برای خود و خانواده ببرند. پاسخ به فراخوان خداوند برای تولید و باز تولید برای خود و خانواده عصاره نظامی اخلاقی را شکل می‌دهد که در پی ایجاد زندگی خوب است. بنابراین برخلاف آیین کاتولیک، مومنان مسیحی، که همگی مخلوقات آزاد می‌باشند، می‌بایست همواره برای بهبود شرایط زندگی خود بکوشند. کلیسا (نهاد مذهب) در هیچ مقامی نیست که بتواند انسان را در ارتباط با خداوندی که او را آزاد آفریده است، نگه دارد. موجودیت و هویت انسان دیگر نمی‌تواند به منجی و پیروان رسمی سازمانی او یعنی دستگاه کلیسا وابسته باشد. دیگر نمی‌توان به دلیل قرار داشتن در نظمی گسترده‌ای که عالم تقدس نامیده می‌شد، مردمان را در خدمت نهاد مذهب نگاه داشت. هر آنچه از دیانت باید باقی بماند همانا فقط اعتقادی شخصی و قلبی به خداوند است. (تیلور، ۱۹۸۹: ۱۷) این نگرش متفاوت از جزم‌گرایی مذهبی، اعتقاد به زندگی عادی و بریده شده از متن مقدسی را نوید داد که به سرعت توانست به منزله سرآغازی بر

284 *To the Christian Nobility of the German Nation.*

285 *The Babylonian Captivity of the Church.*

286 *On the Freedom of a Christian.*

تصدیق و شناسایی رسمی آزادی وجدان، اعتقاد، و اندیشه انسان‌ها باشد. البته در سنت یهودی – مسیحایی و نیز اسلامی خداوند اینگونه نگرش به حیات را تصدیق کرده است و از مخلوقات خود می‌خواهد تا در آبادی عالم خلقت با او همکاری داشته باشند. بنابراین ظهور اخلاق زندگی عادی<sup>۲۸۷</sup> (غیر مقدس) آدمیان را به بهره برداری از مواهب حیات بر می‌انگیزد. این توانایی و حق انسان برای بهروزی و سعادت خویش موجب برکت خداوند نیز می‌شود.

این آرمان‌های رهایی‌بخش انسان‌ها را به مفهوم زندگی خوب فرا می‌خواند. هنگامی که انسان این فرصت ممتاز را در می‌یابد تا معنای آزادی اراده خویش و مسئولیت برای زندگی کردن را در کنترل کامل اراده خود گیرد، شرایط حیات او با استقلال عقلایی ذاتی که از آن برخوردار است، سامان می‌یابد. این نگرش که ابعاد و ویژگی‌های روشنگری خود را در نظریه‌های فلاسفه عصر مدرن، بویژه جان لاک، ژان ژاک روسو، و امانوئل کانت امتداد می‌دهد، این فرمان را می‌دهد که "انسانیت خودش یک ارزش بی‌نهایت (کرامت) است". (کانت، ۴۶۲) براساس این ارزش بی‌نهایت انسان است که آزادی و حقوق ذاتی تبیین می‌شود. یعنی اینکه به دلیل همان ارزش انسانی، آدمیان خردمند می‌توانند با اراده آزاد خویش استقلال عقلایی خود را به نمایش گذاشته و تصمیم بگیرند چه کسی می‌خواهد باشند، چه مفهومی از حیات را می‌خواهند برای خود تعریف، و چگونه می‌خواهند زندگی کنند. این نگاه جدید به مفهوم حیات است که می‌تواند زندگی را با معنا و با ارزش، و به عبارتی شایسته خوب بودن سازد. در حقیقت پیش زمینه‌ها و مضامین فلسفی است که می‌تواند ضرورت برقراری ارتباط میان مفهوم زندگی خوب و حقوق بشر را توضیح دهد. تنها ارزش و حیثیت ذاتی انسان می‌تواند پایه‌های مفاهیم حقوق بنیادین و اساسی را شکل بخشیده و به منزله منبع الهام برای مفهوم زندگی خوب به حساب آید.

این دگرگونی‌های عمیق در جهان بینی‌ها، معیارهای نوینی را که حقوق بشر بین‌المللی تعریف و توسط جامعه بین‌المللی به بگونه‌ای اجماعی به تصویب رسانده است، شکل بخشید. بنابراین، همه انسان‌ها به دلیل همان ارزش ذاتی که عصاره انسانی آنان را تشکیل می‌دهد، می‌بایست این فرصت و یا توانایی را داشته باشند تا با تکیه بر حقوق و آزادی‌های اساسی خود از مواهب زندگی برخوردار باشند. از همه مهمتر حقوق بشر بین‌المللی بایسته‌ای اخلاقی<sup>۲۸۸</sup> را فرمان می‌دهد که بدون سازگاری هر نوع آیینی با کرامت انسان هیچگاه نمی‌توان مفهوم زندگی خوب را تعریف کرد. برای تثبیت حقوق بشر به عنوان منبع الهام

<sup>287</sup> The ethics of ordinary life.

<sup>288</sup> Categorical imperative.

مفهوم زندگی خوب، بخش‌هایی از این بایسته‌ها در حقوق بشر معاصر به اختصار معرفی می‌شوند.

منشور بین‌المللی حقوق بشر مهمترین منبع ارجاع برای دریافت اهمیت مفهوم زندگی خوب می‌باشد. اعلامیه جهانی حقوق بشر که مهمترین سند بین‌المللی حقوق بشر است، شان و حیثیت انسان را به عنوان تنها معیار زندگی خوب مورد توجه قرار داده است. حیثیت و شان یعنی اینکه انسان‌ها دارای آنچنان منزلت و ارزش والایی هستند که هرگز انکار پذیر نمی‌باشند. دقیقا به همین دلیل است که آنها باید از حق تصمیم‌گیری در باره نحوه زندگی خویش برخوردار باشند. اهمیت شان انسانی آنچنان است که حتی بر مفاهیم حق و آزادی پیشی می‌گیرد. "حیثیت و کرامت ذاتی تمام اعضای خانواده بشری و حقوق برابر و سلب ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است". با دریافت اهمیت مرکزی شان انسانی، اعلامیه جهانی این مفهوم را سنگ بنا و شرط ضروری و غیرقابل اجتناب مفهوم خوب بودن زندگی دانسته است. از این شان انسانی است که آرمان‌هایی مانند برابری، حقوق ذاتی، آزادی عقیده، حق حیات آزادانه، حق داشتن امنیت انسانی، و دیگر حقوق سرچشمه می‌گیرند. هرگاه این آرمان‌ها فراموش شوند زندگی ارزش و معنای انسانی خود را از دست می‌دهد. به همین دلیل اعلامیه بعد از مقدمه، مجددا در بند یک تاکید می‌کند که "تمام افراد بشر آزاد زاده می‌شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابر هستند". به همین دلیل، حیثیت و ارزش مطلق انسان به فقط ذاتی هویت انسان، بلکه ضرورتی برای اعاده و حفاظت از حقوق و آزادی‌های اساسی می‌باشند. در حقیقت، زیربنای فلسفه عملی مفهوم حیثیت انسانی به عنوان عصاره زندگی خوب، در اعلامیه جهانی به شرطی ضروری و اجتناب ناپذیر برای تحقق حقوق بشر تبدیل و از این جهت با مفهوم زندگی خوب ارتباط یافته است.

البته واژه کرامت و یا شان سردرگمی‌هایی را نیز با خود به همراه آورده است. اساسا وقتی سخن از شان انسانی به میان می‌آید، باورمندان به مذهب طریق آرای دینی خود آنرا به خدواند ارتباط می‌دهند. اندیشه‌گران مذهبی نیز همه تلاش خود را بکار می‌گیرند تا متون مقدس را به عنوان منبع شان و ارزش انسانی معرفی نمایند. نظر به تفارق نظرگاه‌های مذهبی همین موضوع در تدوین پیش نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر محل اختلافات‌هایی بود. در نهایت مضامین مذهبی از مفهوم شان انسانی حذف و مفهومی از واژه مورد توجه تهیه کنندگان اعلامیه قرار گرفت که از واقعیت‌ها و نیازها سرچشمه می‌گرفت. علاوه بر این ذاتی بودن ارزش انسان از معنی طبیعی آن به نوعی مفهوم استعلایی تفسیر شد تا همه انسان‌ها را صرف نظر از دیدگاه‌های دینی و آیینی خود، به احترام به حقوق بشر متعهد و آزادی‌های اساسی



نگه دارد. ژاک ماریتین، عالم الهی و فیلسوف کاتولیک که از تهیه کننده گان پیشنویس اعلامیه جهانی بود، حضور هر نوع نگرش و یا انگیزش مذهبی در خصوص شان انسانی و یا حقوق بشر در تدوین اعلامیه را انکار می‌کند. به باور وی دست یافتن به چنین دستاورد مهمی برای دفاع از حقوق انسان‌ها از زاویه دیدی فلسفی و یا مذهبی غیر قابل امکان بود. آنچه بوجود آمد فقط توافقی بود میان نمایندگانی که در مورد نتیجه گیری عملی درباره تاسیس نظام اخلاق نوینی توافق داشتند. "می‌توان یک فرمول مشترک از چنین نتیجه گیری‌های عملی، یا به عبارت دیگر، از حقوق مختلفی که در خصوص انسان وجود دارد، ایجاد کرد". (ماریتین: ۷۶) این نتیجه گیری عملی، یعنی پرهیز از تکیه به هر نوع نگرش مذهبی و یا فلسفی خاص، معادل همان عقل عملی در اندیشه‌های کانت است که به شناسایی و احترام به حیثیت ذاتی همه انسان‌ها فرمان می‌دهد.

جان همفری، حقوقدان کانادایی که مهمترین نقش را در تدوین اعلامیه جهانی داشت، نیز توضیح می‌دهد که انسان‌ها دارای یک کرامت غیرقابل انکار هستند که شامل حق زندگی، احترام، تعیین سرنوشت و غیره است. همه انسان‌های منطقی این شان ذاتی را بدون هیچ نوع توجیه مذهبی و یا فلسفی درک می‌کنند. در هیچ کجای این اعلامیه تعریف مشخصی از اینکه انسان چگونه تعریف می‌شود، و یا اینکه کرامت چیست، ارائه نشده است. اعلامیه هیچ توضیح روشنی نمی‌دهد که اساس رابطه میان این دو مفهوم انسان و کرامت او چیست. ولی چنین رابطه‌ای هم در اعلامیه و هم به طور کلی در گفتمان سیاسی امروز بدیهی و ضروری تلقی می‌شود. همه مردم می‌توانند درک کنند که احترام به حقوق و آزادی‌های دیگران غیر قابل انکار است، مگر اینکه ملاحظات مذهبی و یا آیینی مانع از این فهم و ادراک بشوند.

براساس این توضیحات به خوبی روشن است که بدون برخورداری از حقوق ذاتی و آزادی‌های اساسی نمی‌توان از مفهوم زندگی خوب سخن به میان آورد. به همین دلیل در اعلامیه سه مرحله مشخص برای دستیابی به زندگی خوب ضروری شده است: اول شناسایی حیثیت و کرامت ذاتی تمام اعضای خانواده بشری به عنوان یک اصل مسلم و غیرقابل تردید؛ دوم تصدیق حقوق برابر و سلب ناپذیر همه مردم؛ و سوم آزادی، عدالت و صلح به عنوان شرایط ضروری برای دستیابی به زندگی خود. در حقیقت روح حاکم بر اعلامیه جهانی در ابتدا اصل و پایه‌های محکمی را بنا نهاده، سپس موضوعیت آزادی و حق را به عنوان نوعی استحقاق قانونی به رسمیت می‌شناسد، و بعد از این مرحله ویژگی‌های زندگی خوب را توضیح می‌دهد. بنابراین الزامات قانونی کرامت انسانی، و به واسطه آن حقوق

بشر، را می‌بایست اصل مسلم و انکار ناپذیر دست‌یابی به زندگی خوب دانست. هرگاه این ارزش والای انسانی فراموش و یا به تفاسیر مذهبی و نیروهای فوق بشری کشیده شود، جامعه گرفتار خصوصیاتى مانند طبقه، جنسیت، مذهب و فرقه‌گرایی شده و در نتیجه نابرابری، تبعیض، و سرکوب انسانیت در آن امری عادی، و همانگونه که از نظام اسلامی ایران بر می‌آید، نوعی فضیلت خود ساخته تلقی خواهد شد. در این شرایط، ستایشگران قدرت منابع و مواهب جامعه را در اختیار خور می‌گیرند، و مابقی مردم به دامان سیاست‌های حذفی فرو افتاده و یا تحت فشار قرار می‌گیرند. واقعیت‌های ایران امروز به خوبی نشان می‌دهد که به دلیل انکار ارزش ذاتی مردم توسط حاکمیت مذهبی، و نیز مقید ساختن حقوق مردم به آیین جزمی حاکم، اساساً مفهوم زندگی خوب از جامعه رخت بر بسته، و جای خود را به تملق‌گویی، جهل، جور، و فساد و تباهی داده است. درحالی که گروه‌های به اصطلاح ممتاز به نوعی اشرافیت نو ظهور رسیده‌اند، کل جامعه به طور قابل توجهی آسیب دیده است و این چرخه فلاکت هر روز عمیقتر و بحرانی‌تر می‌شود.

علی‌رغم همه اهمیتی که احترام به ارزش و حقوق انسان برای شکل‌گیری زندگی خوب دارد، اعلامیه جهانی نتوانست کشورهای عضو ملل متحد را به این حقوق متعهد نگه دارد زیرا که این سند به لحاظ حقوق نمی‌توانست الزام‌آور باشد. در حقیقت، اعلامیه جهانی چیزی بیش از یک اعلان و فراخوان جهانی برای احترام به حقوق بنیادین بشر نبود. سیاست‌های دوران جنگ سرد نیز که به دنبال صدور اعلامیه به وجود آمده و جامعه بشری را به رویارویی میان دو قطب جهان آزاد و رقیب کمونیست تقسیم کرد، خود به مانعی جدی در برابر احترام به حقوق بشر تبدیل شد. با همه این معضلات، دیپلماسی ملل متحد توانست حقوق بشر را به حیطة قراردادی کشانده و در نتیجه کشورهای ملل متحد را نسبت به آن متعهد نگه دارد. مقاله‌نامه حقوق مدنی و سیاسی مصوب سال ۱۹۶۶ مجمع عمومی ملل متحد، در مقدمه همان مفهوم کرامت و حیثیت ذاتی که در اعلامیه جهانی به عنوان شرط برخورداری از حقوق بشر و به واسطه آن زندگی خوب بود، دوباره تکرار شد: "شناسایی حیثیت ذاتی و حقوق برابر و غیر قابل انتقال کلیه اعضاء خانواده بشر، مبنای آزادی، عدالت و صلح در جهان است". مقاله‌نامه حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی ملل متحد هم که در همان سال توسط مجمع عمومی به تصویب رسید بار دیگر بر احترام به شان والای انسانی به عنوان تنها شرط رسیدن به زندگی خوب مورد تصریح قرار گرفت. مقاله‌نامه بین‌المللی مقابله با شکنجه در مقدمه خود عنوان کرده است که "به رسمیت شناختن حقوق برابر و مسلم همه اعضای خانواده انسانی پایه و اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است"، و ادامه می‌دهد که "این حقوق از شرافت و ارزش ذاتی شخص انسان سرچشمه می‌گیرد". اسناد دیگر حقوق بشر

بین‌المللی نیز همواره کرامت و حیثیت را مبنای اعتقادات خود برای حقوق انسان قرار دادند. در نهایت، اعلامیه وین در کنفرانس جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۹۳ در مقدمه خود نگاهی دقیقتر تر به موضع داشته و اعلام کرد که "کلیه حقوق بشر از حیثیت و ارزش ذاتی انسان سرچشمه می‌گیرد". این اسناد اجماعی حقوق بشر بین‌المللی، همه یادآور همان اصل اجتناب ناپذیر کرامت ذاتی انسان به عنوان نوعی توافق جهانی برای تعریف زندگی خوب می‌باشد.

## فصل دوازدهم

### تناقضات ذاتی در ساختار جامعه بین‌المللی

#### طرح مسئله

طی رای گیری ۲۴ آوریل سال ۲۰۲۱ کمیسیون مقام زن، جمهوری اسلامی ایران بار دیگر به عضویت این کمیسیون انتخاب شد. این رای گیری خانواده جامعه جهانی را با شوک بزرگی مواجه ساخت، همچنان که پیشتر در سال ۲۰۱۱ نیز مدافعان حقوق بشر را نگران کرده بود.<sup>۲۸۹</sup> چگونه است که علی رغم سرکوب آشکار حقوق بنیادین زنان توسط جمهوری اسلامی، نماینده این نظام سیاسی غیرمردمی این فرصت را یافته است تا برای یک دوره دیگر در فرآیندهای تصمیم گیری این کمیسیون مشارکت داشته باشد. این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران مقاله‌نامه حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان مصوب سال ۱۹۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد را هرگز نپذیرفته و به آن ملحق نشده است. این موضع تلخ جمهوری اسلامی در مقایسه با کشورهای مسلمان سنتی در قبال مقاله‌نامه مذکور مایه شرمساری و نکوهش برای آنانی است که هنوز مدافع جمهوری اسلامی ایران هستند. کشورهای مصر، عربستان، یمن، عراق، افغانستان، قطر، امارت متحده عربی این مقاله‌نامه را پذیرا و آنرا در نظام قانونگذاری داخلی خود تصویب کرده‌اند. علی رغم عدم پذیرش مقاله‌نامه منع تبعیض علیه زنان توسط جمهوری اسلامی، در جریان رای گیری این کشور

---

<sup>۲۸۹</sup> این نوشتار زمانی تهیه و انتشار یافت که جمهوری اسلامی ایران برای کمیسیون مقام زن ملل متحد انتخاب شد.

توانست جای خود را در کمیسیون مذکور باز کند. البته در جریان رای گیری پنهان اخیر، ۱۱ کشور که عموماً از کشورهای غربی هستند به جمهوری اسلامی رای ندادند. این امر به خوبی موضع روشن جوامع غربی در قبال سرکوب زنان در ایران را نشان می‌دهد. حال پرسش اصلی این است که نقش جامعه مدنی در قبال این تحرکات چه می‌تواند باشد. پیش از پرداختن به این نقش می‌بایست ساختار و وظایف کمیسیون مذکور را توضیح داد.

### کمیسیون مقام زن؛ پیشینه و ساختار آن

کمیسیون یک نهاد بین‌دولتی (منظور میان کشورها) است که با هدف ارتقای برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان توسط شورای اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی ملل متحد طی قطعنامه شماره ۲ / ۱۱ در سال ۱۹۴۶ تاسیس شده است. این کمیسیون نهادی دولت-محور در سازمان ملل متحد است که با مستند ساختن واقعیات زندگی زنان در سراسر جهان می‌کوشد به استانداردهای جهانی در خصوص مقام زن دست یابد. طبیعی است که علی‌رغم کشور-محور بودن، ساختار این کمیسیون به لحاظ نظری این توانایی را دارد تا نظریه‌های مدافع زنان را که عمدتاً جوامع غربی آن را نمایندگی می‌کنند در دستور کار خود قرار داده و پیش‌بردد. معمولاً در جلسات دو هفته‌ای سالانه کمیسیون، نمایندگان کشورهای عضو سازمان ملل متحد، سازمان‌های جامعه مدنی، و نهادهای سازمان ملل متحد در مقر سازمان ملل متحد گرد هم می‌آیند تا درباره پیشرفت‌ها و نیز نارسایی‌های موجود در اجرای بیانیه سال ۱۹۹۵ پکن و برنامه سیاست‌های جهانی برابری جنسیتی، و همچنین موضوعات در جدیدی که بر برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان تأثیر می‌گذارد، گفتگو کرده و تدابیری را اتخاذ نمایند. در این جلسات کشورهای عضو کمیسیون در مورد اقدامات پیش روی شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد در جهت پیشرفت مقام زن توافق کرده و نتایج و توصیه‌های هر جلسه را برای پیگیری به شورای اقتصادی و اجتماعی اعلام می‌کنند.

از طریق انتخابات درون سازمانی، تعداد چهل و پنج کشور عضو سازمان ملل متحد برای یک دوره چهار ساله انتخاب می‌شوند تا به عنوان اعضای کمیسیون فعالیت کنند. کمیسیون متشکل از یک نماینده از هر ۴۵ کشور عضو است که براساس توزیع عادلانه جغرافیایی توسط شورای اقتصادی و اجتماعی به شرح زیر انتخاب می‌شوند: ۱۳ عضو از آفریقا؛ ۱۱ عضو از آسیا؛ ۹ عضو از آمریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب؛ ۸ نفر از اروپای غربی و دیگر کشورها؛ و ۴ نفر از اروپای شرقی. طرز کار کمیسیون با جزئیات در تارنمای سازمان ملل متحد توضیح داده شده است. اما آنچه که ناظران را به تعجب وا می‌دارد این است که در

تشریح کار کمیسیون رابطه روشنی برای پیشبرد اهداف مقاله‌نامه منع همه اشکال تبعیض علیه زنان توضیح داده نشده است. علاوه بر این، در تشریح وظایف و اهداف کمیسیون در هیچ مورد به طور مشخص و مستقیم به حقوق زنان شامل حق برابری جنسیتی، رهایی از تبعیض، و حق انتخاب و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های عمومی اجتماعی و سیاسی توجهی نشده است. شاید اصلی‌ترین دلیل این قصور به رابطه سازمانی کمیسیون مربوط باشد که نمی‌تواند در موضوعات حقوق بشری که در زیر مجموعه دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر ملل متحد قرار دارند، وارد شود. علاوه بر این به احتمال زیاد لابی‌گری‌های بین‌کشوری و نیز کارگزاران نظام در خارج کشور در این انتخاب توانسته‌اند نفوذ داشته باشند. پارلمان اروپا پیشتر تاکید کرده بود که در ایران امروز زنان ایرانی فاقد توانایی انتخاب همسر خود هستند، پس از ازدواج حق مستقلی برای تحصیل، کارکردن در بیرون، مسافرت به خارج، حق طلاق و حق حضانت فرزند را ندارند. آنها از محافظت در برابر رفتارهای خشونت‌آمیز در فضاهای عمومی برخوردار نیستند. علاوه بر این، شهادت زنان در دادگاه فقط در حد نیمی از شهادت مردان پذیرفته است. دختران ۱۳ ساله را به ازدواج با مردان مسن مجبور می‌سازند. مردان می‌توانند تا چهار همسر قانونی داشته باشند، و مجازات برای یک رابطه خارج از ازدواج اغلب مجازات سنگسار تا مرگ را به دنبال دارد. مطابق قوانین جمهوری اسلامی ایران، شلاق زدن برای زنانی که "بی‌روا" قضاوت می‌شوند، الزام‌آور است. عیان شدن پوست نشانه بی‌عفتی و بی‌بندوباری آنان تلقی می‌شود. در زندان‌ها زنان معترض مورد ضرب و شتم، شکنجه، تجاوز و حمله جنسی قرار می‌گیرند. با این شواهد مرتبط با نادیده انگاشتن حقوق زنان در ایران، انتخاب نماینده‌ای از سوی حکومت ایران برای عضویت در آن کمیسیون، حساسیت‌های زیادی را برانگیخت.

## ایران در کمیسیون مقام زن

در سال ۲۰۱۰ جمهوری اسلامی ایران به عضویت کمیسیون انتخاب شده بود. در آن زمان پارلمان اروپا در موضع‌گیری خود نسبت به آن انتخاب این پرسش‌ها را مطرح ساخت؛ پرسش‌هایی که هنوز هم محکم و پا برجا هستند: دیدگاه اتحادیه اروپا و نماینده عالی آن خانم اشتون در مورد انتخاب اخیر ایران در کمیسیون چه بود؟ آیا اتحادیه موافق بود که این یک پیروزی دیپلماتیک برای ایران بشمار آید؟ آیا این انتخاب اعتبار سازمان ملل را تضعیف نمی‌کند؟ اگر نه، چرا؟ آیا اتحادیه قبول ندارد که عضویت ایران اقدامی بر علیه حقوق زنان است و جامعه بین‌المللی را دچار بدبینی و زن‌ستیزی را ترویج می‌کند؟ اگر نه، توضیح دهد چرا نه؟ آیا درخواست عضویت ایران در کمیسیون مقام زن در اتحادیه مورد بحث کافی قرار

گرفته است؟ اگر نه، چرا؟ اگر چنین است، آیا کشورهای دیگر از بلوک آسیا به این رای دهندگان پیوستند و یا تشویق شدند که به آنها بپیوندند؟ اگر اینچنین نیست، توضیح دهند پس چرا ایران انتخاب شد؟ برای جلوگیری از نفوذ ایران در کمیسیون، برای حمایت از حقوق زنان، اتحادیه و نماینده عالی آن خانم کاترین اشتون چه برنامه‌هایی برای آینده در نظر دارند؟ و آیا قرار است این تراژدی تکرار شود؟ آیا این واقعه نشانه افول اعتبار نهادهای سازمان ملل متحد نیست؟

## موانع و راهکارها

پیشتر بان کی مور، دبیرکل سابق ملل متحد، با توجه به شرایط اسفبار زنان ایرانی در گزارش خود به مجمع عمومی ملل متحد نگرانی عمیق خود را نسبت به شرایط زنان ابراز داشته و تاکید کرده بود که زنان ایرانی هم به لحاظ قانونی و هم در عمل و رویه‌های اجتماعی مورد تبعیض قرار می‌گیرند. شاخصه فاصله جنسیتی در گزارش سال ۲۰۲۰ ایران را در مقام ۱۴۸ قرار می‌دهد. با توجه به این سابقه غیرانسانی جمهوری اسلامی ایران، و تبعیض‌های تحقیرآمیز نسبت به آنان، نمی‌توان باور داشت که این کشور با حاکمیت کنونی به دنبال تعهداتی عمیق نسبت به حقوق زنان در کمیسیون مقام زن، و نیز اساساً در دیگر نهاد‌های بین‌المللی باشد. البته مشکل عضویت فقط به ایران محدود نمی‌شود. وقتی در این کمیسیون اعضای مانند جمهوری دموکراتیک کنگو و عربستان سعودی نیز حضور دارند (دوره قبلی در ۲۰۱۹)، واقعاً چگونه می‌توان از تبعیض و تعرض نسبت به زنان براساس قوانین بین‌الملل جلوگیری کرد؟ در ساختار دولت-محور ملل متحد چنین نارسایی‌های عمده‌ای وجود دارد که مانع از پیشبرد موثر و واقعی حقوق بشر، از جمله حقوق زنان می‌شود. واقعاً چگونه است که سفیر لیبی به عنوان رئیس کمیسیون حقوق بشر (پیشین) سازمان ملل متحد انتخاب شد، در حالیکه این کشور همزمان با اعمال مجازات‌های نقض حقوق بشر مواجه بود؟ یا هم زمان با پاکسازی قومی در منطقه دارفور، چرا سودان بدون رای مخالف به عضویت همان کمیسیون انتخاب شد؟

پیشتر موضوع نقض حقوق بشر در ایران در شورای حقوق بشر سازمان ملل مطرح شده بود که با حمایت اکثریت قریب به اتفاق کشورهای عضو شورا، به پیشنهاد حذف نام ایران از موارد نقض حقوق بشر رای مثبت داده شد. البته ممکن است اینگونه استدلال شود که اینگونه عضویت نمایندگان کشورها در نهادهای حقوق بشری سازمان ملل متحد، آن کشورها را بر می‌انگیزد تا برای نشان دادن چهره‌ای دموکراتیک و روشن از خود، اصلاحاتی را در نظام

سیاسی بوجود آورند. اما این پرسش همچنان پا برجا باقی می ماند که چگونه می توان در حالیکه قوانین شریعت اسلامی به هیچ عنوان حاضر نیست برابری و حقوق زنان را به رسمیت بشناسد، به انجام اصلاحاتی موثر در حکومت اسلامی امیدوار بود؟ این پرسش‌ها از این بابت مطرح می شود که هنوز در فضای رسانه‌ای کسانی هستند که به سادگی این دیدگاه‌ها را به اذهان عمومی وارد می سازند که باید از جمهوری اسلامی ایران به سازمان ملل متحد شکایت کرد، و یا اینکه باید به دادگاه‌های بین‌المللی (مثلا لاهه) مراجعه نمود. نگاه کنیم به عنوان مثال به عناوین خبری برخی از رسانه‌ها و یا در نظریه‌های عمومی که به عنوان مثال می گویند "شیرین عبادی به سازمان ملل متحد شکایت کرد". در حالی که این حقوقدان مدافع حقوق بشر به شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد شکایت کرده است. همه ایرانیان هم می توانند شکایاتی به آن شورا تسلیم نمایند. اینگونه عناوین خبری به سرعت برای بسیاری از مردم که ممکن است فاقد آگاهی‌های لازم و دقیق از کارکرد ارگان‌های سازمان ملل متحد و یا نهادهای واقع در شهر لاهه هستند، امیدهای غیرواقعی ایجاد کند که ناکامی‌های ناشی از آن بی‌تردید تلاش برای رهایی بخشی را با یاس و ناامیدی همراه می‌سازد. پیشتر نرگس محمدی در توضیحات خود پیرامون نقض حقوق بشر بیان داشته بود که زندانیانی هستند که بیش از بیست سال است حتی بدون یک ساعت مرخصی در زندان به سر می‌برند. یا اینکه در زندان‌ها به زنان تعرضات روحی و جسمی صورت می‌گیرد. اما علی‌رغم همه این دردهای واضح و رنج عمیقی که بر پیکره این ملت وارد شده و همچنان بیرحمانه ادامه دارد، این پرسش طبیعی به میان می‌آید که چرا نمایندگانی از سوی رژیم اسلامی به عضویت نهادهایی از ملل متحد در می‌آیند. آیا اینگونه عضویت‌ها به آن معنی نیست که می‌تواند در پس پرده مذاکرات با نمایندگان کشورها، و با کمک گماشتگان لابی‌گر خارج کشور خود، همچنان قوانین مغایر با قواعد حقوق بشری خود را بر مردم و بویژه بانوان ایرانی تحمیل کند؟ در پاسخ، شاید پیشنهادات زیر برای توضیح این پرسش‌ها مفید باشند.

- فعالان نهادهای جامعه مدنی می‌بایست فراتر از انعکاس رخدادها در رسانه‌های خبری عمومی، سعی کنند درک و فهم روشنی از واقعیت‌های نظام بین‌المللی به دست آورند تا با آگاهی از ساز و کارهای موجود فشارهایی را به کشورهای پشتیبان حکومت ایران وارد آورند. این حقیقتی است که بسیاری از مفاهیم و نظریه‌های سیاسی و بین‌المللی مانند ملت، استقلال، کشور، و حتی گفتمان حقوق بشر با تحولات بنیادینی همراه شده‌اند که با خواستگاه اولیه خود فاصله‌ها دارند. بنابراین، بدون درک مفهوم صحیحی از سیاست، فضای عمومی بیشتر سیاست زده شده، و به همین دلیل نظام حاکم بر ایران نیز بیشتر و بیشتر رویه‌های خود را امنیتی می‌کند.



- باید از پیگیری وقایع در رسانه‌هایی مانند فیس بوک، تلویزیون‌های یوتیوبی که با عناوین خبری عاری از واقعیت و بی‌ربط اذهان را به گمراهی می‌کشاند، و هر نوع رسانه‌ای که با سطحی‌نگری مانع از تفکر عمیق می‌شود خودداری ورزیده و با دقت و مطالعه منابع خبری خود را در مسیر صحیح قرار داد. فرضاً می‌توان خبرها و منابع مرتبط با موضوعات حقوق بشری را با مراجعه به تارنمای سازمان ملل متحد مطالعه کرده و با دقت جزئیات و سازوکارها را مورد توجه قرار داد.

- تاثیر ارتباط با گروه‌های فعال و نهادهای جامعه مدنی جهانی را نباید از نظر دور داشت. اساساً کار کردن با اینگونه نهادها نه تنها تمرینی برای یادگیری از تجربه دیگران است، بلکه از همه مهمتر می‌تواند زمینه‌های شکل‌گیری ائتلاف‌ها برای اقدام موثر برای پیشبرد حقوق بشر را فراهم آورد. به عنوان مثال، دیده بان ملل متحد یک سازمان غیردولتی مستقر در ژنو است که وظیفه خود را نظارت بر عملکرد سازمان ملل براساس منشور قرار داده است. برنامه‌های این سازمان غیر دولتی و غیرانتفاعی، منابع و گزارشات خبر رسانی آن، و نقدهایی که نسبت به رویه‌های سازمان ملل متحد در اختیار همه قرار می‌دهد، می‌تواند شروع خوبی برای آگاهی یافتن صحیح باشد.

- مفاهیم و نظریه‌های مورد استفاده در تحلیل‌ها باید با دقت و عمق علمی و انتقادی همراه باشد. مفاهیمی مانند آزادی، دمکراسی، مردم‌سالاری و... را باید از طریق مطالعه منابع اصلی آنها مورد مطالعه داد تا به دام سطحی‌نگری‌ها و مغالطه فرو نیفتاد.

## فصل سیزدهم

### در نگویش بازداشت های خودسرانه

فاجعه حاصل از جنایت کشته شدن مهسا امینی از سوی گشت ارشاد موجبات خشم و اندوه گسترده و عمیقی را باعث گردید. این فصل توضیح می‌دهد که اساسا مزاحمت برای بانوان زیر عنوان بد حجابی و بازداشت آنان توسط گشت ارشاد حکومت اسلامی می‌تواند به عنوان بازداشت خودسرانه از یک سو، و آدم ربایی از دیگر سو، تعریف شده و بنابراین در حقوق بین‌الملل جنایت به حساب آید. حقوق بین‌الملل عرفی و همچنین حقوق معاهداتی بین‌المللی این فرضیه را اثبات می‌کنند. این فرضیه نیاز به توضیح بیشتری دارد.

نقطه شروع را باید در ماده ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی جستجو کرد: "هر کس حق آزادی و امنیت شخصی دارد. هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه دستگیر یا بازداشت کرد. هیچ کس را نمی‌توان از آزادی خود محروم کرد مگر به دلایلی و به ترتیبی که قانون تعیین می‌کند". حال اگر فردی براساس قوانین داخلی خاصی مانند قوانین شریعت اسلامی، که در ملقمه عجیبی به نام قانون حکومت اسلامی تبلور یافته است، بازداشت شود، آیا این قانون خاص و غیر جهان‌شمول می‌تواند مبنایی برای محاکمه قضایی فرد بازداشت شده باشد؟ تاکنون دو رویه مشخص قضایی در مواردی نظیر موضوع مورد بحث ما مرسوم بوده است. اولین قاعده با دکتترین حقوقی منسوخی ارتباط دارد که به موجب آن حتی اگر بازداشت غیرقانونی باشد، یعنی فرد بنابر دلایل واهی و در تضاد با معیارهای حقوق بشری بازداشت شده باشد، باز هم محاکم قضایی می‌توانند صلاحیت قضایی خود را بر آن فرد اعمال نمایند.<sup>۲۹۰</sup> در این دکتترین دلیل و یا دلایل بازداشت، نحوه بازداشت، و قانونمندی حقوق

290 عنوان حقوقی این اصل حقوقی این است: *male captus bene detentus =* badly caught and well detained

بشری آن که در ماده ۹ میثاق مورد تصریح قرار گرفته است، نادیده انگاشته شده و در نتیجه صلاحیت قضایی را با آن بی‌ارتباط می‌داند. البته در شرایطی این قاعده می‌تواند جایگاه پذیرفته شده بالایی داشته باشد. به عنوان مثال، ربودن آئشمن از آرژانتین و آوردن او نزد دادگاه اسرائیلی، به دلیل جنایت‌هایی که آئشمن مرتکب شده بود، مورد استقبال حقوق دانان بوده است. بنابراین دفتر دستیار دادستان کل امریکا در نظریه سال ۱۹۸۹ به دفتر تحقیقات فدرال اجازه داد تا نسبت به انجام تحقیقات و دستگیری افرادی که قوانین امریکا را نقض کرده بودند در فراتر از مرزهای امریکا اقدام نماید. این نظریه به صراحت بیان داشت که "فعالیت های فرا-سرزمینی که توسط قوانین داخلی مجاز شمرده می‌شود، حتی اگر با معاهداتی مانند بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد مغایر باشد، مانعی برای انجام آن ندارد."<sup>۲۹۱</sup> همچنین در قوانین بشر دوستانه بین‌المللی، و بویژه پس از تشکیل دادگاه بین‌المللی کیفری، این نظریه، با شروطی، مورد توجه قرار گرفته است. از آنجاییکه دکترین مذکور پیوسته در رویه کشورها حضور داشته است، به یک قاعده عرفی بین‌المللی<sup>۲۹۲</sup> تبدیل شده است.

اما این دکترین در اکثر موارد محل تردید می‌باشد. بزرگترین و جدی‌ترین تردیدها در مورد این دکترین این است که با اصل حق حاکمیت برابری کشورها در تضاد می‌باشد. به موجب منشور ملل متحد، و به عنوان یک اصل حقوقی غیر قابل تردید و نقض، بند یک از ماده دو منشور به صراحت بیان می‌دارد که "سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضای آن قرار دارد". در ۱۵ ژوئن ۱۹۹۲، دادگاه عالی ایالات متحده تصمیمی مهم را در مورد منسوخ شدن آن دکترین صادر کرد که نه تنها بر روی رویه‌های قضاییه در آمریکا، بلکه بر قوانین بین‌المللی نیز تأثیر گذاشت. داستان از این قرار است که یک شهروند مکزیکی به دلیل مشارکت در آدم‌ربایی و قتل یک مامور اداره مبارزه با مواد مخدر از خانه‌اش ربوده شده و با هواپیمای شخصی به تگزاس منتقل شد. پس از این نتیجه گیری که ماموران اداره مبارزه با مواد مخدر مسئول این آدم‌ربایی بودند، دادگاه منطقه کیفرخواست را به این دلیل که معاهده استرداد بین ایالات متحده و مکزیک (معاهده استرداد) را نقض می‌کند، رد کرده و دستور بازگرداندن متهم را صادر کرد. دادگاه تجدیدنظر نیز این تصمیم گیری را تایید کرد. دادگاه به این نتیجه رسیده بود که از آنجایی که ایالات متحده مجوز آدم‌ربایی را داده است و از آنجایی که مکزیک به نقض معاهده اعتراض کرده است، این عمل آدم‌ربایی غیر قانونی

<sup>291</sup> Authority of the Federal Bureau of Investigation to Override International Law in Extraterritorial Law Enforcement Activities, June 21, 1989.

<sup>292</sup> Customary international law یعنی هنگامی که کشورها بنا بر دو عامل ذهنی (ینی باور داشتن) و عینی (ینی انجام عملی) رویه خاصی را با وجود قانون معادل می‌دانند

است.<sup>۲۹۳</sup> اما مهمترین نتیجه این تصمیم‌گیری دادگاه عالی امریکا را می‌توان اینگونه توضیح داد که رویه مذکور به سرعت توانست نه تنها دکتربین مورد بحث را منسوخ اعلام نماید، از همه مهمتر غیرقانونی شمردن بازداشت‌های غیرقانونی و خودسرانه را به حوزه حقوق بین‌الملل عرفی کشانده و اصالت و اهمیت آنرا اثبات نماید. علاوه بر این، دکتربین مذکور که توسط کشورهای انگلیس، نیوزیلند، استرالیا، افریقای جنوبی، زیمبابوه، کاستاریکا، و چند کشور دیگر نیز اعمال می‌شد، از سال ۱۹۷۸ به حالت تعلیق درآمد. این کشورها نیز اعلام کردند که دکتربین مذکور دیگر نمی‌تواند قانون خوبی برای آنها باشد. اینگونه رویه‌های قضایی راه را هرچه بهتر برای غیرقانونی ساختن بازداشت غیرقانونی به عنوان یک قاعده عرفی هموار نمود. (محیط، ۲۰۰۶: ۱۴۶-۱۲۳) سه نکته مهم از این رای دادگاه عالی مستفاد می‌شود. اول نکته این است که تصور تهدیدی از جانب فردی در کشوری دیگر برای منافع ملی نمی‌تواند دلیلی برای بازداشت غیرقانونی آن فرد باشد، و بویژه یک چنین اقدامی از سوی کشور قدرتمندتر مجاز و قانونی نیست. دوم اینکه چنین بازداشتی نقض حاکمیت ملی کشورهاست. سومین نکته این است که چنین بازداشت‌هایی نقض فاحش حقوق بشر و قوانین ناظر بر آن می‌باشد. باز هم باید تاکید کرد که منسوخ شدن این دکتربین بر مواردی که افرادی به عنوان جنایات بین‌المللی بازداشت و به محاکم قضایی آورده می‌شوند، نیست.

اما فراتر از این بعد فرا-مرزی دکتربین مذکور، و بویژه در شرایطی که در نظام‌های تمامیت خواه، و یا حتی در دموکراسی‌ها، مردم بیگناه برخلاف حقوق بشر ذاتی خود به شیوه‌ای غیرقانونی و غیرانسانی بازداشت و با ضرب و شتم به محاکم قضایی آورده می‌شوند، می‌توان منسوخ بودن آن دکتربین را به موجب حقوق بشر بین‌المللی در حوزه حقوق ملی را نیز توضیح داده و آنرا به زیر سؤال کشید. اینگونه تردیدها و ملاحظات موجبات شکل‌گیری دکتربین دیگری را فراهم آورده است که به موجب آن فرآیند بازداشت، حتی اگر دلایل حقوقی محکمی برای آن وجود داشته باشد، باید مطابق با معیارهای حقوق بشری صورت گیرد. عنوان یک قاعده کلی، و از طریق ماده ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی می‌توان بازداشت با زور را معادل آدم‌ربایی تلقی نمود زیرا که چنین عملی بر خلاف اراده آزاد فرد دستگیر شده صورت می‌گیرد.

<sup>293</sup> United States vs. Alvarez-Machain, 504 U.S. 655 (1992).

مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز در "مجموعه اصول برای حمایت از همه افراد تحت هر نوع بازداشت یا حبس" مصوب سال ۱۹۸۸،<sup>۲۹۴</sup> یک مجموعه اصول ۳۸ گانه را برای حمایت از همه افرادی تحت هر نوع بازداشت یا حبس قرار می‌گیرند، برقرار نمود. اصل اول این مجموعه حاوی این نگرش حقوق بشری است که "با همه افرادی تحت هر نوع بازداشت و یا حبس قرار می‌گیرند، باید با شیوه‌ای انسانی و با احترام به کرامت ذاتی شخص انسانی رفتار شود". علت توجه به این اصل هم این است که حتی اگر فردی در اثر ارتکاب جرمی بازداشت شود، از همان زمانی که بازداشت شروع می‌شود تا آخرین مراحل قضایی باید قوانین حقوق بشری مورد توجه قرار گرفته و اجرا شود. دو مجموعه اسناد حقوقی دیگر نیز باید به این لیست افزود، بدون اینکه فرصتی باشد آنها را با دقت مورد مطالعه قرار داد. "اعلامیه حمایت از همه افراد در برابر ناپدید شدن اجباری"<sup>۲۹۵</sup> مصوب سال ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در بند اول از ماده یک به صراحت اعلام می‌دارد که "هرگونه اقدام ناپدید شدن اجباری، توهین به کرامت انسانی است. این امر به عنوان انکار اهداف منشور ملل متحد و به عنوان نقض فاحش حقوق بشر و آزادی‌های اساسی اعلام شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر و در اسناد بین‌المللی محکوم می‌باشد". مواد ۲۱ گانه این اعلامیه شرح مفصلی در باره غیرقانونی بودن و ممنوعیت بازداشت‌های غیر قانونی و مسئولین و نیز وظیفه کشورها در قبال آن را توضیح داده است. اما فراتر از ابعاد اعلامیه ای این سند حقوقی که بازتاب دهنده آرزوی دیرین انسانها برای برخورداری از حقوق ذاتی خود می‌باشد، "مقاله‌نامه بین‌المللی برای حمایت از همه افراد در برابر ناپدید شدن اجباری" مصوب سال ۲۰۱۰ همان تصریحات را با قدرت قانونی بیان می‌دارد. بند اول از ماده یک مقاله‌نامه مذکور بیان می‌دارد که "هیچکس نباید مورد ناپدیدشدگان اجباری قهرآمیز قرار گیرد". بند دوم از ماده مذکور ابعاد دقیقتری بر این موضوع حقوقی اضافه می‌کند "هیچ شرایط استثنایی، اعم از وضعیت جنگی یا تهدید جنگ، بی‌ثباتی سیاسی داخلی یا هر وضعیت اضطراری عمومی دیگر، نمی‌تواند به عنوان توجیهی برای ناپدید شدن اجباری مورد استناد قرار گیرد". در نظر داشته باشیم که جمهوری اسلامی ایران این مقاله‌نامه بین‌المللی را هرگز امضا و تصویب نکرده است. منشور حقوق بشر و انسان افریقایی،<sup>۲۹۶</sup> مقاله‌نامه امریکایی حقوق بشر،<sup>۲۹۷</sup>

<sup>294</sup> The UNGA Res. 43/173, Body of Principles for the Protection of All Persons under Any Form of Detention or Imprisonment, 1988.

<sup>295</sup> The UNGA Res. 47/133, Declaration on the Protection of all Persons from Enforced Disappearance, 18 December 1992.

<sup>296</sup> The African Charter on Human and Peoples' Rights, 1981.

<sup>297</sup> The American Convention on Human Rights, 1969..

مقوله‌نامه اروپایی حق بشر،<sup>۲۹۸</sup> و اعلامیه حمایت از همه افراد در برابر ناپدید شدن اجباری مصوب شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد،<sup>۲۹۹</sup> نیز این لیست ممنوعیت بازداشت‌های غیرقانونی را تأیید و تکمیل می‌کنند.

در یک جمع بندی ساده می‌توان فرضیه مطرح شده را باز تعریف کرد. حقوق بشر بین‌المللی به عنوان یک موضوع مرکزی در حقوق بین‌الملل عمومی هرنوع اقدامی از سوی کشورها و یا ماموران (به عبارت بهتر در حکومت اسلامی گماشتگان آنها) که حقوق ذاتی و امنیت مردم را نادیده انگارد، خلاف و در هرگاه چنین کارهای خلافی تبدیل به وضعیت شود، به نوعی جنایت آنرا در نظر می‌گیرد. نکته‌ای که باید توضیح داد این است که با خوانش متنی اسناد حقوقی بین‌المللی، یا آنچه که تفسیر مضیق نامیده می‌شود، به سختی می‌توان اثبات کرد که آنچه که گشت ارشاد انجام می‌دهد به واقع معادل جنایت بین‌المللی است. علت این امر هم این است که اسناد متقن و محکم حقوق بین‌الملل بازداشت‌هایی از اینگونه را هنوز به عنوان جنایت در نظر نمی‌گیرند. اما با کنکاشی ژرف در اسناد حقوقی شامل آنهایی که در بالا به آنها اشاراتی کوتاهی انجام گرفت، و همچنین مفاد بند ۱۱ ماده ۷ اساسنامه رم دادگاه کیفری بین‌المللی می‌توان به تفاسیری موسع دست یافته و بازداشت بانوان ایرانی را همانند دیگر اقدامات مجموعه‌های حکومت اسلامی به عنوان جنایاتی بین‌المللی معرفی نمود. بند مذکور بیان می‌دارد که هر نوع اقدام غیرانسانی که عمداً باعث رنج زیاد یا آسیب جدی به بدن یا سلامت روان یا جسم می‌شود، جنایتی بین‌المللی است.

حال هرگاه همه این موارد را در کنار هم قرار داده شود راه برای تفسیر موسع مورد نظر هموار می‌گردد.

- اولاً که عمل دستگیری بر مبنای اتهامات واهی که اساساً جایگاهی در قوانین حقوق بشری ندارند، به منزله نقض فاحش حقوق بانوان و امنیت شخصی آنان، و البته خانواده‌های آنان، می‌باشد.
- به همراه این نقض فاحش می‌بایست خود عمل بازداشت کردن بانوان به بهانه بد حجابی را در پرتو برنامه‌های مستمر و هدفمند از سوی نظام اسلامی برای

<sup>298</sup> The European Convention on Human Rights, 1950

<sup>299</sup> Principles on the Effective Prevention and Investigation of Extra-legal, Arbitrary and Summary Executions Recommended by Economic and Social Council Res. 1989/65 of 24 May 1989.

سرکوب حقوق حقه و آزادی خواهانه مردم برای رهایی از قوانین غیرانسانی و وحشیانه در نظر گرفت.

- سپس آنرا با قوانین ممنوعیت و مجازات شکنجه پیوند داد، زیرا که چنین اقداماتی بجز شکنجه جسمی و روحی بانوان و خانواده های آنان نمی باشد.

- این پیوندهای اجتناب ناپذیر میان اسناد حقوقی بین المللی مذکور راه را برای تفسیر مورد نظر که با مفاد بند ۱۱ ماده ۷ اساسنامه رم دادگاه کیفری بین المللی نیز ارتباط دارد، هموار می سازد.

- گروه کاری مربوط به بازداشت های خودسرانه توضیح می دهد که وکلای حقوقی به این ابعاد توجه داشته باشند: "بنابراین ضروری است که قواعد حقوقی موجود در حقوق بین الملل برای اصلاح و جلوگیری از این نوع نقض حقوق بشر توسط قضات و دادستان های ملی رعایت شود و وکلا از محتوای آنها آگاه باشند تا آنها را قادر سازد تا به طور مؤثر به نمایندگی از سوی قربانیان در مورد آنها اعمال نمایند".<sup>۳۰۰</sup> در اینجا است که فرضیه آغازین نوشتار صحت حقوقی خود را نشان می دهد: "به موجب حقوق بین الملل، بازداشت بانوان می تواند جنایتی بین المللی باشد".

---

<sup>300</sup> UN doc. E/CN.4/1999/63, Report of the Working Group on Arbitrary Detention.

## فصل چهاردهم

### قتل‌های ناموسی در حقوق بشر

پرسش‌ها: آیا قتل‌های ناموسی موضوعی است که موضوع حقوق داخلی کشورها می‌باشد، یا اینکه حقوق بشر بین‌المللی نیز نسبت به آن پاسخ‌های حقوقی فراهم می‌آورد؟ اگر مورد دوم وجود داشته باشد، راهکارهای مقابله با این نوع جنایت چیست و چگونه می‌توان جلوگیری از آنرا اجرایی ساخت؟ آیا می‌توان کشورها را برانگیخت تا این رویه‌های غیر انسانی را که زیر عنوان نادرست فرهنگ و سنت‌های خانوادگی انجام می‌شود را متوقف سازند؟

### طرح موضوع

قتل‌های ناموسی، که قربانیان عمده آن زنان هستند، به دلیل رفتارهایی که ممکن است از دید عاملان آن نوع جنایت‌ها غیرقابل قبول هستند، یعنی تابوها، انجام می‌گیرند. این نوع رفتارهای غیرقابل قبول، آنهایی هستند که در درون فرهنگ و یا مذهب خاصی شکل گرفته و به افرادی که در حوزه آن مذهب و یا فرهنگ قرار می‌گیرند، تحمیل می‌شوند. بنابراین تابوها حاوی فرمان‌های از بالا به پایین و آمرانه‌ای هستند که ارزش‌های انسانی را نادیده انگاشته و با عنوان باورهای گروهی جزم‌گرایانه خود را بر دیگران تحمیل می‌کنند. این باورهای (به ظاهر) فرهنگی و یا مذهبی خود را در زیر نقاب ارزش‌های گروهی پنهان ساخته و با هدف حفظ ارزش‌های مقدس گروه، همه متخلفان را بیرحمانه سرکوب می‌کنند. در حقیقت، این بایدها و نبایدها آنچنان در لباس مقدس خود را می‌پوشانند که تخطی از آنها به منزله خطری برای هویت کل گروه تلقی شده، و متخلفان تحت هیچ شرایطی تحمل نخواهند شد. رفتارهایی که ممکن است از دید گروه غیرقابل قبول، و یا به تعبیری عبور از مرز بایدها و نبایدهاست، می‌تواند شامل روابط جنسی قبل از ازدواج و یا خارج از ازدواج، یا



روابط دختر با پسرانی که مورد تأیید خانواده نیستند، و یا برعکس آن یعنی رابطه پسر با دختری که (فرضاً بنا بر دلایل مذهبی) مورد قبول خانواده و گروه نیست، و یا روابط جنسی مربوط به رفتار مردان با یکدیگر، باشد. این رفتارهای تابوشکن باعث شرم یا آبروی خانوادگی می‌شود. بنابراین، بی‌دلیل نیست که برنامه ریزی برای به قتل رساندن تابوشکن با کمک اعضای خانواده، شامل عاملان قتل و همچنین خانواده قربانی، برنامه ریزی شده و انجام می‌گیرد. گزارش‌های رسانه‌ای این نوع فجایع را به عنوان "قتل ناموسی" شناخته و یاد می‌کنند.

هرچند که اینگونه قتل‌ها برای خانواده‌های مربوط به آنها عادی و هنجاری تلقی شده و حتی مورد تقدیس هم قرار می‌گیرد، برای بخش‌های مهمی از جامعه ضرورتاً نمی‌تواند قابل درک باشد مگر اینکه آنها عنوان جنایت برخاسته از جمود فکری تعبیر شوند. افزون بر این، در جوامع باز، یا به تعبیری لیبرال دمکراسی‌ها، که در آنها فرهنگ تساهل و آزادی در عمق پایه‌های اجتماعی راه یافته است، و مردم رفتارهای عقلایی را به عنوان معیار رابطه خود با دیگران برگزیده‌اند، قتل‌های ناموسی غیرقابل تصور می‌باشد. در کانادا، به عنوان مثال، تارنمای رسمی دولت این نگرانی را نشان می‌دهد که کشتن فردی با عنوان دفاع از آبروی خانواده برای امری که باعث شرم آنها شده است، نمی‌تواند برای این جامعه قابل قبول باشد.<sup>301</sup> اینگونه نگرانی‌ها در جوامع چند-فرهنگی مانند کانادا بویژه زمانی بیشتر حساسیت پیدا کرد که مردی افغانستانی با کمک همسرش سه دختر نوجوان خود و نیز همسر اول خود را به قتل رساند. گناه این قربانیان از نگاه پدر و همدستان او در قتل این بود که آنها از روش مدرن زندگی در غرب حمایت می‌کردند. بنابراین، هرچند که اصطلاح "قتل مبتنی بر داعیه ناموس" به طور گسترده‌ای در جوامع سنتی و بسته امری قابل قبول شناخته می‌شود، از زاویه دید زندگی مبتنی بر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، قتل‌های ناموسی جنایت تلقی می‌شود.

با در نظر داشتن این معضلات، اصطلاحاتی مانند "شرم"، "آبرو"، "ارزش‌های قومی"، "فرهنگی و یا مذهبی" عمیقاً بحث برانگیز می‌باشند. در حقیقت، اینها بهانه‌هایی هستند که اغلب برای توجیه عمل جنایت از سوی کسانی که اندیشه آنها به جمود کشیده شده است، بکار گرفته می‌شوند. جانینان نیز اغلب از این بهانه‌ها استفاده می‌کنند تا در مجازات قانونی خود تخفیف‌هایی به دست آورند. همچنین از دیدگاه توصیفی و تحلیلی، این نوع جنایات با

<sup>301</sup> <https://www.justice.gc.ca/eng/rp-pr/cj-jp/fv-vf/hk-ch/p1.html>

ابعاد آسیب‌شناسی روانی نیز وابستگی دارند. بنابراین باید پاره‌ای از مفاهیم بنیادین در ابتدا تعریف شوند تا بتوان جایگاه آنها را از دیدگاه حقوق بشر توضیح داد.

### قتل‌های ناموسی

صندوق جمعیت سازمان ملل متحد در گزارشی در سال ۲۰۰۰ تخمین زد<sup>۳۰۲</sup> که سالانه حداقل ۵۰۰۰ قتل ناموسی در سراسر جهان رخ می‌دهد. البته تعداد قربانیان باید بیشتر از این تعداد باشد به این دلیل که زیرا بسیاری از موارد گزارش نمی‌شوند یا به دروغ به عنوان خودکشی گزارش می‌شوند. این آمار فقط درد تازه‌ای را بیان نمی‌کند که در عصر حاضر نشان از بی‌رحمی‌های غیرانسانی نسبت به قربانیان قتل‌های ناموسی باشد. متون کهن نیز اعمال این رویه‌های غیرانسانی را از دیر باز به ثبت رسانده‌اند.

کتاب *سوزانا و بزرگان*، که بخشی از کتاب دانیال، از کتابهای مقدس کلیسای کاتولیک و کلیسای ارتدکس شرقی، نمونه روشنی از این آسیب اجتماعی به زنان را بازگو می‌کند. سوزانا همسر یک مردی عبری در باغی عریان نشسته است. دو مرد که او را زیر نظر دارند از او درخواست شرم‌آوری دارند. سوزانا در بن‌بستی گرفتار می‌شود. یا باید به خواست آنان تمکین کند، و یا اتهام بودن با جوانی را پذیرفته و به اتهام زنا محاکمه و به مرگ محکوم شود. دانیال به یاری می‌شتابد، و آن دو مرد در جریان بازجویی برای اثبات اتهام خود به تناقض گرفتار می‌شوند.<sup>۳۰۳</sup> این اتهام سنگین در طول تاریخ همواره مشاهده شده است. حکایت سوزانا مانند داستان یوسف در کتاب پیدایش، و یا تراژدی ریحانه جباری در تاریخ اخیر کشور خودمان است که در دفاع از خود در برابر درخواست مردی پست فطرت، در نهایت گرفتار چوبه دار شده و جان بیگناه خود را از دست داد.

علاوه بر این حکایات دلخراش، عهد جدید هم نمونه‌هایی از تعرض به زنان بیگناه را نشان می‌دهد. کتاب جان داستان زنی را حکایت می‌کند که به اتهام زنا گرفتار شده است. دو نفر او را به حضور عیسی که در معبد با دوستان و یاران خود مشغول گفتگو بود می‌آورند. آنها از عیسی می‌خواهند تا به قوانین کهن یهودایی مراجعه کرده و حکم این زن را بیان نماید. عیسی از مردم می‌خواهد هر کسی که گناهکار نیست بیاید و اولین سنگ را به آن زن

<sup>۳۰۲</sup> آمار تازه‌تر از این در دسترس نیست.

<sup>۳۰۳</sup> Wills, M.L. (2002). *Ancient Jewish Novels: An Anthology*. Oxford University Press, pp. 51-61.

برای مجازات سنگسار شدن پرتاب کند. مردم به تدریج پراکنده می‌شوند و در نهایت هیچکس باقی نمی‌ماند. عیسی به آن زن می‌گوید که رها هستی. راه خود پیش گیر و برو.<sup>۳۰۴</sup>

علاوه بر متون مقدس، در عصر باستان نیز حساسیت‌هایی در مورد رابطه میان زن و مرد بر خلاف عرف و سنت‌های مرسوم وجود داشته، و مجازات خطاکاران نیز زیر عنوان ناموس و آبروی خانوادگی امری طبیعی بر می‌شمرده شده است. حکایت ویرجینیا دختر یکی از افسران ارتش در ۴۵۱ سال پیش از میلاد مسیح از نمونه‌های روشن کشته شدن به دلیل حفظ آبروی خانوادگی است. یکی از به ویرجینیا علاقه‌مند شده و می‌خواست او را تصاحب کند. پدر ویرجینیا همه راه‌های ممکن را طی کرد تا مانع از دستیابی آن فرمانده فاسد به دختر خود شود، و چون به هیچ نتیجه‌ای نرسید، خود دخترش را به قتل رساند تا آبروی خانواده را حفظ کند. این خشونت باعث خشم شدید نسبت به آن فرمانده و در نهایت سرنگونی او شد.<sup>۳۰۵</sup> برای جلوگیری از این خشونت‌ها سزار آگوستوس، در تعریف و نهادینه ساختن قوانین شهروندی، عمل زنا کردن را امری مذموم اعلام کرد که مخالف قوانین اخلاقی جامعه می‌باشد و برای رسیدگی به جرائم خطاکاران نیز دادگاهی به وجود آورد. او می‌خواست سنت‌های خانوادگی مربوط به مجازات زنا کردن را اصلاح کرده و آنرا تابع قوانین مدنی آنزمان در آورد تا سطح خشونت‌ها را کاهش دهد.<sup>۳۰۶</sup> علی‌رغم همه این ترتیبات و سازوکارهای موجود، همواره رابطه جنسی خارج از عرف مقبول جامعه قرار نگرفت.

این رویه‌های خشونت بار راه خود را به خاورمیانه امروز، بخشهایی از افریقا، امریکای مرکزی، و آسیا باز کرده است. اما شنیع‌ترین چهره در جوامع سنتی عربی-اسلامی، افغانستان و پاکستان، و نیز ایران مشاهده می‌شود. مدافعان این رویه‌های حفظ آبروی خود را مهمترین ارزش ممکن در زندگی دانسته، و افتخار را تنها چیز با ارزشی می‌دانند که به زندگی آنها معنی و مفهوم می‌دهد. برای اینان زندگی بدون عزت و آبروی خانوادگی نمی‌تواند معنایی داشته باشد. به همین دلیل هر کسی که این آبرو و عزت را خدشه دار سازد باید از میان برود. شدت این باورهای سنتی بگونه‌ای است که حتی طلاق نیز می‌تواند مصداق هتک حرمت و آبرو شده و جواز از میان برداشتن فرد را صادر کند. مشاهده می‌شود که آبرو و عزت خانوادگی در این موارد به سطحی‌ترین تعریف ممکن تنزل یافته و با اندیشه‌های جزمی افراد آمیخته

<sup>304</sup> John, 8: 1-11.

<sup>305</sup> Goodrich, S.G. (1849). *The Pictorial History of Ancient Rome*. New York: Huntington and Savage, pp. 47-48.

<sup>306</sup> Staging Morality: Augustan Adultery Law and Public Spectacle.

است. بی‌تردید مذهب در عمیقتر ساختن این سنت‌ها مهمترین نقش ممکن را ایفا می‌کند. این در حالی است که آبرو و عزت خانوادگی معنایی عمیقتر از این برداشت‌های سطحی و عامیانه داشته و با ارزش‌های سازنده اجتماعی باید پیوند داشته باشد تا رویه‌های مخرب و ویرانگر مورد استفاده در اینگونه جوامع را بازتاب دهد.

### موضوعات آبرو در قانونگذاری اسلامی

در قرآن دو آیه مشخص در باره ارتکاب عمل خارج از ازدواج وجود دارد. آیه ۱۵ از سوره نساء می‌گوید "زنانی از (جامعه) شما که عمل ناشایسته کنند چهار شاهد مسلمان بر آنها بخواهید، چنانچه شهادت دادند آن زنان را در خانه نگه دارید تا عمرشان به پایان رسد یا خدا برای آنها راهی پدیدار گرداند". آیه ۱۶ همان سوره نیز می‌گوید "آن دو نفری از شما که سراغ فحشا و زنا روند (زن یا مرد زناکار و بدون همسر) هر دو را آزار دهید (و بر آنان حدّ جاری کنید). پس اگر توبه کرده و خود را اصلاح کردند، از آنان درگذرید (زیرا) خداوند توبه پذیر مهربان است". آیات دوم و سوم در سوره نور برای توضیح این موضوعات دستوراتی را می‌دهند: "باید هر یک از زنان و مردان زنا کار را به صد تازیانه مجازات و تنبیه کنید و هرگز درباره آنان در دین خدا رأفت و ترحم روا مدارید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، و باید عذاب آن بدکاران را جمعی از مؤمنان مشاهده کنند".

افزون بر این آیات، در جوامع عربی و اسلامی تفاسیر متفاوتی در باره آنچه موجبات هتک آبرو را فراهم می‌آورد، ارائه شده است. به عنوان مثال ماده ۳۴۰ قانون جنایی اردن، فردی را که جنایت کشتن زیر عنوان ابروی خانوادگی و ناموس را انجام داده است، از مجازات مصون می‌دارد. "هر کس زن یا یکی از اقوام خود را در حال خیانت محصنه تشخیص دهد، و سپس و یکی یا هر دوی آنها را بکشد یا زخمی یا مجروح کند، از مجازات معاف است".<sup>۳۰۷</sup> به نظر عده ای این معافیت در مجازات تحت تاثیر ماده ۹۸ همان قانون است که بیان می‌دارد: "هر کس مرتکب جرمی در حالت خشم ناشی از عمل غیرقانونی یا خطرناک قربانی شود از تخفیف مجازات بهره‌مند می‌شود". دیده بان حقوق بشر در نامه‌ای به نخست وزیر اردن می‌گوید که هر چند قوانین کیفری اردن جنایت کاران اینگونه امور را از مجازات معاف می‌دارد، به درستی هیچ یک از این قوانین مشخص نمی‌کند که یک عمل نامشروع یا

غیرقانونی چه می‌تواند باشد، اما هر سه برای توجیه به حداقل رساندن مجازات برای جرایم ناموسی مورد استناد قرار گرفته‌اند.

قانون مجازات در جمهوری اسلامی نیز در مواد ۲۲۱ تا ۲۳۲ شرح مفصلی از عمل زانی محصنه، انواع آن، و مجازات‌های متناسب با آن را توضیح داده است. اما برخلاف قوانین اردنی، این قوانین پیچیده‌تر هستند. مثلاً در ماده ۲۲۵ گفته شده است که "حد زنا برای زانی محسن و زانیه محصنه رجم است. در صورت عدم امکان اجرای رجم با پیشنهاد دادگاه صادرکننده حکم قطعی و موافقت رئیس قوه قضاییه در صورتیکه جرم با بینه ثابت شده باشد، موجب اعدام زانی محسن و زانیه محصنه است و در غیر این صورت موجب صد ضربه شلاق برای هر یک می‌باشد." اما در مواد دیگر، این مجازات در حد شلاق و یا تبعید کاهش یافته است.

در میان حقوق دانان مسلمان اختلاف نظرهایی در مورد مجازات فردی که عمل خلاف جنسی را انجام داده است، دیده می‌شود. به عنوان مثال مفتی الازهر معتقد بود که هیچکس حق ندارد زندگی زن خویش را برای رابطه جنسی خارج از عرف بگیرد. شریعت اسلامی می‌خواهد آبروی هیچکس خدشه دار نشود و کسی که می‌کوشد تا دلیل بیاورد که زن او مرتکب عمل خلاف شده است، در حقیقت موجبات بی‌آبرویی او را فراهم آورده است. این عمل بر خلاف اسلام است. به گزارش انجمن خاورمیانه، شیخ عزالدین تمیمی مشاور پادشاه اردن معتقد است که اگر زنی زنا کند، وظیفه رسیدگی به این موضوع تحت اختیار خانواده نیست بلکه باید دولت و افراد متخصص با آن برخورد کنند. این در حقیقت همانند آن نوع قانونگذاری است که پیش از میلاد مسیح توسط آگوستوس در رم انجام گرفت. به همین خاطر شیخ تمیمی معتقد است که هرگاه قتل ناموسی صورت پذیرد، در واقع مخالفت با قانون می‌باشد. در همین ارتباط، الازهر نیز بیان می‌دارد که در صورت وقوع عمل خلاف، یا رابطه جنسی خارج از عرف معمول، تصمیم‌گیری در رابطه با خلافکار باید به عهده فرمانروا و یا مدیران جامعه می‌باشد. این نوع اظهار نظرها تا بدانجا توسعه می‌یابد که عبدالکریم کالهلوت مفتی غزه می‌گوید که اگر کسی مرتکب قتل ناموسی شود، باید او را اعدام کرد چراکه او قانون را نقض کرده است. اظهار نظرها پیچیده و اغلب متناقض می‌باشد. یکی از مقامات اوقاف اردن می‌گوید که مجازات برای زنا کردن، خواه زن باشد خواه مرد، صد ضربه شلاق است. اما اگر کسی آبروی زناکار را مخدوش سازد، مجازات آن سنگ سار می‌باشد. عبدالسلام عبادی وزیر اوقاف اردن می‌گوید که مجازات زنان قبل از ازدواج ۸۰ ضربه شلاق

است. اما در نقطه مقابل همه این اظهار نظرهای نسبتاً متعادل، شورای افتاء اردن بر این باور است که هر کس مرتکب قتل ناموسی شود باید از مجازات معاف باشد.<sup>۳۰۸</sup>

نشریه اردن تایمز، برای بحث مجازات ارتکاب آنچه زنا نامیده می‌شود، چند موضوع را با دقت و روشنی توضیح داده است که مطالعه آن می‌تواند ابعاد بیشتری از این موضوع را برای علاقه‌مندان به موضوع توضیح دهد.

۱. ادعای اسلام گرایان بیشتر تحت تاثیر نفوذ این دیانت بر رویه‌های اجتماعی و رفتارهای مردم بوده است. به همین دلیل اختلاف نظرهایی در مورد موضوع وجود دارد. در حقیقت، اینگونه نظریه‌ها ریشه‌های خود را در رویه‌ها امتداد می‌دهد، و اسلام آنها را توجیه می‌کند.

۲. این گونه رویه‌ها از رسوم قبیله‌ای قبل از اسلام سرچشمه گرفته و سپس به سراسر جهان اسلام تا منطقه بالکان راه یافته است. در کوزوو، به عنوان مثال، زنان مورد تجاوز به حال خود رها شده‌اند. یا اینکه این زنان فرزندان را که به دنیا آوردند به حال خود رها تا از شرم و ننگ خود را رها سازند. بسیاری از زنان از بیمارستان‌ها فرار می‌کردند، تا زندگی عادی خود را به دست آورند.

۳. اسلام ضرورتاً چنین دستوراتی نمی‌دهد بلکه رهبران مذهبی آنها را توجیه می‌کنند. مثلاً ختنه زنان در سراسر افریقای مسلمان نشین همچنان انجام می‌گیرد در حالی که اسلام چنین موضوعی را بیان نداشته است. یک چنین رسمی از قبل از اسلام وجود داشته است، سپس مسلمانان از آن استقبال کرده‌اند. در این ارتباط مفتی سعید الحجاوی از یکی از روستاهای جنوب اردن می‌گوید که ختنه زنان یک صفت شریف است که اسلام آن را پذیرفته هرچند که یک ضرورت نمی‌باشد. و یا شیخ سابق الازهر، جدالحق علی جدالحق، در سال ۱۹۸۳ اعلام داشت که درسه‌های پیامبر را نمی‌توان به نفع نظریه پزشکان کنار گذاشت زیرا علم پزشکی تغییر می‌کند اما خطه زنان همیشه در اختیار والدین باقی می‌ماند. از اینرو، کسی که به آن عمل نکند از وظایف دینی خود عدول کرده است. در نقطه مقابل، شیخ طنطاوی می‌گوید که تصمیم در باره ختنه زنان باید به خود آنان واگذار شود.

## گفتمان حقوق بشر در مقابل قتل‌های ناموسی

اصلی‌ترین سند حقوقی برای مقابله با قتل‌های ناموسی اعلامیه جهانی حقوق بشر است. این اعلامیه در ماده ۳، حق زندگی آزادانه و امنیت شخصی را برای همه افراد انسانی به رسمیت شناخته است: "هر کس حق دارد از زندگی و آزادی و امنیت شخص خویش برخوردار باشد". ماده ۵ حقوق زنان را بهتر و روشنتر توضیح می‌دهد: "هیچ کس را نمی‌توان شکنجه کرد یا مورد عقوبت یا روش وحشیانه و غیرانسانی یا اهانت آمیز قرار داد". و ماده ۶، با به رسمیت شناختن شخصیت حقوقی هر فرد، اینگونه رویه‌های غیر انسانی را قویاً و مطلقاً ممنوع اعلام نموده است. دیگر مواد اعلامیه نیز به اشکال مختلف در مقابل رویه و عمل قتل‌های ناموسی قرار دارند.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب سال ۱۹۶۶ مجمع عمومی ملل متحد در ماده ۳ تساوی حقوقی زن و مرد را به رسمیت شناخته، و کشورهای عضو میثاق را نسبت به احترام، اجرا، و پیشبرد آن مسئول می‌داند. بند اول از ماده ۶ صراحت بیشتری دارد: "هر انسانی بطور ذاتی حق زندگی دارد. این حق باید بوسیله قانون محافظت گردد. هیچکس را نمیتوان بطور دلخواه و خودسرانه از حق زندگی محروم نمود". بند دوم از همان ماده می‌گوید که "در کشورهائی که مجازات اعدام لغو نشده است، حکم مرگ فقط باید برای مهمترین جنایات، آنهم بنا بر قانون لازم الاجرا در زمان ارتکاب جرم صادر شود". البته پروتکل الحاقی دوم همان میثاق مجازات اعدام را ملغی کرده است؛ که البته کشورهای زیادی مانند جمهوری اسلامی ایران به این پروتکل ملحق نشده‌اند. ماده ۷ بیان می‌دارد که "هیچکس نباید در معرض شکنجه یا رفتار تحقیرآمیز و مجازات غیر انسانی و وحشیانه قرار گیرد". قسمت الف از بند ۳ از ماده ۸ نیز اعلام می‌کند که "هیچکس را نباید به کار اجباری و انجام عمل تحمیلی وادار نمود". هرچند که هرکدام از این مواد مستلزم تفاسیر موسع و عمیقی می‌باشند، مهمترین همه آنها همان ماده ۳ می‌باشد. کمیته حقوق بشر در تفسیر شماره ۲۸ از ماده مذکور صراحت دارد که قتل‌های ناموسی نقض فاحش مفاد میثاق می‌باشد. گزارش مذکور ادامه می‌دهد که قوانینی که در مورد زنان سختگیری می‌کنند همگی نقض میثاق می‌باشند.<sup>۳۰۹</sup>

<sup>309</sup> General Comment No. 28 Article 3 (The equality of rights between men and women). Human Rights Committee, sixty-eighth session Adopted: 29 March 2000 (1834th meeting)

به اختصار می توان تعدادی دیگر از اسناد و مقاله نامه های بین المللی در مقابله با انجام رویه های غیر انسانی قتل های ناموسی را نیز به شرح زیر لیست کرد:

- مقاله نامه بین المللی حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان مصوب سال ۱۹۷۹ مجمع عمومی ملل متحد (جمهوری اسلامی این مقاله نامه را امضا و تصویب نکرده است).
- اعلامیه حذف همه اشکال خشونت علیه زنان مصوب مجمع عمومی ملل متحد در سال ۱۹۹۳.
- مقاله نامه بین المللی حقوق کودک مصوب سال ۱۹۸۹.
- مقاله نامه بین المللی علیه شکنجه و دیگر رفتارهای غیر انسانی مصوب ۱۹۸۵
- تشکیل گروه کاری برای جنایت هایی که با عنوان قتل های ناموسی صورت می پذیرد در سال ۲۰۰۱.



## فصل پانزدهم

### رهیافت حقوق بشری به آلاینده‌های خطرناک کشاورزی

پرسش‌ها: آیا آفت کش‌ها و یا آلاینده‌های آلی پایدار فقط متضمن تهدیداتی برای سلامتی انسان هستند، یا اینکه ابعاد دیگر حیات را نیز در معرض خطر قرار می‌دهند؟ رابطه این تهدیدات شیمیایی با نقض حقوق بشر ذاتی مردم چگونه تعریف می‌شود؟ چه نوعی از حقوق بشر می‌تواند در مقابله با این آلاینده‌ها مورد ادعا قرار گرفته و با جدیت دنبال شوند؟ ساز و کارهای حقوقی متناسب با برخورد در مقابل آمران و عاملان استفاده از این آلاینده‌ها چیست و چگونه می‌تواند دنبال شود؟

### طرح موضوع

در سنوات اخیر، در نهایت بهمت هموطنان شریف ایرانی از طریق اخبار متوجه می‌شوند که محصولات کشاورزی صادراتی به کشورهای همسایه یکی پس از دیگری برگشت می‌خورند. در ابتدا روسیه که شریک عمده حکومت اسلامی می‌باشد، فلفل‌های صادراتی به آن کشور را بازگرداند. به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از صدا و سیما در نامه سرویس فدرال نظارت بر حقوق مصرف کنندگان روسیه آمده است که در محموله‌های فلفل از چهار نوع سمی استفاده شده که در کشور روسیه به ثبت نرسیده و از تاریخ ۸ آذر روسیه واردات این محصول به کشورش را ممنوع کرده است. به گزارش اقتصاد نیوز، برگشت سیب زمینی از ازبکستان، کیوی از هند، صادرات هندوانه از کشورهای عربی، بازگرداندن همان محصول از سوی ترکیه از موارد دیگری هستند که بطور طبیعی نگرانی‌های جدی در باره این محصولات آلوده به سموم برانگیخته است. مقام‌های ایرانی به اشکال مختلف آلوده بودن این محصولات را تکذیب می‌کنند. بی‌تردید برگشت این محصولات که در شرایط بی‌آبی هزینه

های بالایی را در بر داشته است، موضوعی که نه تنها خسارت سنگینی را به تولیدکننده و صادر کننده وارد کرده، شائبه‌های زیادی را در خصوص سلامت مردمی که مصرف‌کننده همیشگی این محصولات هستند، مطرح می‌کند. این نوشتار به دلیل فنی و تخصصی بودن موضع سموم دفع آفات از بحث پیرامون آن گذر کرده اما چند پرسش حقوقی مهم را برای آگاهی و روشنگری در افکار عمومی به نمایش می‌گذارد: موضوع حقوق بشر در قبال محصولات آلوده کشاورزی چیست؟ آیا این حقوق فقط به سلامتی و حیات مصرف‌کنندگان ارتباط دارد یا اینکه حقوق محیط زیست نیز می‌بایستی در این شرایط با دقت بررسی و دنبال شود؟ و اینکه سازوکارهای مناسب برای پیگرد عاملان این تبهکاری‌ها چیست و چگونه عمل می‌کنند؟

### سموم ارزان قیمت و فقدان استانداردهای نظارتی

سموم و آفت کش‌هایی که در کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرند، نقش دوگانه‌ای در زندگی امروز انسان ایفا می‌کنند. این آفت کش‌ها که اصطلاح علمی "آلاینده‌های آلی پایدار"<sup>۳۱۰</sup> نام دارند، از یکطرف لازمه تولید محصولات کشاورزی در فضایی سالم و عاری از آلودگی‌ها می‌باشند. از طرف دیگر برخی از انواع آنها، بخصوص آفت کش‌هایی که ارزان قیمت بوده و یا تحت اجازه رسمی مراجع نظارت کننده بر تولید و توزیع آنها قرار ندارند، زیان‌های سختی هم به سلامت انسان و هم به محیط زیست وارد می‌کنند. به همین دلیل، تولید و استفاده از این سموم می‌بایستی تحت مراقب‌های شدید قانونی قرار گیرند. خطرات حاصل از استفاده از این آفت کش‌ها آن جهت جدی است که می‌توانند توسط باد و آب منتقل شده، و بر مردم، حیات وحش حتی دورتر از جایی که استفاده می‌شوند، بویژه پرندگان، و نیز محیط تأثیرات مخربی داشته باشند. بزرگترین مشکل در ارتباط با اینگونه آلاینده‌ها این است که آنها برای مدت طولانی در محیط زیست باقی می‌مانند و می‌توانند از طریق زنجیره غذایی از بگونه‌ای به گونه دیگر منتقل شوند. این آلاینده‌های به اشکال مختلف تولید می‌باشند که مشهورترین آنها "دده" به فارسی مشهور به "دده"<sup>۳۱۱</sup> یک ترکیب شیمیایی کریستالی بی‌رنگ، بی‌مزه و تقریباً بی‌بو، و یک آلی کلرید است. در ابتدا در سال ۱۸۷۴ توسط یک شیمیدان استرالیایی به نام "اوتمار زیدلر"<sup>۳۱۲</sup> به عنوان یک حشره‌کش ساخته شد، اما به دلیل اثرات زیست محیطی به سرعت بدنام شده و توسط منتقدان استفاده از آن به چالش کشیده

<sup>310</sup> Persistent Organic Pollutants (POPs).

<sup>311</sup> Dichlorodiphenyltrichloroethane

<sup>312</sup> Othmar Zeidler

شد. این ماده شیمیایی همچنین برای محافظت از سربازان در برابر بیماری‌های قابل انتقال از حشرات مانند مالاریا و همچنین تیفوس در طول جنگ جهانی دوم استفاده شد. بنابراین "دده" یک ابزار ارزشمند بهداشت عمومی در بخش‌هایی از مناطق استوایی است. با این حال، استفاده زیاد از این ماده شیمیایی بسیار ماندگار، منجر به آلودگی محیطی گسترده و انباشتگی توده‌ای آن در انسان و حیات وحش گردیده است. بنابراین دلایل، این ماده شیمیایی، در عین مفید تلقی شدن، برای حیات انسان خطرناک تلقی می‌شود.

ریچل کارسون در کتاب *بهار خاموش*<sup>۳۱۳</sup> که در سال ۱۹۶۲ انتشار یافت، این خطرات را برای آگاهی افکار عمومی در مرکز توجهات قرار داد. کارسون ایمان بشریت به پیشرفت فناوری، بدون بررسی زیان‌هایی که فن آوری می‌تواند برای حیات انسان داشته باشد، را به طرز فصیحی زیر سوال برده و به ایجاد زمینه‌هایی برای جنبش زیست محیطی کمک شایانی کرد. او که به عنوان بیولوژیست دریایی برای خدمات حیات وحش و ماهیان کار می‌کرد، با اشتیاق وصف ناپذیری برای نوشتن در باره ضرورت حفظ محیط زیست، در *زیر باد دریا*<sup>۳۱۴</sup>، دریای اطراف ما<sup>۳۱۵</sup>، و *لبه دریا*<sup>۳۱۶</sup> را به تحریر در آورد که عمدتاً جزو پرفروش‌ترین‌های نشر در امریکا بودند.

بهار خاموش به طور دقیق توضیح می‌دهد که چگونه مواد شیمیایی وارد زنجیره غذایی شده و در بافت‌های چربی حیوانات از جمله انسان انباشته‌های توده ای ایجاد می‌کند که باعث سرطان و آسیب ژنتیکی می‌شود. بزرگترین مشکل همراه با این نوع سم این است که تنها یک کاربرد آن بر روی یک محصول مورد نظر قرار می‌گیرد. ولی مشکل این است که هرچند این نوع ماده شیمیایی ممکن است آفات و حشرات را از بین ببرد، اما آثار آن در محیط زیست باقی مانده و به گونه‌های زیستی آسیب وارد می‌کند. و حتی پس از رقیق شدن این سموم توسط آب باران، همچنان در محیط باقی ماندند. در واقع، آلاینده‌ها در عین اینکه بر روی مناطق کشاورزی پاشیده می‌شوند، باقیمانده‌های آنها روی مواد گیاهی مرده باقی مانده، در خاک ته نشین می‌شوند، و می‌توانند با سرازیر شدن به آبرها بر مخازن آب زیرزمینی نیز نفوذ کنند. یک مطالعه در سال ۲۰۱۴ که آزمایش‌هایی را در ۳۸ ایالت انجام گرفت نشان داد که آلاینده‌ها حتی در سطوحی که ایمن تلقی می‌شوند باعث از بین رفتن تنوع زیستی از

<sup>313</sup> Carson, R. (1962). *Silent Spring*. Penguin Books.

<sup>314</sup> Carson, R. (2007). *Under the Sea Wind*. Penguin Publishing Group.

<sup>315</sup> Carson, R. (2011). *The Sea Around Us*. New York: Open Road.

<sup>316</sup> Carson, R. (2021). *The Edge of the Sea*. Canongate Books.

جمله کاهش تعداد حشرات مفید و همچنین پرندگان و دوزیستان می‌شوند. با توجه به این خطرات بود که کارسون به این نتیجه رسید که آفت کش‌های شیمیایی به طور جبران ناپذیری به حیوانات آسیب رسانده و منابع غذایی جهان را آلوده کرده‌اند. جالب‌ترین و معروف‌ترین فصل کتاب، "افسانه‌ای برای فردا"، یک شهر بی‌نام آمریکایی را به تصویر می‌کشد که در آن همه زندگی - از ماهی گرفته تا پرندگان، شکوفه‌های سیب و کودکان انسان‌ها - به دلیل اثرات موزیانه مواد شیمیایی "خاموش" شده بود. در جالب‌ترین فصل کتاب، "افسانه‌ای برای فردا"، یک شهر فرضی آمریکایی را به تصویر می‌کشد که در آن همه زندگی، از ماهی گرفته تا پرندگان، شکوفه‌های سیب و کودکان، به دلیل اثرات این مواد شیمیایی خاموش شده‌اند.

نقطه نظرات خانم کارسون آنچنان جذابیتی برای شهروندان آمریکایی داشت که خشم بسیاری را باعث شد و این امر، در نقطه مقابل، خشم شرکت‌های تولید کننده سموم دفع آفات را نیز بر افروخت. در حقیقت آنچه خانم کارسون در اختیار افکار عمومی آمریکایی قرار داد، باعث شد تا "دده" در آمریکا ممنوع شود، و این موضوعی بود که شرکت‌های تولید کننده این ماده شیمیایی از آن بسیار ناخرسند بودند. واقعیت این است که این شرکت‌ها و وابستگان تجاری آن‌ها با انگیزه کسب سود، سرمایه‌گذاری زیادی در حفظ وابستگی کشاورزان به آفت‌کش‌ها انجام داده‌اند. آفت‌کش‌ها یک صنعت ۱۴ میلیارد دلاری را فقط در ایالات متحده دارا هستند که دو سوم آن برای مصارف کشاورزی است. اینها بیشتر علف‌کش‌های جفت شده با بذره‌های اصلاح شده ژنتیکی هستند. در سال ۲۰۱۷، فروش خالص مونسانتو از ذرت، دانه‌های سویا و پنبه دستکاری شده ژنتیکی و فناوری‌های به ۹/۵ میلیارد دلار رسید.<sup>۳۱۷</sup> ترس ناشی از دست رفتن سودهای کلان برای شرکت‌های تولید کننده اینگونه مواد شیمیایی، واکنش شدید آنها را به دنبال داشت. یکی از مدیران شرکت آمریکایی سیانامید<sup>۳۱۸</sup> می‌گوید "اگر از آموزه‌های خانم کارسون پیروی شود، ما به دوران تاریکی باز می‌گردیم که در آن حشرات و بیماری‌ها و حیوانات مودی بار دیگر زمین را به ارث خواهند برد". شرکت مونسانتو نیز ۵۰۰۰ نسخه بروشور استهزا کننده‌ای از بهار خاموش را با عنوان سال متروک منتشر و توزیع کرد که در آن جهانی به تصویر کشیده می‌شود که در آن قحطی، بیماری و حشرات در آن به دلیل ممنوعیت آفت‌کش‌های شیمیایی بیداد می‌کنند.<sup>۳۱۹</sup>

<sup>317</sup> <https://foodprint.org/issues/pesticides/>

<sup>318</sup> American Cyanamid Company

<sup>319</sup> The Story of Silent Spring. <https://www.nrdc.org/stories/story-silent-spring>

. آلاینده‌های شیمیایی بر اکوسیستم‌های طبیعی خطرات عمده ای را تحمیل می‌کنند. برخی از آنان به سیستم عصبی حشرات حمله می‌کنند و در نتیجه بر گرده افشانی‌ها تاثیر می‌گذارند. به عنوان مثال، بگونه‌ای از زنبورهای عسل که در آزمایش‌های کنترل شده در معرض این نوع مواد شیمیایی خاص قرار داشتند، کندتر رشد کردند. علاوه بر این، آزمایش‌ها روی زنبورهای عسل نشان داد که آن نوع سموم باعث کاهش یادگیری و ارتباطات می‌شوند آنها می‌شوند. نگران‌کننده‌تر از این موضوعات، به نظر می‌رسد که زنبورهای عسل منابع غذایی حاوی بقایای سموم بکار برده شده را ترجیح می‌دهند. یکی دیگر از مشکلات موجود که ناشی از اتکای بیش از حد به آفت‌کش‌ها است، تکامل مقاومت حشرات، علف‌های هرز، و نیز بیماری‌ها نسبت به آفت‌کش‌ها می‌باشد. درحقیقت، مانند هر موجود زنده دیگری، علف‌های هرز و آفات در نیز طول زمان تکامل می‌یابند. هنگامی که کشاورزان به طور مکرر از آفت‌کش‌های مشابه استفاده می‌کنند، آن آفت‌ها و یا علف‌های هرز که به لحاظ ژنتیکی تحول یافته‌اند، در برابر سموم مذکور مقاومت می‌کنند. هنگامی که همان آفت‌کش‌ها سال به سال در مقیاس انبوه استفاده می‌شوند، تعداد گونه‌های مقاوم در مقابل سموم آفات به سرعت تکثیر می‌شوند تا زمانی که کل تعداد به آفت‌کش مقاوم شود.<sup>۳۲۰</sup>

برای جلوگیری از این بلایا و یا کاهش صدمات آن بر انسان و محیط زیست، با تلاش‌های جامعه بین‌المللی امروزه رژیم‌های حقوقی خاصی برای آنها به وجود آمده و کشورها به موجب حقوق بین‌الملل متعهد با رعایت مقررات در استفاده از آن آفت‌کش‌ها شده‌اند.

### کنترل بین‌المللی آلاینده‌ها

در مقابله با این مشکلات، در ۲۲ ماه می سال ۲۰۰۱ کنفرانس استکهلم مقاله‌نامه‌ای را خصوص آلاینده‌های آلی پایدار تصویب کرد.<sup>۳۲۱</sup> تا دسامبر ۲۰۲۱ تعداد ۱۸۴ کشور عضو این مقاله‌نامه شده‌اند. جمهوری اسلامی در سال ۲۰۰۶ به آن مقاله‌نامه پیوسته و آنرا اجرایی ساخته است. غایب‌های بزرگ این مقاله‌نامه امریکا، اسرائیل، ایتالیا، و مالزی می‌باشند. در مقدمه مقاله‌نامه نگرانی‌های حاصل از این آلاینده‌ها اینگونه توضیح داده شده است:

<sup>320</sup> <https://foodprint.org/issues/pesticides/>

<sup>321</sup> Stockholm Convention on Persistent Organic Pollutants (POPs) was adopted at a Conference of Plenipotentiaries on 22 May 2001 in Stockholm, Sweden. The Convention entered into force on 17 May 2004.

با توجه به اینکه آلاینده‌های آلی پایدار دارای خواص سمی هستند، در برابر نابودی مقاومت می‌کنند، انباشتگی زیستی دارند و از طریق هوا، آب و اشکال مهاجرت از مرزهای بین‌المللی عبور کرده و دور از محل انتشار خود قرار می‌گیرند، یعنی جایی که در اکوسیستم‌های زمینی و آبی انباشته می‌شوند،

با آگاهی از نگرانی‌های مربوط به سلامت، به ویژه در کشورهای در حال توسعه، ناشی از مواجهه محلی با آلاینده‌های آلی پایدار، به ویژه تأثیرات آن بر زنان و از طریق آنها بر نسل‌های آینده،

با اذعان به اینکه اکوسیستم‌های قطب شمال و جوامع بومی به دلیل انباشت زیستی آلاینده‌های آلی پایدار و اینکه آلودگی غذاهای سنتی آنها یک مسئله بهداشت عمومی است، به ویژه در معرض خطر هستند،

با یادآوری مفاد مربوطه مقاله‌نامه‌های بین‌المللی زیست محیطی مربوطه، به ویژه "مقاله‌نامه روتردام در مورد رویه رضایت آگاهانه قبلی" برای برخی مواد شیمیایی خطرناک و آفت کش‌ها در تجارت بین‌المللی<sup>۳۲۲</sup> و "مقاله‌نامه بازل در مورد کنترل جابجایی‌های فرامرزی پسماندهای خطرناک و دفع آنها"<sup>۳۲۳</sup> شامل موافقتنامه‌های منطقه‌ای تدوین شده در چارچوب ماده ۱۱ مقاله‌نامه.

مقاله‌نامه شامل ۳۰ ماده و ضمایم، کشورهای عضو را متعهد ساخت تا ۱۲ نوع کلیدی آلاینده‌های آلی پایدار را متوقف سازند. به دنبال مقاله‌نامه، تولید بسیاری از آلاینده‌های آلی پایدار در پاره‌ای از کشور متوقف شد. با این حال، شهروندان و زیستگاه‌های طبیعی و بومی جهان هنوز در معرض خطر آلاینده‌های آلی پایدار می‌باشند. این آلاینده‌های به سرعت از طریق باد، آب، و یا مهاجرت از نقطه ای به نقطه دیگر انتقال می‌یابند. در نتیجه اکثر

<sup>322</sup> Rotterdam Convention on the Prior Informed Consent Procedure for Certain Hazardous Chemicals and Pesticides in International Trade adopted Rotterdam, 10 September 1998.

<sup>323</sup> Basel Convention on the Control of Transboundary Movements of Hazardous Wastes and their Disposal was adopted on 22 March by the Conference of Plenipotentiaries in Base, Switzerland in response to a public outcry following the discovery, in the 1980s, in Africa and other parts of the developing world deposits of toxic waste imported from abroad.

کشورهای توسعه یافته اقدامات قوی برای کنترل آلاینده‌های آلی پایدار انجام داده‌اند، اما تعداد زیادی از کشورهای در حال توسعه به تازگی شروع به محدود کردن تولید، استفاده و انتشار آنها کرده‌اند. جمهوری اسلامی علی‌رغم اینکه مقاوله‌نامه استکهلم را تصویب کرده است، گویی همچون دیگر تعهدات بین‌المللی خود را به آن پایبند نشان نمی‌دهد.

سازمان بهداشت جهانی نیز نقش مهمی در کاهش سطح آلاینده‌های ایفا می‌کند. این نقش را می‌توان از روی تارنمای آن سازمان خواند: "آفت‌کش‌ها از جمله علل اصلی مرگ و میر ناشی از خود مسمومیت، به ویژه در کشورهای با درآمد کم و متوسط هستند." سازمان ادامه می‌دهد که "از آنجایی که این نوع آفت‌کش‌ها ماهیتاً سمی هستند و در محیط پخش می‌شوند، تولید، توزیع و استفاده از آنها نیاز به مقررات و کنترل دقیق دارد. نظارت منظم بر بقایای مواد غذایی و محیط زیست نیز ضروری است." سازمان دو هدف را در قبال این سموم آفت‌کش دنبال می‌کند:

- ممنوعیت سموم دفع آفات برای انسان و همچنین آفت‌کش‌هایی که برای مدتی طولانی در محیط باقی می‌مانند.
- برای محافظت از سلامت عمومی باید حداکثر محدودیت برای باقی مانده آفت‌کش‌ها در غذا و آب، تعیین شود.

سازمان اذعان دارد که بیشترین تعداد کسانی که در معرض خطر افرادی هستند آنهایی می‌باشند که مستقیماً در معرض آفت‌کش‌ها هستند. اینها شامل کارگران کشاورزی هستند که از آفت‌کش‌ها استفاده می‌کنند. البته افراد دیگر که در مناطق نزدیک استفاده از آفت‌کش‌ها قرار دارند، نیز در معرض مستقیم این خطرات قرار دارند. دیگر مردمان، یعنی کسانی که مستقیماً در منطقه مورد استفاده آفت‌کش‌ها نیستند، نیز از طریق غذا و آب در معرض سطوح پایین‌تری از بقایای آفت‌کش‌ها قرار می‌گیرند. بنابراین، برای پیشگیری و کنترل در ابتدا باید پذیرفت که هیچ‌کس نباید در معرض مقادیر غیرایمن آفت‌کش قرار گیرد. سپس، افرادی که آفت‌کش‌ها را روی محصولات کشاورزی، خانه‌ها یا باغ‌ها پخش می‌کنند، باید به طریقی مناسب محافظت شوند. افرادی که مستقیماً در انتشار سموم دفع آفات نقش ندارند باید در حین انتشار و بلافاصله پس از انتشار از منطقه دور باشند. غذایی که فروخته می‌شود یا اهدا می‌شود (مانند کمک‌های غذایی) باید با مقررات آفت‌کش‌ها، به ویژه با حداکثر محدودیت‌های باقیمانده مطابقت داشته باشد. افرادی که غذای خود را تولید می‌کنند باید

هنگام استفاده از آفت‌کش‌ها دستورالعمل استفاده را رعایت کنند و در صورت لزوم با استفاده از دستکش و ماسک از خود محافظت کنند.

سازمان بهداشت جهانی، با همکاری سازمان خواروبار و کشاورزی، مسئول ارزیابی خطرات آفت‌کش‌ها برای انسان، هم از طریق قرار گرفتن در معرض مستقیم و هم از طریق باقیمانده‌های موجود در مواد غذایی، و توصیه حفاظت‌های کافی می‌باشد. در همین ارتباط، سازمان بهداشت جهانی و سازمان خواروبار و کشاورزی به طور مشترک استاندارد رفتار بین‌المللی در مورد مدیریت آفت‌کش‌ها را تدوین کرده‌اند که نظارت‌های دولتی، بخش خصوصی، جامعه مدنی و سایر ذینفعان در مورد بهترین شیوه‌ها در مدیریت آفت‌کش‌ها در طول چرخه عمرشان از تولید تا دفع آنها می‌باشد.

ارزیابی خطر برای باقیمانده‌های آفت‌کش‌ها در مواد غذایی توسط یک گروه علمی مستقل و متخصص بین‌المللی به نام "نشست مشترک در مورد بقایای آفت‌کش‌ها"<sup>۳۳۴</sup> انجام می‌شود. این نشست یک نهاد تخصصی ویژه است که به طور مشترک توسط سازمان غذا و کشاورزی مل متحد و سازمان بهداشت جهانی به منظور هماهنگ کردن نیازها و ارزیابی خطر در مورد بقایای آفت‌کش‌ها اداره می‌شود. نشست مشترک از سال ۱۹۶۳ هر ساله برای انجام ارزیابی‌های علمی باقی مانده آفت‌کش‌ها در مواد غذایی تشکیل می‌شود. نشست، پس از ارزیابی سطح خطرات، محدودیت‌هایی را برای مصرف ایمن تعیین می‌کند تا اطمینان حاصل شود که میزان باقی مانده آفت‌کش‌هایی که افراد از طریق خوردن غذا در طول عمرشان در معرض آن قرار می‌گیرند، منجر به اثرات نامطلوب سلامتی نگردد. علاوه بر این، نشست توصیه‌هایی در مورد سطوح قابل قبول باقی مانده آفت‌کش‌ها در مواد غذایی در حال حرکت در تجارت بین‌المللی ارائه می‌دهد. نشست مشترک متشکل از کارشناسانی است که به عنوان متخصصان مستقل و شناخته شده بین‌المللی که در مقام شخصی عمل می‌کنند و نه به عنوان نمایندگان کشورها شرکت می‌کنند.

گزارشگران ویژه حقوق بشر در مورد غذا و نیز سموم با این هماهنگی‌های بین‌المللی برای محدود ساختن استفاده از سموم آفت‌کش همراه بوده‌اند. به نظر آنان "استفاده بیش از حد از آفت‌کش‌ها برای سلامت انسان، برای محیط زیست بسیار خطرناک است و این ادعا

324 Joint Meeting on Pesticide Residues :  
<https://www.fao.org/agriculture/crops/thematic-sitemap/theme/pests/jmpr/en/>



که آنها برای تضمین امنیت غذایی حیاتی هستند همراه کننده است.<sup>۳۲۵</sup> گزارشگران ویژه به تحقیقاتی اشاره کردند که نشان می‌دهد آفت‌کش‌ها مسئول حدود ۲۰۰ هزار مرگ ناشی از مسمومیت حاد در سال هستند. حدود ۹۹ درصد از مرگ و میرها در کشورهای درحال توسعه رخ داده است که در آنجا مقررات بهداشتی، ایمنی و زیست محیطی ضعیف‌تر هستند.

بنابر همان گزارش قرار گرفتن مداوم در معرض آفت‌کش‌ها با سرطان، بیماری‌های آلزایمر و پارکینسون، اختلالات هورمونی، اختلالات رشدی و عقیم شدن ارتباط دارد. کشاورزان و کارگران کشاورزی، گروه‌هایی که در نزدیکی مزارع زندگی می‌کنند، و ویژه جوامع بومی و زنان باردار و کودکان نسبت به قرار گرفتن در معرض آفت‌کش‌ها آسیب پذیر بوده و باید مورد حمایت‌های ویژه قرار گیرند. کارشناسان به ویژه بر تعهد کشورها برای حمایت از حقوق کودکان در برابر آفت‌کش‌های خطرناک تاکید کردند و همچنین هشدار دادند که برخی از آفت‌کش‌ها می‌توانند برای دهه‌ها در محیط باقی بمانند و تهدیدی برای کل سیستم زیست محیطی که تولید غذا به آن بستگی دارد، باشند.<sup>۳۲۶</sup>

اجرای حق برخورداری از غذا و سلامت کافی مستلزم اقدامات پیشگیرانه برای حذف آفت‌کش‌های مضر می‌باشد و راه حل آن مستلزم یک رویکرد جامع به حق داشتن غذای کافی است. این راه حل شامل حذف تدریجی آفت‌کش‌های خطرناک و اجرای مقررات مبتنی بر رویکرد حقوق بشری است. راه حل همچنین شامل گذار به سمت شیوه‌های کشاورزی پایدار است. این انتقال باید چالش‌های کمبود منابع و تغییرات آب و هوایی را در نظر بگیرد و در نهایت به دستیابی به اهداف توسعه پایدار کمک کند.

### پاسخ حقوق بشر به آلاینده‌های آلی

پرسشی که در رابطه با تاثیرات مخرب آن آلاینده‌ها بر سلامتی انسان، و البته محیط زیست مطرح است، این است که حقوق بشر چه پاسخی به این آلاینده‌ها می‌دهد. کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد این پاسخ می‌دهد که "ایجاد یک محیط زیست ایمن، تمیز، و سالم برای برخورداری کامل از طیف وسیعی از حقوق بشر، از جمله حقوق زندگی، سلامت، غذا، آب و بهداشت ضروری است". سپس ادامه می‌دهد که "بدون محیط زیست

<sup>325</sup> <https://news.un.org/en/story/2017/03/552872-un-human-rights-experts-call-global-treaty-regulate-dangerous-pesticides>.

<sup>326</sup>

سالم، ما نمی‌توانیم آرزوهای خود را برآورده کنیم یا حتی در سطحی متناسب با حداقل استانداردهای کرامت انسانی زندگی کنیم. در عین حال، حمایت از حقوق بشر به حفاظت از محیط زیست کمک می‌کند. وقتی مردم بتوانند درباره تصمیماتی که بر آنها تأثیر می‌گذارد بیاموزند و در آن مشارکت کنند، می‌توانند کمک کنند تا اطمینان حاصل شود که این تصمیم‌ها به نیاز آنها برای محیطی پایدار احترام می‌گذارند."

گفتمان حقوق بشر با دقت کافی ابعاد ارتباطی میان حقوق بشر بین‌المللی و خطرات این آلاینده‌ها را روشن ساخته است.

حق حیات اولین و اصلی‌ترین حق انسان در مقابله با آلاینده‌های خطرناک می‌باشد. این حق را می‌توان در منشور بین‌المللی حقوق بشر جستجو کرد. اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۳ این حق را توضیح می‌دهد: "هر فردی حق دارد از زندگی و آزادی و امنیت شخص خویش برخوردار باشد". ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز در بند اول حق حیات را برای همه اعضای خانواده بشری به رسمیت شناخته است: "حق زندگی از حقوق ذاتی شخص انسان است". در اجرای این حق، کشورها موظف هستند تا تدابیر مناسب برای محافظت از زندگی در برابر همه تهدیدات قابل پیش‌بینی اتخاذ کنند. آنان بویژه می‌بایست اقدامات مثبتی را برای افرادی که در موقعیت‌های آسیب‌پذیر قرار دارند و یا جانشان به دلیل تهدیدهای اینگونه سموم دفع آفات در معرض خطر قرار گرفته می‌گیرد، اتخاذ کنند.

هنگامی که سرایت سموم به آبهای جاری و زیرزمینی و همچنین اشاعه آنها از طریق باد، و یا دیگر گونه‌های ارتباطی سلامتی انسان را در خطر قرار می‌دهد، حق حیات نقض می‌شود. بنابراین، کشورها متعهد می‌باشند تا در حمایت از حق زندگی همه امکانات و تدابیر لازم را اتخاذ نمایند. از اینرو لازم است که همه خطراتی که این حق ذاتی انسان را تهدید می‌کنند، توسط کشورها شناسایی شده و با اتخاذ تدابیر لازم تحت کنترل موثر درآیند. کمیته حقوق بشر در نظریه عمومی شماره ۳۶ در سال ۲۰۱۸، با استناد به ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی اذعان می‌دارد که

حق حیات هم برای افراد و هم برای کل جامعه اهمیت حیاتی دارد. این حق به خودی خود به عنوان حقی که در ذات هر انسانی وجود دارد بسیار با ارزش است، اما همچنین یک حق اساسی است که حمایت مؤثر آن شرط لازم برای برخورداری از سایر حقوق بشر

است و محتوای آن می‌تواند توسط سایر حقوق بشر قابل اطلاع باشد.<sup>۳۲۷</sup>

این نظریه همچنین خاطر نشان می‌سازد که حق زندگی نباید به صورت محدود تفسیر شود. این مربوط به استحقاق افراد برای رها بودن اقدامات، و یا عدم انجام اقداماتی، است که ممکن است مرگ غیرطبیعی یا زودرس آنها را باعث شود، و یا مانع از برخورداری آنان از یک زندگی شرافتمندانه باشد. به همین دلیل ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بیان می‌دارد که "حق زندگی از حقوق ذاتی شخص انسان است". حال اگر به همان ماده ۶ میثاق مراجعه نماییم، در بند ۲ می‌گوید که "این حق باید به موجب قانون حمایت بشود. هیچ فردی را نمی‌توان خودسرانه (بدون مجوز) از زندگی محروم کرد". این حق باید توسط قانون حمایت شود. منظور اینکه کشورها باید قوانینی را وضع و به اجرا در آورند که از زندگی همه انسانها محافظت به عمل آورد. کشورهای عضو میثاق بویژه ملزم می‌باشند که اقدامات حفاظتی ویژه‌ای را در قبال افرادی که در موقعیت آسیب پذیری قرار دارند و جانشان به دلیل تهدیدهای خاص یا الگوهای خشونت از قبل موجود در معرض خطر قرار گرفته است، اتخاذ کنند.

نظام‌های منطقه‌ای حقوق بشر نیز حق حیات را در مرکز چارچوب خود قرار می‌دهند. به عنوان مثال، ماده ۲ مقاله‌نامه اروپایی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی می‌گوید: "حق زندگی هر کس باید توسط قانون حمایت شود". منشور آفریقایی حقوق بشر و انسان نیز حق زندگی را در ماده ۴ به رسمیت شناخته و تثبیت می‌کند. ماده ۴ مقاله‌نامه آمریکایی حقوق بشر تضمین‌های مشابهی را ارائه می‌کند. افزون بر این، حق حیات به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی نیز به رسمیت شناخته شده است و آن را برای کشورهایی که معاهدات عمده حقوق بشر را تصویب نکرده‌اند الزام‌آور می‌سازد. در حقیقت، حق حیات یکی از قواعد آمره<sup>۳۲۸</sup> بین‌المللی است که هیچ‌گونه انحرافی از آن امکان پذیر نیست.

براساس ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر شامل حق سلامتی برای همه اعضای خانواده بشری می‌باشد.<sup>۳۲۹</sup> هر کس حق دارد از سطح یک زندگانی برخوردار باشد که سلامت و رفاه او و خانواده‌اش از جمله خوراک و لباس و مسکن و رسیدگی‌های پزشکی آنان را تأمین کند.<sup>۳۳۰</sup> ماده ۹ میثاق حقوق بشر مدنی و سیاسی "هر کس حق آزادی و امنیت

<sup>327</sup> General comment No. 36 (2018) on article 6 of the International Covenant on Civil and Political Rights, on the right to life, Human Rights Committee.

<sup>328</sup> Jus cogens, peremptory norms of international law.

شخصی دارد" و ماده ۱۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز این حق را به رسمیت شناخته‌اند. پیشگیری مناسب و ارتقای سلامت، حق رشد و توسعه با پتانسیل کامل، و حق زندگی در شرایطی که آنها را قادر می‌سازد به بالاترین استانداردهای سلامت دست یابند، همه برآمده از احق برخورداری از سلامتی است که خو حاصل احترام به حق حیات می‌باشد. حق سلامتی شامل عوامل اساسی تعیین کننده سلامت، مانند دسترسی به آب سالم و آشامیدنی؛ تامین کافی غذا، تغذیه، و مسکن؛ شرایط شغلی و محیطی سالم؛ و دسترسی به آموزش و اطلاعات مرتبط با سلامت می‌باشد. قرار گرفتن در معرض آفت کش‌ها و مسمومیت با آفت کش‌های خطرناک بی‌تردید نقض این حق اساسی همه مردم می‌باشد. بنابراین، کشورها باید رسماً وارد عمل شده و با اقدامات مقتضی و مثبت مانع از به خطر افتادن سلامت مردم بشوند. در این ارتباط، کشورها متعهد می‌باشند تا اطلاعات صحیح در مورد خطرات مرتبط با آفت کش‌های بسیار خطرناک که برای حفاظت از حق سلامتی مهم است، را در اختیار آنان بگذارند. این امر بخصوص برای کشاورزان و روستاییان اهمیت دارد که ممکن است به دلیل آگاهی نداشتن به این خطرات سلامتی آنها همواره در خطر باشد. کشورها باید با آموزش‌های لازم به کشاورزان آنها را نسبت به این خطرات آگاه سازند.

حق اطلاعات داشتن در خصوص خطرات ناشی از سموم آفت کش، از جمله حقوق بنیادین برای همه می‌باشد. سازمان ملل متحد و سازمان‌های بین-دولتی منطقه‌ای بر اهمیت اطلاعات در حوزه محیط زیست تاکید کرده‌اند (گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد حقوق بشر و محیط زیست، ۱۹۹۴).

ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز دسترسی به اطلاعات را از جمله حقوق بنیادین بشری می‌داند "هر کس آزاد است هر عقیده‌ای را بپذیرد و آن را به زبان بیاورد و این حق شامل پذیرفتن هرگونه رای بدون مداخله اشخاص می‌باشد و می‌تواند به هر وسیله که بخواهد بدون هیچ محدودیتی به حدود جغرافیایی اخبار و افکار را تحقیق نماید و دریافت کند و انتشار دهد". مهم این است که اطلاعات مربوطه برای همه نیز قابل درک و فهم باشد. از آنجاییکه اطلاعات مربوط به آلاینده‌های آلی خطرناک به اصطلاحات پیچیده و علمی همراه می‌باشد، کشورها باید زمینه‌ها و اقدامات لازم را به عمل آورند تا اطلاعات قابل فهم در اختیار مردم، بویژه کشاورزان قرار گیرد. و از آنجاییکه در بیشتر کشورهای در حال توسعه و یا کمتر توسعه یافته، کشاورزان سواد خواند و نوشتن ندارند، و یا اینکه زبان آنها انگلیسی نمی‌باشد، اطلاعات مربوط به این سموم بدون درک کافی از بین وی روند و در نتیجه زبان‌های خاص دامنگیر همه مردم و محیط زیست می‌شود.

به عنوان جمع بندی، رهیافت حقوق بشری به آلاینده‌های آلی خطرناک نه تنها این تعهد را بر عهده کشورها می‌گذارد تا مانع از اقداماتی شوند که برای سلامتی و حیات شهروندان زیان آور و خطرناک می‌باشد، آنها همچنین متعهد هستند تا اقدامات مثبتی را در جهت حفاظت از حقوق بشر شهروندان خود به عمل آورند. البته این اقدامات منوط و محدود به شهروندان یک کشور خاص نیستند. بلکه به عنوان تعهدی جهانشمول می‌بایست در برگیرنده حقوق بشر ذاتی همه اعضای خانواده بشری باشد. از آنجاییکه مقررات و قوانین حقوق بشر بین‌المللی شامل مجموعه گسترده‌ای از اعلامیه‌ها، میثاق‌ها، معاهدات و یا تفاسیر دادگاه‌های بین‌المللی می‌باشد، و این ابعاد معاهداتی غالباً به حقوق عرفی بین‌المللی نیز همراه هستند، نمی‌توان فقط موارد و یا ارجاعات خاصی را از درون آن مجموعه حقوقی برای موضوع مورد بحث در این مقاله در نظر گرفت. بلکه باید کل مجموعه حقوق بشر را به عنوان یک حقیقت یکپارچه، غیر قابل انفکاک، به هم پیوسته، و متقابلاً تقویت کننده برای مقابله با آثار زیانبار آلاینده‌ها بکار برد. بنابراین، ارجاعات محدود به اعلامیه جهانی حقوق بشر و یا میثاق‌ها فقط اشاراتی ساده برای تبیین رهیافت حقوق بشری نسبت به آلاینده‌های آلی خطرناک بودند. این ارجاعات فقط اشاره‌هایی بر این حقیقت هستند که آلاینده‌های نه تنها ناقض حقوق ذاتی مردم، بلکه به موجب حقوق بشر محیط زیست ناقض قواعد محکم و استوار امره هستند که کوتاهی در قبال آنها موجب مسئولیت بین‌المللی است.

## فصل شانزدهم

### پیامدهای حقوقی ساقط ساختن هواپیمای اوکراین

پرسش: پیامدهای حقوق بشری ساقط ساختن هواپیمای اوکراینی توسط سپاه پاسداران چیست؟<sup>۳۲۹</sup>

در بامداد روز چهارشنبه هجدهم دی ماه ۱۳۹۸، هشتم ژانویه ۲۰۲۰ ساعتی پس از موشک باران بخش‌هایی از یک پایگاه هوایی آمریکا در عراق به تلافی ترور قاسم سلیمانی، یک هواپیمای مسافبری شرکت هواپیمایی اوکراین با ۱۷۶ مسافر و خدمه در نزدیکی تهران در آسمان هدف موشک‌های پدافند هوایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قرار گرفت و سقوط کرد. با گذشت یکسال از این واقعه وحشتناک، هنوز بازماندگان قربانیان بی‌گناه و همه مردم ایران در اندوهی عمیق و خشمی روز افزون قرار دارند. رسانه‌های جمعی نیز به اشکال مختلف به ابعاد این موضوع پرداخته‌اند. در تاریخ نوزدهم ماه مارس سال ۲۰۲۱، سازمان هواپیمایی ایران در گزارش نهایی خود با بررسی سرنگون ساختن هواپیمای اوکرائینی، مسئول اصلی این فاجعه را یک متصدی دفاع ضد هوایی سپاه پاسداران معرفی کرد. گزارش بلافاصله مورد انتقادات فراوانی قرار گرفت. وزیر خارجه اوکراین این گزارش را "تلاشی ریاکارانه برای پوشاندن حقیقت" خواند. جاستین ترودو، نخست‌وزیر کانادا، نیز اعلام کرد که به تلاش برای پاسخگویی ایران به سقوط هواپیمای اوکرائینی در سال گذشته ادامه می‌دهد. او گزارش نهایی ایران مبنی بر قصور "کاربر سامانه دفاع هوایی" در سرنگونی هواپیما توسط سپاه

---

<sup>۳۲۹</sup> این مقاله بلافاصله بعد از شنیدن خبر، و در همان روزهای اول که فاجعه ناگوار جنایت سرنگونی هواپیما انجام شد، به تحریر در آمده و انتشار یافت.

پاسداران را "ناکافی" دانست. اخیرا نیز دبیر شورای عالی امنیت ملی اوکراین گفته است ایران "عامدانه" هواپیمای مسافربری اوکرائینی را در نزدیک تهران سرنگون کرده است.

از طرف دیگر اغلب در رسانه‌های جمعی خانواده‌های قربانیان و یا کارشناسان رسانه ای این بحث را مطرح می‌سازند که موضوع باید به دادگاه لاهه ارجاع شود. ولی اینها توضیح نمی‌دهند که منظورشان کدام دادگاه است. در لاهه دادگاه و دیوان‌های متفاوتی وجود دارند که صلاحیت‌های خاص خود را دارند. بنابراین، صرف بیان ارجاع به دادگاه لاهه بدون توضیح دقیق اینکه منظورشان کدامین دادگاه و با چه صلاحیتی، در شکل‌گیری افکار عمومی گمراه کننده خواهد بود. این نوشتار کوتاه به بررسی و تبعات ابعاد حقوق بین‌المللی موضوع می‌پردازد. هدف از تحریر نوشتار نیز این است که توضیح دهد چگونه باید راه را برای تعقیب قضایی عاملان حادثه جنایت‌کارانه هموار نمود. همچنین خانواده قربانیان نیز می‌توانند با دقت بیشتر در بایند که چگونه باید روشی صحیح را طبق معیارهای حقوق بین‌الملل برای دادخواهی خود دنبال کنند.

تا قبل از جنگ جهانی اول و در طول این جنگ، نظارت بر رفت و آمد هواپیماهای غیر نظامی و قوانین ناظر بر آن در اختیار کشورها و ملاحظات ملی آنها قرار داشت. بنابراین آنها می‌توانستند بدون اخطار قبلی به روی هواپیماهایی که مرزهای هوایی آنها را نقض می‌کردند، آتش بگشایند. عدم وجود قوانین و استانداردهای بین‌المللی که ناشی از عدم توسعه یافتگی صنعت هوانوردی بود، به کشورهای اروپایی این اجازه را می‌داد که با توجه به اولویت‌های سیاسی خود و بنا بر شرایطی به رفت و آمد‌های احترام گذاشته و یا آنها را منع نمایند. در سال ۱۹۱۰ کشور فرانسه کنفرانسی بین‌المللی تشکیل داد تا بتواند به وضع قوانینی در مورد حمل و نقل هوایی غیر نظامی سر و سامانی بخشد. ولی این تلاش به دلیل فضای متشنج سال‌های پیشین جنگ جهانی اول نتوانست به معاهده‌ای منجر شود. ولی با پایان یافتن جنگ جهانی اول، طی کنفرانس پاریس نخستین مقاله‌نامه بین‌المللی برای تنظیم مقرراتی برای هوانوردی دست یافت. با دنبال این مقاله‌نامه کمیسیون بین‌المللی نوابری هوایی<sup>۳۳۰</sup> تاسیس و تلاش کرد تا مقرراتی را برای نوابری وضع نماید.<sup>۳۳۱</sup> وقوع جنگ جهانی دوم شرایط را به سمت دوران جنگ جهانی اول باز گرداند بگونه‌ای که کشورهای اروپایی می‌توانستند هواپیماهایی که حریم هوایی آنان را نقض می‌کردند، هدف قرار دهند.

<sup>330</sup> International Commission for Air Navigation - ICAO

<sup>331</sup> Journal of Air Law and Commerce Vol. 1 issue 1 (1930).

بعد از جنگ جهانی دوم و با شکل‌گیری کنفرانس شیکاگو در سال ۱۹۴۴ مقاله‌نامه بین‌المللی هواپیمایی که به مقاله‌نامه شیکاگو اشتهار دارد به تصویب رسید. این مقاله‌نامه دو اصل بنیادین را در حمل و نقل هوایی هوایی تاسیس کرد: اصل اول ناظر بر حق عبور هواپیماهای غیرنظامی، دوم، حق فرود آمدن برای سوخت‌گیری مجدد و یا رفع مشکلات فنی بدون اجازه دادن یا سوار شدن مسافران.<sup>۳۳۲</sup> بخش دوم این مقاله‌نامه سازمان بین‌المللی حمل و نقل هوایی غیر نظامی را تاسیس کرد.<sup>۳۳۳</sup> پس از تاسیس سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ این سازمان بعنوان یک آژانس تخصصی به مجموعه ملل متحد پیوست. ایران به این معاهده پیوسته و آنرا در سال ۱۹۵۰ در قانونگذاری داخلی به تصویب رسانده است. مهمترین وظیفه‌ای که به ایکائو محول شده است "امنیت پرواز در حمل و نقل هوایی بین‌المللی است. ماده ۴۴ مقاله‌نامه اهداف اصلی از تاسیس این سازمان را " توسعه اصول و فنون حمل و نقل و هوایی بین‌المللی و تقویت برنامه ریزی و توسعه حمل و نقل هوایی بین‌المللی " اعلام کرده است. بند اول همان ماده به صراحت اعلام می‌دارد که "باید از رشد ایمن و منظم هواپیمایی کشوری بین‌المللی در سراسر جهان اطمینان حاصل کرد".<sup>۳۳۴</sup>

در حال حاضر این مقاله‌نامه برجسته‌ترین منبع معتبر حقوقی مرتبط با منع هدف قرار دادن هواپیماهای غیر نظامی در حقوق بین‌الملل می‌باشد.<sup>۳۳۵</sup> کشورهای عضو سازمان هوانوردی بین‌المللی نه تنها باید بنا بر اصل وظیفه اخلاقی خود را به تامین امنیت رفت و آمد هوایی متعهد نمایند، بلکه به عنوان اصل پیشبرد موثر همکاری‌های بین‌المللی برای زندگی صلح‌آمیز همه اقدامات لازم را برای تامین امنیت هواپیماهای غیر نظامی انجام دهند. بنابراین نوعی هماهنگی باید میان حقوق بین‌الملل هوانوردی و حقوق داخلی ایجاد شود تا به موجب آن امنیت هوایی برقرار شود. بی‌تردید بازیگر اصلی در این تعاملات کشورها هستند که می‌بایست به موجب تعهدات قراردادی امنیت برای همه انسان‌ها خواه روی زمین و یا هوا و دریا تامین نمایند. این تعهدات در حوزه هوایی عمدتاً توسط قوانین ایکائو و دیگر نهادهای

<sup>332</sup> Convention on International Civil Aviation, Dec. 7, 1944, 61 Stat. 1180, 15 U.N.T.S. 295.

<sup>333</sup> International Civil Aviation Organization - ICAO

<sup>334</sup>

<https://treaties.un.org/doc/Publication/UNTS/Volume%2015/volume-15-II-102-English.pdf>

<sup>۳۳۵</sup> در مجموع ۵۲ مقاله‌نامه و پروتکل در رابطه با موضوعات هوانوردی غیر نظامی وجود آمده است. نگاه کنید به

<https://www.icao.int/secretariat/legal/lists/current%20lists%20of%20parties/allitems.aspx>



منطقه‌ای تعریف شده است. بنابراین تنها منبع معتبر برای تعیین پیامدهای واقعه قوانین ایکائو است. این نوشته کوتاه صرف نظر از بحث کاملاً تخصصی مربوط به حمل و نقل هوایی، نگرشی متفاوت را با توجه به اصول حقوق بین‌الملل در خصوص پیامدهای ساقط ساختن هواپیمای اکرائینی ارائه می‌دهد. هدف اصلی نوشتار این است که به زبانی بسیار ساده و اجمالی توضیح دهد با تفاسیر موسع منابع حقوق بین‌الملل عمومی نیز می‌توان برای پشتیبانی از ایمنی حمل و نقل هوایی غیر نظامی و تعهد کشورها نسبت به آنها هم برای توضیح حقوقی ادامه بحث استفاده کرد. در این ارتباط می‌توان به سه منبع اشاره کوتاهی داشت.

الف - حقوق طبیعی از مهمترین منابع حقوق بین‌الملل عمومی است. در حقیقت، حقوق بین‌الملل وابستگی عمیقی به این روش قانون طبیعی دارد، زیرا شامل مواردی است که در حل اختلافات کارساز بوده‌اند. شاید بتوان گفت که حقوق طبیعی همانند حقوق الهی هستند که در نظام طبیعت قرار داشته و طرفین را بر می‌انگیزد تا با تلاشی آگاهانه و مسئولانه مشکل موجود را برای حفاظت از زندگی مسالمت آمیز، یعنی برقراری صلح بین‌المللی، بر طرف نمایند. از نقطه نظر روشی این حقوق به روشهای حل اختلاف بر مبنای تلاش‌های آگاهانه طرفین شباهت دارد. علت اصلی توجه به حقوق طبیعی نیز در اهمیت عدالت قرار دارد. یعنی اینکه صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز بدون اراده ای لازم برای برقرار ساختن عدالت در روابط میان ملت‌ها امکان پذیر نیست. در حقیقت بایسته‌هایی اخلاقی وجود دارند که همانند فرمان‌های غیر قابل تردید می‌بایست توسط اعضای جامعه بین‌المللی پذیرفته شوند. جان فینیس حقوق طبیعی را مانند عقلانیتی عملی می‌داند که در متن حیات طبیعی قرار داشته و توسط عامل خردمند قابل درک می‌باشد. در حقیقت با اندیشه کردن می‌توان در عمل هر آنچه از اختلافات حاصل می‌شود را به بگونه‌ای مسالمت‌آمیز خاتمه داد.<sup>۳۳۶</sup> حقوق بین‌الملل وابستگی عمیقی به این حقوق طبیعی دارد، زیرا شامل مواردی است که برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات میان کشورها کارساز بوده‌است. حقوق بین‌الملل عرفی نیز متأثر همین حقوق طبیعی است که با پیشبرد روش‌های مسالمت‌آمیز میان کشورها، و نیز افراد، همواره به ایجاد ثبات در روابط منجر شده است. پیمان‌های صلح از بهترین نمونه‌های وابستگی حقوق بین‌الملل با حقوق طبیعی می‌باشد.

<sup>336</sup> Anthony D'Amato (2010). Is International Law Part of Natural Law? Northwestern University School of Law Northwestern University School of Law Scholarly Commons.

حقوق طبیعی در شناسایی و تعریف جنایت‌هایی که اهمیت جهانی دارند نیز نقش موثری را ایفا می‌کند. در این موارد دادگاه‌های ملی فراتر از مرزهای حقوق قراردادی می‌توانند به اینگونه جرایم رسیدگی کرده و عاملان جنایات را محاکمه نمایند. نکته خیلی مهم در این گونه صلاحیت دادگاه‌ها این است که برای رسیدگی به اینگونه جنایت‌ها نیاز به رهیافت‌ها و قواعدی است که فراتر از حقوق وضع شده باشد. یعنی جنایت آنقدر فجیع باشد که وجدان جامعه بین‌المللی را تحت تاثیر قرار دهد. از نمونه‌های خوبی که می‌توان برای این کاربرد حقوق طبیعی نام برد محاکمه آیشمن است.<sup>۳۳۷</sup> البته این موضوعی بسیار بحث انگیز است چرا که ممکن است اعتراضات جدی در برابر صلاحیت دادگاه‌های ملی برای رسیدگی به جنایات با ماهیت جهانی مورد تردید قرار گیرد. ولی این بحث از این بابت مورد توجه قرار می‌گیرد که می‌تواند حقوق عدالت محور طبیعی را در حقوق بین‌الملل توضیح دهد. براساس اینگونه اندیشه‌های حقوق طبیعی در حقوق بین‌الملل می‌توان استناد کرد که برقراری امنیت هوایی برای تامین جان مسافران بیگناه جزو غیرقابل تردید حقوق طبیعی است.

ب - قواعد آمره دومین منبع حقوق بین‌الملل هستند که ضرورت تامین امنیت هوایی را بالاترین درجه اهمیت تایید می‌نمایند. این گونه قواعد در حقیقت فرمان‌هایی هستند که بر حقوق قراردادی پیشی می‌گیرند. اینها در اصل ناظر بر قواعد اخلاقی و نانوشته هستند که بر اجرای عدالت استوار بوده و بنابراین به سختی می‌توانند در دادگاه‌ها مورد استناد قرار گیرند. ولی هرگاه قانونی وضع شده کرامت و حیثیت انسانی را زیر پا می‌گذارد، می‌توان به قواعد آمره مراجعه نمود. بنابراین، قوانین نوشته شده نمی‌بایست تحت هیچ شرایطی ناقض فرمان مطلق قواعد آمره باشند زیرا این فرامین لازمه ضروری عدالت می‌باشند. به دلیل همان ضرورت برقراری عدالت، قواعد آمره ریشه‌هایی در قوانین حقوق طبیعی دارند. در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، و ضرورت برقراری صلح بین‌المللی و متعهد ساختن کشورها به الزامات هنجاری نوین، این قواعد در ماده ۳۵ معاهده بین‌المللی حقوق معاهدات سال ۱۹۶۹ بطور رسمی تعریف شدند. "اگر معاهده ای هنگام تصویب در تعارض با قواعد آمره بین‌المللی باشد، در اعتبار تهی خواهد بود". همان ماده ادامه می‌دهد که "قواعد آمره حقوق بین‌الملل عمومی آنهایی هستند که توسط جامعه بین‌المللی کشورها به عنوان یک هنجار بین‌المللی پذیرفته و به رسمیت شناخته شده است. هیچگونه استثنایی از آن مجاز نیست مگر اینکه با قاعده بعدی حقوق بین‌الملل عمومی وبا همان ویژگی قابل تغییر

<sup>۳۳۷</sup> نگاه کنید به

باشد.<sup>۳۳۸</sup> قواعد آمره وظایفی را به عهده کشورها می‌گذارد که تحت هیچ شرایطی قابل انکار نیست و کوتاهی در قبال آن مسئولیت بین‌المللی به همراه می‌آورد. بنابراین در ارتباط با مقررات حمل و نقل هوایی، موضوع امنیت جان مسافران که موضوع اصلی حقوق بشر می‌باشند، می‌توان با تفاسیری موسع نفوذ قواعد آمره را مد نظر قرار داده و استدلال کرد که کوتاهی در تامین امنیت هوایی برای هواپیماهای مسافربری نمی‌تواند تحت هیچ شرایط قابل اغماض باشد. عمده قواعد حقوق بین‌الملل عمومی ممنوعیت اکید استفاده از ابزارهای نظامی را در برابر هواپیماهای مسافربری منع کرده، و ضرورت رعایت آنرا در ردیف و مصداق روشن قواعد آمره قرار می‌دهند.<sup>۳۳۹</sup> پیشتر از این هم مجمع عمومی ملل متحد طی قطعنامه شماره ۹۲۷ در سال ۱۹۵۵ از کشورهای عضو خواسته بود تا اقدامات لازم را برای جلوگیری از شرایطی که موجب ایجاد سانحه برای هواپیماهای نظامی می‌شود اتخاذ نمایند.<sup>۳۴۰</sup> شورای امنیت نیز به موجب قطعنامه ۱۰۶۷ در سال ۱۹۹۶ رسماً اعلام نمود که استفاده از ابزارهای نظامی علیه هواپیماهای غیر نظامی مغایر با نیت بشردوستانه و نیز رویه‌های حقوق طبیعی و نیز حقوق عرفی بین‌المللی است.<sup>۳۴۱</sup>

ج - درنهایت می‌بایست مقاله‌نامه رم برای تاسیس دیوان کیفری بین‌المللی اشاره کرد. ماده پنج مقاله‌نامه مذکور، صلاحیت دادگاه را در خصوص چهار نوع جنایت معتبر می‌شناسد که عبارتند از جنایت کشتار جمعی (ژنوساید)؛ جنایت علیه بشریت؛ جنایات جنگی؛ و جنایت ناشی از جنگ تجاوزگرایانه. سرنگون ساختن هواپیمای مسافربری در هیچ کدام از این موارد صلاحیت دیوان مذکور قرار نمی‌گیرد. با این وصف به نظر این نویسنده می‌توان با تفاسیری آنرا زیر بخش دوم ماده پنج قرار داد. این بخش که ناظر به عنوان جنایت علیه بشریت

338

[https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/conventions/1\\_1\\_1\\_969.pdf](https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/conventions/1_1_1_969.pdf)

<sup>339</sup> International Law Commission stated that "the law of the Charter concerning the prohibition of the use of force in itself constitutes a conspicuous example of a rule in international law having the character of jus cogens." Par. 1 of the International Law Commission's Commentaries on Art. 50 of its draft "Articles on the Law of Treaties," International Law Commission Yearbook, 1966-II, 270.

<sup>340</sup> General Assembly Resolution 927, 10th sess., 14 December 1955.

<sup>341</sup> Security Council Resolution 1067, 26 July 1996, S/RES/1067 (1996).

می‌باشد، با دقت بیشتری در ماده ۷ مقاله‌نامه توضیح داده شده است. "جنایت علیه بشریت به معنی هر یک از اقداماتی به شرح زیر است که به عنوان بخشی از یک حمله گسترده یا سیستماتیک علیه اهداف غیرنظامی، با اطلاع از حمله انجام می‌شود". یکی از اینگونه جنایات در پاراگراف ۱۱ ماده مذکور توضیح داده شده است: "سایر اعمال غیرانسانی با شخصیتی مشابه عمداً باعث رنج بزرگ، یا صدمه جدی به بدن یا سلامت روحی یا جسمی می‌شود".<sup>۳۴۲</sup> در این نوشتار کوتاه فرصت برای توضیح و تفسیر موسع این قیود مقاله‌نامه وجود ندارد. اما با نگاهی ساده می‌توان این فرضیه را پیشنهاد کرد که ساقط ساختن هواپیماهای غیر نظامی علاوه بر اینکه نقض آشکار مفاد قواعد بین‌المللی که در پیش توضیح داده شد، می‌تواند به عنوان جنایت علیه بشریت نیز تفسیر شود.

با توجه به توضیحاتی که داده شد، ساقط ساختن هواپیمای اکرایی در آسمان تهران توسط موشک‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نقض فاحش مقررات حقوق بین‌الملل می‌باشد که موجبات مسئولین کیفری بین‌المللی برای جمهوری اسلامی ایران را فراهم می‌آورد. حال چند پرسش مطرح است که آیا ماهیت این مسئولیت به درستی کیفری و بین‌المللی است؟ اگر چنین است رویه قضایی متناسب با آن چیست و به عهده چه دادگاه و یا سازمان قضایی بین‌المللی می‌باشد؟ چه کسانی می‌توانند این مورد را به نظام قضایی متناسب بیاورند؟ راه‌ها و سازو کارهای عملی پیگیری قضایی بین‌المللی چیست و چگونه کار می‌کند؟ اینها پرسش‌هایی است که خانواده قربانیان فاجعه سرنگون سازی هواپیما اوکراین و وکلای آنها باید پاسخ گویند.

## فصل هفدهم

### قاعده حسن نیت و مسئولیت بین‌المللی

رهبر جمهوری اسلامی در اوایل سال جاری خرید و استفاده از واکسن تولید امریکا و بریتانیا را ممنوع اعلام کرد. این موضوع نارضایتی و خشم عمده ایرانیان را به دنبال داشت. درعین حال وفاداران به نظام به اشکال مختلف کوشیدند تا از مواضع رهبر خود دفاع کنند. این نوشته کوتاه توضیح می‌دهد که از نقطه نظر حقوق بین‌الملل معاصر، تصمیم رهبر خود-خوانده جمهوری اسلامی برای ممنوعیت خرید واکسن نقض مهمترین و اصلی‌ترین قواعد حقوق بین‌الملل، و در نتیجه موجب مسئولیت کیفری بین‌المللی است. این مسئولیت کیفری در حیطة صلاحیت دادگاه کیفری بین‌المللی قرار می‌گیرد.

### قاعده وفای به عهد

قاعده وفای به عهد<sup>۳۴۳</sup> از دیرپا ترین قواعد حقوق بین‌الملل معاصر است که هم توسط حقوق قراردادی و هم حقوق عرفی به عنوان مهمترین اصل در روابط میان کشورها به رسمیت شناخته شده است. پیام اصلی قاعده این است: "کشورها باید به تعهدات خود ناشی از قراردادها وفادار بمانند". بدون این قاعده هیچ توافق و معاهده بین‌المللی خواه دوجانبه و یا چند جانبه نمی‌تواند پا برجا و معتبر باقی بماند. طبیعتاً هیچ مجالی هم برای همزیستی مسالمت‌آمیز وجود نخواهد داشت.

---

<sup>343</sup> Pacta sunt servanda

ماده ۲۶ مقاوله‌نامه حقوق معاهدات وین مصوب سال ۱۹۶۶ به صراحت اعلام می‌دارد که "معاهده‌ای که در حال اجرا است برای طرفین آن لازم الاجرا است و باید توسط آنها به خوبی انجام شود". رابطه این قاعده با اعلام ممنوعیت خرید واکسن کرونا توسط رهبر ایران چیست؟

آیه ۱ از سوره مائده هم آنرا تصریح کرده است

مقدمه منشور ملل متحد در بند دوم کشورهای عضو را به احترام و ایمان به "حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق مرد و زن و همچنین بین کشورها اعم از کوچک و بزرگ" متعهد نگه می‌دارد.

علت عطف توجه با این امر مهم و حیاتی این است که براساس اعتقاد بنیانگذاران نظم هنجاری پس از جنگ جهانی دوم، (براساس بند سوم از مقدمه منشور) این تعهد "لازمه ایجاد شرایط لازم برای حفظ عدالت و احترام الزامات ناشی از عهدنامه‌ها و سایر منابع حقوق بین‌المللی و کمک به ترقی اجتماعی و شرایط زندگی بهتر با آزادی بیشتر" اجتناب ناپذیر می‌باشد.

البته منشور ملل متحد به صراحت این تعهد به معاهدات را زیر عنوان وفای به عهد توضیح نداده است. ولی از آنجاییکه منشور در حکم قانون اساسی جهان است، اهمیت تعهدات کشورها به اجرای مندرجات آن به مراتب بالاتر از دیگر معاهدات بین‌المللی است. علاوه بر این منشور از الزام‌آورترین معاهداتی است که تا کنون به وجود آمده است، و همه کشورهای جهان حتی آنهایی که به عضویت سازمان ملل متحد در نیامده‌اند باید به اهداف مندرج در منشور وفادار باشند.<sup>۳۴۴</sup> مهمترین هدفی که منشور کشورهای عضو را برای اجرای آنها متعهد نگه می‌دارد چه هستند؟

علاوه بر متعهد ساختن کشورهای عضو برای احترام به حقوق انسانها و ایمان به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق مرد و زن (موضوع بند دوم از مقدمه) و نیز تعهد به ایجاد شرایط لازم برای حفظ عدالت و برقراری زندگی بهتر برای مردم (بند سوم مقدمه)، ماده یک و دوم منشور ملل متحد این تعهدات را با صراحت بیشتری بر عهده کشورها می‌گذارد:

---

<sup>۳۴۴</sup> در باره اشغال افریقای جنوب غربی (نامیبیا توسط دادگاه بین‌المللی دادگستری نگاه کنید به رای مشورتی قاضی خوزه آوارز

ماده ۱ بند سوم: "حصول همکاری بین‌المللی در حل مسائل بین‌المللی که دارای جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی یا بشر دوستی است و در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان و یا مذهب";

ماده ۲ بند سوم: "کلیه اعضاء به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت تعهداتی را که به موجب این منشور بر عهده گرفته‌اند با حسن نیت انجام خواهند داد".

جمهوری اسلامی ایران مانند دیگر اعضای ملل متحد اولاً باید به احترام به "حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی" مردم خود به لحاظ حقوقی وفادار باشد. دوم اینکه جمهوری اسلامی باید "به ترقی اجتماعی و شرایط زندگی بهتر با عضو قانونی و مشروع در نظام بین‌المللی باقی بماند. سوم اینکه حصول همکاری بین‌المللی در حل مسائل... و نیز تعهد به "حسن نیت" در اجرای مفاد ذکر شده در منشور جزو تعهدات غیر قابل اجتناب همه کشورها از جمله جمهوری اسلامی می‌باشد. فرمان رهبر جمهوری اسلامی نقض آشکار همه این تعهدات منشور و از همه مهمتر قاعده وفای به عهد طبق ماده ۲۶ مقاله‌نامه حقوق معاهدات است. از آنجاییکه هم منشور و هم مقاله‌نامه وین تعهداتی الزام‌آور ایجاد می‌کنند که تخلف از آنها مغایر با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد. این تخلفات بنا بر دلیلی که در زیر توضیح داده می‌شود، نمی‌تواند توسط جامعه بین‌المللی بی‌پاسخ گذاشته شود.

#### قاعده "حسن نیت"

قاعده حسن نیت<sup>۳۴۵</sup> در اجرای تعهدات بین‌المللی نیز از دیرپاترین اصول بنیادین حقوق بین‌الملل می‌باشد. منشور ملل متحد این قاعده را در بند دوم از ماده دو به صراحت بیان داشته و همه اعضا را به احترام به آن متعهد نگه می‌دارد: "کلیه اعضاء به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت تعهداتی را که به موجب این منشور بر عهده گرفته‌اند با حسن نیت انجام خواهند داد". در حقیقت کشورهای عضو سازمان ملل متحد صرف‌نظر از عقاید مسلکی خود باید با حسن نیت در اجرای تعهدات خود آنگونه که در بالا ذکر شد، بکوشند. قصور در این تعهدات چه نوع مسئولیتی ایجاد می‌کند؟

<sup>345</sup> Bona fide principle.

قاعده تعهد نسبت به همه (تعهد نسبت به هم جهانیان)

پاسخ به پرسش فوق را باید در هم پیوندی قاعده "وفای به عهد" و قاعده "حسن نیت" (که در بالا ذکر داده شدند) با قاعده سومی یافت. این قاعده سوم که به تعهدات "ارگا منس" موسوم است، می‌گوید که تعهدات یاد شده "برای همه" و بدون استثناء قابل اجراست. هرگاه اینچنین قاعده ای نقض شود، جامعه بین‌المللی باید به ناقض پاسخ دهد چرا که نقض ایجاد کننده مسئولیت کیفری بین‌المللی است. دادگاه دادگستری بین‌المللی در قضیه شرکت برق بارسلونا در نظریه مشورتی خود (۱۹۷۰) توضیح می‌دهد که پاره‌ای از تعهدات بین‌المللی تعهداتی به مراتب بالاتر از تعهدات قراردادی ایجاد می‌کنند. این تعهدی در قبال کل جامعه بین‌المللی است.

حال نگاهی ساده به موضوع ممنوعیت خرید و استفاده از واکسن کرونا بیندازیم. حفاظت از آسایش و سعادت شهروندان و کمک به پیشرفت و توسعه کشور از مسئولیت‌های کشور است که باید با حسن نیت در وفای به عهد و در ضرورت احترام به حقوق اساسی و ارزش و احترام مردم انجام شود. در شرایطی که ممنوعیت استفاده از واکسن‌های ساخت آمریکا و یا بریتانیا عواقب گسترده و نابودی بخش بزرگی از جمعیت کشور را به دنبال دارد، فرمان رهبر جمهوری اسلامی نقض قاعده تعهدات در قبال همه، یعنی تعهدات "ارگا منس" باید به عنوان مسئولیت جنایی بین‌المللی مورد توجه متخصصان قرار گیرد.



## فصل هیجدهم

### ممنوعیت واکسن کرونا به عنوان جنایت علیه بشریت

پرسش‌ها: تعریف دقیق حقوقی جنایت علیه بشریت طبق مقررات حقوق کیفری بین‌المللی چیست؟ عناصر تشکیل دهنده آن نوع جنایات چیست؟ آیا فرمان ممنوعیت خرید واکسن های ایمن سازی در برابر ویروس کرونا می‌تواند مصداق بارز جنایت علیه بشریت باشد؟<sup>۳۴۶</sup>

#### طرح موضوع

فراگیری ویروس کرونا باعث از دست رفتن جان هزاران هموطن بیگناه شده است. اما اصلی‌ترین عامل در این نرخ بالای مرگ و میر حاصل از ابتلای به ویروس کرونا، صرفاً رفتار پاره‌ای از مردمی است که در باره روش‌های پیشگیری تعلل می‌ورزند، و یا نتیجه بی‌کفایتی مسئولان کشور، بلکه از همه مهمتر ناشی از جزم اندیشی مذهبی همراه با لجاجت بیهوده شخص خود-خوانده اول مملکت و ذهن متوهم او در خصوص دشمنان خیالی است. آقای خامنه‌ای در یک سخنرانی در اوایل سال جاری میلادی دستور منع واردات واکسن‌های آمریکایی و انگلیسی را صادر کرد. این در حالی بود که بیش از ۵۵ هزار شهروند ایرانی، جان خود را به دلیل ابتلا به ویروس کرونا از دست داده بودند. این فرمان مستبدانه که براساس توهمات وی در باره دشمنان فرضی صادر شد، بلافاصله با پشتیبانی روشنفکر نمایان خود-فروخته و مجیزگویان وی همراه شد. نتیجه این تصمیم از دست رفتن جان هزاران انسان بیگناه بوده است. به همین دلیل نه تنها تحلیلگران سیاسی، بلکه عموم مردم تصمیم آقای خامنه‌ای را معادل طرحی برای انجام جنایت علیه بشریت می‌دانند. پرسشی که بلافاصله به

<sup>۳۴۶</sup> این نوشتار بلافاصله بعد از فرمان ممنوعیت واردات واکسن کرونا توسط رهبر جمهوری اسلامی تحریر و انتشار یافت.

ذهن کنجکاو خطور می‌کند این است که اولاً منظور از جنایت علیه بشریت چیست، و ثانیاً چگونه می‌توان آنرا اثبات کرد، و در نهایت عواقب حاصل از اتخاذ چنین تصمیمی چه می‌باشد؟

هدف اصلی این نوشتار کوتاه این است که مفهوم جنایت علیه بشریت را در چارچوبه حقوق کیفری بین‌المللی توضیح داده، موارد و مثال‌های آنرا باز شکافی کرده، سپس عناصر تشکیل دهنده جنایت را برای تثبیت امر جنایی بودن را توضیح داده، و در نهایت این زمینه را فراهم آورد تا به موجب آن حقوق دانان بین‌المللی برانگیخته شوند فرمان ممنوعیت ورود واکسن‌های امریکایی و انگلیسی ایمن سازی در برابر ویروس کرونا را به عنوان جنایت علیه بشریت در دستور کار عملی قرار دهند. شایان ذکر است که عمده فعالان جامعه مدنی و حقوق بشر به درستی بیان می‌دارند که موثرترین راه مقابله با نظام به ظاهر اسلامی تمامیت خواه، افزایش آگاهی‌ها، محکم‌تر ساختن صداهای اعتراضی، و ایجاد هماهنگی میان معترضان برای تحقق مطالبات خود می‌باشد. اما این نیاز را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت که تحلیل‌های علمی دقیق می‌تواند سهم بسیار موثری در شکل‌گیری آگاهی‌های اصیل برای پیشبرد مبارزات مدنی و رهایی بخش مردم ستم دیده در مقابل نظام تمامیت خواه مذهبی و ساز و کارهای اجرایی آنها داشته باشد.

### نگاهی به پیش زمینه‌های تاریخی

برای طرح موضوع جنایت علیه بشریت و ابعاد و تبعات کیفری حاصل از آن می‌بایست اندیشه‌ها را به سوی تصویب مقوله‌نامه رم در سال ۱۹۹۸ و سپس تاسیس دادگاه کیفری بین‌المللی در سال ۲۰۰۲ معطوف داشت. علت این عطف توجه هم این است که مأموریت دادگاه این است که به مصونیت‌آنهايي که مرتکب جنایت علیه انسان‌های بیگناه می‌شوند، خاتمه داده شده و در مورد آنها عدالت اجرا شود. "دادگاه در مبارزه‌ای جهانی برای پایان دادن به مصونیت افرادی که در حاکمیت بوده‌اند از طریق اجرای عدالت کیفری بین‌المللی مشارکت خواهد داشت. هدف دادگاه این است که آن مسئولان را در قبال جنایات خود مسئول دانسته تا بتواند از وقوع مجدد این جنایات جلوگیری کند"<sup>۳۴۷</sup> بنابراین، این موضوع که باید به مصونیت افرادی که در حکومت بوده و یا با آنها همکاری کرده‌اند، و نه خود نهاد دولت، خاتمه داده شود، موضوع کاملاً جدیدی است که در حیطه حقوق کیفری بین‌المللی و لایه‌های

<sup>۳۴۷</sup> نگاه کنید به آغازین سطور توضیح مأموریت دادگاه در تارنمای دادگاه کیفری بین‌المللی

همپوش آن با حقوق بشردوستانه بین‌المللی قرار می‌گیرد، هرچند که ریشه‌هایی در تحولات تاریخ معاصر هم دارد. موضوع از این بابت مهم است که ممکن است پرسیده شود چرا باید به آن مصونیت‌ها که هم در حقوق عرفی و هم حقوق قراردادی بین‌الملل مورد احترام بوده‌اند، باید خاتمه داده شود؟ به عبارت دیگر چرا می‌بایستی این عنصر برجسته حقوق بین‌الملل که برخاسته از حق حاکمیت ملی کشورها طبق نظام و عقلانیت وستفالیایی عصر مدرن هست را به چالش کشیده و ناقضان حقوق انسان‌ها را در پیشگاه عدالتی بیطرفانه محاکمه نمود؟ پاسخ شاید خیلی ساده باشد و آن این است که این خاتمه بخشیدن به مصونیت به دلیل اهمیت اجرای عدالت می‌باشد و خود عدالت نیز لازمه ضروری برقراری صلحی پایدار و عادلانه در جهان از یک سو، و از همه مهمتر تقویت اندیشه و فرهنگ صلح در باور و جهان بینی مردم، از دیگر سو می‌باشد. این استدلال در همان تارنمای دادگاه زیر عنوان پیش به سوی ثبات و صلح پایدار توضیح داده شده است: "عدالت یک پیش نیاز کلیدی برای صلح پایدار است. عدالت بین‌المللی می‌تواند به صلح، ثبات و توسعه عادلانه در جوامع پس از جنگ کمک کند. این عناصر برای ساختن آینده ای عاری از خشونت ضروری هستند". برای توضیح روشنتر این موضوعات می‌بایستی نگاه کوتاهی به رویدادهای تاریخی معاصر می‌کنیم که موجبات تشکیل دادگاه کیفری بین‌المللی را فراهم آوردند داشته باشیم.

- در نیمه دوم قرن نوزدهم، وستاو موینیر،<sup>۳۴۸</sup> حقوقدان اهل ژنو و بنیانگذار انستیتوی حقوق بین‌الملل، در پاسخ به جنایات جنگی فرانسه و پروس، یک دادگاه دائمی را پیشنهاد کرد. ملاقات‌ها و تماس‌های او با هنر دونان بنیانگذار صلیب سرخ بین‌المللی به گونه‌ای آنچنان تاثیر گذار بود که او را در حقیقت به سوی مشارکت در تاسیس صلیب سرخ کشاند. این گرایش‌ها نشان باز ضرورت عبور از تنگناهای حقوق بین‌الملل برای اجرای عدالت داشت. ادوارد لابلوی، وکیل فرانسوی، در سال ۱۸۷۵ نوشت: "قانون و حقیقت حد و مرزی ندارند".<sup>۳۴۹</sup> حقیقت باید به متن قانون راه داشته و همواره برای اجرای آن کوشیده شود تا بتوان آرزوهای انسانی را بر سیاستهای قدرت برتری داد. اینگونه افکار که آرمان‌های انسانی برجسته می‌ساخت، به تدریج راه را برای عملیاتی ساختن اجرای عدالت کیفری بین‌المللی هموار نمود.

<sup>348</sup> Gustave Moynier (1826-1910).

<sup>349</sup> <https://justiceinconflict.org/2013/01/10/where-it-all-began-tracing-the-birth-of-the-icc/>

- معاهده ورسای در سال ۱۹۱۹ گامی موثرتر در راه تاسیس اصل مسئولیت کیفری ناشی از اقدامات جنایت‌کارانه علیه انسان‌های بیگناه برداشت. مواد ۲۳۰ - ۲۲۷ به نیروهای پیروز در جنگ جهانی اول می‌اجازه داد تا تمهیداتی برای محاکمه جنایت‌کاران جنگی را برقرار نمایند. ماده ۲۲۷ انقلابی در حقوق بین‌الملل را باعث شد زیرا جنایات جنگی را حاصل از نقض معاهدات بین‌المللی و نیز بی‌اعتنایی به اصول اخلاقی تلقی کرده و مسببان آن شامل امپراتور سابق آلمان را تحت پیگرد کیفری قرار می‌داد. برای این هدف یک دادگاه کیفری تاسیس می‌شد تا از طریق محاکمه کردن جنایت‌کاران، بتواند اخلاق بین‌المللی را به زندگی جهانی باز گردانند. دقت داشته باشیم که هرچند این ابداعات نقش مهمی در تعقیب جنایت‌کاران داشته‌اند، اما هنوز بر پیرامون معیارهای اخلاق بین‌المللی و آرمان‌هایی برای اجرای آن استوار بودند تا اینکه آن جنایات را در متن حقوق بین‌المللی کیفری قرار دهند.

- دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو این فرآیند را تسریع و عملیاتی ساختند. دادگاه‌های مذکور این آرمان تاریخی بشری را به حوزه حقوقی بین‌المللی کشاندند که به موجب آن حتی یک رئیس دولت نیز به دلیل تجاوز و جنایت علیه بشریت مسئول جنایات خود بوده و باید مجازات شود. در این ارتباط حق مداخله بشردوستانه برای توقف جنایات علیه بشریت به تدریج از اصول نورنبرگ سرچشمه گرفته و مورد تایید و اجرا توسط سازمان ملل متحد قرار گرفتند. البته به این ایرادات نیز باید توجه داشت که برای کسانی این دادگاه‌ها حاصل از اراده نیروهای پیروز در جنگ بودند تا اینکه تمابلی جدی برای اجرای حقوق کیفری بین‌المللی باشند.

- کمیسیون حقوق بین‌الملل، که مجموعه‌ای از کارشناسان حقوقی برجسته می‌باشد و به درخواست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸، کار مطالعه برای پیش نویس قانونی برای تحت پیگرد قرار دادن افرادی که مرتکب جنایات بین‌المللی می‌شوند را آغاز کرد. به دلیل تعارضات میان دو بلوک کمونیستی و جهان آزاد آن زمان در طول دوران جنگ سرد، این تلاش‌ها نتوانست به سرانجامی روشن برسد تا اینکه در سال ۱۹۹۶ کمیسیون پیشنهادی تاسیس یک دادگاه کیفری بین‌المللی را نهایی ساخت. این اقدام در حقیقت گامی استوار از سوی جامعه بین‌المللی برای حقوقی سازی موضوع جنایت‌های بین‌المللی بود

که براساس آن از طریق دادگاهی عادلانه برای متهمان به جنایت، اساسی نوین برای نظم جهانی عادلانه شکل گرفت.

- در همان سال ائتلاف بین‌المللی برای تاسیس دادگاه کیفری بین‌المللی متشکل از ۲۵۰۰ نهاد جامعه مدنی بوجود آمد تا با توانمندسازی بازیگران غیر دولتی و فعالان حقوق بشری، مراحل نهایی تاسیس دادگاه کیفری بین‌المللی را تکمیل نماید.

- در سال ۱۹۹۸ کنفرانس رم مقوله‌نامه موسوم به اساسنامه دادگاه جهانی و با امضای نمایندگان ۱۲۰ کشور عضو سازمان ملل متحد تصویب نمود. تنها مخالفان تاسیس چنین دادگاهی فقط کشورهای امریکا، چین، قطر، یمن، اسرائیل، عراق، و لیبی بودند.

- در سال ۲۰۰۲ با تصویب اساسنامه رم در حقوق داخلی شصت کشور، اساسنامه رم جنبه اجرایی گرفته و دادگاه کیفری بین‌المللی رسماً تاسیس شد.

در رابطه با صلاحیت دادگاه چند نکته را باید به اجمال در نظر داشت.

اولین نکته این است که دادگاه کیفری بین‌المللی یک نهاد قضایی مستقل بین‌المللی است که در حوزه حقوق کیفری بین‌المللی فعالیت داشته و صلاحیت ورود به جنایات بین‌المللی را دارد. بنابراین برخلاف دادگاه دادگستری بین‌المللی که آن هم در شهر لاهه هلند واقع شده است متفاوت می‌باشد. آن دادگاه بخشی از مجموعه سازمان ملل متحد است و اساسنامه آن نیز منظم به منشور ملل متحد می‌باشد. البته این استقلال از سازمان ملل متحد به این معنی نیست که میان دادگاه کیفری بین‌المللی و سازمان ملل متحد ارتباطاتی وجود نداشته باشد. شورای امنیت ملل متحد طبق ماده دو اساسنامه دادگاه می‌تواند در مواردی که جنایت صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر اندازد، در چارچوبه فصل هفتم منشور ملل متحد، از دادگاه کیفری درخواست نماید به موضوع آن جنایت ورود کند.

دومین نکته این است که صلاحیت دو دادگاه کاملاً متفاوت می‌باشد. دادگاه دادگستری بین‌المللی تنها صلاحیت ورود به موضوعات حقوقی را دارد که میان کشورها اختلافاتی را به وجود آورده است. بنابراین، فقط کشورهای عضو ملل متحد (بطور اعم) و آن هم برای حل

مشکلات حقوقی فیمابین می‌توانند موضوعی را به آن دادگاه ارجاع دهند. اما دادگاه کیفری بین‌المللی صلاحیت رسیدگی به موضوعات حقوق جزای بین‌المللی را داشته و فقط افرادی را که مرتکب جنایتی شدید شده باشند میتواند تحت پیگرد قضایی قرار دهد.

سومین این است که دادگاه کیفری بین‌المللی به هیچ عنوان جایگزینی برای دادگاه‌های داخلی محسوب نمی‌شود. منظور این است که فقط هنگامی می‌تواند به وقوع جنایتی ورود پیدا کند که آن جنایت در دادگاه‌های داخلی مطرح شده اما یا به نتیجه روشنی نرسیده است. و یا اینکه اراده‌ای در نظام قضایی داخلی یا ملی برای ورود به آن جنایت وجود نداشته باشد. به همین دلیل دادگاه کیفری بین‌المللی، براساس ماده یک اساسنامه، نقش تکمیلی برای نظام‌های قضایی ملی را ایفا می‌کند.

چهارمین نکته که از نقطه نظر احقاق حقوق قربانیان جنایت حائز اهمیت می‌باشد این است که علیرغم دولت محور بودن فلسفه ناظر بر دادگاه کیفری بین‌المللی این دادگاه این فرصت را برای نهادهای جامعه مدنی و افراد فراهم آورده است تا نقشی فعال در کشاندن موضوع به دادگاه و یا حضور در دادگاه داشته باشند.

پنجمین نکته از نقطه نظر حقوق بین‌الملل خیلی جالب ولی چالش برانگیز است. منظور این است که دادگاه کیفری بین‌المللی بر خلاف روح ناظر بر حقوق بین‌الملل کلاسیک امروزه در نظام بین‌المللی دارای شخصیت حقوقی است. یعنی اینکه این دادگاه به عنوان بازیگر فعالی در عرصه بین‌المللی می‌تواند به جنایاتی که نقض شدید فاحش حقوق بشر را در پی داشته باشد رسیدگی نموده و عملاً حاکمیت کشورها را به چالش بکشاند. طبق بند اول ماده یک از ماده چهار اساسنامه، "دیوان دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی است. همچنین باید از ظرفیت قانونی لازم برای اعمال وظایف و تحقق اهداف خود برخوردار باشد".

### اساسنامه دادگاه بین‌المللی دادگستری

مهمترین پیام اساسنامه را باید در ابتدا با نگاهی به مقدمه اساسنامه مورد توجه قرار داد تا براساس آن بتوان ماموریت‌رهایی بخشی دادگاه را در انجام وظایفی که بر آن محول شده است به خوبی دریافت. به این منظور متن مقدمه در اینجا نمایش داده می‌شود. "کشورهای عضو این اساسنامه {معاهده رم}، با آگاهی از این که همه مردم با پیوندهای مشترک متحد

شده‌اند، فرهنگ های آنها در یک میراث مشترک ترکیب شده است و نگران این هستند که این ترکیب زیبا و ظریف در هر زمان ممکن است فرو پاشیده شود.

با توجه به اینکه در این قرن میلیونها کودک، زن و مرد قربانی جنایات غیرقابل تصویری شده‌اند که وجدان بشریت را عمیقاً شوکه کرده است؛

با بیان اینکه چنین جنایات سنگینی صلح، امنیت، و رفاه جهان را تهدید می‌کند؛

با تأیید بر اینکه اینگونه جدی ترین جنایات مربوط به جامعه بین‌المللی به طور کلی نباید بدون مجازات باقی مانده و باید با اتخاذ تدابیری در سطح ملی و افزایش همکاری‌های بین‌المللی از تعقیب موثر قضایی جنایت‌کاران اطمینان حاصل شود؛ {کشورهای عضو} مصمم به پایان دادن به مصونیت عاملان این جنایات و در نتیجه پیشگیری آنها اقدام نمایند.

اساسنامه صلاحیت دادگاه را طبق ماده ۵ براساس چهار دسته از جنایات تعریف می‌کند: جنایت نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت، جنایات جنگی، و جنایت جنگ تجاوزکارانه. هر کدام از این جنایتها به تفصیل در مواد دیگری از اساسنامه توضیح داده شده‌اند. ماده ۷ اساسنامه، در بند یکم جنایت علیه بشریت را شامل ۱۱ نوع عمل جنایت‌کارانه می‌داند:

- آدم‌کشی؛
- نابودسازی؛
- بردگی؛
- اخراج یا انتقال اجباری جمعیت؛
- حبس یا محرومیت شدید برخورداری دیگر آزادی‌های فیزیکی (جسمانی که نقض قواعد اساسی حقوق بین‌الملل می‌باشد)؛
- شکنجه؛
- تجاوز، بردگی جنسی، روسپیگری اجباری، بارداری اجباری، عقیم سازی اجباری، یا هر نوع دیگری از خشونت جنسی که از نظر وزن قابل مقایسه با این جنایات باشد؛
- آزار و اذیت علیه گروه یا مجموعه ای قابل شناسایی از افراد براساس ویژگی‌های سیاسی، نژادی، ملی، قومی، فرهنگی، مذهبی، جنسیتی (طبق تعریف پاراگراف سوم)، یا سایر دلایلی که طبق قوانین بین‌المللی به گونه‌ای جهانشمول

غیرقانونی شناخته شده‌اند، در ارتباط با هرگونه عملی که در این بند به آن اشاره شده است. یا هر جنایتی که در صلاحیت دیوان است؛

- ناپدید شدن اجباری افراد؛
- جنایت آپارتهاید؛
- سایر اقدامات غیر انسانی با ویژگی‌های مشابهی که عمداً باعث رنج بزرگ، یا آسیب جدی به بدن یا سلامت روحی و جسمی می‌شود.

شایان ذکر است که موارد بالا می‌بایست دارای ویژگی‌های زیر باشد تا بتوانند به عنوان جنایت علیه بشریت تلقی شوند:

- جنایت مرتکب شده گسترده باشد.
- نظام‌مند باشد. یعنی با برنامه‌ریزی صورت گیرد
- علیه شهروندان عادی انجام پذیری
- با آگاهی عاملان جنایت همراه باشد
- علاوه بر این، اینها جنایاتی هستند که در زمان صلح انجام می‌شوند. لذا نباید با جنایات جنگی اشتباه گرفته شوند
- عاملان جنایت مقامات کشورها هستند. اما جنایت‌کاران غیر دولتی (مانند آتش به اختیاران امر به معروف کننده) نیز می‌توانند در این ردیف قرار گیرند
- جنایات اتفاقی و یا از روی غیر عمد و قصد صورت نمی‌پذیرند
- علیه گروه‌های خاص قومی، مذهبی، و یا نژادی خاصی نیستند. بلکه علیه هر انسان بی‌گناه غیر نظامی اتفاق می‌افتند. بنابراین، نباید با جنایت نسل کشی نیز اشتباه گرفته شوند.

علی‌رغم این توضیحات روشن، در خصوص آنچه به مردم ایران مربوط می‌باشد، مواردی که در بالا زیر آنها خط کشیده شده است. در میان اینان نیز دو مورد خاص "نابودسازی" و "سایر اقدامات غیرانسانی" بطور مستقیم و آشکارا با شرایط زندگی مردم ایران ارتباط دارد. در حقیقت، این دو مورد خاص یعنی "نابودسازی" و "سایر اقدامات انسانی..." می‌توانند اثبات کننده مسئولیت کیفری حاصل از ممنوعیت ورود واکسن کرونا به ایران بوده و مصداق روشن ارتکاب جنایت علیه بشریت توسط رهبر خود-خوانده انقلاب اسلامی و پیروان درجه اول او می‌باشد، خواه آنان مقامات دولتی باشند، و خواه پیروان جزم اندیش آتش به اختیار. برای توضیح این موضوع می‌توانیم



توضیح بیشتر و دقیقتر این دو مقوله جنایت علیه بشریت را طبق همان ۷ هفت مقوله‌نامه رم، در بند ۲ پیگیری نماییم.

براساس این بند:

- ماده ۷، بند دوم، پاراگراف ۲: "نابودسازی" شامل ایجاد عمدی شرایط {سخت} زندگی، از جمله محرومیت از دسترسی به غذا و دارو است که برای نابودی بخشی از جمعیت اعمال می‌شود.
- ولی ماده ۷، بند دوم، "اقدامات غیر انسانی..." را توضیح نداده است. البته هدف از قراردادن این نوع جنایت در اساسنامه رم این بوده است که در صورت ظهور جنایاتی سبعانه که نمی‌توانند مشمول تعاریف این ماده اساسنامه شوند، آن جنایات بی کیفر باقی نمانند. در حقیقت بنیانگذاران دادگاه کیفری بین‌المللی نگاهی به آینده و شرایط احتمالی بر آن نیز داشته‌اند. برای تاسیس ابعاد کیفری این نوع اقدامات غیر انسانی می‌بایست سه ویژگی را در نظر گرفت:

اول - براساس اصل حقوقی "از همان نوع"<sup>۳۵۰</sup> این نوع اقدامات غیر انسانی شامل اعمالی هستند که دارای ماهیتی جنایی مشابه اقدامات قبلی مانند قتل، نابودسازی، به بردگی کشاندن، تبعید، و شکنجه باشند؛ یعنی مواردی که دیگر بندهای همان ماده هفت اساسنامه رم توضیح داده شده‌اند.

دوم - اینها شامل اقداماتی هستند که باعث صدماتی جسمی، روحی، و یا آسیب‌هایی به کرامت انسانی می‌شوند.

سوم - خود اساسنامه رم در همان مقوله یازدهم از بند یک ماده ۷، اقدامات غیر انسانی را شامل مواردی می‌داند که با هدف ایجاد رنج بزرگ، یا آسیب جدی به بدن یا سلامت روحی و جسمی انجام می‌شود.

به هر حال، و علی‌رغم عدم توضیح روشن و کافی موارد و اشکال مختلف جنایات حاصل از "اقدامات غیر انسانی..."، با مراجعه به اساسنامه دیوان کیفری موقت برای یوگسلاوی سابق، در موارد زیر شواهد روشنی از توضیح این نوع جنایت علیه بشریت نیز یافت:

<sup>350</sup> Eiusdem Generis .A Latin phrase meaning "of the same kind".

- قضیه دلایلیک: "رفتار غیر انسانی یک عمل یا ترک فعل عمدی که تصادفی نیست، یعنی اینکه باعث رنج یا صدمات جدی روحی و جسمی یا حمله جدی به کرامت انسان می‌شود."<sup>۳۵۱</sup>

- در قضیه دایک: "[الف] به عنوان یک حداقل، [...] سایر اقدامات غیر انسانی" باید شامل اعمالی باشد که بر انسان تحمیل شده است و باید دارای ماهیتی جدی باشد.<sup>۳۵۲</sup>

- در کیفر خواست نیکولیچ، دادستان دیوان بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق اظهار داشت که: "نیکولیچ (...) با شرکت در اقدامات غیر انسانی علیه بیش از ۵۰۰ غیرنظامی (...) با به خطر انداختن سلامتی و رفاه زندانیان و ارائه غذای نامناسب جنایتی علیه بشریت مرتکب شده است."<sup>۳۵۳</sup>

- در قضیه تادیک، دیوان "اعمال غیر انسانی دیگر" را با قید دو شرط اینگونه توضیح می‌دهد: "اول اینکه باید شامل اعمالی دیگر باشد که از نظر وزن {جنایت کارانه} مشابه اقدامات بندهای قبلی باشند. ثانیاً، این نوع اقدامات باید باعث صدماتی {جدی} به انسان از نظر جسمی یا روحی، سلامتی یا کرامت انسانی آنها بشود."<sup>۳۵۴</sup>

- در قضیه کوپرسکیک، دادگاه نظر می‌دهد که "این امکان وجود دارد که مجموعه‌ای از حقوق اساسی مربوط به حقوق بشر را در نظر بگیریم که نقض آنها ممکن است در شرایطی با جنایت علیه بشریت همراه باشد. بنابراین، به عنوان مثال، انواع رفتارهای ظالمانه یا تحقیرآمیز جدی نسبت به افراد متعلق به یک گروه قومی، مذهبی، سیاسی یا نژادی خاص، یا موارد جدی گسترده و یا سازمان یافته رفتارهای ظالمانه یا تحقیرآمیز با قصد تبعیض، آزار، و شکنجه بدون شک معادل جنایت علیه بشریت است."<sup>۳۵۵</sup>

<sup>351</sup> ICTY, Prosecutor v. *Delalić et al.*, "Judgement", IT-96-21-T, 16 November 1998, para. 543.

<sup>352</sup> ICTY, *Prosecutor v. Tadić* (alias "Dule"), "Judgement", IT-94-1-T, 7 May 1997, para. 728.

<sup>353</sup>

<https://www.icrc.org/en/doc/resources/documents/article/other/57jq32.htm>

<sup>354</sup> ICTY, *Prosecutor v. Tadić* (alias "Dule"), "Judgement", IT-94-1-T, 7 May 1997, para. 729.

<sup>355</sup> ICTY, Prosecutor v. *Kupreškić et al.*, "Judgement", IT-95-16-T, 14 January 2000, para. 566.

- فراتر از دیوان بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق، در قضیه کابشیمیا در دیوان بین‌المللی کیفری موقت برای رواندا نیز این نوع جنایت مربوط به "اعمال غیر انسانی دیگر..." توضیح داده شده است: "برای اینکه متهمان به دلیل جنایت علیه بشریت به دلیل اعمال غیرانسانی دیگر مجرم شناخته شوند، باید، از جمله، مرتکب یک عمل با شدت و جدیت مشابه جنایات شده باشند. به منظور ایجاد [...] عمل غیر انسانی این دسته از جنایات مهم شامل اشکال عمدی حاصل از نتایج غیرانسانی (نسبتاً جدی) است که قابل پیش بینی بوده و با بی توجهی بی پروا انجام شده است."<sup>۳۵۶</sup>

همه جنایاتی که موجب مسئولیت کیفری بین‌المللی هستند، شامل جنایت علیه بشریت باید دارای سه عنصر تعیین کننده باشد. این عناصر جنایتی در طی مجمع کشورهای عضو اساسنامه روم دیوان کیفری بین‌المللی، در اولین جلسه خود در نیویورک، در سپتامبر سال ۲۰۰۲ تعریف شدند. به دلیل پیچیدگی‌ها و تعدد گسترده نوع جنایات، توضیح عناصر تعیین کننده ویژگی جنایی یک اقدام و یا جلوگیری از اقدامی حیاتی (مانند دستور رهبر خود-خوانده انقلاب اسلامی برای جلوگیری از واردات واکسن کرونا به ایران)، می‌توان کمک شایانی در روشن ساختن ماهیت جنایت باشد. قبل از اینکه این عناصر توضیح داده شوند، مناسب است مقدار روشنگری در باره ماهیت و ویژگی‌های تفسیری موارد جنایت علیه بشریت صورت پذیرد. به این منظور به بخش مقدماتی توضیح عناصر تشکیل دهنده جنایت براساس اسناد حاصل از جلسه مذکور بالا می‌پردازیم.<sup>۳۵۷</sup>

اولاً باید در نظر داشت که از آنجائیکه ماده ۷ به حقوق کیفری بین‌المللی مربوط می‌شود، مفاد آن ماده باید مطابق با ماده ۲۲ و بطور دقیق تفسیر شود و یعنی اینکه در نظر گرفته شود که جنایات علیه بشریت مطابق با ماده ۷ از جدی ترین جنایات مورد توجه کل جامعه بین‌المللی می‌باشد. این ماده بر مسئولیت کیفری فردی دلالت دارد و در برگیرنده رفتارهایی است که طبق قوانین بین‌المللی عموماً غیرقابل قبول می‌باشند. نظام‌های اصلی حقوقی جهان نیز این مسئولیت کیفری را به رسمیت شناخته‌اند.

<sup>356</sup> ICTR, Prosecutor v. *Kayishema and Ruzidana*, "Judgement", ICTR-95-1-T, 21 May 1999, para. 583.

<sup>357</sup> <https://www.icc-cpi.int/resourcelibrary/official-journal/elements-of-crimes.aspx#article7>

ثانیا اقدامات علیه مردم غیرنظامی در این زمینه شامل ارتکاب اقدامات متعدد مندرج در بند یک از ماده ۷ اساسنامه، به موجب یا در جهت تقویت یک دولت باشد. یا اینکه سیاست‌های سازمان یافته برای انجام چنین اقداماتی در کار بوده باشد. بنابراین اینچنین اقداماتی مستلزم آن است که دولت یا سازمان به طور فعال چنین اقداماتی را علیه مردم غیرنظامی ترویج و یا تشویق کند.

دادگاه کیفری بین‌المللی با تاسیس این ضابطه‌ها برای تعریف عمل جنایت‌کارانه، بطور مشخص سه عنصر را برای اثبات عمل جنایت‌کارانه در نظر گرفته است:

- جنایت باید شامل عنصر فیزیکی باشد. یعنی باید آسیب‌های جدی و جبران‌ناپذیر بدنی به اشکال مختلف به عنوان مثال شامل شکنجه، زندانی شدن، نابودسازی را در بر گیرد.

- عنصر متنی و یا شرایطی که در آن جنایت صورت می‌پذیرد، بطور جدی مورد توجه قرار می‌گیرد. منظور اینکه به طور سازمان یافته فضایی را ایجاد می‌کند که در آن عمل جنایت‌طراحی، تشویق، و یا انجام می‌پذیرد. به نظر می‌رسد که فضای تمامیت خواهانه، سرکوب، سانسور شدید، شستشوی مغزی می‌تواند به درستی آن شرایط ارتکاب جنایت را توضیح دهد. به همین دلیل، عنصر متنی و یا شرایطی خود شامل ویژگی گستردگی و سازمان یافته بودن جنایت می‌باشد. باید باز هم یادآوری کرد که موارد جنایاتی که از روی سهو و یا تصادفی صورت گرفته باشد، مشمول بند هفتم مقاوله‌نامه رم نمی‌شود. از اینرو قصد و عمد در انجام جنایت می‌تواند ماهیت عمل را توضیح دهد.

- عنصر ذهنی، و یا به عبارتی دانش و آگاهی داشتن نسبت به عمل جنایت، نیز از مهمترین ویژگی‌های تاسیسی عمل جنایت می‌باشد. ماده ۳۰ اساسنامه رم این عنصر را به خوبی توضیح داده است: "مگر اینکه خلاف اثبات شود، فقط در صورتی که جنایت با قصد و آگاهی مرتکب شده باشند، از نظر کیفری آن جنایت در صلاحیت دادگاه قرار می‌گیرد". آگاهی یعنی دانش داشتن به وجود شرایطی است که در آن جنایت اتفاق می‌افتد.<sup>۳۵۸</sup>

به عنوان نتیجه گیری

توضیحات مذکور گواه روشن و خالی از ابهامی است که نشان می‌دهد فرمان ممنوعیت ورود واکسن ایمن سازی در برابر ویروس کرونا مصداق متقن جنایت علیه بشریت طبق ماده ۷، بندهای ۲ و ۱۱، اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی می‌باشد. حال موضوع این است که در شرایطی که جمهوری اسلامی مایل به پذیرش صلاحیت دادگاه نبوده است، این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان آن حکومت را به دادگاه کشاند؟

## کتاب شناسی

Aquinas, T. (2015). *Summa Theologicae*. Irvine, USA: Xlist Publishing.

Barney, S.A. et al. (2010). *The Etymologies of Isidore Seville*. Cambridge University Press.

Bastardo, S. et al. (1983). *The Hope for the Universe*. UNESCO Publications.

Begley, L. (2009). *Why the Dreyfus Affair Matters*. Yale University Press.

Capotorty, F. (1979). *Study on the Rights of Persons Belonging to Ethnic, Religious, and Linguistic Minorities*. United Nations Publications.

Evans, G. and Sahnoun, M. (2001). *Responsibility to Protect: Research, Sources, and Background*. Ottawa: IDRC.

Feinberg, B. and Kasrils, R. (1983). *Bertrand Russell's His Transatlantic Travels and Writings, Volume II, 1945-1970*. London and New York: Routledge.

Gopnik, A. (2009). *Trail of the Century*, The New Yorker.

Goulet, D. (1971). *The Cruel Choice. A New Concept in the Theory of Development*. Athenium: University Press of America.

Grotius, H. (2001). *On the Law of War and Peace*. Kitchener, Canada: Batoche Books.

Hobbes, T. (1651/2010). *Leviathan*. Revised edition by Martinich, A.P. and Battiste, B. Peterborough, Canada: Broadview Editions.

Kant, I. (1785 – 1998). *Groundwork of the Metaphysics of Morals*. Gregor, M. J. (Trans). Cambridge, USA: Harvard University Press.

King Jr. H.T. (2002). The Legacy of Nuremberg. *Case Western Reserve Journal of International Law*, volume 34, issue.

Locke, J. (1689/1823). *Two Treatises of Government*. London: Printed for Thomas Tegg; W. Sharpe and Son; Offor, G. and J. Robinson; J. Evans and Co.

Maritain, J. (1940 – 2011). *Scholasticism and Politics*. Adler, M. J. (Eds.). Carmel, USA: Liberty Fund <sup>1</sup> Richard Goldstone's speech at Bard College in October 1998.

Mohit, A. (2006). The Customary Law of International Abductions: Limits and Boundaries. *Asian Yearbook of International Law*, volume 11.

O'Connell, D.P. (1956). *The Rational Foundations of International Law*. HeinOnline.

Permanent People's Tribunals. *E-Journal of International Relations*, volume 6, No.1.

Poste, E. (1904). (Trans.). *Investigation of Roman Law by Gaius*. Oxford: The Clarendon Press.

Schabas, W. (2018). *The Trial of the Kaiser*. Oxford, UK: Oxford University Press.

Schall, J. (1992). Natural Law and the Law of Nations: Some Theoretical Considerations. *Fordham International Law Journal*, vol. 15, No. 4.

Sherman, G.E. (January 1918). Jus Gentium and International Law. *The American Journal of International Law*, Vol. 12, No. 1.

Tallinn, G.P.R. (1965). Book Review - The Frontiers of International Law by George Schwarzenegger. *Manitoba Law Journal*.

Tulli, U. (2021). Wielding the Human Rights Weapon Against the American Empire: The Second Russell Tribunal and Human Rights. *Transatlantic Relations*, No. 15.

The American Empire: The Second Russell Tribunal and Human Rights. *Transatlantic Relations*, No.15.

The ICJ. *Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (Southwest Africa)*, advisory opinion, June 21, 1971.

The ICJ. *Conditions of Admission of a State to Membership in the United Nations*, May 28, 1948.

The ICJ. *Corfu Channel* (United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland v. Albania), Judgment of April 9th, 1949: I.C. J. Reports 1949.

The ICJ. *Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua vs. United States of America)*, June 27, 1986.

The ICJ. *Democratic Republic of the Congo vs. Uganda*, Judgment of 19 December 2005.

The ICJ. *Fisheries Jurisdiction* (United Kingdom v. Iceland), 1972.



The ICJ. *Gabčíkovo-Nagymaros Project* (Hungary/Slovakia), 1997.

The ICJ. *Certain Expenses of the United Nations, Advisory Opinion*, 1962.

The ICJ. *Customs Régime Between Germany and Austria, Advisory Opinion*, 1931.

The ICJ. *Maritime Delimitation and Territorial Questions between Qatar and Bahrain (Qatar v. Bahrain)*, 1992, dissenting opinion of judge Oda.

The ICJ. *Case Concerning the Barcelona Traction, Light and Power Company*, 1970.

The ICJ. *Reservations to the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide, Advisory Opinion*, 1951.

The ICJ. *Case Concerning East Timor (Portugal vs. Australia)*, June 30, 1995.

The ICJ. *Case concerning Armed Activities on Territory of Congo, New Application: 2002 (Democratic Republic of the Congo v. Rwanda)*, 3 February 2006.

The ICJ. *Questions Relating to the Obligation to Prosecute or Extradite (Belgium v. Senegal)*, February 2009.

The ICJ, *Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (The Gambia v. Myanmar)*, 11 November 2019.

Vattel, E. (1758). *The Law of Nations: Or, Principles of the Law of Nature Applied to the Conduct and Affairs of Nations and Sovereigns*.

مصلح‌زاده، م. (۱۳۹۷). راهبردهای امام خمینی در سیستم بین‌المللی معاصر. پرتال امام  
خمینی. به نقل از صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۷۴-۷۵.

Dr. Mahmoud Masaeli is a retired professor of political science, international law, and human rights. He is the founder and honorary executive director of Alternative Perspectives and Global Concerns (ap-gc.net), consultative status with ECOSOC. He has published extensively in human rights, international law and relations, and ethics. He is an active member of global civil society.



**Book Identity:**

**A series on Reflections on Human Rights  
Dr. Mahmoud Masaeli**

**Title of the book: Human rights issues  
and Iran in international law**

Genre: **Human rights**

*Publisher/ Aftab Publication, Norway*

*Publication Year / 2023*

*Layout / Mahtab Mohammadi*

*Cover design: Nadia Vyghnevskia*

*ISBN / 978-1-4467-4949-4*



***©All rights reserved for Author***

موضوعات حقوق بشری  
و ایران در حقوق بین الملل

دکتر محمود مسائلی

Human rights issues  
and Iran in international law

Dr. Mahmoud Masaeli

موضوعات حقوق بشری و ایران در حقوق بین الملل دکتر محمود مسائلی

